

شرحی بر دعای نذبه

نذبه و نشاط

احمد زمر دیکان

شیراز



# ندبہ و نشاط

مشریحی بروغای ندبہ

احمد زمر دیان

شیراز

نمونہ سوال ۱۴۲۰ھ

آزاد مار ویکر مؤلف کہ ہر کہ ام ماکنون چند مرتبہ

تجدید چاپ شدہ است

سرنوشت انسان در امر مساد

عشق و رستگاری شرح دعای ابو حمزہ ثمالی

بیان حقیقت شرح دعای افتتاح

معارف الہی شرح دعای سحر

پیام حق دانستنیہائی از قرآن

علی علیہ السلام و کتب شرحی بر دعای کبیر

مقام ولایت در شرح زیارت جامعہ کبیرہ

حقیقت روح در علم الارواح



---

نام کتاب: ندبه و نشاط

نویسنده: احمد زمردیان

چاپ اول: ۱۳۷۱

تعداد: ۳ هزار جلد

حروفچینی: واحد کامپیوتر دفتر نشر فرهنگ اسلامی

چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

---

تهران، خیابان فردوسی، رویه روی فروشگاه شهر و روستا

مرکز پخش تهران: ۰۲۰۳۰۶۴۵۰، مرکز پخش شهرستانها: ۰۰۳۱۲۱۰۰

---

# فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
۱۴	چه موضوعی تاکنون درباره امام زمان علیه السلام گفته نشده است.
۱۶	سند دعای ندبه.
۲۲	یکی از اعجاز کلام امام ششم علیه السلام همین دعای ندبه است.
۲۷	شروحاتی که تاکنون بر « دعای ندبه » نوشته شده است.
۲۸	مأخذ بعضی از مطالب این کتاب.
۲۹	وجه تسمیه کتاب « ندبه و نشاط ».

\* \* \* \* \*

۳۴	۱- حمد و سپاس خدایتعالی از بیان قرآن مجید.
۳۷	۲- حقیقت معنای حمد.
۳۹	۳- حمد و سپاس خدایتعالی از بیان ائمه هدی علیهم السلام.
۴۲	۴- حمد و سپاس از بیانات امام زمان علیه السلام.
۴۵	۵- نتیجه حاصله از اوکین کلام!
۴۹	۶- ورود در دعا یا ذکر درود به رسول اکرم.
۵۴	۷- دین خالص باید بوسیله بندگان مخلص ارائه شود.
۵۸	۸- پاداش مأموریت‌هایی که به اولیاء حق داده شده است.

- ۹- عهد و پیمانی که خدایتعالی بر اولیاء خود بسته است. ۶۲
- ۱۰- انبیاء و اولیاء همه به عهد خدایتعالی وفا کردند. ۶۷
- ۱۱- برگشت اصل مطالب متوجه به مقام امام علیه السلام است. ۷۱
- ۱۲- معرفی انبیاء گرام از جانب خدایتعالی در قرآن مجید. ۷۲
- ۱۳- اعتبار دیگری در معنای بند مورد شرح. ۷۵
- ۱۴- ارتباط فرشتگان به مقام نبوت و ولایت. ۷۸
- ۱۵- هبوط ملائکه در دربار ائمه هدی علیهم السلام. ۸۰
- ۱۶- معنی وحی چیست؟ ۸۳
- ۱۷- معنی وحی در مورد انبیا علیهم السلام. ۸۵
- ۱۸- نزول وحی بر انبیاء عظام. ۸۶
- ۱۹- ائمه هدی علیهم السلام محل فرود وحی الهی هستند. ۸۹
- ۲۰- خدایتعالی همه انبیاء را به دانش خود یاری داده است. ۹۲
- ۲۱- معنای وسیله چیست؟ ۹۵
- ۲۲- امر و فرمان خدایتعالی در توسل جوئی اهل ایمان. ۹۶
- ۲۳- چند روایت در مورد توسل به رسول اکرم. ۱۰۰
- ۲۴- اسرار مهمی که در گفتار امام علیه السلام پنهان است. ۱۰۲
- ۲۵- مختصری از داستان حضرت آدم علیه السلام. ۱۰۳
- ۲۶- مقام حضرت نوح علیه السلام از نظر قرآن مجید. ۱۰۹
- ۲۷- سرگذشت نوح پیامبر علیه السلام. ۱۱۰
- ۲۸- مقام والای حضرت ابراهیم از نظر قرآن مجید. ۱۱۹
- ۲۹- قیام حضرت ابراهیم در مبارزه با کفر و بت پرستی! ۱۲۲
- ۳۰- نام ابراهیم خلیل تا آخر الزمان بر سر زبانهاست! ۱۲۵
- ۳۱- اشکالی که بعضی ندانسته بر فقرة مورد شرح آورده اند. ۱۳۰
- ۳۲- سخن گفتن خدایتعالی با حضرت موسی علیه السلام. ۱۳۲
- ۳۳- نشانه دیگر در اشاره به کلمه « بعض » در دعا. ۱۳۷

- ۱۳۹-۳۳- حضرت مریم بدون همسر صاحب فرزندی می شود.
- ۱۴۱-۳۴- ولادت حضرت عیسی علیه السلام.
- ۱۴۵-۳۵- عیسی علیه السلام بروح القدس تأیید شده است.
- ۱۴۸-۳۶- امام زمان علیه السلام در ارتباط با روح القدس.
- ۱۵۲-۳۷- معانی شریعت و منهاج چیست؟
- ۱۵۳-۳۸- آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت محمدی است.
- ۱۵۶-۳۹- جانشینان پیامبران هر يك برنامه مخصوصی داشته اند.
- ۱۵۹-۴۰- خدایتعالی بر بندگان خود اتمام حجت کرده است.
- ۱۶۲-۴۱- انبیاء و اوصیاء برای اثبات حق و بطلان باطل آمده اند.
- ۱۶۶-۴۲- کسی حق ندارد بگوید : چرا خدا برای ما راهنمایی نفرستاده است؟
- ۱۷۰-۴۳- آخرین پیامبران، رسول اکرم ، پیغمبر خاتم است!
- ۱۷۳-۴۴- خصوصیات دیگر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم.
- ۱۷۵-۴۵- پیغمبر خاتم بر جن و انس مبعوث شده است.
- ۱۸۰-۴۶- خاور و باختر کرات آسمانی را رسول اکرم در نوردید.
- ۱۸۲-۴۷- سفینه فضائی رسول اکرم چه بوده است؟
- ۱۸۵-۴۸- رسول اکرم در سیر آسمانی خود سوار بر مرکب نور بوده است.
- ۱۸۸-۴۹- يك بحث عرفانی « نور سوار بر مرکب نور ».
- ۱۹۲-۵۰- معراج رسول اکرم از نظر قرآن مجید.
- ۱۹۵-۵۱- چند روایت درباره معراج پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله.
- ۱۹۷-۵۲- معراج رسول اکرم با روح و با همین بدن عنصری بوده است.
- ۲۰۰-۵۳- دانش رسول اکرم تا چه حد بوده است؟
- ۲۰۷-۵۴- سه عامل بزرگ در حمایت از پیغمبر خاتم.
- ۲۱۲-۵۵- ادامه حمایت فرشتگان از رسول اکرم تا زمان ظهور امام (ع).
- ۲۱۵-۵۶- پیروزی و غلبه اسلام بر تمام ادیان!
- ۲۱۷-۵۷- مأموریت پیروزی اسلام بر تمام ادیان بعهد مهدی علیه السلام است.

- ۲۱۹-۵۸- نقش مکه معظمه در برنامه رسول اکرم.
- ۲۲۲-۵۹- پیوستگی شرافت رسول گرامی با عظمت خانه خدا.
- ۲۲۸-۶۰- مقدمات معرفی ورثه انبیاء علیهم السلام.
- ۲۳۱-۶۱- اهل بیت نبوت چه کسانی هستند؟
- ۲۳۴-۶۲- دستور خدایتعالی بر دوستی خاندان رسول اکرم.
- ۲۴۰-۶۳- وجوب دوستی و محبت با ائمه هدی علیهم السلام. ✓
- ۲۴۲-۶۴- بعضی از روایات در پیرامون آیه مودت.
- ۲۴۵-۶۵- سیر سالکین الی الله به سوی رضا و خوشنودی خدا!
- ۲۴۸-۶۶- رسول اکرم فرمود: من منذرم و علی هادی است.
- ۲۵۲-۶۷- انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت!
- ۲۵۵-۶۸- در نصب خلافت علی علیه السلام اسلام تکامل یافت.
- ۲۶۱-۶۹- چگونه علی علیه السلام ملقب به امیر المؤمنین شده است؟
- ۲۶۵-۷۰- رسول اکرم و علی علیه السلام از يك نور واحدند.
- ۲۶۹-۷۱- مقایسه جانشینان دو پیغمبر اولوالعزم.
- ۲۷۳-۷۲- اثبات خاتمت رسول اکرم.
- ۲۷۵-۷۳- شخصیت والای دخت گرامی پیغمبر خاتم.
- ۲۷۸-۷۴- ازدواجی نیکو که خطبه آن در اعلیٰ علیین خوانده شده است!
- ۲۸۳-۷۵- رسول اکرم «ص» علی «ع» را با خود مترادف قرار داده است.
- ۲۸۷-۷۶- اسرار علوم از طرف رسول به علی علیه السلام سپرده شده است.
- ۲۸۹-۷۷- اسرار حکمت هم از طرف رسول اکرم به علی (ع) سپرده شده است.
- ۲۹۳-۷۸- سه اصل مهم در يك جمله کوتاه!
- ۲۹۵-۷۹- وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.
- ۲۹۷-۸۰- وارث رسول چه چیز از او به ارث برده است؟
- ۳۰۰-۸۱- پیوستگی جسم و جان رسول با علی تا چه حد بوده است؟!
- ۳۰۳-۸۲- ایمان به خدا باید با تمام وجود باشد.



- ۳۰۷-۸۳- پاسداری حوض کوثر در دست کیست؟
- ۳۱۱-۸۴- يك روايت جامع در رابطه با بند مورد شرح.
- ۳۱۴-۸۵- اگر علی نبود اهل ایمان به مقام معرفت نمی رسیدند!
- ۳۱۹-۸۶- چه کسانی امر هدایت خلق را به عهده دارند؟
- ۳۲۴-۸۷- رشته ای که هر گز گسسته نخواهد شد!
- ۳۲۷-۸۸- صراط مستقیم از نظر قرآن مجید چیست؟
- ۳۳۲-۸۹- همبستگی بسیار نزدیک علی علیه السلام با رسول اکرم.
- ۳۳۶-۹۰- سبقت گرفتن علی علیه السلام در ایمان به خدا و رسول (ص).
- ۳۳۸-۹۱- مناقب و فضائل علی علیه السلام.
- ۳۴۲-۹۲- معنی « تأویل » چیست؟
- ۳۴۴-۹۳- علی علیه السلام در جهاد از هیچگونه سرزنش نمی هراسید.
- ۳۴۷-۹۴- چرا در این دعا اشاره به جنگ و خونریزی شده است؟
- ۳۴۹-۹۵- نقش علی علیه السلام در جنگهای بدر و خیبر و حنین!
- ۳۵۶-۹۶- کینه تیزی سه گروه و هلاکت آنان به دست علی علیه السلام.
- ۳۵۸-۹۷- جنگ علی علیه السلام با « ناکثین ».
- ۳۶۳-۹۸- جنگ علی علیه السلام با « مارقین ».
- ۳۶۵-۹۹- پایان زندگانی پرماجرایی علی علیه السلام.
- ۳۶۸-۱۰۰- شهادت علی علیه السلام به دست شقی ترین فرد عالم!
- ۳۷۳-۱۰۱- بی وفایی امت در امتثال امر رسول اکرم.
- ۳۷۶-۱۰۲- بعد از رسول اکرم اکثر امت عهد خود را شکستند!
- ۳۸۰-۱۰۳- مخالفین رسول بعد از او گروه بسیاری را کشتند.
- ۳۸۴-۱۰۴- مخالفت با رسول اکرم در هر دوران بر وجهی ادامه پیدا کرد.
- ۳۸۷-۱۰۵- چرا اولیاء حق آنهمه در دنیا ستم دیده اند؟!
- ۳۹۰-۱۰۶- ائمه هدی علیهم السلام در مقام ولایت وارث زمین هستند.
- ۳۹۴-۱۰۷- وعده خلافت امام زمان در روی زمین حتمی الوقوع است.

- ۳۹۸-۱۰۸- برای چه باید گریه کرد؟!
- ۴۰۲-۱۰۹- گریه از نظر قرآن مجید.
- ۴۰۵-۱۱۰- ائمه هدی علیهم السلام خود برای چه گریه می کردند؟
- ۴۰۹-۱۱۱- کلمه « آيْنَ » چه نقشی مهم در لسان عرب دارد؟
- ۴۱۱-۱۱۲- اثر کلمه « آيْنَ » در انقراض حکومت بنی امیه.
- ۴۱۷-۱۱۳- تنها رهبران راستگو و درستکار ائمه هدی هستند.
- ۴۲۱-۱۱۴- بهترین برگزیدگان خدا راهنمایان خلقند!
- ۴۲۷-۱۱۵- بازمانده تمام انبیاء و اوصیاء علیهم السلام کیست؟
- ۴۳۱-۱۱۶- « بقية الله » از خاندان رسول اکرم است.
- ۴۳۵-۱۱۷- دوران ستمکاری پایان خواهد یافت.
- ۴۳۸-۱۱۸- از انتظار ظهور امام زمان علیه السلام چه نتیجه ای حاصل است؟!
- ۴۴۱-۱۱۹- روایاتی که در باره انتظار ظهور امام علیه السلام وارد شده است.
- ۴۴۴-۱۲۰- ظلم و فساد تا کجا در مسیر تکامل راه خود را طی می کند؟!
- ۴۴۶-۱۲۱- احکام و سنن الهی چگونه تجدید می شود؟!
- ۴۴۸-۱۲۲- سنتهای الهی تغییرپذیر نیست.
- ۴۵۳-۱۲۳- شریعت کامل محمدی دوباره باز گردانیده می شود!
- ۴۵۵-۱۲۴- امام زمان علیه السلام اسلام و قرآن را زنده می کند!
- ۴۵۸-۱۲۵- پایان ضعف و آغاز حیات اسلام.
- ۴۶۰-۱۲۶- اجراء کامل احکام اسلام در حکومت حقّه الهیه.
- ۴۶۳-۱۲۷- دوران روزگار شاهد در هم شکستن ستمکاران است.
- ۴۶۶-۱۲۸- دو گروه عظیم از انقلاب مهدی علیه السلام کراهت دارند.
- ۴۷۲-۱۲۹- نابود کردن فاسقین در اوکین حرکت انقلابی امام (ع).
- ۴۷۷-۱۳۰- مگر قطع ریشه فساد بوسیله درو امکان پذیر است؟!
- ۴۸۰-۱۳۱- معانی واژه های « طامس » و « زَیغ » چیست؟
- ۴۸۲-۱۳۲- امام زمان علیه السلام هوا پرستی را از میان برمی دارد.

- ۴۸۵-۱۳۳- اصل منشأ دروغ تکذیب مقام ربوبیت است!
- ۴۸۹-۱۳۴- خدایتعالی در مورد دروغگویان بسیار سختگیر است.
- ۴۹۲-۱۳۵- نابودی تمام گروههای نابکار امری مسلم است.
- ۴۹۶-۱۳۶- چه کسانی کفر و ضلالت را بر ایمان ترجیح می دهند؟
- ۵۰۱-۱۳۷- یاوران امام زمان علیه السلام در مقام عالی عزت هستند.
- ۵۰۶-۱۳۸- کلام جامع الهی بر تقوی بنیانگذاری شده است.
- ۵۰۹-۱۳۹- ائمه هدی علیهم السلام پیشوای متقین و پرهیزکارانند.
- ۵۱۱-۱۴۰- سفارش ائمه هدی علیهم السلام همه در تقوی و پرهیزکاری است.
- ۵۱۵-۱۴۱- معنی «باب الله» چیست؟
- ۵۱۹-۱۴۲- وجه خدایتعالی از نظر قرآن مجید.
- ۵۲۱-۱۴۳- چگونه وجه خدایتعالی اشاره بوجود مقدس امام شده است.
- ۵۲۳-۱۴۴- هنگام ظهور یاران امام همه نزد او حضور یابند.
- ۵۲۶-۱۴۵- چگونه امام علیه السلام وسیله اتصال بین زمین و آسمان است.
- ۵۳۲-۱۴۶- پرچم هدایت در تمام ممالک جهان افراشته می شود.
- ۵۳۵-۱۴۷- پیوند مردم با یکدیگر در راه صلح و صفا و خوشنودی.
- ۵۳۸-۱۴۸- انتقام گرفتن از قاتلین پیامبران بوسیله امام علیه السلام.
- ۵۴۲-۱۴۹- یکی از اهداف قیام حضرت مهدی طلب خون امام حسین است.
- ۵۴۵-۱۵۰- تمام متجاوزین در قیام امام علیه السلام سرکوب خواهند شد.
- ۵۴۸-۱۵۱- دعای امام زمان علیه السلام در حال اضطرار!
- ۵۵۲-۱۵۲- مقامی بالاتر از مقام حجّت خدا در روی زمین نیست!
- ۵۵۵-۱۵۳- شناسائی مهدی موعود از نظر اصل و نسب.
- ۵۵۹-۱۵۴- جان عالم فدای حجّت خدا باد!
- ۵۶۲-۱۵۵- صفات نیکوی ائمه اطهار همه در وجود مبارک امام زمان جلوه گر است.
- ۵۶۴-۱۵۶- لازمه مقام صاحب الامر مرتبه سیادت است.
- ۵۶۶-۱۵۷- ائمه هدی علیهم السلام از طرف خدایتعالی برگزیده شده اند.

- ۱۵۸- تشبیهائی نیکو به مقامات عالیه برگزیدگان حق. ۵۶۹
- ۱۵۹- تشبیه دیگری از ائمه هدی به « شهاب ثاقب ». ۵۷۱
- ۱۶۰- تکرار این فقرات بر مضامین دیگر از نظر اهمیت کلام است. ۵۷۵
- ۱۶۱- فرزند معجزات موجوده چه معنی دارد؟! ۵۷۷
- ۱۶۲- صراط مستقیم راه علی علیه السلام است. ۵۸۲
- ۱۶۳- ولایت علی علیه السلام خیری بس بزرگ است. ۵۸۵
- ۱۶۴- منظور از «ام الكتاب» امیرالمؤمنین است. ۵۸۸
- ۱۶۵- ائمه هدی علیهم السلام اکرم آیات الهی هستند! ۵۹۱
- ۱۶۶- ائمه معصومین برهان و دلیل روشن الهی هستند. ۵۹۵
- ۱۶۷- بهترین خلق خدا حجّت بر آفریدگان هستند! ۵۹۸
- ۱۶۸- وجود مقدس ائمه هدی خود نعمتی بزرگ است. ۶۰۲
- ۱۶۹- اسرار مهمی که در شرح این بند از دعا نهفته شده است! ۶۰۷
- ۱۷۰- یکی از نامهای دیگر رسول اکرم «مس» است. ۶۱۱
- ۱۷۱- فرزند ذاریات و طور و عادیات چه معنا دارد؟! ۶۱۳
- ۱۷۲- رسول اکرم تا چه اندازه به مقام قرب نزدیک شده است. ۶۱۸
- ۱۷۳- امام زمان علیه السلام در کجا زندگی می کند؟! ۶۲۶
- ۱۷۴- آیا دعای ندبه شباهتی به عقاید «کیسانیه» دارد؟ ۶۲۹
- ۱۷۵- جزیره خضرا در رابطه با اقامتگاه حضرت مهدی علیه السلام. ۶۳۱
- ۱۷۶- يك ناشناس معروف! ۶۳۶
- ۱۷۷- مناجات حضرت آقا امام زمان علیه السلام چیست؟ ۶۳۸
- ۱۷۸- از غیبت امام علیه السلام با چه کس می توان شکایت کرد! ۶۴۱
- ۱۷۹- مسئله غیبت و ارتباط آن با امام غائب علیه السلام. ۶۴۵
- ۱۸۰- چرا امام زمان از دیده ها پنهان است. ۶۴۸
- ۱۸۱- امید وصال در آرزوی دیدار! ۶۵۲
- ۱۸۲- کسی در مقام عزت و ارجمندی همطراز با حضرت بقية الله نیست. ۶۵۴

- ۱۸۳- شأن هیچکس با امام زمان علیه السلام برابر نیست. ۶۵۹
- ۱۸۴- ارتباط شرافت امام علیه السلام با مبدأ شرافت. ۶۶۱
- ۱۸۵- درد اشتیاق داعی برای رسیدن به دیدار محبوب تا چه حد است؟! ۶۶۴
- ۱۸۶- اظهار گرانباری از مسائلی در ارتباط با غیبت امام علیه السلام. ۶۶۷
- ۱۸۷- هماهنگی در ناله و زاری به سوی هدفی عالی! ۶۷۰
- ۱۸۸- به انتقاد مخالفین راه حق اعتنائی نباید داشت! ۶۷۳
- ۱۸۹- چرا عنوان فرزندی آقا امام زمان بنام فرزند احمد ذکر شده است. ۶۷۷
- ۱۹۰- اظهار عطش داعی در امر تشنگی وصال دیدار است. ۶۸۰
- ۱۹۱- یکی از اخبار مهم که ائمه هدی علیهم السلام همگی تأیید فرمودند. ۶۸۴
- ۱۹۲- توسل به یکی از نامهای الهی برای رفع اندوه! ۶۹۰
- ۱۹۳- استغاثه داعی از خدایتعالی برای دیدار محبوب. ۶۹۵
- ۱۹۴- توسل به مقام مبدأ و معاد در حال استغاثه. ۷۰۰
- ۱۹۵- شایستگی مقام بندگی در بیان ذکر «الله». ۷۰۳
- ۱۹۶- امامت امام زمان علیه السلام از چه موقع شروع شده است؟ ۷۰۷
- ۱۹۷- ابلاغ سلام از طرف شیعیان به حضور مبارک امام علیه السلام. ۷۱۰
- ۱۹۸- طلب استمرار در پیوستگی و تقرب به مقام ولایت. ۷۱۵
- ۱۹۹- مرتبه اکمل در تکامل نعم الهی. ۷۱۷
- ۲۰۰- ذکر صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش. ۷۲۲
- ۲۰۱- کیفیت درود بر رسول اکرم. ۷۲۵
- ۲۰۲- فوائد درود به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. ۷۲۷
- ۲۰۳- اقامه حق از طرف آقا امام ولی عصر امری ضروری است. ۷۳۱
- ۲۰۴- چه مسائلی در قیام امام در اقامه حق مطرح می شود؟ ۷۳۳
- ۲۰۵- استحکام اتصال و پیوند محبان با محبوب. ۷۴۰
- ۲۰۶- ما دست به دامان برگزیدگان خدا شده ایم! ۷۴۴
- ۲۰۷- ادا- حقوق امام علیه السلام چیست؟ ۷۴۶

- ۲۰۸- منت خدايتعالی در راه رضامندی امام علیه السلام. ۷۴۹
- ۲۰۹- قبولی نماز و طاعات در ظلّ توجّهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه. ۷۵۴
- ۲۱۰- توسّل داعی به امام علیه السلام برای آمرزش گناهان. ۷۵۹
- ۲۱۱- توسّل به وجود مقدس حضرت بقية الله برای استجابت دعا. ۷۶۲
- ۲۱۲- تقاضای روزی وسیع بوسیله وجود مقدس امام علیه السلام. ۷۶۶
- ۲۱۳- از میان بردن فاصله طبقاتی در امور مالی خلاف امر حق تعالی است! ۷۷۱
- ۲۱۴- امام علیه السلام وسیله دفع بلا و غم و اندوه است. ۷۷۴
- ۲۱۵- توجّه داعی برای رسیدن به مرتبه کمال در مقام تقرّب. ۷۷۷
- ۲۱۶- گوارا باد برآنانکه از دست ساقی کوثر سیراب می شوند! ۷۸۳
- ۲۱۷- آخرین کلام. ۷۸۷
- ۲۱۸- بیان نظمی نگارنده در پایان.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## پیشگفتار

چه موضوعی تا کنون در باره امام زمان علیه السلام گفته نشده است ؟  
این موضوع خود مسئله ای می باشد که آیا تا کنون چه مسائلی  
در باره آخرین خورشید پر فروغ ولایت حضرت بقیة الله ولی عصر امام  
زمان عجل الله تعالی فرجه گفته و نوشته نشده است ؟  
از آنچه که مورد مطالعه اندیشمندان و دانشمندان اسلامی قرار گرفته  
است؛ می توان گفت : تا کنون چیزی در این باره نا گفته نمانده است ؛ ولی  
اگر از نظر سیر تکامل در هر دوران به مسائل تازه ای در ارتباط بوجود  
مقدس آن بزرگوار برخورد کنیم ؛ بلاشک آن موضوع خواه و نا خواه از  
طرق گوناگون بر جهانیان اعلام می گردد ، چون در هر زمان آنچه که  
مربوط به امام زمان (ع) است باید آشکار شود تا حجت بر اهل عالم تمام گردد!  
اکنون باید دانست : آنچه که در باره آنحضرت از قبل از پیدایش  
او علیه السلام تا کنون گفته شده در کتابهای بسیاری نگارش یافته ،  
همچنانکه کتابنامه ای در این باره منتشر شده<sup>۱</sup> که نام ۳۵۵ کتاب و

۱. کتابنامه امام مهدی (ع) در ۲۱۸ صفحه در سال ۱۳۵۸ چاپ و صندوق پستی شماره ۲۲۲۳ تهران

رساله که تا آن زمان به نظر مؤلف آن رسیده با خصوصیات کامل ذکر گردیده است ؛ بخصوص چند موضوع که برای اصل شناخت شخصیت و اثبات وجود او لازم و ضروری بوده است ، و همچنین در کتابهای دیگر نام بعضی دیگر از کتابهای عربی از دانشمندان نامی اهل تسنن نوشته شده که همه در شرح حالات آنجناب چاپ و منتشر شده است ، و بسیار کتب خطی هم در بعضی از کتابخانه ها موجود است که هنوز چاپ نشده است .

و نیز در دهه اخیر هم باز کتابهایی ارزنده از طرف بزرگان و دانشمندان معاصر چاپ و منتشر شده که کل آمار آنها را بطور کامل نمی توان تعیین کرد .

در عین حال اگر کسی بخواهد در راه تحقیق و شناخت کامل امام زمان خود قدم بردارد ، شاید خواندن یکی از این کتب برای او کافی باشد ؛ دیگر چه رسد بر اینکه بخواهد چند صد کتابرا در این باره مطالعه نماید .

اگر به فهرست نام این کتابها که در باره آن وجود مقدس نگارش یافته توجه شود هر نامی از آن کتب مقدمه ای برای شناخت آن بزرگوار می باشد ، و از آن گذشته توجه به هر يك از این کتابها خود کلید معرفتی برای دستیابی به میراث گرانقدر تحقیقی و علمی صدها دانشمند و محقق است .

با آنکه تا کنون تمام مسائل اصلی که مربوط بوجود مقدس آقا امام زمان علیه السلام است برشته تحریر در آمده ؛ اگر چیزی گفته نشده باشد مربوط به سیر تکاملی آخر الزمان است !

اما کتاب حاضر که شرحی بر دعای ندبه است و در باره آن بزرگوار



می باشد خصوصیات دیگری دارد که مطالب آن چندین کتاب را که درباره آن حضرت نوشته شده در بر می گیرد ، و شاید وجه تسمیه هر کتابی در يك بحث کوتاه در آن فشرده شده باشد .

ولی مسئله مهمتر آنکه این کتاب خود يك سند تاریخی در باره پیدایش پیغمبران اولوالعزم یکی پس از دیگری بوده و خصوصیات آنها را طوری ذکر می کند که برگشت مطالب به برنامه حکومت الهی مهدی علیه السلام منتهی می گردد !!

و این خود نشانگر آنستکه دانسته شود از اول خلقت آدم آنی جهان خالی از حجت خدا نبوده و تا پایان هم خالی نخواهد ماند .

و این يك سند تاریخی واقعی و حقیقی است که مورخ عالیقدر آن حضرت « امام صادق علیه السلام » با آن تصرفی که در مقام ولایت به اذن خدایتعالی بر این عالم دارد ؛ هیچگونه اشتباه و اختلافی در گفتارش پدیدار نخواهد بود .

در اینجا لازم به توضیح بیشتری نیست ، مگر آنکه خواننده اوراق درخشان این کتاب را ورق زده و متوجه شود که داعی برای اثبات وجود مقدس امام ولی عصر « عج » به هر يك از خصوصیات در بعثت انبیاء عظام اشاره کرده و سپس با ذکر دوران یکایک از اوصیاء گرام نتیجه نهائی را بوجود مقدس خاتم آنها پایان داده ؛ تا دانسته شود که هم اکنون زمین از وجود حجت خدا خالی نیست !

لذا نگارنده : امیدوار است که این آخرین کتاب که تا این تاریخ درباره وجود مقدس آقا امام زمان علیه السلام نوشته شده است ، مورد نظر

مبارك آن بزرگوار قرار گرفته و تا زمان ظهور حضرتش این اثر باقی بماند -  
سلام و تحیت ما بر آن آقا باد .

### سند دعای ندبه

دعای ندبه در واقع زیارتی از امام زمان علیه السلام است ، که در عین حال نکات برجسته اصول عقاید را آشکار کرده و وظائف شیعیان را تعلیم داده است؛ تا اهل ایمان در اعتقاد به مقام ولایت بوظیفه خود آشنا شوند .  
این دعا ثابت می کند که هم اکنون حجت خدا در روی زمین در پس پرده غیبت است ، و بعد از آنکه تباهی و فساد سرتاسر عالم را فرا گرفته باشد ، آن حجت خدا و منجی عالم بشریت ظاهر شده و زمین را پر از عدل و داد می نماید .

این دعا امیدواری و حالت انتظار فرج را در دلها زنده نگه می دارد ، و اغلب مضامین عالیله آن مأخوذ از آیات قرآنی می باشد ، که هم دلیل بر ارتباط میان عترت و قرآن است ، و هم دلیل بر اینکه این دعا از کلمات معصوم علیه السلام است .

اما بعضی از کسانی که اطلاعات کامل در امر ولایت نداشته و با سخنان ائمه هدی علیهم السلام آشنائی ندارند نا آگاهانه بر چند فقره از فقرات دعا و همچنین بر مأخذ سند آن ایراد و اشکالاتی گرفتند ، که همزمان با انتشار مقالات آنان از طرف دانشمندان معاصر پاسخ صحیح و مستدل و دندان شکنی به آنان داده شد که بعد از آن بعضی از آنها پشیمان شده و اقرار کردند که اطلاعاتشان درست نبوده و اغفال شده اند ، و خود اعتراف کردند که اعتراض آنها بی مورد بوده است !

ولی موضوع قابل توجه آنستکه : در این دوران ملیونها نفر از شیعیان و علاقه مندان بوجود مقدس امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در ممالک اسلامی در اعیاد و روزهای جمعه این دعا را بطور دسته جمعی یا انفرادی می خوانند که اغلب جمعیت هیئتهای آنها به چند هزار نفر می رسد .

ولی متأسفانه اکثر از این گروه آنطور که شاید و باید معرفت و شناخت کامل درباره این دعا ندارند ، و حتی نمی دانند که این دعا از کیست ! و تنها بقصد توسل و تقرب آنرا می خوانند که البته بسیار مدوح و پسندیده است ، و داعی از این رهگذر نتیجه مطلوبی بدست خواهد آورد .

اما اگر این دعا با شناخت و معرفت کامل ؛ خوانده شود ، اثر بیشتری در عوالم روحانیت و معنویت حاصل می شود که داعی را در مسیر سالکان الی الله قرار داده و او را به سوی مقام ارزنده ای می کشاند . اکنون برای اینکه عموم علاقه مندان که می خواهند بر ارج و اهمیت این دعا واقف شوند ، و اطلاعات کاملی از چگونگی آن بدست آورند ، نگارنده با مدارک و اسنادی که در اختیار دارد ؛ اشاره به سند این دعاء از بعضی کتابهای معتبر می نماید ، تا خواننده دعا با معرفت بیشتری متوجه مضامین عالیه آن گردد .

در کتاب « وظائف الشیعه »<sup>۱</sup> در سند این دعا آورده است : مرحوم

۱. کتاب « وظائف الشیعه » در شرح دعای ندبه تألیف حضرت حجت الاسلام حاج آقا شیخ عباسعلی ادیب است .

نوری طاب ثراه که یگانه فن اطلاع است ، « در تحیة الزائر » فرماید :  
این دعاء در سه کتاب دیده شده .

۱ - « مصباح الزائر » از علی بن طاووس ،

۲ - « مزار کبیر » از شیخ محمد بن المشهدی ،

۳ - « مزار قدیم » ، و هر سه کتاب از شیخ ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی القرة القنانی الکاتب نقل می کند ؛ و او این دعا را نسبت به حضرت صاحب الامر می دهد .

مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار از کتاب « مصباح الزائر » و « مزار کبیر » بهمین سند نقل می کند ، و نسبت آنرا به امام زمان علیه السلام می دهد .

در کتاب « فروغ ولایت »<sup>۱</sup> در باره سند دعای ندبه آورده است :  
این دعا را سید جلیل صاحب مناقب و مفاخر ، سید رضی الدین علی بن طاووس - قدس سره ، که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف ، و با اطلاع از کتب و تصنیفات بوده در کتاب « مستطاب اقبال » صفحه ۲۹۵ - ۲۹۹ و در کتاب « مصباح الزائر » فصل هفتم ، شیخ جلیل ، محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری از اعلام قرن ششم ، در کتاب مزار معروف ، به مزار محمد بن المشهدی که علامه مجلسی آنرا « مزار کبیر » نامیده « دعاء صد وهفتم » نقل کرده اند .

۱- « فروغ ولایت » در دعای ندبه نگارش ، حضرت آیت الله صافی گلپایگانی ، در سال ۱۳۶۰ در بنیاد بعثت تهران انتشار یافته است .

و همچنین در « مزار قدیم » که ظاهراً از مؤلفات قطب راوندی است نیز نقل شده ، و نقل دعا در مثل هر يك از این سه کتاب دلیل اینست که این شخصیت های بزرگ و متبحر و حدیث شناس این دعا را معتبر شناخته اند .

و در آن کتاب پس از شرحی بتفصیل از اعتبار شخصیت و اقوال نویسندگان اسناد دعا آورده است :

علامه مجلسی ، با دقت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق العاده ای که در اخبار و احادیث ، و رجال روایات ، و معرفت اساتید دارد ؛ علاوه بر آنکه این دعا را در کتابهایی مثل بحار و تحفة الزائر - که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است ، نقل فرموده صریحاً و بالخصوص اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به حضرت « امام جعفر صادق علیه السلام » می شود ، و تصدیق فرموده است ، و عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم در کتاب مستطاب « زاد المعاد » اینست :

« و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام » ، به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است ، که سنت است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند ، یعنی : جمعه ، عید فطر ، عید قربان ، عید غدیر . محقق است چنین کلام صریح و شهادت محکمی را ایشان بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است !

علاوه بر ایشان ، سید جلیل علامه صدر الدین طباطبائی یزدی

متوفی ۱۱۵۴ هجری نیز در ابتدای شرحی که به دعاء ندبه مرقوم فرموده استناد به روایت مرویه از حضرت « امام جعفر صادق علیه السلام » نموده است .

با توجه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا به خصوص با ملاحظه متن آن محرز و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است .

اما در کتاب انتشارات « نسل جوان » جلد دوم<sup>۱</sup> که همزمان با انتشارات مقالاتی از مخالفین سند دعای ندبه انتشار یافته ، پاسخ صحیح و روشنی در این زمینه به یاره گویان داده و برای اثبات این امر پس از شرحی بتفصیل باز استناد به همان سه کتاب معروف ، « مزار کبیر و مزار قدیم و مصباح الزائر » نموده ولی اضافه کرده است در هر سه کتاب دعاء از محمد بن حسین بن سفیان البزوفری نقل شده که در زمان غیبت صفری می زیسته است ، و قاعدتاً وسیله مکاتبه از طریق نوآب یا امام قاس گرفته و او از حضرت مهدی صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نقل می کند : دستور فرمودند این دعا را بخوانند .

نگارنده گوید : به فرض اینکه این دعا از ناحیه امام زمان علیه السلام به یکی از نوآب مکاتبه شده باشد ، این دلیل بر آن نیست که انشاء این دعا از امام صادق علیه السلام نباشد ، بلکه امکان دلیل برتأیید

۱. این کتاب در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۴ انتشار یافته ، و در آن پرسشها و پاسخهای مذهبی توسط آیت الله

مکارم شیرازی و استاد محقق جعفر سبحانی داده شده است .

آن بزرگوار و استحکام بیانات آن حضرت است !!

همچنین در کتاب « نصرۃ المؤمنین »<sup>۱</sup> در ضمن اینکه اشاره به مطالب قبل کرده و این دعا را از معصوم علیه السلام دانسته است ، چنین می گوید : که جمعی از علماء مورد وثوق همچنان محمد بن مشهدی در کتاب خود و مرحوم مجلسی در « زاد المعاد » آورده اند : که این دعا به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است ، و روایتی را که شخص ثقه نسبت به امام خود بدهد باید پذیرفت ، و در قبول آن حتم نیست که شخص ثقه تمام سلسله سند حدیث را با امام علیه السلام ذکر کند ، و معمول علماء هم همه جا بر ذکر سند نیست ، و بسیار می شود که حدیث را بدون ذکر سند نسبت به امام علیه السلام می دهند .

بنابراین آنچه که نگارنده خود از ذکر این اسناد برداشت کرده ، و به اعتبار توسل به خود « صاحب دعاء » برای روشن شدن این امر ، هیچ تردیدی حاصل نیست ، که انشاء این دعا از بیانات گهربار امام جعفر صادق علیه السلام بوده ، و سپس به موقع خود مورد تأیید ، حضرت ولی عصر ، امام زمان ، قطب عالم امکان ، امام عالمیان ، ناموس دهر ، مدار عصر ، ولی امر ، حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسکری ، صلوات الله و سلامه علیه ، قرار گرفته است ، و تأکید فرمودند که این دعا را در چهار عید بخوانند .

۱- این کتاب در حمایت از دعای ندبه بقلم استاد عبدالرضا ابراهیمی در کرمان در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲

یکی از اعجاز کلام امام ششم (ع) همین دعای ندبه است !

اگر گفته شود که چگونه امام صادق علیه السلام درباره نبیره پنجم خود که هنوز در آن زمان به دنیا نیامده بوده اطلاعاتی داده است ، این معنا از نظر مقام ولایت هیچ بعید نیست ، چون امام معصوم متصرف به این عالم بوده و آنچه را که بخواهد بداند هرگاه که اراده نماید به اذن خدایتعالی خواهد دانست !!

و این موضوع یکی از اساسی ترین مسائلی است که مربوط به مسیر تکامل و نتیجه نهائی از مأموریت‌های تمام انبیاء الهی و برگزیدگان او می باشد ، و طبق روایاتی که به ما رسیده می بینیم که درباره وجود مقدس مهدی علیه السلام اصلاً این موضوع از زمان رسول اکرم مطرح بوده و تمام ائمه هدی یکی پس از دیگری در خصوصیات آنجناب و مأموریت‌های او در خصوص به ثمر رسانیدن تمام اهداف انبیاء و اوصیاء از برنامه او علیه السلام خبر داده اند ، و کتابهای مربوطه مملو از اخبار و روایات در این باره است ، و همه حاکی از آنکه حکومت مهدی علیه السلام آخرین حکومتها در پایان مراحل تکامل است ؛ که او دولت کریمه عدل و داد را در جهان برقرار می نماید .

اما موضوع مهم اینکه چون سند دعای ندبه بنا بر مطالبی که گذشت به حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منسوب گردیده ، لذا بسیار لازم است که در مورد شخصیت و خصوصیات آن بزرگوار ولو هرچه مختصر در این مقدمه اشاره شود ، تا به این موضوع توجه حاصل گردد که مقام آن بزرگوار چنین شایستگی را دارد



که بخواهد به امر پروردگار عالم از غیب و پنهانیها اطلاع دهد ، و مردم زمان خود و آیندگانرا بر این امر مهم آگاه سازد .

و از آنطرف نگارنده را دریغ آمد که در این کتاب شریف که از یک جهت مربوط به آن بزرگوار است اشاره به شخصیت والای این امام بزرگوار ششمین اختر تابناک مقام ولایت نشود ، آنهم کسیکه افتخار شیعیان جهان به پیروی از مذهب اوست !

البته درک این امر مستلزم مطالعه کتابهایی جداگانه است ، ولی به مصداق سخن معروف :

خَيْرُ الْكَلَامِ قَلٌّ وَدَلٌّ ، گفته می شود :

این نکته را باید توجه داشت که در شرح حالات و شناخت امام صادق علیه السلام تاکنون کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده که به شمار درنیاید ، از جمله : کتاب « وفيات الاعيان » تألیف ابن خلکان ، و بحار علامه مجلسی ، و کتاب « وافى » تألیف کلینی ، و کتاب « ناسخ التواریخ » تألیف لسان الملك سپهر ، و کتابهای دیگری از نویسندگان معاصر ، همچنان کتاب « مغز متفکر جهان شیعه » که از مرکز مطالعات اسلامی « استراسبورک » بوسیله استاد ذبیح الله منصورى ترجمه شده است .

آنچه در این کتب آمده است ، همان مطالبی است که صدها صفحات کتابرا در بر گرفته ولی آنچه در اینجا می توان به اختصار بیان داشت ، آنستکه ؛ در اول گفته شود :

**امام صادق علیه السلام ، امام ششم شیعیان فرزند برومند**

امام باقر علیه السلام بنیانگذار مکتب و مذهب جعفری است ، هر يك از ائمه هدی علیهم السلام خصوصیاتى داشتند که خصوصیات آن جناب در مرحله و مرتبه والائى از نظر برقراری دین الهی و حفظ کامل قرآن و سنت بوده است ، یعنی موفقیت آنجناب چنین ایجاب می کرده است که بتواند در زمان خود بطور علنی و آشکار بر مخالفین دین حق غلبه پیدا کرده و مأموریت خود را انجام دهد .

اگر تمام اوصاف آن بزرگوار را کنار بگذاریم و تنها به این خصوصیت اشاره کنیم ؛ که آن گوهر تابناک عالم انسانیت در او کین برنامه خود ، عقل و درک و فراست مردم را به جنبش در آورد ، جنبش علمی دامنه داری که مقدمات تأسیس يك دانشگاه بزرگ اسلامی بود و آن به اوج عظمت رسید !

او علیه السلام در عصر خود بزرگترین آموزشگاه اسلامی را گشود ، و قریب چهار هزار نفر از بزرگان نامی آن عصر از موافق و مخالف از محضر مبارکش استفاده می کردند ، و بعضی از آنها از پیشوایان مذاهب معروف اسلام و دانشمندان و محدثان نامی بودند ، بعضی دیگر از شاگردان آنجناب از مشاهیر علم کلام و از بزرگان فضیلت بوده اند ، و رساله هائی از امام در رشته های مختلف علوم نقل کرده اند ، از قبیل : « جابر بن حیان » و « مفضل بن عمر » و سایرین که بعضی قریب سی هزار حدیث از آن بزرگوار نقل کرده اند !

امام صادق علیه السلام باب علم را در منطق و کلام و فلسفه و ریاضیات و حکمت طبیعی و الهی گشود ، و نیز در سایر علوم متداوله

در عصر خود همچنین ، علم طب و کیمیا استاد مُسلم و مرجع اول بود ، و برای اصول و فقه قواعدی وضع فرمود تا شاگردان خود را با ملکه اجتهاد و استنباط آشنا و تربیت کند .

بعضی از بزرگان درباره علوم آن آقا اشاره به «کتاب جفر» کرده اند ، و آن کتابی از آن بزرگوار است که آنچه مورد احتیاج بشر تا روز قیامت می باشد در آن آورده شده که : ( شرحی جداگانه دارد ) .  
و خلاصه آن آقا در دوران با برکت عمر خود ، آنچه در خاطره ها در باره اجداد بزرگوارش از یاد رفته و بدست فراموشی سپرده شده بود ، دوباره زنده و تازه کرد ، و باب گنجینه علوم از آن پس بوسیله آن بزرگوار بر روی مردم گشوده شد .

هم اکنون می بینیم که بطون کتب و اسفار دینی از احادیث و علوم آنحضرت که سرشار از فضائل و مسائل علمی و اخلاقی است ، و هنوز عשרی از اعشار آن علوم نمایان نشده در محافل علمی بیشتر از مباحث و مسائل ، استناد به قول آن بزرگوار می شود .

در کلمات حکمت آمیز و مواعظ و پند و اندرز از آنجناب بحثهای طولانی آمده است ، و همچنین در مکارم اخلاق او از عفو و کرم و عطای پنهانی بسیار سخن به میان رفته است .

اکنون اهل فن و گویهر شناسان می دانند که آن بزرگوار چه خدمت‌های ارزنده ای به عالم اسلام کرده ، و کُلّادین حقه الهی را «بنام مذهب جعفری» به جهانیان ارائه کرده است .

و اینک در این مختصر نمی توان شخصیت و مقام و مرتبت آن آقا را

بطوریکه شایسته منزلت آن بزرگوار است ، آشکار ساخت و کسی غیر از امام معرفت آنرا ندارد که آن حضرت را معرفی نماید .

هر کس هر چه بگوید در مرتبه ای است که قدرت و فهم او عاجز و ناتوان از شناخت آن بزرگوار است ، و حقاً نگارنده شرم دارد که بخواهد با فهم قاصر و زبان الکن خود در جلالت قدر و شأن آن حضرت چیزی بنویسد !! و بهتر آنستکه در همین جا قلم را شکسته و شرح مقام و منزلت آن بزرگوار را به بزرگان علم و دانش و عارفان به مقام ولایت بسپارد .

اما چون بحث در این مورد بود که این دعا « دعای ندبه » یکی از اعجاز کلام امام صادق علیه السلام است باید گفت که : درباره معجزات آنحضرت مطالب بسیاری آمده که بیشتر در مورد اطلاعات او علیه السلام بر غیب بوده است ، و بطور کلی مسائلی که درباره آقا امام زمان علیه السلام است چه قبل از پیدایش آن بزرگوار و چه در حال حاضر و بعد ، همه مربوط به عالم غیب است !!

لذا می توان گفت : اگر تمام آثار علمی و کلمات حکمت آمیز آقا امام صادق علیه السلام که تا کنون کتابها بر آن نوشته شده نا دیده بگیریم !! در عظمت شأن و مقام آن بزرگوار کافیتست که به همین « دعای ندبه » که از بیانات او علیه السلام است توجه نمائیم ، تا دانسته شود ، چگونه آنحضرت حقایق معارف الهیه را در امر توحید و نبوت و معاد و امامت تشریح فرموده ، و چگونه برنامه مسیر تکامل را از اول خلقت تا پایان آن که همه مربوط به عالم غیب است بر اهل عالم آشکار ساخته است !!

شروحي که تا کنون بر دعای ندبه نوشته شده است.

یکی از مشکلات پیشرفت امور آموزشی در هر کشور کمبود انتشار کتب و در دسترس نبودن کتابهایی است که میراث و نیاز فرهنگی هر جامعه می باشد ، چه بسا کتابهایی که در چند صد سال گذشته چاپ و منتشر شده و اکنون اثری از آثار آنها نیست و به زحمت می توان بعضی از آنها را در کتابخانه ها پیدا کرد ، همچنان شروحي که تا کنون بر دعای ندبه نوشته شده ، که نگارنده بعد از تفحص زیاد توانست فقط به سه شرح مختصر از آنها دسترسی پیدا کند ، که یکی به قطع جیبی در ۴۶ صفحه بنام « شفاء الامه » نگارش حاج آقا شیخ محمد جعفر شاملی ، و دیگری ترجمه و شرح دعای ندبه در ۲۲۴ صفحه از جناب سید علی اکبر موسوی ( محب السلام ) ، و دیگری بنام « وظائف الشیعه » از جناب حجّت الاسلام حاج شیخ عباسعلی ادیب ، که در عین حال همین سه کتاب هم کمیاب است .

اما ، شروح دیگری که براین دعا نوشته شده ، بنا بر آنچه جناب « محب الاسلام » در شرح خود متذکر شدند ، و از کتاب « الذریعه » تألیف مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی اقتباس کرده اند؛ به شرح زیر می باشد.

- ۱ - عقدا الجمان لنُدبة صاحب الزمان .
- ۲ - شرح دعای ندبه از یکی از علمای سبزوار .
- ۳ - شرح دعای ندبه از میرزا عبدالرحیم بن نصر الله تبریزی .
- ۴ - وسیلة القرية فی شرح دعاء النُدبة .
- ۵ - ترجمه وسیلة القرية .

- ۶ - شرح دعاء الندبة، از سید محمود بن سید سلطانه‌علی مرعشی.
- ۷ - کشف الکریه، از سیدجلال‌الدین محدث ارموی «استاددانشگاه».
- ۸ - شرح دعای ندبه از مدرس یزدی متوفی ۱۱۵۶ .
- ۹ - نوید بامداد پیروزی از حجة الاسلام موسوی خرم آبادی . □
- ضمناً نام بعضی از مقالات مختصر که در شرح این دعا نوشته شده در آن کتاب یاد آور شده است ، شاید بسیاری از کتب دیگر هم باشد که نامی از آنها به جای نمانده است .
- و این کتاب حاضر در شرح ( دعای ندبه ) که به نام «ندبه و نشاط» نگارش یافته ، آخرین کتابی می باشد که تا کنون نوشته شده ، امید است که مورد نظر دو امام بزرگوار ( صاحبان دعا ) قرار گرفته باشد .

### مأخذ بعضی از مطالب این کتاب

اصل موضوع این کتاب در شرح دعای ندبه است ، که روش نگارنده در شرح ادعیه تطبیق فقرات دعا به آیات قرآنی است .

در شرح این دعا صدها آیات قرآنی که ارتباط مستقیم و غیر مستقیم به بیانات امام علیه السلام داشته مورد تفسیر و تأویل قرار گرفته ، که در واقع قرآن و مقام شامخ عترت را به هم پیوند داده است .

بنا بر این مأخذ تفسیر آیات قرآنی از بعضی از تفاسیر معتبر می باشد که از جمله : تفسیر نمونه ، تفسیر المیزان ، تفسیر مجمع البیان ، تفسیر نورالثقلین ، تفسیر منهج الصادقین ، تفسیر اثنی عشری و تفسیر جامع ، و بعضی از تفاسیر دیگر که نام آنها در متن ذکر شده است .

و همچنین روایاتی از کتاب اصول کافی و مطالبی از نهج البلاغه و گاهی هم مطالبی از تألیفات خود نگارنده در شرح ادعیه استفاده شده است .

ضمناً ، اشعار دو بیتی که در پایان شرح هر فقره از این دعا آمده کلاً از نگارنده است ، که اگر تمام ابیات آنرا در پیرو هم قرار دهند خود شرحی منظوم اشاره به « دعای شریف ندبه » است .  
امید است که اگر لغزشی در تألیف و تصنیف این کتاب روی داده باشد شامل عفو الهی قرار گیرد .

### وجه تسمیه کتاب « ندبه و نشاط »

از آنجا که نام شریف دعای مورد شرح « دعای ندبه » گذاشته شده ، و این نام اقتباس از بیانی می باشد که در سیاق کلام دعا به آن اشاره شده و می فرماید :

فَعَلَى الْأَطْنَابِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَى اللّٰهُ  
عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلَيْبِكِ الْبَاكُونَ وَإِيَّاهُمْ  
فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ .....

« ترجمه و شرح این عبارت در متن کتاب آمده است . »

از این نام شریف چنین برمی آید که داعی باید بر مصائب

و رنجهایی که بر خاندان رسول اکرم رسیده در غم و اندوه بوده و در خواندن این دعا شیون و زاری براه اندازد !!

البته این گریه و زاری تنها از این بُعد نیست ، بلکه با توجه به این اصل می باشد که این دعا مربوط بوجود مقدس امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه است !

آنانکه در مسیر معرفت آقا قدم برمی دارند ، و از درد فراق و عشق به وصال آنجناب شب و روز آرام ندارند ، در هر کلام شورانگیزی که در این دعا مربوط به لذت دیدار آن محبوب عزیز است ، اشک شوق از دیدگان آنها فرو می ریزد ، همچنانکه گویا عزیز از دست داده ای را می طلبند ، و همچنان « گویا یعقوب وار در پی وصال یوسف هستند » در این حال گاه کار داعی به جایی می رسد که در يك حالت فرح انگیزی قرار گرفته و تمام غم و اندوه و ندبه و زاری او مُبدل به شادی و مسرت شده ، و از شوق دیدار و عشق به وصال محبوب خود چنان نشاطی برای او حاصل می شود که خود را از درد هجران و رنج فراق بر کنار می بیند ، و نور محبت در دل او جایگزین تمام اندوهها و افسردگیها می شود !

لذا آنجا که اشک شوق از دیدگان داعی فرو می ریزد ، حالت مسرتی برای او ایجاد می شود که تمام عقده های او را فرو می نشاند ، و عوالم او را بقدری دگرگون می کند که سرور و نشاط در نهاد او پدید آمده و روح او را به عالم توحید و تجرید متصل می نماید .

و از همین جهت است که نام شریف این کتاب « ندبه و نشاط »



گذاشته شد تا مصداق هر دو حالتی باشد که در خواندن این دعا برای  
داعی ایجاد می شود ، و رمز این معنا خنده در گریه آشکار گردد.  
اینست که نگارنده گوید !!

در هجر لقاء یار بس گرییدن	رمزیست در آن که یار خود را دیدن
آنکه که شود چهره دلدار پدید	در گریه چرا نمی توان خندیدن

\* \* \* \* \*

من در عجبم که اشک شوق از شادیست	این مسئله نزد عارفان بس عادیست
چون بود همیشه این زگفتار «زار»	که گریه در عشق بر نشاطم هادیست

احمد زُمرَدیان

شیراز

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است .

در اوکین گفتار که در شرح این دعای شریف تذکر آن لازم است، آنستکه دانسته شود : سخنان ائمه هدی علیهم السلام که به عنوان دعا یا از نظر تعلیمات عالیه برای هدایت و ارشاد مردم و یا از جهت آراستگی و تربیت عمومی اظهار شده است ، بیشتر اشاره به گفتار خود حق تعالی بوده و ریشه قرآنی دارد .

خوب توجه داشته باشید ، که در اولین فقرة این دعا امام علیه السلام بیان خود را بهمان کریمه ای آغاز می کند که سرآغاز کتاب آسمانی « قرآن مجید » است ، و همانطور که خدایتعالی تعلیم فرمود : حمد و سپاس از برای پروردگار عالمیان است ، امام علیه السلام هم این اصل مهم را اولین جمله بیان خود قرار داده ، عرض می کند :

### الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

و اگر خدایتعالی برای سپاس خود چنین تعلیم نداده بود ، کسی نمی دانست که چگونه حمد و سپاس او را بجای آورد .

البته این معنا بقدری گسترده است که شرح و تفسیر آن کتابهایی را

در بر می گیرد ، و از آن طرف نمی توان در این کتاب از مطالب عمده آن صرفنظر کرد ، چون مسائلی که از نظر کتب آسمانی و بیانات انبیاء و اولیاء حق مورد اهمیت است حتماً باید مورد توجه اهل ایمان قرار داشته باشد .

اینستکه در اینجا اول بگفتار خود حقتعالی اشاره کرده ، و بعد از آن از بیان قول ائمه هدی علیهم السلام در این معنا نتیجه گیری خواهیم کرد .

### حمد و سپاس خدایتعالی از بیان قرآن مجید

گذشته از اینکه خدایتعالی طریق حمد و سپاس را برای عموم در يك جمله کوتاه در سرآغاز کتاب خود تعلیم داده است ، در موارد بسیاری از قرآن مجید رسول گرامی خود را با مضامین گوناگونی امر به سپاسگزاری کرده که در اینجا به چند مورد از آن اشاره خواهیم کرد . همچنان در جایی می فرماید :

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ.....<sup>۱</sup>

« بگو سپاس خدا بر او سلام بر بندگان برگزیده او ... »

و در جای دیگر می فرماید :

و قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا.....<sup>۲</sup>

۱- سوره نمل آیه ۵۹ .

۲- سوره نمل آیه ۹۵ .

« بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست ، به زودی آیاتش را به شما نشان می دهد. »

و باز بر مضمون دیگر می فرماید :

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ...<sup>۱</sup>

« و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی میرد ، و تسبیح و حمد او بجای آور ، و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است » ،

و همچنین در جایی بر وجه دیگر می فرماید :

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا<sup>۲</sup>

« پس تسبیح کن و تنزیه نمای پروردگار خود را بر وجهی که پیوست به سپاس و ستایش او باشد ، و از او آمرزش بخواه که او پذیرنده توبه است »

در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه شریفه آورده اند : از ام سلمه ، مرویست که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله ، در نشستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خسبیدن پیوسته می گفت :

« سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ »

۱- سوره فرقان آیه ۵۸ .

۲- سوره نصر آیه ۱۱۰ .

سبب این را پرسیدم ، فرمود : « اِنِّیْ اَمَرْتُ بِهَا » همانا که من به این مأمور شده ام .  
 و در بسیاری از آیات دیگر است که خدایتعالی طریق حمد و موارد سپاس  
 و ستایش را به رسول اکرم یاد آور شده ، که ذکر آنها در اینجا بطول می انجامد .  
 ولی این نکته را هم باید توجه داشت ، که خدایتعالی نه تنها برای  
 خاتم پیغمبران این دستور را صادر فرمود ، بلکه بر انبیاء دیگر بر وجوه گوناگون این  
 تذکر را داده ، و همگی از دستوراو سبحانه و تعالی پیروی کردند ، و سر آغاز گفتار  
 خود را بحمد و ثنای او می گشودند ، و گویا از همان اول به حضرت آدم علیه السلام  
 طبق این روایت چنین القا گردید .

**علامه ، سید علیخان ، شارح صحیفه سجّادیه :** در شرح دعای اول  
 چنین نقل نموده : روایت شده که چون خدای سبحان در آدم علیه السلام روح دمید ،  
 هنگامیکه راست شد و نشست ، عطسه کرد ، به او الهام شد که گفت :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ، خداوند فرمود : « یَرْحَمُكَ اللّٰهُ یَا اَدَمَ » ای  
 آدم خدا تو را بیمارزد .

پس نخستین حمد و سپاس او از بندگان بطور الهام واقع شده است !  
 و همچنین انبیاء عظام هر کدام بنا به مرتبه خود حمد خدایتعالی را بنحوی  
 که قرآن مجید متذکر است بجای می آوردند ، از جمله در داستان داود و سلیمان است ،  
 در آنزمان که خدایتعالی افاضه علوم بر آنها فرمود ، و بر یکی نیروئی بخشید که  
 آهن را بدست خود نرم کند و بر دیگری دانشی عطا کرد که زبان طیور و حیوانات را  
 درك کند ، سپس سپاس خود را چنین اظهار داشتند :

وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>  
 « و گفتند: حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از  
 بندگان مؤمنش برتری داد . »

البته این گونه تمجید و ستایش غیر از زبان انبیاء و اولیاء بر دیگری  
 شایسته نیست !

### حقیقت معنای حمد

بطوریکه بعضی از صاحبان تفاسیر در ذیل آیه شریفه « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
 الْعَالَمِينَ » متذکر شده اند : « حمد » در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر  
 کار یا صفت نیک اختیاری است ، یعنی : هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام  
 دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ، ما او را  
 حمد و ستایش می گوئیم .

ولی « مدح » به معنی هرگونه ستایش است ، خواه در برابر يك امر  
 اختیاری باشد یا غیر اختیاری باشد ، یعنی ، حمد ستایش کردن است و مدح ستودن .  
 اما ، مفهوم « شکر » از همه اینها محدودتر است ، تنها در برابر نعمتهائی  
 شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است ، و شکر  
 از يك نظر عمومیت بیشتری دارد ، چرا که شکر گاهی با زبان است و گاه با عمل ،  
 در حالیکه حمد و مدح معمولاً با زبان است .

پس دربارهٔ حمد می توان گفت : چون آفرینش جهان در نزد پروردگار عالم بهیچوجه از روی اجبار و قهر نبوده ، و آنچه را که آفریده است صرفاً از روی علم و اختیار بوده و همه عالمیان در برابر او خاضع و مقهورند ، لذا حمد و سپاس سزاوار او سبحانه و تعالی است ، همچنانکه در آغاز سوره فاطر می فرماید :

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا....

«سپاس مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است ، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند ، او هر چه بخواهد در آفرینش می آفریند و می افزاید :»

و همچنین در آغاز سوره « سبأ » می فرماید :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ لَهُ  
الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ....

« حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و سپاس از برای او است در سرای آخرت. »

در تفسیر نمونه ، در ذیل آیه شریفه آورده : در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد « در این آیه شریفه چنین

می‌رساند که « حاکمیت و مالکیت هر دو جهان از آن اوست ! به این ترتیب هر نعمتی ، هر موهبتی ، هر فایده و برکتی ، و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی همه تعلق به ذات پاک او دارد ، و به همین دلیل « حمد » که حقیقتش ستایش بخاطر « کارهای نیک اختیاری » است ، همه به او باز می‌گردد ، و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایشند آنها نیز پرتوی از وجود او و شعاعی از افعال و صفات او هستند ، و در رابطه با همین معنا در جای دیگر می‌فرماید :

قُلِّلِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

« بنابراین ، حمد و ستایش مخصوص خدا است ، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان . »

حمد و سپاس حقتعالی از بیان ائمه هدی (ع)

امام ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، در اولین خطبه از « نهج البلاغه » بیان خود را به حمد و ستایش باریتعالی افتتاح کرده و کتاب را چنین آغاز می‌کند :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ



« حمد و سپاس خداوندی را سزااست که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده اند ، و ادا نمی نمایند حق نعمت او را کوشش کنندگان. »

و نیز در خطبه دیگر چنین می فرماید: حمد خدائیرا که اول اشیا است ، هیچ چیز قبل از او نبوده و آخر اشیا است و هیچ چیز بعد از او نیست.

امام حسین علیه السلام ، دعای خود را در روز عرفه به حمد و ستایش باری تعالی شروع کرده و چنین آغاز می کند :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ.....

« سپاس مخصوص آن خدائست که سلطان ملک وجود است ، و هیچکس در عالم ، سر از حکم و فرمانش نتواند کشید و عطا و بخشش او را منع نتواند کرد. »

سپس اضافه می فرماید: حمد خدائیرا که هیچ صانعی در آفرینش مانند صنع کامل او پدید نتواند ساخت ، و اوست بی عوض بخشنده نعم بی پایان ، و بر هر کار و بر هر چیز توانا است.

امام سجاده علیه السلام ، در آغاز کتابش « صحیفه سجاده » آمده است :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلاِ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلاِ آخِرٍ يَكُونُ  
بَعْدَهُ ...

« سپاس خدائی را که اول است و پیش از او اوکی نبوده و آخر است و پس از او

آخری نباشد»

و در بسیاری از خطبه های خود در ابتدا خدایتعالی را بر مضامین عالیہ ای ستوده،  
که در ابتدای یکی از آنها بر وجه جالبی می فرماید :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمْدِهِ ....

« سپاس خدائی را سزااست که ما را برای سپاسگزاری خود راهنمائی نمود.»

و در آن خطبه توجه خود را به معبود خود کرده ، چنین ادامه می دهد :

و تو راست سپاس ، سپاسی که برابر احسان و نیکوئیت باشد ، و تو راست  
سپاس ، سپاسی که بر رضا و خوشنودیت بیافزاید ، و تو راست سپاس ،  
سپاسی که نگهبانان از شمردن آن درمانده شوند ، و بر آنچه نویسندگان در  
کتاب تو ضبط نموده اند فزونی گیرد ، و تو راست سپاس ، سپاسی که حق  
و شایسته بزرگی ذات تو و بر عظمت و بزرگواری تو برابر باشد .

و آنقدر آنحضرت در بیانات خود در حمد و ثنای الهی کوشا بوده که توجه به آن برای  
اهل ایمان تعلیمات عالیہ ای است .

اکنون اگر بخواهیم در بیانات ائمه هدی که هر يك در طریق حمد  
و سپاسگزاری اشاره به تعلیماتی نمودند ادامه دهیم ، خود کتاب جداگانه ای را  
در بر می گیرد ، چون این موضوع از نظر قرآن مجید بقدری مهم است که باید

مفسران عالی‌حقام « تفسیر موضوعی » جداگانه ای بر آن بنگارند ، و در اینجا مقدور نیست که بتوانیم حق این معنا را در اوکین فقره از این دعا ادا نمائیم ، و تنها در پایان این بحث نظر خواننده را به بیانات امام ولی عصر « عج » در ارتباط به این موضوع جلب می نمائیم .

### حمد و سپاس از بیانات امام زمان علیه السلام

از آنجا که این دعای شریف مربوط به وجود مقدس امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد ، و در اوکین کلام آن اشاره به حمد و ثنای حقتعالی شده است ، لذا از آنجهت که این موضوع در نزد آن بزرگوار کمال اهمیت را دارد و خود آنحضرت بسیار در سخنان خود در ادعیه بیان حمد و سپاس را در مرتبه والائی قرار داده است ، بنابراین در اینجا اشاره به بیانات آن بزرگوار « در دعای افتتاح »<sup>۱</sup> می شود تا اهمیت این موضوع کاملاً آشکار گردد ، همچنانکه در سرآغاز آن دعا عرض می کند :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَحُ الشُّنَاءَ بِحَمْدِكَ .

« خدایا ، سرآغاز بیانم را به حمد و سپاس تو می گشایم . »

با آنکه دعای افتتاح در اول به حمد و ثنای حقتعالی آغاز شده ، ولی در

۱- نگارنده در کتاب « بیان حقیقت » بیانات ولی عصر (ع) شرح دعای افتتاح ، بیانات گسترده ای درباره حمد و سپاس خدایتعالی از نظر قرآن مجید و در ارتباط با بیانات آقا امام زمان علیه السلام آورده ، برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود .

خلال دعا امام علیه السلام این معنا را مورد توجه ذقیق قرار داده و با بیانات گوناگون به حمد و سپاس خدایتعالی پرداخته است ؛ همچنان در پیرو سپاسهای خود عرض می کند :

الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَيَّ جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا

« سپاس خدا راست به تمام ستودگیهایش همه و بر تمام نعمتهای بیشمارش همه »

یعنی حمد خدا را بجمیع اوصاف کمالیه اش ، و تمام خصلت های نیکویش همه و همه ، و سپاس و ستایش او را بر آنچه موجب ستودن اوست ، و سپاس از جهت نعمتهای بیشمارش که بر خلق عالم ارزانی فرمود .

سپس امام علیه السلام قسمتی از آنچه در این دعا موجب ستودن حق تعالی می باشد ، شرح می دهد که در اینجا از نظر اختصار به ترجمه چند جمله از آن اکتفا می کنیم ، و خواننده می تواند خود به سیاق کلام در آن دعا مراجعه نماید .  
در يك سلسله مترادف عرض می کند :

سپاس و ستایش خدائی را که همسر و فرزندی نگرفته و او را در ملك وجود شریکی نیست ( این طریق حمد و سپاس اشاره به یکی از آیات قرآنی است ) .  
و سپاس و ستایش از برای خدائییست که در فرمانروائی و ملك داری منازع و ضدی ندارد ، و کسی را یارای مخالفت با او نیست که بشواید دشمنی و عناد ورزد .

و سپاس و ستایش از برای خدائییست که نیست انبازی او را در آفرینش و نه مانندی در بزرگی و بزرگواری .

و سپاس و ستایش خدائی را که امر و فرمانش بر خلق آشکار است ، در جهان

آفرینش کارش هریدا و پدیدار می باشد ، و اوصاف و ستودگیهایش به لطف و کرم و بزرگیش نمایان است ، و دست عنایتش به عطا و بخشش بر خلق گشاده است ، گنجینه های رحمتش نقصان نپذیرد ، و از خزائن کرمش کاسته نشود . و سپاس و ستایش از برای خدائیت که مالك ملك وجود و فرمانروای گل در جهان آفرینش است ، آن خدائی که روان سازنده کشتیها و سفینه ها است و رام کننده بادها و پدید آورنده صبحگاهان و جزا دهنده در روز جزا و پروردگار جهانیان است .

و سپاس و ستایش از برای خدائیت که بردباری می کند با ما در حالیکه می داند مستوجب چه هستیم در کردارهای خود ، و اگر هر آینه بردباری او نبود ، جا داشت که هر آن مورد خشم و غضب او قرار گیریم .

و سپاس و ستایش از برای خدائیت که عفو می کند و در می گذرد از گناهان و از کردارهای زشت ما ، در حالیکه او قادر و تواناست که هرگونه ما را عقوبت کرده و به کیفر برساند .

و سپاس و ستایش از برای خدائیت که آفریننده خلق و گستراننده خوان روزی بر خلق و پدید آورنده سپیده دم است ، و او صاحب جلال و بزرگی و کرم و فضل و نعم است ، آن خدائیکه از دیده ها دور است و دیده نخواهد شد ، و به همه نزدیک است تا حدی که راز نهان بر او عیان است ، و اوست برتر و بالاتر و بلند مرتبه و بزرگوار ! (تمام این ستودگیها اشاره به آیات قرآنی است)

و سپاس و ستایش از برای خدائیت که چون بخوانم او را و ندا کنم بسوی او جواب داده ، پاسخ گوید ، و هر عیب و نقص را بر من بپوشاند و زشتیها و بدیهای مرا آشکار نکند ، در حال آنکه من نافرمانی می کنم او را .

و سپاس و ستایش از برای خدائیت که در هم شکننده سرکشان و سرکوب کننده جباران و هلاک کننده و نابود کننده ستمکاران و کیفر رساننده ظالمان و فریاد رس فریاد خواهان و مرجع حاجت نیازمندان و محل اعتماد

و تکیه گاه اهل ایمان است .

و سپاس و ستایش از برای خدائیت که راهنمایی کرد ما را به توحید و دین  
و ایمان ، و اگر ما را ره نمی نمود راه را نمی یافتیم .

و این بود قسمتی از تعلیمات آموزنده امام علیه السلام در طریق حمد  
و سپاس از خدایتعالی ، که در این بیانات بابی از توحید و معارف الهی گشوده شد ،  
و تفسیر مختصری از آیه شریفه :

### الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بیان گردید ، تا دانسته شود ، که چه اهمیت خاصی اولین فقره در سر آغاز این دعا  
دارد که از اولین آیه « کلام الله مجید » اقتباس شده است .

### نتیجه حاصله از اوکین کلام !!

حقیقت امر آنستکه در اثر تراکم مطالب در باره حمد و سپاس الهی  
موفقیتی حاصل نگردید که زیاده بر این در اوکین فقره این دعا این موضوع گسترش  
یابد ، و مسائل متعددی در این باره ناگفته ماند ، هنوز گفتگوهای بسیاری در مورد  
حمد هم در دنیا و هم در آخرت باقی مانده ، چه بسیار اخبار و احادیث در رابطه با  
حمد و سپاس الهی است که اوراق بسیاری از کتاب را در برمی گیرد .

ولی در اینجا از نظر نتیجه گیری گفته می شود : که خدایتعالی اهمیت  
این موضوع را برای تمام مخلوقات با بیان دیگری آورده ، و حمد خود را توأم با

تسبیح ذکر کرده ، همانطور که در آیه معروف فرمود :

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ  
تَسْبِيحَهُمْ ...

« و نیست چیزی جز آنکه تسبیح گوید به سپاس او ولی شما سپاس  
آنها را درک نمی کنید »

تمام موجودات در عالم از عالی و دانی ، اجسام و احجار و اشجار و غیره  
همه با زبان حال و زبان قال گویای حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه و تهلیل  
و تقدیس الهی هستند.

همه اشیاء و جمادات و نباتات در مرتبه ای که فهم ما از درک آن  
عاجز است گویا هستند :

« أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »

تمام گویا هستند :

« سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ »

همه زمزمه می کنند :

« سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ »

همه با هم همصدا ، همه رو به سوی يك هدف ، همه يك قول مترنمند :

« سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ »

پس زنهار نکند که ما خاموش باشیم ، نکند که ما زبان را از ذکر و سپاس پروردگار بسته باشیم، نکند غافل و بی خبر باشیم، چرا به آنچه که در زمین و آسمان است همصدا نشویم؟ « سُبْحَانَ اللَّهِ » ما که بر آنها اشرف هستیم ، ما که از همه کاملتریم ، ما که موجودی هستیم که تمام آنچه در روی زمین خلق شده و حمد خدای را بجا می آورند برای ما بوجود آمده اند ، پس ما سزاوارتریم که بر حمد و ثنای پروردگار سبقت جوئیم ، ما شایسته تریم بر آنکه هر آن و هر زمان خود را از سپاس و ستایش خدایتعالی باز نداریم !!

بنابراین ای خواننده دعا بسیار بجا و با مورد است که با امام خود اقتدا کرده در سرآغاز این دعا با تمام وجود زبان خود رابه کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بگشائیم .

در اول این کتاب در درس کلاس	استاد سخن به بحث خود داد اساس
گفتا که به هر زمان خدا را خوانید	آغاز کنید راز خود را به سپاس

\* \* \* \* \*

در حمد و ثنا هر آنکه سبقت جوید	راهیست که راه انبیا را پیوید
ما را نَسِرْدَ که بوده باشیم خموش	چون هر چه درعالم است حمدش گوید

\* \* \* \* \*

این نکته بدان که خود بُود از اسرار	هر کار که می کنی در آن اول کار
آور به زبان حمدخدا را چون «زار»	قولیست متین ز صالحین و ابرار



\* \* \* \* \*

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا

« و درود و تحیت فرستد خدا بر آقا و سرور ما محمد مصطفی پیامبرش ،  
و نیز درود بر آل اطهارش و فرزندانش باد ، درودی فراوان و سلامی شایان . »

همانطور که ابتدای دعا ، امام علیه السلام بیان خود را بحمد و سپاس پروردگاری اختصاص داده در پیرو آن کلام خود را به درود و تحیت به رسول اکرم و خاندان گرامیش ادامه داده و بدینوسیله خود را برای ورود به میدان دعا آماده می سازد .

اظهار این درود از آنجهت است که : حمد و سپاس حق تعالی و صلوات بر محمد و آل او در آغاز هر دعا ، طبق بسیاری از روایات موجب اجابت دعا می گردد ، همانطور که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود : هرگاه تو را به خداوند سبحان حاجت و درخواستی باشد ، پس درخواست را به درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آغاز کن ، و آنگاه حاجت خود را بخواه ، زیرا خداوند بخشنده تر است از اینکه دو حاجت از او خواسته شود یکی از آنها « درخواست رحمت و درود بر پیغمبر » روا سازد ، و حاجت دیگر داعی را روا نسازد . و این مسلم است که خدایتعالی تقاضای ارسال رحمت را بر حبیب خود می پذیرد و از برکت آن خواسته های دیگر را برآورده می کند .

و همچنین ، از ابی عبدالله علیه السلام ، منقول است :

هر کس او را حاجتی به خدای عزوجل باشد ، یا بخواهد دعا کند ، باید اول بر پیغمبر و آل او صلوات فرستد ، و بعد از آن دعا کرده و طلب حاجت نماید ، و دیگر بار ختم کند به صلوات بر محمد و آل او ، بدرستی که خدایتعالی کریمتر است از آنکه قبول

کند هر دو طرف را و واگذارد میان را !!

و سرّ دیگر اینکه در طلب حاجات که گفته اند : باید ابتدا به حمد و سپاس و صلوات بر رسول و آل او دعا را آغاز کنند ، شاید چنین باشد که : داعی در عین حال مناجات با پروردگار و عرض حاجات در مقام توسّل برآمده و در واقع دستور الهی را انجام داده است .

\* \* \* \* \*

ورود در دعا با ذکر درود به رسول اکرم

یکی از شرایط استجابت دعا قبل از بیان حوائج فرستادن صلوات بر محمد و آل اطهار او می باشد ، که اصلاً این خود دستوری از جانب حق تعالی است که قرآن مجید خطاب به اهل ایمان اعلامیه ای در این مورد صادر کرده و می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۱</sup>

« همانا خدا و فرشتگان درود فرستند بر پیغمبر عالی‌مقدار ، ای کسانی که ایمان آورده اید هر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید . »

این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که در بخش چهارم همین کتاب که درباره درود و تحیت به رسول اکرم و خاندان گرامی او می باشد ، بیان آن خواهد آمد .  
اما در شرح این فقره که درود توأم با سلام بر آن بزرگوار ذکر شده ،  
و داعی عرض می کند :

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا

در اینجا بحث در مورد همان متمم فقره دعا و متمم آیه شریفه است ، که پس از امر به فرستادن درود امر به گفتن سلام شده و می فرماید :

وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا

در تفسیر نمونه ، در ذیل آیه شریفه در رابطه به این معنا آورده است :  
در اینکه میان « صَلُّوا » و « سَلِّمُوا » چه فرقی است ، مفسران بحثهای مختلفی دارند ، آنچه مناسبتر با ریشه لغوی این دو کلمه ، و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد ، این است که : « صَلُّوا » امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است ، اما : « سَلِّمُوا » یا به معنای تسلیم در برابر فرمانهای پیامبر گرامی اسلام است ، چنانکه جانی می فرماید :

ثُمَّ لَا يَجِدُ وَافِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا  
تَسْلِيمًا<sup>۱</sup>

« مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند ، و حتی در دل از قضاوتت

کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند»

چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : ابوبصیر ، از محضرش سؤال کرد منظور از «صلوات» بر پیامبر را فهمیده ایم ، اما معنی تسلیم بر او چیست؟ امام فرمود : منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است و یا به معنی ، سلام فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان :

( السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ )

و مانند آن می باشد که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر از پیشگاه خداوند است . بنابراین ، این فقره از دعا يك جنبه زیارتی دارد که داعی سرآغاز به رسول اکرم و آل او علیهم السلام همگی درود فرستاده و عرض سلام می کند ، و این معنا بقدری واجد اهمیت است که خدایتعالی در قرآن مجید در چند مورد اشاره به آن فرموده ، و حتی بعضی از انبیاء خود را به کلمه سلام ثنا گفته است ، و جایی هم عمومیت داده ، می فرماید : وَ سَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ . «سلام بر همه رسولان و پیامبران باد.»

اما ، آنچه در این مورد قابل توجه است ارتباط مستقیم این معنا به فقره مورد شرح است که خدایتعالی در جایی می فرماید :

سَلَامٌ عَلَيَّ الْيَاسِينَ<sup>۲</sup>

۱- سوره صافات آیه ۱۸۱ .

۲- سوره صافات آیه ۱۴۰ .

بعضی از مفسران چنین گفته اند که ال یاسین، مراد آل محمد صلی الله علیه و آله است، و نگارنده در کتاب مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را بر وجه گسترده ای آورده است برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

از جانب حق رسید این گونه پیام  
باید به رسول و هم بر آل اطهار  
شد مسئله در دو جمله یکباره تمام  
ارسال درود کرد و اظهار سلام

\* \* \* \* \*

جائیکه خدا بر او فرستاده درود  
اهداء تحیت و سلام و رحمت  
این امر گرانبهاست در حد وجود  
شایسته بود چنانکه بس دارد سود

\* \* \* \* \*

بهبتر به فرشتگان هم آواز شوید  
یعنی که به گلرخان فرستید سلام  
با آنچه خدای گفته دمساز شوید  
با « زار » در این مرحله همراز شوید

\* \* \* \* \*

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَائِكَ فِي أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ  
اسْتَخَلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ.

« خدایا حمد و سپاس از برای تو است بر آنچه تقدیر فرمودی ، و جاری شده  
است حکم تو در قضا و قدر در بارهٔ دوستان و محبانت ، بر آنانکه وجودشان را  
برای حضرتت خالص و برای دینت مخصوص گردانیدی »

امام علیه السلام ، در پیرو سپاسگزاری از حق تعالی و درود به رسول اکرم  
و آل اطهارش ، باز رشته کلام را به حمد و سپاس معطوف داشته و شکرگزاری  
می کند ، از اینکه خدایتعالی اولیاء خود را با تمام مشکلاتی که در تحویل مقدرات  
و جریانات برنامه ریزی الهی و تمام مراحل آزمایشی که در قضا و قدر داشته اند ،  
آنانرا برای خود و برای دین خود خالص و مخصوص گردانیده است .  
و این سپاسداری شامل تمام انبیاء و اولیاء حق می شود ، بخصوص در جمله :

الَّذِينَ اسْتَخَلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ ،

که معلوم می دارد این معنا متوجه رسول اکرم و اوصیاء گرامی او می باشد ، آنانکه  
وجودشان برای اهل عالم نعمت بوده ، و خدایتعالی آنها را برای خود و دین خالص  
خود مخصوص گردانیده است .

اشاره ای که در این بند از دعا در بارهٔ حکم الهی در مورد سرنوشت و  
تقدیرات جاری در زندگانی آن بزرگواران شده است ، با آن سوابق تاریخی که هر یک  
آنان در هر دوران برای انجام وظیفه خود و برای برقراری دین حق داشته اند ، معلوم

می دارد که آنان با چه سختیها و مشقات مبتلا و مواجه بوده اند ، همانطور که داستان زندگی هر يك از آنها را شنیده اید !! بخصوص که از همان اول برای اعلام دین حق ، رسول اکرم با چه مشکلاتی گریبانگیر بود ، و با آن همه ستیزگیها و جنگ و جدالها چقدر آن بزرگوار تحمل و بردباری نمود ، و همانگونه هم اوصیاء گرامی او هر يك در دوران خود بسیار با مصائب و مآجرها برخورد داشته اند ، و همه در جریان قضا و قدر برای برقراری دین خدا ، آنقدر خالصانه کوشیدند و مبارزه کردند تا به مقام شهادت نائل شدند ، و همچنان از تمام آزمایشهای الهی برآمدند که ذکر بلا و مصائب هر يك کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد پس آنانند که خدای تعالی برگزید و پاک و خالصشان گردانید تا دین حق را نگه دارند .

دین خالص باید بوسیله بندگان مخلص ارائه شود !

قبلاً باید این توجه را حاصل کرد که خدایتعالی برای شناسائی خود مقرراتی را وضع کرده و کیش و آئینی برای بندگان قرار داده ، تا با روش صحیح و دین پاک و خالص به اطاعت او گرایند و معرفت حاصل نمایند ، و اشاره این معنا را در خالص بودن دین از جهت مخصوص اختصاص به خود داده و جانی می فرماید :

أَلِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ۱

« آگاه باشید که دین خالص از برای خداست ! »

اکنون باید دید که این دین خالص و پاک چه دینی می باشد ، و چه کیش و آئینی مورد قبول اوست ، چون همانطور که می دانید دامنه ادیان بقدری وسیع است که از میان همه خدایتعالی تنها یکی را انتخاب و به عنوان دین خاتم خود پذیرفته است ، همچنانکه می فرماید :

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ<sup>۱</sup>

«دین در نزد خدا اسلام است و تسلیم بودن در برابر حق»

البته بحث در این معنا بسیار گسترده است ، همینقدر متذکر می شویم که خدایتعالی در تأیید این موضوع در جای دیگر می فرماید :

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ...<sup>۲</sup>

«اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری اختیار کند ، هرگز از او پذیرفته نیست .»

پس در اینجا باید دقتی بعمل آید که در ارتباط با فقره مورد شرح :

الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ ،

آیا چه کسانی مأموریت حاصل کرده اند که دین پاک و خالص خدایتعالی را با بندگان ارائه دهند ؟

۱- سوره آل عمران آیه ۱۹ .

۲- سوره آل عمران آیه ۸۵ .



قرآن مجید این معنا را روشن می‌دارد و در جایی خطاب  
به رسول اکرم چنین می‌فرماید :

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ<sup>۱</sup>

« بگو : من مأمورم که او را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او  
خالص نمایم . »

حال در شرح این بند از دعا این معنا حاصل می‌شود که : خدایتعالی این شایستگی  
را به پیغمبر گرامی خود عطا فرموده و او را برای خود و برای ارائه دین پاک و خالص  
خود برگزیده ، همچنانکه در جای دیگر صریحاً اعلام می‌فرماید :

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ  
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ...<sup>۲</sup>

« او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه دین  
و آئین‌ها غالب گرداند »

البته اوصیاء آن بزرگوار ، ائمه هدی علیهم السلام برای برقراری این دین هر يك به  
نوبه خود بسیار کوشیده اند ، و برنامه هائی انجام داده اند ، و بعداً در همین کتاب  
در شرح فقرات دیگر بیاید ، که مأموریتی بزرگ بعهدہ خاتم اوصیاء امام زمان  
علیه السلام واگذار شده که این دین پاک و خالص و این دین ناب محمدی را برتمام

۱. سوره زمر آیه ۱۱ .

۲. سوره توبه آیه ۳۳ .

ادیان غالب سازد و در انقلاب عظیم خود حکومت واحده جهانی را بر مبنای این دین  
تأسیس و دولت کریمه ای تشکیل دهد .

صد شکر که دین حق بما گشت عیان      آن دین که رسول خاتم آورد میان  
محبوب خدا و رستگار دو جهان      آنکس که بر این دیانت آرد ایمان

\* \* \* \* \*

خالص بُود آن دین که خدا داد نشان      غالب شود آن بر همه کیش و ادیان  
آنروز که منجی جهان کرد ظهور      هر مؤمن مخلصی درامن است و امان

\* \* \* \* \*

شک نیست اگر کسی خدا دارد دوست      با پیروی رسول دینش نیکوست  
خواهی شنوی سر حقیقت از « زار »      ایمان به دین حق اطاعت از اوست

\* \* \* \* \*

إِذَا خَرَّتْ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النُّعِيمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لِأَزْوَالٍ  
لَهُ وَلَا أَضْمِحَالٍ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ  
هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَةِ وَزُخْرُفِهَا وَزِيْرَجِهَا فَشَرَّ طُؤَالِكَ ذَلِكَ<sup>۱</sup>

« چون اختیار نمودی و برگزیدی برای ایشان بسیاری از نعمتهای پاینده را که در نزد تو جاودانی است و هیچ زوال و فنائی بر آن نعمتها نیست ، بعد از آنکه شرط کردی و پیمان بستی بر آنان که پارسائی کنند و از مقام و ریاستها و از زینت و آرایشهای این دنیای پست کناره جوئی نمایند ، پس ایشان هم بر این شرط متعهد شده و پذیرفتند . »

پاداش مأموریتهایی که به اولیاء حق داده شده است .

امام علیه السلام ، بعد از آنکه سپاس می کند خدا را از اینکه انبیاء و اولیاء خود را در مقام خلوص در مسیر قضا و قدر مأمور برنامه ریزی برای اقامه دین حق کرده ، سپس ادامه سپاس را بر اجر جزیل که برای آنان مقرر فرموده می نماید ، و در این معنا بابی را از پاداش انبیاء و اوصیاء علیهم السلام می گشاید ، یعنی چنین اشاره می فرماید : که خدایتعالی در مقابل آنهمه زحمات طاقت فرسا و در برابر آنهمه تحمل و صبر و بردباری در مصائب و ماجراهای وارده بر ایشان برای برقراری دین

۱- جزیل ، به معنی عطا و بخشش بسیار است - زخرف ، در اصل به معنی زینت و خانه های پر نقش و نگار است و انواع وسائل تجملی را در دنیا ( زخرف ) گویند ، و همچنین ، به معنی کار و یا سخن بیپوده است ، همچنانکه سخنان فریبنده را « مزخرف » گویند ، و این معانی اشارات قرآنی دارد - « زبرج » : به معنی ، آرایش و زینت از جواهر و غیره است .

حق ، بهترین نعمت پاینده و جاودانی خود را برای آنان آماده و مهیا کرده است ، که اگر بخواهیم این نعمت ها را برشماریم ، باید وارد بهشت شویم ، و جایگاه آنانرا در آن مقام ببینیم ، تا بتوانیم در اینجا توصیف نمائیم .

شاید همین يك اشاره کافی باشد که خدایتعالی در جایی می فرماید :

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ<sup>۱</sup>

« بشارت می دهد پروردگار آنها را به رحمتی از ناحیه خویش ، و خوشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمتهای جاودانه دارند ، و همواره تا ابد در این باغها در لابلای این نعمتها خواهند بود ، همانا که اجر و پاداش خداوند بسیار بزرگ است ! »

بطوریکه صاحبان تفاسیر از معروفترین کتب اهل سنت نقل کرده اند ،

این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده ، هر چند مفهوم آن عام و گسترده است.

البته این گوشه ای از نعمتهای حق تعالی برای پاداش انبیاء و اولیاء و برگزیدگان است ، و آیات بسیاری از قرآن مجید شاهد این معنا می باشد که در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست ، چون ذکر بعضی از نعمت های الهی مخصوص در مورد برگزیدگان با توجه به آیات مربوطه نمی توان به قالب الفاظ درآورد ، و گاهی هم از همان معنای ظاهری مقدور نیست که مفهوم کلی بدست آورد ، چون ، اصولاً

در نظام حقیقی و واقعی در دار آخرت و موهبت‌های الهی در اعطای نعم بی‌شمار غیر از نعمتها و بخشش هائیکست که در این دنیا بکار می‌رود ، بطور مثال خدایتعالی در توصیف مقام اولیاء خود در بهشت می‌فرماید :

وعدده داده است خدا به اهل ایسان «جنات عدن» باغهایی که در زیر پناهگاه درختهای آن نهرهایی جاری است و مسکن های پاکیزه ای برای آنان آماده پذیرائی است ، سپس در پیرو آن می‌فرماید :

وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ<sup>۱</sup>

« ورضا و بخشنودی خدا از همه اینها بالاتر است و پیروزی بزرگ همین است »

در مقدمه آیه شریفه که اشاره به جنات عدن شده است ، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود :

« عدن » آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آنرا ندیده و به فکر کسی خطور نکرده ، و تنها سه گروه در آن ساکن می‌شوند ، پیامبران و صدیقان و شهیدان .

اما شاهد کلام در جمله : « وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ »

می‌باشد؛ که گفته اند : هیچکس نمی‌تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که

به يك انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او ، دست می دهد  
توصیف کند.

به گفته بعضی از مفسران ، چنین گوشه ای از این لذت روحانی از تمام  
بهشت و نعمتها و مواهب گوناگون و رنگارنگ بی پایانش برتر و بالاتر است .

اکنون با توجه به بند مورد شرح در این دعا ، این مقام و درجات در مقابل  
همان پیمانی است که اولیاء حق از روز ازل با خدایتعالی بسته و با هرگونه قضا و  
قدر تن در داده اند ، و زهد و پارسائی را پیشه خود ساخته و از لذات و زر و زیور  
و زینت این دنیای دنی پست چشم پوشی کرده اند ( دنیائیکه زندگانی در آن غیر از  
لهو و لعب چیز دیگری نیست )

دنیائیکه دوستی با آن زیر بنای کل خطا و گناهکاری است ، دنیائیکه  
دل بستن بر آن بسیار ناپسند و ارزش مردار گندیده ای ندارد ، دنیائیکه تنها فایده  
زندگانی در آن اطاعت از امر پروردگار است که موجب برداشت زراعت نیکو  
در امر آخرت می باشد .

آری کسیکه بی اعتنائی بر مقامات و ارزشهای دنیائی کند ، و از امر  
و فرمان حقتعالی سرپیچی نکند ، و بعهد خود وفا نماید ، حق مسلم برای او اجر  
و پاداشی عظیم است ، همانطور که در بند مورد شرح خواندید: لَهُمْ جَزِيلٌ مَّا عِنْدَكَ  
مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ. قرآن مجید هم این معنا را بر وجوه گوناگون تأیید کرده  
می فرماید :

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ...<sup>۱</sup>

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ...<sup>۱</sup>

لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.<sup>۲</sup>

لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ.<sup>۳</sup>

« از برای آنهاست باغهایی که آب روان در زیر درختان آن جاری است و در آنجا جاوید بمانند . »

« از برای آنان است ، سرای سلامت از تمام آفات در نزد پروردگارشان . »

« از برای آنهاست در نزد پروردگارشان مقامهای ارزنده ای ، و آموزش و روزی نیکو و خوشگوار . »

« از برای آنان است نعمتهای جاوید و پایدار که هرگز انقطاع در آنها حاصل نگردد . »

عهد و پیمانی که خدایتعالی بر اولیاء خود بسته است !

اینکه گفته شد ، خدایتعالی در مقابل شرط و عهدهیکه به بندگان برگزیده خود بسته است ، اجری عظیم به آنها کرامت می فرماید ، و شرح این معنا گذشت که چه مقاماتی برای آنان آماده است ، اکنون این سؤال پیش می آید : که آن پیمان چگونه عهدی بوده ، و چگونه آنان آن شرایط را پذیرفته اند !؟

بطور کلی اگر این موضوع را توجه داشته باشید : خدایتعالی قبل از ایجاد زمین و قبل از خلقت اهل عالم در زمین ، مقدرات همه چیز و هر کس را در

۱- سوره انعام آیه ۱۲۷ .

۲- سوره انفال آیه ۴ .

۳- سوره توبه آیه ۲۱ .

لوح محفوظ ثبت کرده و از علم او گذشته است که چه حوادث و ماجراهائی و چه وقایع و اتفاقاتی و چه صنایع و اکتشافاتی در عالم روی می دهد ، چون این موضوع در يك برنامه ریزی قبلی مطرح و انجام پذیرفته است ، و از نظر اینکه سیر دوران اثری در تحول برنامه الهی ندارد و اصلاً زمان از بُعد خاص خود از نظر خدایتعالی مفهومی ندارد ، لذا هر واقعه و اتفاقاتی به موقع خود در مسیر حرکت ظهور خود را آشکار می سازد .

بطور مثال توجه به این آیه شریفه این معنا را کاملاً روشن می نماید ،  
که می فرماید :

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ  
مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا .<sup>۱</sup>

« در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند ، بعضی پیمان خود را به آخر بردند ، و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در پیمان خود نداده اند . »

حال باید دید این مردان مؤمن یا صاحبان مقام بالا از پیمبران و اولیاء حق ، چگونه و در چه زمان این پیمان را با خدا بستند !! اکنون برای تثبیت این معنا و ارتباط آن با بند مورد شرح به روایتی که در بعضی از تفاسیر معتبر آمده اشاره خواهیم کرد .

یکی از دانشمندان معروف اهل سنت ، ( حاکم ابوالقاسم حسکانی )



به اسناد خود از علی علیه السلام نقل می کند ؛ که فرمود : این آیه درباره ما نازل شده است ، و من بخدا همان کسی هستم که انتظار شهادت را می کشم ، و هرگز در روش خود تغییر نداده بر سر پیمان ایستاده ام .

بنابراین معلوم می شود که خدایتعالی با تمام اولیاء خود قبلاً پیمان و عهد خود را در مصائب و بلیات وارده بر ایشان بسته است ، همچنانکه در تفسیر صافی آمده است :

امام حسین علیه السلام ، هر کدام از یاران او که می خواستند به میدان نبرد بروند و با او وداع می کردند ، آن بزرگوار در پاسخ سلام و وداع آنان همین آیه مورد تفسیر را تلاوت می فرمود .

پس اینکه در این بند از دعا مقام آن بزرگواران را در نعمتهای بزرگ جاوید اشاره به شرط و عهدهی می کند که به آن وفادار بودند از همین جهت است که قبلاً آنان در عهد و پیمانهای خود متعهد شده اند .

اکنون باید دانست ، که آیا زمان این عهد در بدو خلقت بوده ، یا آنکه در عالم ارواح واقع شده که خدایتعالی با ارواح مقدسه ایشان میثاق بسته است . آنچه که می توان در این زمینه از گفتار الهی و بعضی از روایات استفاده کرد ، همان بیان آیه شریفه است که فرمود :

وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ  
عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا ...

« بخاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت ، و آنانرا گواه بر خویشان ساخت و فرمود آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند : آری <sup>۱</sup> »

با آنکه در تفسیر این آیه شریفه گفتگوهای پر سر و صدا و جنجال برانگیزی در میان مفسران بوجود آمده است ، ولی در حقیقت می توان گفت : که این آیه اشاره به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است .

و بنا بر آنچه که بعضی از صاحبان تفاسیر گفته اند : این معنا روشنگر آنستکه : اگر خدایتعالی ایشانرا به صورت ذره هائی از پشت و صلب آدم برگرفته و آنها را بوجود خود آگاهی داده است ، حتماً لازمه این اطلاع و آگاهی يك شعور باطنی و یا عوامل خود آگاهی و یا عقل است که بدون آن امکان چنین پیمانی متصور نیست ، و در این صورت هرگونه عهد و میثاق مخصوص هم با بندگان برگزیده خدا امکان پذیر است ، و تنها خدایتعالی بر این امر آگاه است .

۱. نگارنده در کتاب « حقیقت روح » در مورد این آیه شریفه با اشاره به تفاسیر بحث جالبی آورده ، برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود .

عهدیکه خدا بر اولیاء خود بست  
شرطی که تو بینی ، متقابل باشد  
آن عهد چو پا بجاست از روز الست  
از هر دو طرف نباشدش بیم شکست

\* \* \* \* \*

آن يك بدهد وعده به جنات نعیم  
در اجر جزیل گفتگو شد بسیار  
و آن يك به بلا و هر مصیبت تسلیم  
هر يك به وفای عهد خود بوده علیم

\* \* \* \* \*

آنکس که اطاعت از خدا کرد چنین  
شرط است وفا بعهد در عالم عشق  
در صدر بهشت می شود جایگزین  
کاریست که «زار» می کند روی یقین

\* \* \* \* \*

وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ .

« و تو هم می دانستی که ایشان به عهد و پیمان خود وفا خواهند کرد ، پس از آنان پذیرفتی و ایشانرا مقبول و مقرب درگاه خود ساختی . »

انبیاء و اولیاء همه بعهد خدایتعالی وفا کردند !

این موضوع عطف به فقره قبل است که داعی عرض می کند : خدایا آنزمان که با برگزیدگان خود پیمان و میثاق بستی ، خود دانستی که ایشان به عهد و پیمان خود وفا خواهند کرد .

این بیان اشاره به چند آیه شریفه است که جایی می فرماید :

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ<sup>۱</sup>...

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ

إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ<sup>۲</sup>...

« و یاد کن ای محمد (ص) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو

و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم .... »

نخست در آیه تمام پیامبران را مشمول پیمان کرده و سپس از پنج پیامبر اولوالعزم

۱. سوره آل عمران آیه ۸۱ .

۲. سوره احزاب آیه ۷ .

نام می برد که در آغاز آنها پیامبر اسلام به خاطر شرافت و عظمتی که دارد و بعد از آن از چهار پیامبر دیگر به ترتیب زمان ظهور ایشان .

و این همان پیمانی می باشد که از روز الست گرفته شده است که خدایتعالی هم دانسته است ؛ آنها بعهد خود وفا خواهند کرد ، و در زمره کسانی هستند که عهد شکنی نخواهند کرد ، همچنانکه در جای دیگر در کلام خود فرمود :

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ .<sup>۱</sup>

« آنانکه وفا کنند به عهد خدا و نشکنند پیمان را ، در بهشت‌های عدن درآیند . »

لذا ، با توجه به بند مورد شرح خدایتعالی عهد و پیمان ایشانرا پذیرفت ، و امر هدایت و رهبری آنانرا مقبول درگاه خود ساخت ، و اختیار کرد ایشانرا برای پیشوائی بندگان ، و آنانرا در مقام اولین گروه مقربین خاص دربار خود قرار دارد ، همچنانکه در شان آنها فرمود :

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ...<sup>۲</sup>

« آن پیشگامان » پیشی گیرندگان « مقربان درگاه الهی هستند ، که جنات نعیم برای آنان آماده است . »

در ذیل آیه شریفه در تفاسیر روایاتی نقل کرده اند حاکی از اینکه :

۱ . سوره رعد آیه ۲۰ .

۲ . سوره واقعه آیه ۱۱ .

مقربان درگاه الهی که سبقت گرفتگان در طاعت و ایمان به خدا می باشند ، آنان انبیاء و اوصیاء خاص ایشانند .

شیخ طوسی ، در امانی به سندی از ابن عباس نقل می کند که گفت : از رسول خدا معنی آیه شریفه را پرسیدم ، فرمود : جبرئیل به من گفت : اینان عبارتند از علی و شیعیان او ...

آری علی و شیعیانش جلوتر از امتهای دیگر به بهشت در می آیند ، و به کرامت و احترامی که نزد خدا دارند مقرب درگاه خدا می باشند ، و همچنین خدایتعالی در باره خصوصیت و جایگاه مقربون و اعطای نعمت بر آنان در بهشت در آیه دیگر می فرماید :

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ .<sup>۱</sup>

« مقربان از چشمه « تسنیم » در بهشت می آشامند ! »

و این آیه شریفه تفسیر جداگانه ای دارد که در اینجا تنها به يك روایت اشاره می شود : علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است « مقربون » محمد و ائمه هدی علیهم السلام هستند .

همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانید :

وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ ... الْمُقْرَبُونَ ،

گواهی می دهم که شما پیشوایان صوابکار ، رهبران راه رشد و سعادت

و براه حق راه یافته اید ، و معصوم و گرامی و مقرب درگاه الهی می باشید .

بنابراین در جمله اخیر از فقره مورد شرح که فرمود :

فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ ...

معلوم گردید چه کسانی در زمرة مقربان درگاه الهی هستند .

با جمله انبیاء همراه شدند	آنان که مقربان درگاه شدند
گویا به حقیقت همه آگاه شدند	کردند وفا بعهد از روز الست

\* \* \* \* \*

باید که به جهد در تقرب کوشد	آنکس که لباس عافیت را پوشد
تا آنکه شراب ناب کوثر نوشد	چندان بکند تلاش در امر وصال

\*\*\*\*\*

که کرده مقام خود به نزدیک وصول	گویند بود طاعت آنکس مقبول
کاریکه به نزد « زار » باشد معقول	بهتر که کنیم در ره قرب تلاش

\* \* \* \* \*

## وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ وَ الشَّنَاءَ الْجَلِيَّ

«و مقدم داشتی از برای ایشان نام نیک و بلند ، و ذکر خیر و تعریف و تمجید بس آشکار»

برگشت اصل مطالب متوجه به مقام امام (ع) است.

این نکته را باید توجه داشت : در هر بندی از این دعا که در باره انبیاء عظام مطالبی آمده است برخورد و برگشت آن مطالب به وجود مقدس خاتم انبیاء و همچنین اوصیاء گرامی او می باشد ، و در کل مضامین عالیله این دعا توجه به مقام والای ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین ضروری و لازم است ؛ بخصوص آنکه باید دانست : نتیجه حاصله در شرح هر فقره از دعا مربوط و متوجه به وجود مقدس امام زمان علیه السلام می باشد ، چون آن بزرگوار بطور کلی قائم مقام تمام انبیاء و اوصیاء ایشان است .

و باید خواننده این توجه را داشته باشد که هر چه می خواند بی ارتباط بوجود آن بزرگوار نیست ، حتی اگر چیزی در باره زمین و آسمان می خواند ، باید بداند : که بواسطه وجود او زمین و آسمان برقرار است !!

اکنون در همین بند مورد شرح که می خوانید :

## وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ ...

با آنکه این عبارت درباره عموم انبیاء ایراد شده است ، ولی آنقدر معنا گسترده می باشد که ارتباط آن بوجود مقدس رسول اکرم و ائمه هدی (ع) بسیار ظاهر و آشکار است .

همچنانکه می بینید در قرآن مجید اشاره به مقام والای آن بزرگواران



شده، و در رابطه با این معنا، نگارنده، در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره چند صد آیه از کتاب آسمانی را در تطبیق به شرح فقرات زیارت در شأن آن بزرگواران با ذکر سند آورده است، و همچنان نکات برجسته ارتباط قرآنی را درباره آنان متذکر شده است.

آنجا که خدایتعالی درود و رحمت بر آنان می فرستد، آنجا که رجس و پلیدی را از آنها دور داشته و آیه تطهیر را درباره آنان نازل می کند، آنجا که پس از بیان ارسال آنهمه رسول مقام رسالت را به پیغمبر خاتم ختم می کند، آنجا که کامل می کند دین خود را بوسیله انتصاب جانشین رسول و نعمت خود را بر اهل عالم تمام می کند، و خلاصه آنجا که وجود امام غائب را در روی زمین به جهانیان اعلام می کند تا دانسته شود که زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نخواهد بود.

پس بطور کلی اینها مسائلی است که خدایتعالی نام آنها را بلند کرده و شهره آفاق ساخته است، و به ظهور حجت و ولی خود، والائی مقام آن بزرگواران بر تمام افراد جهان آشکار و هویدا گردد.

### معرفی انبیاء گرام از جانب خدایتعالی در قرآن مجید

قبلاً در این مورد گفته می شود: که مدح و ثنا درباره انبیاء و اولیاء الهی عبارت است از ستودن آنها در مقابل صفات نیک اعم از اختیاری و غیر اختیاری و توصیف آنها به نیکویی و الامقامی، و اگر این ثنا از طرف خدایتعالی باشد بهترین مرتبه کمال برای ایشان است.

اما ارتباط مستقیم در بند مورد شرح از این دعا به آیات بسیاری از قرآن

مجید است که خدایتعالی از انبیاء خود به نیکوئی و صداقت و خیر و سعادت و الامقامی یاد کرده ، و ایشانرا به هرگونه فضیلت بر عالمیان برتری داده است ، که برای نمونه به چند آیه زیر توجه نمائید تا این حقیقت روشن گردد :

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا .<sup>۱</sup>

« و در این کتاب « قرآن » از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود . »

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسٰی اِنَّهُ کَانَ مُخْلِصًا وَ کَانَ رَسُوْلًا نَبِیًّا .<sup>۲</sup>

« در این کتاب آسمانی از موسی یاد کن که او مخلص و رسول و پیامبر و الامقامی بود . »

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمٰعِیْلَ اِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ کَانَ رَسُوْلًا نَبِیًّا .<sup>۳</sup>

« و یاد کن در کتاب آسمانی اسماعیل را که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر عالی مقامی بود . »

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِدْرِیْسَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا ، وَ رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا .<sup>۴</sup>

۱ . سوره مریم آیه ۴۱ .

۲ . سوره مریم آیه ۵۱ .

۳ . سوره مریم آیه ۵۴ .

۴ . سوره مریم آیه ۵۶ .

« ( و در این کتاب منیر ) از ادریس یاد کن ، او بسیار راستگو و پیامبر  
بزرگی بود ، و ما او را به مقام بلندی رساندیم . »  
وَ اسْمَعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَيَّ  
الْعَالَمِينَ .<sup>۱</sup>

« و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را هر يك بر جهانیان برتری دادیم . »

در اینجا خوب توجه حاصل گردید که در ارتباط به فقره مورد شرح ،  
خدایتعالی انبیاء خود را چگونه ستوده ، و ذکر آنان را در مقابل صفات نیک به مرتبه  
والائی رسانیده است ، اما شاهد کلام در يك جمله کوتاه از آیه قرآنی است که  
خدایتعالی درباره رسول اکرم و پیغمبر خاتم اشاره به آن کرده و می فرماید :

وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ .<sup>۲</sup>

« و آوازه تو را بلند کردیم و شهرت جهانی به تو دادیم ! »

این خطاب آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری به پیغمبر  
اکرم است . در حدیثی از رسول گرامی صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه آمده  
است که فرمود : جبرئیل به من گفت ، خداوند متعال می فرماید : هنگامیکه نام من  
برده می شود نام تو نیز همراه نام من ذکر می شود ( در عظمت مقام تو همین بس )  
بنابراین معلوم گردید که معنی ذکر علی و بلند درباره برگزیدگان

۱ . سوره انعام آیه ۸۶ .

۲ . سوره انشراح آیه ۴ .

ارجمند چیست!!

### اعتبار دیگری در معنای بند مورد شرح

در مورد اینکه خدایتعالی نام نیک پیمبران را در قرآن مجید بر دیگران مقدم داشته و آنانرا در مقام والائی ستوده است مطالبی گذشت ، و اکنون به اعتبار دیگر به معنای فقره مورد شرح اشاره خواهیم کرد :

ذکر انبیاء و اولیاء حق در « ذکر بلند مرتبه » که قرآن است مقدم داشته شده ، از آنجهت که چون اطلاق ذکر در قرآن به خود قرآن شده است ، همچنانکه جایی می فرماید :

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .<sup>۱</sup>

« همانا که قرآن را نازل کردیم و آنرا حفظ خواهیم کرد . »

و همچنین در جای دیگر خطاب به رسول اکرم فرمود :

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ . . . .<sup>۲</sup>

« ما این ذکر « قرآن را » بر تو نازل کردیم تا بیان کنیم از برای مردم آنچه فرو فرستاده شد به ایشان »

۱. سوره حجر آیه ۹ .

۲. سوره نحل آیه ۴۴ .

اما موضوع مهم دیگری که در اینجا قابل توجه است آنستکه : در قرآن « ذکر » اشاره به وجود مقدس رسول اکرم شده است ، همچنانکه جانی می فرماید :

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ ...<sup>۱</sup>  
 « همانا که فرو فرستاد خدا بسوی شما ذکر را ، رسولی که بخواند بر شما آیات خدا را که روشن است »

در اینجا بی مورد نیست روایتی را که در کتاب « عیون اخبار الرضا » آورده متذکر شویم : بعد از آنکه آن حضرت این آیه را تلاوت کرد ، فرمود :

الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُهُ ،

ذکر رسول خدا است و ما اهل آن ذکر هستیم. بنابراین اینکه خدایتعالی دستور می دهد ، که اگر چیزی نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید :

فَسُئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ،

لذا باید تمام نادانستنیها را از رسول اکرم و آل گرامی او تعلیم گرفت .

در پایان این بحث بیانی را که در کتاب « عترت در قرآن » در ذیل آیه شریفه :

« أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا »

آورده ، متذکر می شویم : معنی آیه که می فرماید :  
 « باید پدید آورد برای آنها ذکری را »

یعنی ذکر ظهور قائم آل محمد (ص) و خروج سفیانی است !!  
 بنابراین در شرح این فقره از دعا دانسته شد که ذکر رفیع انبیاء و اوصیاء  
 علیهم السّلام در قرآن مجید در مقام والائی یاد آور شده است .

در مدح و ثنا زانجیا نام برید	در ذکر خدا بُود چنین امر پدید
در وصف یکایک چو به قرآن بینی	دادست خدا به رفعت شأن نوید

\* \* \* \* \*

هر حسن که انبیایکایک دارند	زان روست همه به قرب حق درکارند
باشد همه آن صفات درشان یکی	آنکس که همه پیرو آن آثارند

\* \* \* \* \*

پس اینکه زشوق او ببینی مستم	از روز ازل بر آن یکی دل بستم
در عشق نمی توان دگر کاری کرد	کاریست که « زار » داده اندر دستم

\* \* \* \* \*

وَ أَهْبَطْتُ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتِكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ

« و فرو فرستادی بر ایشان فرشتگان خود را و گرامی داشتی و احترام کردی آنانرا به وحی خود . »

### ارتباط فرشتگان به مقام نبوت و ولایت .

این بند از دعا باز عطف به فقرات قبل می باشد که داعی از نظر بزرگداشت انبیاء و برگزیدگان در رفعت شأن و مقام آنها اشاره به گرامی داشت آنان از طرف حق تعالی بوسیله هبوط ملائکه و نزول وحی برایشان می نماید ، که این دو جمله تفسیر بسیار گسترده ای دارد ، و در اینجا از نظر اختصار ، حداقل را برای ضایع نشدن حق کلام انتخاب کرده ، و در اول درباره هبوط ملائکه به نزد آن بزرگواران به بحث می پردازیم .

نگارنده : در کتاب « مقام ولایت » در شرح زیارت جامعه کبیره در فقرة

( وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ )

مطالبی آورده که در اینجا چون موضوع ، ارتباط مستقیم با هم دارد از بعضی از مطالب آن کتاب استفاده خواهیم کرد .

قبلاً باید این توجه را حاصل کرد که : تمام موجودات عالم در برابر آنهاییکه خدایتعالی اطاعت آنانرا واجب دانسته سر تعظیم و تکریم فرود می آورند ، و در اینجا هم می توان گفت : که فرشتگان هم به اذن خدایتعالی و با ارتباط به مأموریهائی که به آنها داده می شود ، مطیع امر و فرمان انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام بوده و در بسیاری از موارد در امر رسالت و ولایت از وجود آنها استفاده می شده است ، چون طبق بعضی از روایات ، انبیاء و اولیاء خدا افضل و اعلم از ملائکه هستند ،

چه بسا ممکن است گاهی فرشتگان برای کسب معارف الهی و اسرار ملکوتی به خدمت آن بزرگواران شرفیاب شده و کسب فیض نمایند ، و البته اسرار مهم دیگری هم در این امر نهفته شده که درك آن برای ما مقدور نیست ، همینقدر در این مورد باید این اعتقاد را حاصل کرد ، که نزول و عروج ملائکه بسوی آن مقامات عالیه امری مسلم و از نظر فرمان الهی برای انتظام امر عالم لازم و ضروری است .

قرآن مجید در باره ارتباط فرشتگان با انبیاء عظام برای پیشبرد اهداف مقدس آنها در امر توحید و نبوت بیانات بسیاری آورده ، بخصوص در مورد پیغمبر خاتم و حمایت‌های گوناگونی از آن بزرگوار که در دوران رسالت خود اغلب با مشکلات زیادی مواجه بود و میبایست با کمک‌های غیبی مأموریت‌های خود را انجام داده تا به مقصود برسد ، خدایتعالی آن بزرگوار را بوسیله همان سپاه فرشتگان یاری می داد ، همچنانکه شنیدید در جنگ‌های بزرگ با کفار که تعداد دشمنان بسیار زیاد ، و مسلمانان در اقلیت بودند ، خدایتعالی مسلمین را بوسیله سپاه فرشتگان یاری می داد ، شاید در داستان جنگ بدر بوده است که خدایتعالی خاطره یاری مسلمانان را در آن میدان نبرد بوسیله فرشتگان یاد آوری کرده می فرماید :

الَّذِينَ يَكْفِيكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ  
مُنزَلِينَ .<sup>۱</sup>

« آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که از آسمان فرود آیند یاری کند ؟ »



و در پیرو همین آیه شریفه بر وجه دیگر آمده است :

هَذَا يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ .

اشاره بر اینکه : آری اگر استقامت و تقوی پیشه کنید و باز دشمن به سراغ شما بیاید ، خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد .

بنابراین خدایتعالی برای نصرت و یاری انبیاء و صاحبان امر که در مقام ولایت هستند وسائلی مقرر فرموده ، تا نتیجه مأموریت و رسالت آنها را به ثمر رساند ، گاهی بوسیله وحی ، گاهی بوسیله کشف و کرامات ، گاهی الهامات غیبی ، گاهی رویای صادقانه و خلاصه گاهی بوسیله فرشتگان مقرب ، آنها را یاری و حمایت می فرماید .

### هبوط ملائکه در دربار ائمه هدی علیهم السلام

قبلاً گفته شد نتیجه حاصله از شرح هر يك از فقرات این دعا متوجه مقام ائمه هدی بخصوص حضرت بقیه الله امام زمان علیهم السلام است ، اکنون در ارتباط جمله مورد شرح درباره نزول و عروج ملائکه بحضور آن بزرگواران به این معنا اشاره خواهد شد .

از بیاناتی که از کلام معصوم در زیارت جامعه کبیره ، در معنای :

« وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ »

آمده است چنان بر می آید : که تماس ائمه هدی علیهم السلام با فرشتگان امری مسلم است و بنا بر مدارکی که در دست می باشد ، حتی برای نگهبانی و تمشیت دربار آن بزرگواران پیوسته گروهی در حریمهای مطهر ایشان مستقر بوده و ناظر اعمال زائران

می باشند ، بطوریکه در اذن دخول در آن اماکن مقدسه می خوانیم :

ءَادْخُلْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقِيمِينَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ ،

و یا با بیان دیگر :

ءَادْخُلْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُحْدِقِينَ بِهَذَا الْحَرَمِ ... ،

اشاره بر اینکه آیا وارد شوم ای فرشتگان خدا که در این زیارتگاه اقامت دارید و پاسداران این حرم هستید .

و اصولاً در متن زیارات بعضی از ائمه هدی (ع) درود بر فرشتگانی را که پاسدار آن مقامات هستند مترادف به مقام همان بزرگواران کرده است ، همچنانکه در زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام آمده است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْخَافِينَ بِكَ .

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي الْمُحْدِقِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقِيمِينَ فِي هَذَا الْمَقَامِ الشَّرِيفِ  
« درود بر شما ای فرشتگان پروردگار که گرداگرد قبر حسین علیه السلام  
هستید و در این مقام شریف اقامت دارید »

و شاید چنین باشد که هر شب و روز گروه گروه از سپاه ملائکه به زیارت آن بزرگواران آمده و سپس به جایگاه خود مراجعت نمایند و آنان غیر از فرشتگانی باشند که دائم ملازم دربارند !

در اینجا بی مورد نیست روایتی را که در جلد دوم اصول کافی از علی

بن ابی حمزه نقل شده است شاهد قرار دهیم : و آن چنین است که گفت ، شنیدم ابوالحسن علیه السلام می فرمود : هیچ فرشته ای نیست که برای امری از طرف خدا مأمور شود و فرود آید ، جز آنکه نخست نزد امام آید و آن دستور را به او عرضه کند ، و محل رفت و آمد فرشته ها از طرف خدا حضور صاحب امر امامت است !

و باز در همان « اصول کافی » روایتی از علی بن الحسین (ع) نقل کرده که فرمود : مردم چه خورده ای از ما می گیرند !! ما به خدا ، شجره نبوت ، و خاندان رحمت و معدن علم و محل رفت و آمد فرشته ها هستیم !!  
و اینکه گفته شد توجه به فقرات این دعا بیشتر متوجه به مقام امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد ، ببینید ، در همین بند مورد شرح این معنا چه ارتباطی به ظهور آن بزرگوار دارد که آنحضرت درباره پیروزی انقلاب خود در دعای افتتاح عرض می کند :

وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ ،

اشاره براینکه مدد و یاری ده او را با سپاه فرشتگان از نزدیکان درگاہت .

و بعداً شرح این معنا بیاید که آن بزرگوار بوسیله سپاه غیبی و امداد عالم ملکوتی از طرف خدایتعالی یاری می شود ، بلکه در بعضی از روایات آمده است : که بوسیله صاحبمنصبان عالیرتبه فرشتگان آن بزرگوار مورد حمایت قرار می گیرد .  
همچنانکه : علامه صدر در کتاب « المهدی » پس از ذکر اسناد خود آورده است : درباره مهدی «ع» و بیعت آنحضرت در بین رکن و مقام رسول اکرم فرمود : جبرئیل در جلو مهدی (ع) و میکائیل در سمت راست آن بزرگوار خواهند بود .

و همچنین در کتاب « اسعاف الراغبین » می گوید : روایت آمده که

خدا مهدی را بوسیله سه هزار ملك امداد خواهد کرد ، و اهل كهف از یاران او خواهند بود .

بنابر این از این بیانات معلوم گردید که امام زمان علیه السلام در ارتباط با فرشتگان مترادف با مقامی است که در بند مورد شرح می خوانید :

وَ أَهْبَطْتُ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتِكَ .

معنی « وحی » چیست ؟

اما در شرح جمله دوم که عرض می کند :

« وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ ،

در مسئله وحی در مورد انبیاء بقدری مطالب گسترده است که تاکنون بطور جداگانه کتب بسیاری از طرف بزرگان و مفسران عالیقدر نوشته شده ، که در اینجا به اشاره مختصری اکتفا می کنیم .

در اول باید به اصل معنای وحی توجه داشت ، که آن خود معانی وسیعی را در برمی گیرد ، اهل لغت در معنای این کلمه گفته اند : « وحی » در اصل به معنی اشاره سریع و الهام است .

در مصباح ، وحی را به معنی : اشاره و رسالت و کتابت آورده ، و نیز اشاره می کند: برآنچه که با کسی القاء شود در حدیقه بفهمد که آن وحی است (یعنی چنین درك کند که امری به او القاء شده است).

در قاموس قرآن ، آورده : وحی به معنی تفهیم خفی و کلام خفی است که جامع تمام معانی وحی خواهد بود ، و به اعتبار دیگر ، اصل وحی به معنی ، سخن پوشیده است که به هر کس القاء شود کس دیگر از آن آگاه نشود ، مگر آنکه او

خود آشکار سازد .

گاهی هم وحی بطور مختلف در امر زمین و آسمان و جماد و فرشتگان آمده ، که گفته اند مراد در این گونه موارد در امر خلقت و ایجاد است ، جایی هم وحی درباره شیطان نقل شده که آنرا القاء وسوسه ذکر کرده اند .

و در آنجا که قرآن مجید می فرماید :

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ...<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینستکه : خداوند در ذات زنبور عسل طریق خانه سازی و تولید عسل را بوی آموخته است . »

در موارد دیگری هم درباره وحی اشاره به معنی الهام شده است همچنانکه می فرماید :

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ ...<sup>۲</sup>

« زمانیکه وحی فرستادیم به حواریان .... »

در تفسیر عیاشی ، روایتی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود : وحی در اینجا به معنی الهام است .

در موارد دیگر هم در قرآن مجید وحی به جای الهام استعمال شده است همچنانکه جایی می فرماید :

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ<sup>۳</sup>

۱. سوره نحل آیه ۶۸ .

۲. سوره مائده آیه ۱۱۱ .

۳. سوره قصص آیه ۷ .

« وحی کردیم به سوی مادر موسی که شیر ده او را .... »

وحی در اینجا همان الهام و تفهیم خفی است که خدا به قلب مادر موسی انداخت ، و این بود قسمتی از معانی وحی ، و اکنون به اصل موضوع که وحی درباره انبیاء علیهم السلام است توجه نمائید .

### معنی وحی در مورد انبیاء علیهم السلام

وحی درباره انبیاء (ع) همان تفهیم خفی و کلام خفی است که از جانب خداوند القاء می شود ، و خداوند از آن با سخن گفتن به خدا تعبیر می کند ، و آن سه قسم است : وحی ، ایجاد صدا ، همچنانکه در آیه شریفه می فرماید :

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ، أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه : شاید بشری را که خداوند با وی سخن گوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده و یا رسولی را فرستد تا به اذن و دستورش آنچه را خواهد وحی نماید »

و در واقع در این آیه شریفه هر سه قسم وحی تشریح شده است .

در تاریخ قرآن : با استناد به این آیه آورده است : رابطه غیبی و نهانی میان خداوند و برگزیدگان او ، یعنی انبیاء و فرشتگان به هر صورتی برقرار شود

وحی نام دارد ، و این رابطه منحصر به انزال کتب بر انبیاء نیست ، بلکه این رابطه ممکن است به سه صورت برقرار شود :

- ۱ - القاء معنی و مقصود بر قلب پیغمبر بدون واسطه فرشته وحی .
- ۲ - سخن گفتن با پیامبر از پس پرده ، چنانکه خداوند وراء شجره با موسی (ع) سخن گفت و او ندای الهی را شنید .
- ۳ - القاء امری به فرشته وحی تا او وحی الهی را از جانب خداوند به یکی از انبیاء ابلاغ نماید .

### نزول وحی بر انبیاء علیهم السلام

اصل موضوع در فقره مورد شرح در جمله : «وَكُرِّمَتْهُمْ بِوَحْيِكِ» در همین معنا آمده است ، که دانسته شود : نزول وحی بر انبیاء چگونه بوده است ، با آنکه قرآن مجید اشاره می فرماید : که خدایتعالی بر همه انبیاء علیهم السلام وحی فرستاده است ، ولی بعضی را از جهت خصوصیات که دارا بودند بنام ذکر کرده ، همچنانکه می فرماید :

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ  
وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ  
وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ  
وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُورًا ۱

( روی سخن بر رسول اکرم است )

ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران  
بعد از او وحی فرستادیم ،

« و در پیرو آیه اسامی بعضی دیگر از پیامبران را ذکر فرموده که نام آنها  
در آیه روشن است. »

و بسیار موارد دیگر است که خدایتعالی درباره پیامبران خود همچنان موسی و هارون  
و نوح به طریق گوناگون وحی کرده است که اکنون مورد گفتار ما نیست ، ولی در  
مورد وحی به رسول اکرم اشاراتی بکار رفته است که نشانگر مقام و منزلت آن بزرگوار  
در مرتبه والای وحی است ، ببینید در داستان معراج بیان وحی چگونه بوده است ،  
آنجا که می فرماید :

فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ

خدایتعالی وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرد ا

این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد ، در اینجا باید این توجه را حاصل  
کرد که آیا خدایتعالی چه اسرار و رموزی را در آن موقعیت به آن بزرگوار وحی کرده  
است ، و معنی آنچه که در مقام وحی است به او وحی کرده چیست ؟  
در این معنا روشن می شود که مراتب وحی هم نسبت به هر يك از انبیاء  
عظام درجاتی دارد .

در تفسیرالمیزان ، نقل از تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه



آورده است : این وحی ، وحی رو در رو بوده ، به این معنا که کسی بین خدا و آنجناب واسطه نبوده است .

و از طرف دیگر در شأن آن بزرگوار درجای دیگر از قرآن مجید آمده است :

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>۱</sup>

سخن نمی گوید از روی هوی و هوس ، بلکه می گوید : آنچه به وی وحی می شود .

در اینجا اگر دقتی بعمل آید ، تفاوت بزرگی که میان رسول و سایر افراد بشر است بخوبی روشن می شود ، آنجا که می فرماید :

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ  
وَاحِدٌ.....<sup>۲</sup>

« بگو من بشری هستم مانند شما ، تنها تفاوت من با شما اینست که به من وحی می شود و آنچه من به شما می گویم و شما را بسوی آن دعوت می کنم وحی است ( تا بدانید ) که خدای شما خدای یکتا است . »

با آنکه ظاهر آیه ، امر کوچکی را جلوه می دهد و فرق میان رسول با سایر انسانها را تنها وحی دانسته است ، ولی عجیب تفاوت بزرگی که از نظر مقام

۱. سوره نجم آیه ۴ .

۲. سوره فصلت آیه ۶ .

و منزلت ، فرسنگها با هم فاصله دارد !!

**استاد مطهری در کتاب « وحی و نبوت »** آورده است : درجات وحی و هدایت بر حسب تکامل موجودات متفاوت است ، عالیترین درجه وحی همان است که به سلسله پیامبران می شود ، این وحی براساس نیازی است که نوع بشر به هدایتی الهی دارد ، که از طرفی بشر را به سوی مقصودی که ماوراء افق محسوسات و مادیات است و خواه و ناخواه گذرگاه بشر خواهد بود راهنمایی می نماید ( و اضافه می کند ) :

**پیامبران به منزله دستگاہ گیرنده‌ای هستند که در پیکره بشریت به کار گذاشته شده است ، پیامبران افراد برگزیده‌ای هستند که صلاحیت دریافت این نوع آگاهی را از جهان غیب دارند ، پیامبران الهی علاوه بر برخورداری از نیروی خرد و اندیشه و حسابگریهای ذهنی ، به نیروی دیگری بنام وحی مجهزند که آن اتصال به مبدأ هستی است .**

**ائمه هدی (ع) محل فرود وحی الهی هستند !**

همانطور که قبلاً اشاره شد : در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه معصومین علیهم السلام آمده است : **وَ مَهْبِطُ الْوَحْيِ** ، آن بزرگواران محل و فرودگاه وحی الهی هستند اکنون باید دانست که سرچشمه این معنا از کجاست ؟  
با توجه به مطالب قبل نسبت به وحی درباره انبیاء این نکته قابل تذکر است ! که رسول اکرم بهترین گواه و دلیل در امر رسالت و حقانیت دعوت خود را وحی الهی دانسته ، درحالیکه آنرا پیوند به قرآن کرده است ، و می فرماید :

وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ . . . . .<sup>۱</sup>

«خدایتعالی این قرآن را به من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد از مخالفت فرمان خدا بترسانم.»

اکنون بنا بر آنچه گفته شد ، که ائمه هدی فرودگاه وحی الهی هستند ، باید این توجه را حاصل کرد ؛ که آنچه به رسول اکرم نازل می شده است از نظر حفظ و نگاهداری آن باید به اوصیاء خود بسپارد ، یعنی به همان خزانه داران علم و وحی الهی که در صدر آنها وجود مقدس علی علیه السلام قرار داشته است ، همانطور که در زیارت آن بزرگوار آمده است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ خَازِنَ وَحْيِهِ

« سلام بر تو ای ولی خدا و خزینه دار وحیش !! »

البته مصداق این معنا برای ائمه هدی ثابت است که همگی آن بزرگواران حافظ و نگهدار قرآن بوده ( یعنی حافظ و نگهبان وحی ) همچنانکه تمام علوم قرآن به آن بزرگواران یکی پس از دیگری سپرده شده ، و در تفسیر کریمه : وَ الرَّأْسُ خُونٌ فِي الْعِلْمِ این موضوع کاملاً روشن گردیده است .

بنابراین ائمه هدی علیهم السلام حافظ وحی و نگاهدارنده آن و عالم به اسرار و رموز وحی هستند ، و از تمام جریانات وحی که کتاب آسمانی است آگاهند ، و گذشته از این طبق روایاتی که در اصول کافی آمده است : همه کتاب نازل خدا نزد آن بزرگواران است و از جهت دیگر ، همانطور که قبلاً اشاره شد اگر معنای وحی را

الهام بگیریم ، آن بزرگواران در کشف حقایق و اسرار و امور غیبی طبق روایات بسیاری که در این باب رسیده همه در مرتبه وحی الهامی بوده اند .

از جانب کردگار آن حی ودود	آیند ملك به سوی ابرار فرود
انجام دهند آنچه مأمور شدند	پس باز بر آسمان نمایند صعود

\* \* \* \* \*

گر خواست خدا دهد به هر قوم پیام	با واسطه رسول بر خاص و عام
آنچه که برای بنندگان است ضرور	پیغام فرستد او به وحی و الهام

\* \* \* \* \*

در خانه اهل بیت در هر دربار	هر دسته فرشته ای نگهبان در کار
هر گونه که حفظ می شود بیت رسول	فرقی نکند میان آل اطهار

\* \* \* \* \*

## وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ

و یاری کردی آنان را به علم خود « یا به اعتبار دیگر » پذیرائی کردی  
از ایشان به دانش خود .

خدایتعالی همه انبیاء را به دانش خود یاری داده است.

با آنکه بطور کلی افاضه علوم از جانب حقتعالی نسبت به تمام انبیاء همه  
در سطح بالا بوده و هر يك را در مراتبی که شایسته نبوت در زمان ظهور و بعثت  
آنان بوده به مقام علمی خود رسانیده است ، ولی در عین حال هر يك را غیر از علوم  
خاص در مقام نبوت به علوم مخصوص دیگری تعلیم فرموده است ، همچنان در  
داستان آدم علیه السلام بسیار شنیده اید که خدایتعالی درباره او فرمود :

## وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

« و علم اسماء ، ( علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات )  
را همگی به آدم آموخت . »

مفسران ، در تفسیر « علم اسماء » بیانات گوناگونی دارند ، بعضی  
گفته اند : مراد از آموزش اسماء به آدم ، معانی اسماء است ، زیرا اسماء بدون معانی  
فایده بر آن مترتب نیست و منشأ فضیلت آدم نمی گردد .

علی بن عیسی و ابو علی جبائی گفته اند : مراد آنستکه او سبحانه و  
تعالی تعلیم آدم فرمود جمیع اسماء اشیائی که آفریده بود و آنچه نیافریده با جمیع

لغات مختلفه که ذراری او بعداً به آنها تکلم می کنند.  
 بعضی هم گفته اند : مراد اسماء ذریه خود آدم می باشد.  
 در هر حال به گفته مفسران؛ آگاهی از علم اسماء چیزی شبیه «علم لغات»  
 نبوده است، بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده، و خداوند  
 این علم را به آدم تعلیم فرموده تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در  
 مسیر تکامل خویش بهره گیرد.  
 البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف  
 موجودات عالم هستی افتخار بزرگ و شایانی برای آدم بوده و بسیار ارزنده است، و  
 خدایتعالی از این طریق او را برای اهداف اولیه خلقت یاری و تأیید کرده است.  
 و همچنین، پیامبران دیگر هر يك مشمول علوم خاص دیگری بوده اند،  
 بطور مثال خدایتعالی جایی می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا...<sup>۱</sup>

« ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم»، سپس در پیرو آیه  
 آمده است که ایشان اظهار داشتند:

عَلَّمِنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ أوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...<sup>۲</sup>

« به ماسخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده و از همه چیز، به ما داده شده است.»

این موضوع به نوبه خود مصداق فقره مورد شرح را می رساند که عرض  
 می کند: وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ .

در اینجا شرح این معنا به طول می انجامد که بخواهیم درباره علوم هر يك از پيغمبران معروف تفسیری ارائه دهیم، و بعداً در شرح یکی از فقرات همین دعا است که اشاره می فرماید: **وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَتْ وَ مَا يَكُونُ...** مطالبی داریم که در ذیل آیه شریفه: **وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...** که خدایتعالی آموخته است به رسول اکرم آنچه را نمی دانسته است. این توجه حاصل می شود که تمام علوم خاصی که به انبیاء داده شده همه به پیغمبر خاتم افاضه شده است.

بنابراین خدایتعالی انبیاء خود را به دانش خود یاری داده و اوصیاء ایشانرا خزانة داران علم خود قرار داده و اکنون تمام علوم در نزد قائم مقام همه انبیاء و اوصیاء، حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه قرار داده شده است، که شرح این معنا بعداً بیاید.

او را دهد از علوم خود بس تعلیم  
از دانش او بُود که تنهاست علیم

چون خواست خدا کند کسی را تکریم  
اینکه همه انبیا در عزت بینی

\* \* \* \* \*

در مسند علم پایگاهی دارند  
در صدر بهشت هم مکانی دارند

هر يك ز پيغمبران مقامی دارند  
آنانکه به صدر این مقامند قرین

\* \* \* \* \*

هرگز ز طریق حق نباشد گمراه  
بر «زار» مقدر است خواه و ناخواه

آنکس که شود به علم یزدان آگاه  
از علم خواص بهره گیری کردن

\* \* \* \* \*

وَجَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ إِلَيْكَ وَالْوَسِيلَةَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ.

« وقرار دادی ایشانرا واسطه بسوی درگاهت و وسیله برای رضا و  
خشنودیت بسوی بهشت. »

### معنای وسیله چیست؟

این بند از دعا همچنان عطف به فقرات قبل است که اشاره داعی بر  
شکرگزاری این نعمت است، که عرض می کند: آن برگزیدگان که (اوصاف آنها  
گذشت) وسیله ای برای تقرب بندگان بسوی خود قراردادی و آنانرا واسطه و شفیع و  
راهنمای خلق برای جلب رضایت و خشنودی خود معرفی فرمودی.

در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که «ذریعه» و «وسيله» هر دو به يك  
معنا می باشد که در بیشتر موارد به معنی، سبب و دستاویز آمده است.

ولی «وسيله» معنای گسترده تری دارد که در اینجا واسطه قراردادن اولیاء  
حق از جهت همان تقرب جستن بسوی حقتعالی می باشد، در حالیکه یکی از معانی  
«وسيله» تقرب و نزدیکی است.

و بنا بر آنچه صاحبان قاموس متذکر شده اند: «وسيله» هم مصدر آمده و  
هم اسم، یعنی آنچه به آن تقرب حاصل شود. اما تقرب جستن بسوی خدایتعالی خود  
وسائل گوناگونی دارد، همچنان دعا یکنوع وسیله است.

امام سجّاد (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند: و بِدُعَائِكَ  
تَوَسَّلِي... و بخواندن تو متوسل می شوم، و در جای دیگر در همان دعا به مقامهای



دیگری توسل جسته، و عرض می کند: **اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْكَ وَ بِحُبِّي النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...**

در اینجا آن بزرگوار سه مورد مهم را وسیله تقرب قرار داده، یکی در پناه و امان اسلام بودن، و دیگری به قرآن کریم متشبث شدن، و دیگر دوستی و محبت ورزیدن برسول اکرم.

در جای دیگر هم در همان دعا مقام عشق ورزی خود را نسبت به باری تعالی وسیله تقرب و شفاعت قرار داده عرض می کند: **وَحُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ**، اشاره بر اینکه، دوستی من به تو شفاعت کننده من است بسوی تو، و این معنا نشانگر آنستکه «وسیله» سبب و دست آویز قرار دادن در امر شفاعت است. و از این بیان معلوم می شود که عشق و محبت واسطه و وسیله بزرگ و دستگیره محکمی است که امام علیه السلام آنرا شفیع قرار داده است.

### امر و فرمان حقتعالی در توسل جوئی اهل ایمان

همانطور که اشاره شده است هر يك از پیامبران الهی یکی پس از دیگری واسطه و وسیله در میان بندگان و خدایتعالی بوده اند، و این خود دستوری از حقتعالی می باشد، که بندگان از آن برگزیدگان و راهنمایان پیروی کنند و آنرا وسیله هدایت و واسطه تقرب به سوی خود او سبحانه و تعالی قرار دهند، و یا در خواسته های خود و طلب حاجات متوسل به آن بزرگواران شده از ایشان تقاضای شفاعت داشته باشند، همچنانکه در متمم بند مورد شرح اشاره می نماید: **وَ الْوَسِيلَةَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ...** که این معنا غیر از وسیله برای رضا و خشنودی حقتعالی نشان می دهد که امت هر يك از پیامبران مشمول شفاعت آنان قرار خواهند گرفت.

بنابراین پیامبران و سائلی هستند که اهل ایمانرا شفاعت کرده، به مقصد نهائی خود که رضای حقتعالی است به بهشت جاودانی می رسانند.  
 اما موضوع مهم در شرح این فقره از دعا همان توسل جستن و راه تقرب پیدا کردن بسوی خود حقتعالی از هر طریق ممکن است که در این معنا قرآن مجید خطاب به اهل ایمان می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...

« ای کسانیکه ایمان آوردید پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید. »

این معنا روشن است، که معنی توسل واسطه قرار دادن است، که بندگان باید آنکس که نزد خدایتعالی مقرب تر است هم او را واسطه قرار دهند، و این موضوع کاملاً روشن است که کسی بالاتر و نزدیکتر از انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السلام نیست. و جالب اینکه انبیاء خود هر گاه مهمی برای ایشان پیش می آمد، و یا تقاضائی از پروردگار داشتند، آن بزرگواران متوسل به خاتم انبیاء محمد مصطفی و خاندان گرامی او می شدند و آنان را واسطه قرار می دادند.  
 و این نشانگر آنستکه این خانواده عزیز اقرب مقربان درگاه الهی هستند، آنانکه ( به زیارت جامعه کبیره ) آشنائی دارند به این معنا توجه کرده اند: که امام علیه السلام در مقام زیارت عرض می کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفْعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ  
بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَنْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفْعَائِي...

« خدایا: همانا که اگر من شفیعیانی نزدیکتر به تو از محمد و خانواده گرامیش می یافتم که بهترین پیشوایان نیکو و خوشرفتارند، هر آینه آنانرا بدرگاه تو شفیعیان خود قرار می دادم»<sup>۱</sup>

و از همین جهت است که حضرت آدم علیه السلام بعد از ماجرای وسوسه ابلیس متوجه شد که به خویشتن ستم روا داشته است، و به فکر جبران خطای خویشتن افتاد و با تمام جان و دل از روی حسرت و ندامت متوجه پروردگار خود شد.  
در آن موقع لطف خدایتعالی به یاری او شتافت و اشاره به او شد تا در مقام توسل توبه او پذیرفته شود، همچنانکه قرآن می فرماید:

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ...<sup>۲</sup>

« سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با توسل به آن کلمات توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت»

در اینکه این کلمات چه بوده است، در پایان این بحث روایاتی خواهیم داشت که به اتفاق سنی و شیعه توسل به وجود مقدس رسول اکرم و خاندان گرامی او

۱- نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در این مورد بحث بسیار گسترده ای آورده، برای

اطلاع بیشتر طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- سوره البقره آیه ۳۷.

بوده است.

و همچنین در رابطه با این معنا حضرت نوح علیه السلام در کشتی چون از غرق شدن خائف شد، این دعا را خواند: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لِمَا أَنْجَيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ** «خدایا به حق محمد و آل محمد از تو درخواست می کنم که نجات بخشی مرا از غرق شدن پس خدا او را نجات بخشید.»

و در باره حضرت ابراهیم علیه السلام است که چون گرفتار فرود شد پروردگار خود را چنین خواند: **خدایا تو را بحق محمد و آل محمد مرا از مهلکه نجات بخش.**

و موسی علیه السلام هم در داستان ماجرای فرعون با سحره از خدایتعالی تقاضا کرد: **خدایا بحق محمد و آل محمد مرا ایمنی بخش از شر فرعون و ساحران، پس به او خطاب رسید خائف نباشد.**

و خلاصه پیمبران دیگر همچنان یعقوب در فراق فرزندش یوسف و دیگران همه با توسل به پیغمبر خاتم و آل اطهارش دعای آنها به اجابت رسید.

بنابراین جائیکه انبیاء علیهم السلام در رفع مشکلات و سختیها متوسل به مقام محمد و آل او علیه السلام شده اند، جا دارد ما که پیرو مکتب آن بزرگواران هستیم در هر مورد به آنان توسل جوئیم، چه خوب که ائمه معصومین علیهم السلام خود تعلیم داده اند که در دعای توسل، پس از ذکر نام هر يك از آن بزرگواران بخوانیم: **يَا سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ أَسْتَشْفِعُنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ...** «ای آقا و مولای ما رو کردیم و میانجیگری خواستیم و وسیله گیری نمودیم با تو بسوی خدا»

حقیقتاً چقدر این معنا شیرین است، چقدر آدمی در توسل جستن به این

بزرگواران مقام قرب برایش حاصل شده و احساس شادی می نماید، و جا دارد که در خواندن این دعای ندبه با آقا امام زمان توسل جوئیم و او را واسطه خیر دنیا و آخرت خود قرار دهیم.

چند روایت در مورد توسل به رسول اکرم (ص)

بطوریکه در بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه: **فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ**، آورده اند، در روایات متعددی که از طرق اهل بیت وارد شده است مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا، یعنی: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده است، و آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید.

در کتاب «وفاء الوفاء» تألیف دانشمند معروف سنی «سمهودی»

چنین می خوانیم که: مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش، هم در عالم برزخ و هم در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام از عمر ابن خطاب نقل کرده که: آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

يَا رَبِّ اسْئَلْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي

«خداوندا از تو تقاضا می کنم به حق محمد که مرا ببخشی!»

سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث از جمله «نسائی» و «ترمذی»

دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسل به پیامبر در حال حیات نقل می کنند.

در تفسیر اثنی عشری آورده: علامه مجلسی در کتاب بحار از « دُرِّ الشَّيْنِ » نقل نموده که آدم علیه السلام دید در ساق عرش اسماء پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را، پس تلقین نمود او را جبرئیل ، گفت بگو:

يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ  
فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ.

(و بدین وسیله توبه او پذیرش یافت)

این نکته را هم باید توجه داشت که منظور از توسل این نیست که کسی حاجت خود را از پیامبر یا امامان بخواهد، بلکه منظور آنستکه به مقام تقرب آنها به پیشگاه خدایتعالی متوسل شود، و گاهی در مقام توسل ممکن است داعی وجود مقدس ایشانرا در مقام سوگند قرار دهد و این خود وسیله ای بسیار مطلوب است.

باید که نهند دل به رمز و اسرار	آنانکه نمودند بر ایمان اقرار
گیرند توسلی بسوی اخیار	هرگاه که حاجت و نیازی دارند

\* \* \* \* \*

باید که کنید بر توسل، امداد	خواهید اگر به خودرسانید مراد
تا کام شما برآید از روی و داد	یعنی که بجوئید وسائل چندان

\* \* \* \* \*

آنچه که به جستجو برفتم درکار  
دیدم نبُود وسیله غیر از ابرار  
زین روی به گلرخان توسل جستم  
کاریکه مدام می شنیدم از « زار »

\* \* \* \* \*

فَبَعْضٌ أَسْكَنَتْهُ جَنَّاتُكَ إِلَىٰ أَنْ أُخْرِجَتْهُ مِنْهَا.

« پس بعضی از آنها را در بهشت خود سکونت دادی، تا هنگامیکه  
او را از آن مقام بیرون کردی »

اسرار مهمی که در گفتار امام علیه السلام پنهان است!

بعد از آنکه داعی حمد و سپاس خدایتعالی را از نعمت وجود انبیاء  
علیهم السلام اظهار نمود، و اوصاف و شأن و مقام و خصوصیات آنان را بیان داشت، و  
همچنین از اعطاء و افاضه علم و حکمت بر آنان و اینکه آن بزرگواران وسیله تقرب  
بسوی او هستند قدردانی نمود، سپس به خصوصیات مقام نبوت چند تن از آنان اشاره  
می فرماید، و از نظر اینکه دانسته شود که از آغاز آفرینش، زمین بدون حجّت خدا  
باقی نمانده و نمی ماند، و سیر تکاملی خود را از این مسیر طی می نماید تا سلسله  
مقام حجّت الّهی را بوجود مقدس آخرین حجّت خدا در روی زمین برساند، این  
موضوع را بر وجه نیکوئی در این دعا پیگیری کرده که شرح آن در ادامه این بیان  
خواهد آمد.

ولی آنچه که اکنون مورد توجه است آنستکه : چرا امام علیه السلام در

اینجا در ذکر سلسله انبیاء که در دوران خود هر يك حجّت خدا بر بندگان بوده اند،

آنان را به نام خودشان ذکر نکرده و تنها اشاره به مقام و خصوصیات هر يك کرده است، و به جای نام آنها کلمه « بعض » را بکار برده است.

آنچه نگارنده در این مورد دقت کرده است، با عرض معذرت از پیشگاه مقدس امام علیه السلام چنین گوید: که شاید آن بزرگوار در تعلیمات عالییه خود خواسته است که داعی را به پاره ای از اسرار قرآنی آشنا سازد، تا از این راه به شناسائی مقام و مرتبه انبیاء معرفت حاصل نماید، و به پاره ای از اسرار کتاب آسمانی و داستان و سرگذشت پیامبران واقف گردد و از راه تحقیق و کاوش به نکات برجسته اصول عقاید و حقایقی در امر نبوت و ولایت از نظر قرآن مجید آشنا گردد.

اینستکه نگارنده، ناگزیر در شرح این بند از دعا در معرفی انبیاء که اشاره « بعض » بوجود مقدسشان شده است، مختصری از داستان و سرگذشت هر يك را در ارتباط با آیات مربوطه قرآنی متذکر می شود، تا دانسته شود پایان کار و نتیجه نهائی به کدام يك از برگزیدگان خدایتعالی ختم می شود، و همچنین این معنا روشن گردد که چه کسی امروزه زمام مردم جهان را در دست گرفته و فردا دولت کریمه جهانی را تشکیل می دهد، و نیز این مسئله روشن شود که ارسال آنهمه رسل از طرف خدایتعالی عبث و بیهوده نبوده، و در پایان مراحل تکامل از نظر همه گیری دین حق الهی در جهان بوسیله قائم مقام تمام انبیاء علیهم السلام باید منویات الهی را همه اجرا نماید.

مختصری از داستان حضرت آدم علیه السلام.

همانطور که قبلاً اشاره شد، این معنا برای غیر خواص نامفهوم است که در

فقره مورد شرح عرض می کند:



## فَبَعْضُ أَسْكَنتَهُ جَنَّكَ إِلِي أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا.

در اینجا باید دانست که مراد از «بعض» آدم علیه السلام است، چون اشاره مستقیم این بند از دعا به آیه شریفه است که خدایتعالی در دو مورد از قرآن مجید با مضامین قرین به هم می فرماید:

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا  
حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...

فَازْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ...

« و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از نعمتهای گوارای آن هر چه می خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد. »

البته با ارتباط فقره مورد شرح به این آیه برای افراد مبتدی که اطلاعات کمتری از قرآن مجید دارند این معنا کاملاً روشن نمی شود مگر آنکه مختصری از داستان خلقت حضرت آدم که چندین آیه قرآنی را در بر گرفته است مورد بررسی قرار دهیم، و در اینجا ناچاریم از نظر اختصار از تفاسیر آیات صرف نظر کرده به ذکر اصل داستان پردازیم.

داستان از اینجا شروع می شود که خدایتعالی خطاب به فرشتگان فرمود:

وَ إِذِ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا  
 أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ  
 بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>

« هنگامیکه خدایتعالی به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: خدایا، آیا کسی را در روی زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی کند، در حالیکه اگر برای سپاس و ستایش تو است که ما حمد و تسبیح تو را، بجای می آوریم - خدایتعالی فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید. »

و سپس حضرت آدم را از گل و لای آفرید و از روح خود در او دمید، و نگاه به فرشتگان امر فرمود: که برای آدم خضوع و سجده کنند، همگی سجده کردند، غیر از « ابلیس » همان شیطان که تکبر ورزید و از این امر صریح سر باز زد. در آنحال، خدایتعالی به آدم گفت: تو با همسرت در بهشت سکونت گزینید و از نعمتهای گوارا هر چه می خواهید بخورید و نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد.

در اینجا سخن بطول می انجامد که ما بخواهیم درباره موقعیت شیطان بحثی داشته باشیم در این مورد باید به تفاسیر مراجعه شود، ولی تا همین اندازه گفته می شود: که شیطان موجب لغزش آدم و همسرش شد و آنانرا به نیرنگ و خدعه و اصرار بوسیله سوگند دروغ فریب داد، تا از آن درخت تناول نمودند، و بواسطه این ترك اولی که از ایشان صادر شد لباس بهستی از تن آنها برکنده شد و بدن خود را بوسیله

برگ درختان پوشاندند.

سپس خدایتعالی به آنها گفت از بهشت خارج شوید و به زمین فرود آئید، در حالیکه شما بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است.

آنگاه آدم درصده توبه بر آمد و خدایتعالی کلماتی به او القاء کرد که وسیله پذیرش گناه او باشد و از برکت آن کلمات توبه او را پذیرفت.

در صفحات قبل هم در این مورد که آیا آن کلمات چه بوده است اشاره شد، و همچنین گفته شد که خدایتعالی علم اسماء و علم اسرار آفرینش و نامگذاری تمام موجودات را همگی به آدم آموخت و او هم فرشتگان را از این علم آگاه ساخت.

در هر حال شیطان باعث خروج آدم از بهشت گردید، و آنها به زمین فرود آمده و مستقر شدند.

اکنون مسائلی دیگری در داستان حضرت آدم است که از بحث این کتاب خارج می باشد همچنان آیا فرشتگان از کجا آگاه بودند که آدمی در روی زمین فساد و خونریزی می کند؟، آیا بهشتی که در اول آدم در آن ساکن شده در کجا بوده است؟ آیا درختی که آدم نباید به او نزدیک شود چه شجره ای بوده؟ آیا غیر از آدم و همسرش و شیطان موجود دیگری هم با آنان به زمین فرود آمده؟

و همچنین، آیا شیطان از چه سنخی بوده که به واسطه سرپیچی از فرمان الهی مردود گشته، و چرا به امر حقتعالی مخالفت کرده است؟ و آیا با فرزندان آدم تا روز قیامت چه خواهد کرد، و خدایتعالی درباره او چه گفته است؟

اما مسئله مهمی که در رابطه با این بحث مورد دقت است و خواننده باید توجه کاملی بر آن مبذول دارد، بیان اعلامیه ای است که خدایتعالی خطاب به عموم فرزندان آدم از اول خلقت تا روز رستاخیز صادر کرده است، همچنانکه می فرماید:

يا بني آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ آبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ  
يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ  
قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ  
لَا يُؤْمِنُونَ.

« ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، اما بدانید شیطان را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.»

چه کنایه زیبایی است که خدایتعالی به تمام افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می دهد، که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه ها از اندام آنها بیرون کرد. بنابراین در شرح این فقره از دعا و ارتباط آن با کتاب آسمانی، خواننده به يك سلسله از آیات الهی و معارف قرآنی آشنا شده، و از شناسائی اولین حجّت خدا در روی زمین آگاهی حاصل کرده است.

كان بوده حقیقتی ز عهد دیرین  
يك کار خطا کشاند او را به زمین

بشنو زمن این حکایت بس شیرین  
در باغ بهشت جاگزین شد آدم

از آنچه که نهی شد بر او داد نسوید  
جائیکه بود مقام یاران سعید

بس کرد بر او وسوسه شیطان مرید  
که گر شنود بُود به جنت جاوید

\* \* \* \* \*

سوگند بخورد بر دروغ از ایمان  
تا آنکه نمود آدم از تن عریان

اصرار نمود در فریبش چندان  
بر خدعه چنان مهارتی برد به کار

\* \* \* \* \*

باید نکند کسی بر او اطمینان  
ما را بدهد فریب در هر دوران

حاصل که بُود دشمن آدم شیطان  
آنگونه که والدین ما را بفریفت

\* \* \* \* \*

هرگز نشوید دشمن خود را یار  
زین روست که «زار» باشد از او بیزار

یک نکته بس است گفتنش در اسرار  
او دور کند پیرو خود را ز جنان

\* \* \* \* \*

وَبَعْضٌ حَمَلَتْهُ فِيهِ فُلُكِكُمْ وَنَجَّيْتَهُ وَمَنْ أَمِنَ مَعَهُ  
مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ

«و بعضی را سوار کردی در کشتی خود و نجات دادی از هلاکت با کسانی که به  
او ایمان آورده بودند و برحمت خود حفظ فرمودی.»

## مقام حضرت نوح علیه السلام از نظر قرآن مجید.

بعد از آنکه داعی اشاره به خصوصیات اولین نفر از انبیاء گرامی حضرت آدم علیه السلام می کند، سپس باز بطور اسرار آمیزی در لفاف کلمه « بعض » اشاره بوجود مقدس اولین پیامبر اولوالعزم حضرت نوح علیه السلام کرده، که با صراحت، قرآن مجید او را پیامبری عالی مقام معرفی نموده و بخصوص در دوران قیام طولانی او و مبارزه هائی که با قوم سرسخت و لجوج خود داشته، سرگذشت ماجراها و درگیریهای او را تشریح کرده است.

اکنون در اینجا موضوع بحث ما در ارتباط با فقرة مورد شرح است، که چگونه آن بزرگوار در اثر مخالفتهای شدید قوم خود؛ به امر پروردگار عالم مأمور شد که سفینه ای بسازد و اهل خود و پیروان خود را در آن جای دهد، تا به امر حق تعالی طوفانی ایجاد شود و تمام مناطق را آب فرا گیرد و مخالفان و سرکشان قوم او بهلاکت رسند و خود و یارانش نجات یابند .

بسیار خوب! ما در اینجا به يك عبارت کوتاه اصل مطلب را بیان داشتیم، ولی موضوع مقام و شخصیت والای نوح علیه السلام از این حرفها خارج است و به این سادگی نیست!!

این يك جمله از دعا که مورد شرح است، يك عالم معارف قرآنی در آن نهفته شده، تنها موضوع این داستان در تبلیغات رسالت نوح نیست، در این مورد اسراری گنجانیده شده که از نظر تاریخ چگونگی سیر تکامل را از بُعد خاص ظهور انبیاء علیهم السلام می رساند، و معلوم می دارد که از اول خلقت چه تحولاتی یکی پس از دیگری باید پیش آید، تا آنکه زمام کار در پایان بدست پرکفایت وجود مقدس امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه برسد!!

این قصص و سرگذشت انبیاء علیهم السّلام که در قرآن مجید آمده است، بسیار شایان توجه می باشد که نباید آنها را بی اهمیت و سرسری گرفت! در همین شخصیت والای حضرت نوح توجه داشته باشید که خدایتعالی در ۴۳ مورد در قرآن مجید نام آن بزرگوار را در جهات گوناگون ذکر کرده و اصلاً يك سوره بنام آن بزرگوار نامگذاری شده است که اگر بخواهند تفسیر آیات را در این رابطه ارائه دهند خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد.

اکنون در اینجا بیان مختصری در ارتباط به فقره مورد شرح از سرگذشت دوران قیام و بعثت نوح علیه السّلام متذکر می شویم تا خواننده این توجه را حاصل نماید که چقدر این جمله از دعا مورد اهمیت است که امام علیه السّلام اشاره می فرماید: وَ بَعْضُ حَمَلَتُهُ فِي فُلْكَكَ....

### سرگذشت نوح پیامبر علیه السّلام

گذشته از اینکه يك سوره از قرآن مجید بنام حضرت نوح نامگذاری شده، در سوره های متعددی به سرگذشت قیام آن پیامبر بزرگ اشاره شده است، بخصوص در سوره های « هود و قمر » که آیات بسیاری در مورد آن بزرگوار در آنها آمده است. اما در سوره نوح قسمت خاصی از زندگی او را بیان داشته که بیشتر مربوط به دعوت مستمر و پیگیر او بسوی توحید و دعوت مردم بسوی طرفداری حق بوده که در تمام مراحل جنبه آموزندگی شایانی داشته است، همچنانکه در آیه اول از سوره نوح آمده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمُ

## عَذَابُ أَلِيمٌ.

« همانا که ما نوح را فرستادیم به سوی قومش و گفتیم قوم خود را اندرز کن و بترسان پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان بیاید »

در این سوره نخست از مسئله بعثت او شروع کرده و سپس به گفتگو هائیکه بین او و قومش در جریان بوده، و همچنین شکایت از قومش « آن قوم لجوج و ستمکار » به درگاه حقتعالی و نفرین درباره آنها اشاره می نماید.

اما اصل داستان او در مورد دعوت قوم خود بسوی یکتاپرستی و بجاخت و مخالفت آنها و ساختن کشتی به امر پروردگار و غرق شدن آن قوم می باشد. و در سوره های دیگر قرآن بخصوص بیان کاملتر آن در سوره هود است که بعد از مراحل اولیه مبارزه خود مرحله دوم مبارزه او از اینجا شروع می شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ<sup>۱</sup>

« ما نوح را به سوی قومش فرستادیم در اولین کلام به آنها گفت : من برای شما بیم دهنده ای آشکارم. »

در ۲۶ آیه خدایتعالی سرگذشت تکان دهنده قیام نوح علیه السلام را در مبارزه سرسختانه او با مستکبرین و مخالفت ورزان آن زمان بیان می دارد که این درس عبرتی برای مردم جهان در هر دوران می باشد.

قوم نوح قومی بسیار لجوج و سرسخت بودند که بت پرستی را اختیار کرده



بودند و بتها را وسیله خیر و دفع شرّ می دانستند و همه امور زندگی را مربوط به بت‌های مختلف که اسامی گوناگونی برای آنها قائل بودند می دانستند، و چون اصل محتوای رسالت نوح در امر توحید و پرستش خدایتعالی بود، ( یعنی همان موضوعی که زیر بنای دعوت تمام پیامبران است ) لذا قوم او در این مورد بسیار با او مخالفتها کرده و بسیار او را آزار و شکنجه دادند، در حالیکه او در مرتبه مقابله با آنها بسیار شجاع و بیانی فصیح و عقلی سرشار در مقام نبوت داشت، و بسیار با تحمل و بردبار بود.

نوح همچنان قوم را به سوی خدا دعوت می کرد، ولی قوم او دعوتش را رد کرده و روگردان بودند، و او آنچه که در مقام تبلیغ در مرتبه مسالمت آمیز و خوشرفتاری بود انجام می داد، و هر چه می گفت او را مسخره و استهزاء می کردند و تهدید و انذار او هم به جایی نمی رسید، ولی نوح همچنان به مبارزه و احتجاج با آن قوم ادامه داد و در ابلاغ رسالت خود بسیار کوشید، و هر آن در پنهان و آشکار آنانرا به سوی خدا دعوت می کرد، ولی فقط عده محدود و انگشت شماری به او ایمان آوردند و دعوتش را اجابت کردند، و اکثریت کلی که مهر عناد و لجاج بر دل داشتند ایمان نیاوردند و به مخالفت و سرسختی خود ادامه دادند.

سپس خدایتعالی به نوح وحی کرد: که جز آنها که تاکنون ایمان آورده اند دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهد آورد، بنابراین از کارهاییکه می کنند غمگین مباش و این دستور را اجرا کن:

وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الدِّينِ

## ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ مُغْرَقُونَ<sup>۱</sup>

« و اکنون در حضور ما طبق وحی ما کشتی بساز و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن که آنها غرق شدنی هستند. »

پس نوح مشغول ساختن کشتی شد :

وَ يَصْنَعُ الْفُلَ وَ كَلَّمَا مَرٌّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا  
مِنْهُ...<sup>۲</sup>

« هر زمان گروهی از اشراف قومش که بر او می گذشتند او را مسخره می کردند. »

ولی نوح به آنها گفت: اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد، و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد.

البته نوح بعد از آنکه متوجه شد که دیگر دعوت او اثری ندارد و خدایتعالی از این سرغیب او را مطلع ساخت که دیگر کسی به او ایمان نمی آورد، بر آن قوم لجوج و گستاخ که دست از مسخره کردن بر نمی داشتند نفرین کرد، همچنان عرض کرد:

۱- سوره هود آیه ۳۷.

۲- سوره هود آیه ۳۸.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا<sup>۱</sup>

«پرورده‌گارا، احدی از این کافران را بر روی زمین  
مگذار (چرا که اگر آنان روی زمین بمانند بندگان را گمراه  
می‌کنند.»

در هر حال نوح به امر پروردگار و الهامات مخصوص کشتی بزرگی با همکاری یاران  
خود ساخت که علاوه بر مؤمنان راستین و خانواده او، از نسل هر حیوانی جفتی را  
در آن کشتی جای می‌داد، و آذوقه فراوانی برای مدت‌ها زندگی انسانها و حیواناتی که  
در آن جای داشتند حمل می‌کرد.

بطوریکه بعضی از مفسرین متذکر شده‌اند: چنین سفینه‌ای با چنین  
ظرفیت حتماً در آن دوران بی سابقه بوده است، بخصوص که این کشتی باید از  
دریائی بوسعت این جهان با امواجی کوه پیکر سالم در حرکت باشد و آسیبی به آن  
نرسد.

در این حال: پس از آنکه ساختمان کشتی به پایان رسید، فرمان حقتعالی  
از مصدر جلالت صادر گردید و به نوح دستور داده شد اهل بیت خود و آنان که به او  
گرویده‌اند، و از هر جفتی از حیوانات نر و ماده در آن کشتی جای دهد، و نوح چنین  
کرد. و به آنها گفت:

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيُّهَا وَ مُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي

## لَغْفُورٌ رَحِيمٌ ۱

« بنام خدا سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف، یاد او کنید که پروردگارم آمرزنده مهربان است. »

همچنان در آن هنگام طبق علامتی که خدایتعالی برای آغاز طوفان اعلام فرموده بود، از تنوری آب جوشیدن گرفت و طوفان شدید آغاز گردید و از زمین و چشمه سارها آب فوران کرد و از آسمان سیل آسا آب بر زمین فرود آمد، تا همه سطح زمین را از در و دشت و کوهساران را آب فرا گرفت.

غوغائی عظیم بر پا گردید، ابرهای تیره و تار سراسر آسمان را فراگرفت و آنچنان روی هم متراکم و انباشته شد که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود و صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش شده و از حادثه وحشتناکی خبر می داد.

در این حال کشتی نوح از لابلای امواجی همچون سهمگین حرکت می کرد، و کم کم آب همه بلندیها را در برگرفت که ناگاه چشم نوح به فرزندش افتاد که در يك بلندی پناه گرفته، با آنکه آن پسر نافرمانی از گفتار نوح کرده بود، ولی آن بزرگوار از روی حس پدری فریاد کشید: ای فرزندانم بیا! و بیا همراه ما سوار شو و با کافران مباش، ولی بیچاره به حرف پدرش گوش نداد و گفت: به کوهها پناه می برم تا از غرق شدن در امان باشم.

نوح به او گفت: امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آنکس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حائل شد و پسر نوح در زمره

غرق شدگان قرار گرفت.

و چون خدایتعالی به نوح فرموده بود که اهل تو را نجات خواهم داد، هنگامیکه دید فرزندش در حال غرق شدن است، عرض کرد: خدایا فرزند من از اهل من است، و تو وعده فرمودی که اهل مرا هلاک ننمائی، پس از جانب خدایتعالی خطاب رسید:

أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...<sup>۱</sup>

«او از اهل تو نیست، و کارش شایسته نمی باشد!»

نوح از این تقاضا به خود آمد و معذرت خواهی کرد از اینکه ندانسته این تقاضا را کرده است!!

در هر حال بعد از آنکه چند روز این طوفان عظیم همه جاگیر شد، و در پایان این ماجرا تمام قوم او از ستمکاران و اهل کفر بهلاکت رسیدند، سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر گردید و به زمین دستور داده شد که آبش را در کام خود فرو برد و آسمان از ریزش آب خودداری کند، همچنانکه فرمود:

وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَ كِ وَ يَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ  
وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ...<sup>۲</sup>

« و سپس کشتی نوح بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت و بدین ترتیب نوح و همراهانش نجات یافتند.»

۱-سوره هود آیه ۴۶ .

۲-سوره هود آیه ۴۴ .

و همانطور که در بند مورد شرح خواندید:

وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ... خدایتعالی هم فرمود:  
فَأَنْجَيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ، ثُمَّ أَغْرَقْنَا  
بَعْدُ الْبَاقِينَ<sup>۱</sup>

« پس نجات دادیم نوح را و آنان که با او در کشتی بودند و سپس غرق کردیم  
بازماندگان را. »

البته درباره سرگذشت زندگانی حضرت نوح مطالب بسیار است بخصوص در مورد  
روش قوم او و بهلاکت رسیدن آنها در آن انقلاب جوئی و طوفان سهمگین، و همچنین  
در مورد اینکه آیا این طوفان عالمگیر بوده و طول مدت آن چه زمان بوده و تا چه موقع  
زمین را آب فراگرفته بوده، و نیز اطلاعات دیگری که آیا کشتی چگونه ساخته شد و  
نقشه ساخت آن در آن زمان از جانب چه کسی طراحی شده بود و ساخت آن چه مدت  
زمانی را در بر گرفت، و بسیار مسائل دیگر که باید برای اطلاع بیشتر به تفاسیر  
مراجعه کرد.<sup>۲</sup>

۱- سوره شعراء آیه ۱۱۹.

۲- قبلاً در این مورد که حضرت نوح در نجات خود از آن طوفان و ماجرای پرمهلاکه به خمسه طیبه متوسل شد به همان  
گونه که آدم توسل پیدا کرد مطالبی گذشت..

در بر بگرفت هر که نیکوست درون  
شامل همگی شدند بر بخت نگون

چون کشتی نوح آمد از ساخت برون  
قومش همه بر سزای خود غرق شدند

\* \* \* \* \*

در کشتی خاندان عصمت آئید  
گر بیم هلاکت از عقوبت دارید

خواهید اگر نجات خود دریابید  
گویند سفینه ایست مخصوص نجات

\* \* \* \* \*

گر نوح بُود چنان مرا کشتیبان  
که آل علی بُود زما پشتیبان

من بیم ندارم از هلاکت چندان  
بسیار شنیدم این سخن را از «زار»

\*\*\*\*\*

و بَعْضٌ آتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا.

و بعضی را به مقام دوستی خود برگزیدی .

### مقام والای حضرت ابراهیم از نظر قرآن مجید

در این فقره از دعا که باز اشاره به کلمه « بعض » شده است، مراد در اینجا حضرت ابراهیم علیه السلام است که او از جمله پیامبران اولوالعزمی می باشد که دوران زندگی پرماجراتی داشته است، و قرآن مجید در بسیاری از موارد به ذکر حالات او پرداخته، همچنانکه نام شریف او را در ۶۹ مورد ذکر فرموده و در پیرو آیات مربوطه ده ها آیات دیگر در پیرامون چگونگی سرگذشت زندگی او بیان داشته است، و می توان گفت: که از چگونگی حالات آن بزرگوار بطور کلی در ۲۵ سوره از قرآن سخن به میان آمده است که یکی از آن سوره ها بنام آنحضرت نامگذاری شده است.

بنابر آنچه صاحبان تفاسیر متذکر شده اند: حضرت ابراهیم خصوصیات بسیاری داشته، همچنانکه تمام آن ویژگیها را قرآن مجید یادآور شده است، و در معرفی آن بزرگوار که در آیات الهی به آن اشاره شده او از نیکان و صالحان و قانتان و صدیقان و بردباران و وفا کنندگان بعهد بوده، که شجاعت او بی نظیر و سخاوتش فوق العاده بوده است.

بررسی آیات قرآنی در شان او نشانگر آنست که خداوند برای آن بزرگوار مقام فوق العاده شامخی قرار داده که برای هیچیک از پیامبران پیشین قائل نشده است.

همانطور که در فقره مورد شرح امام علیه السلام اشاره می فرماید:



وَبَعْضٌ آتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا

قرآن مجید هم درباره مقام خلیل الهی آن بزرگوار می فرماید:

وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ۱

اشاره بر اینکه خدا ابراهیم را دوست خود قرار داد، یعنی او را برگزید و اختصاص داد به کرامتی که مشابهت به کرامت دوست با دوست.

و خدایتعالی تا آنجا مقام دوستی را بالا برد که همچنان ملکوت آسمانها و زمین را بر آن بزرگوار ارائه داد، و او علیه السلام آنچه در آنها بود مشاهده کرد.

بعضی از مفسران در ذیل آیه شریفه آورده اند: که این مقام شامخ خلیل الهی به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست، و هرگز تقاضاکننده ای را محروم نکرد و فوق العاده مهمان نواز بود!

در روایاتی آمده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: این مقام برای کثرت سجود او بود، و در روایت دیگر حضرت هادی علیه السلام فرمود: برای کثرت صلوات بر محمد و آل او علیه السلام بوده است.

و گذشته از اینها شاید این مقام از جانب پروردگار از آن نظر بوده که در امتحانات الهی به خوبی از عهده آزمایش برآمده، که آن آزمایشها هر يك شرح و داستانی عجیب دارد!!

بطوریکه داستان بعضی از آنها را شنیده اید، همچنان در مورد امر حقتعالی به ذبح فرزندش که قرآن مجید در پیرو این آیه شریفه متذکر شده

و می فرماید:

قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...<sup>۱</sup>

اشاره بر اینکه : حضرت ابراهیم به فرزندش که به سر حدّ رشد رسیده بود، گفت: من در عالم رؤیا مأمور شده ام که تو را در راه جانان قربانی کنم، پس نظر کن در این مأموریت که چه می بینی و رأی خود را اظهار کن.

اسماعیل عرض کرد: ای پدر مأموریت خود را انجام ده، زود است که انشاءالله مرا از صبر کنندگان بینی، و در آن مأموریت چون ابراهیم خواست فرزند خود را ذبح نماید، هر دو پدر و فرزند در مقام رضا و تسلیم به امر حق تن در دادند، پدر جبین فرزند را روی خاک گذاشت و کارد بر گلوی او نهاد، و کارد به امر حق تعالی گلو را نبرید و کارساز نشد، پس ندا در رسید: که ای ابراهیم : رؤیای تو راست بوده است، همانا که این مأموریت آزمایش و امتحانی برای شما آشکار بود، و اکنون برای تو فدیة فرستادم که آنرا بجای اسماعیل قربانی کنی، ( و آن گوسفندی بهشتی بود ) که ابراهیم علیه السلام قربانی کرد.

پس دیدید که آن بزرگوار از عهده چه امتحانی بر آمد! آیا شایسته

نیست که او مقام خلیل الّلهی را دریافت نماید؟

## قیام حضرت ابراهیم خلیل در مبارزه با کفر و بت پرستی

اکنون برای اینکه شخصیت والای حضرت ابراهیم را در ارتباط با مقام ارجمند خلیل اللّهی بررسی کنیم به چند گوشه از سرگذشت آن بزرگوار در اینجا اشاره خواهیم کرد:

در مرحله اول مبارزه بی وقفه او در مقابل کفر و شرک و بت پرستی است، که قرآن مجید بر این معنا اشاره فرموده و چنین یادآور می شود: زمانیکه ابراهیم با خورشید پرستان و ستاره و ماه پرستان مواجه شد، بر وجه استعاره گفت: این خورشید یا ماه و یا ستاره پروردگار من است! و چون آفتاب غروب کرد، و یا صبح طالع شد، گفت: چیزیکه افول می کند دوست نمی دارم آنرا پروردگار خود قرار دهم، و به آنان تأکید کرد که من بیزارم از آنچه شما پرستش می کنید، و من روی خود را به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را ایجاد کرده است!، و بدین طریق این دسته از خورشید و ستاره پرستان را محکوم کرد.

اما درباره بت پرستان هم که داستان قرآنی آنها بسیار شنیده اید، که در زمان حکومت طاغوتی « نمرود » که بت پرستی در تمام شئون زندگی مردم رسوخ پیدا کرده بود، آن بزرگوار مأموریتی حاصل نمود: و در آن موقع که بتکده بزرگ آنها از بت پرستان خالی بود، ( یعنی آن جایگاهی که اصولاً مقام یکتا پرستی بود و بت پرستان آنجا را به بتکده ای تبدیل کرده بودند) در آن زمان که هیچکس در آنجا نبود، ابراهیم به آنجا رفت و بتها را همه شکست و تبریت شکنی را به گردن بت بزرگ انداخت، که در آن موقع مأموران حکومتی نمرود او را دستگیر کردند، و پس از محاکمه، آن بزرگوار این بت شکنی را به گردن بت بزرگ انداخت، که آنان گفتند: او قادر به چنین کاری نمی باشد.

ابراهیم خواست از این طریق استدلال کند که : این چیزهایی که شما به دست خودتان می سازید قابل پرستش نیست، چیزیکه نه سخن می گوید و نه شعوری دارد و نه می تواند کاری انجام دهد.

و این داستان بسیار مفصل است که باید به تفاسیر آیات مربوط مراجعه کرد، همچنانکه مفسران آورده اند:

حضرت ابراهیم در این مبارزه بخصوص برخوردهای عجیبی با فرودیان داشت که همین امر باعث شد او را دستگیر نموده و نمایندگان مجلس آن حکومت به اتفاق آراء حکم در آتش افکندن و سوزانیدن آن بزرگوار را صادر نمودند؛ و دستور دادند به تمام فرودیان تا هیزم فراوانی گرد آورند و آتشی عظیم بر پا کردند و آنحضرت را بوسیله منجنیقی که شیطان راهنمایی کرده بود در آتش افکندند.

در اینجاست که جلوه مقام خلیل الّهی ظاهر گشت، و به امر خدایتعالی آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شد همچنانکه فرمود: **قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهیمَ...**

در این هنگام در آن آتشکده به امر حقتعالی گلستانی بوجود آمد که در آن حضرت ابراهیم بر سریر تختی مسند گرفت که شرح این داستان بسیار شیرین و در تفاسیر آمده است.

و در اینجا تا همین حد معلوم گردید که شخص حضرت ابراهیم دوست داشتنی است، چون خدا او را دوست داشته است و در این بحث مختصر حق معنا درباره آن بزرگوار ادا نشد، البته در پیرو همین بند از دعا در فقره بعد در شخصیت

والای آنحضرت سخنان ارزنده ای از این مطالب بالاتر خواهیم داشت.

آمد خبری ز مسند ربّ جلیل	بر خود بگرفته ام ز ابرار خلیل
هر کس که چنین حبیب گیرد محبوب	اویافته ره به چند برهان و دلیل

\* \* \* \* \*

گویند خلل پذیر هر دوستی است	بر غیر محبت آنچه باشد پیوست
فردا که ز جمع دوستان در گذریم	چیزی نبود به جز محبت در دست

\* \* \* \* \*

این بود که گفت عارفی از اسرار	خواهی که اگر برای خود گیری یار
به آنکه تو دوست برگزینی چو خلیل	یاری که همیشه بوده در خاطر «زار»

\* \* \* \* \*

وَ سَأَلْتُكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا  
 « و از تو درخواست نمود نيك نامی و راستی گفتار را که در امتهای  
 بعد برایش قرار دهی، پس درخواست او را اجابت فرمودی، و نام او  
 را تا آخر الزمان به مقام شامخ و بلند رسانیدی. »

نام ابراهیم خلیل تا آخر الزمان بر سر زبانهاست!

این بند از دعا عطف به فقره قبل در مقام خلیل الاهی حضرت ابراهیم  
 است، بعد از آنکه در خصوصیات المجناب گفته شد که چه مقام و منزلتی در نزد  
 خدایتعالی دارد، در اینجا این معنا اشاره مستقیم به آیاتی دارد که حضرت ابراهیم  
 در دعای خود چند تقاضا کرده و در اول عرض می کند: پروردگارا به من علم و دانش  
 مرحمت فرما و مرا با صالحان ملحق کن، و سپس تقاضا می کند:

وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنَ<sup>۱</sup>

« و برای من در امتهای آینده زبان صدق و ذکر خیر قرار ده و مرا  
 از وارثان بهشت پر نعمت گردان. »

بطوریکه بعضی از تفاسیر متذکر شده اند: حضرت ابراهیم در این خواسته های پر  
 باریک تقاضای مهمی کرده است، که عرض می کند: خدایا، آنچنان کن که یاد من در  
 خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد و الگوئی باشم که به من

اقتدا کنند، و پایه گذار مکتبی باشم که بوسیله آن راه تو را بیاموزند و در خط تو حرکت کنند.

بعضی گفته اند: که در خواسته ابراهیم مراد آنستکه: نام او به نیکی تا آخر الزمان برده شود، و بعضی دیگر گفته اند: مراد از « لسان » در آیه شریفه فرزند باشد ( یعنی فرزندی که محمد (ص) باشد) از خدا خواهش کرد.  
در هر حال خدایتعالی این دعای ابراهیم را به اجابت رسانید، همانگونه که در جای دیگر فرمود:

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه: بخشیدیم برای ابراهیم و ذریه او رحمت خود را و قرار دادیم برای ایشان نام نیک و بلندی را. »

در بحار: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ابراهیم دعا کرد که لسان صدق در آخر الزمان برای او قرار دهد؛ پس خداوند اجابت دعای او را در این آیه خبر می دهد؛ و نیز می فرماید: مراد از « عَلِيًّا » در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و همچنین در تفسیر علی بن ابراهیم، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مراد از کلمه « رَحْمَتِنَا » در آیه: رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و مراد از جمله « لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا » امیر المؤمنین علیه السلام است.

در تفسیر نمونه آورده است: بعید نیست این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ  
يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...<sup>۱</sup>

« پروردگارا: در میان فرزندان ما « من و اسمعیل » پیامبری مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه کند و رشد دهد. »

و می دانیم این تقاضا تا ظهور پیامبر اسلام صلی الله و آله تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم از این طریق در این امت بزرگ تداوم گرفت.  
اما نگارنده گوید: بعید نیست که این تقاضای حضرت ابراهیم اشاره مستقیم به آیه شریفه داشته باشد که می فرماید:

وَ اِذْ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ قٰلَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ  
لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالِ وَاَمِّنْ ذُرِّيَّتِي...<sup>۲</sup>

« اشاره بر اینکه: هنگامیکه خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای

۱-سوره البقره آیه ۱۲۴.

۲-سوره البقره آیه ۱۱۹.



مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: بعضی از ذریه مرا هم چنین امامانی قرار بده، خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند.»

این آیه شریفه از مهمترین فرازهای زندگی ابراهیم علیه السلام است که شخصیت او را کاملاً مشخص می سازد، پس از سرگذشت او علیه السلام و آزمایشهای بسیاری که شرح مختصری از آن در این بخش مورد توجه قرار گرفت، این جایزه خداوندی است که فرمود: من تو را پیشوا و امام و رهبر قرار دادم، و ابراهیم هم تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود، و خدایتعالی تقاضای او را پذیرفت.

در تفسیر این آیه طبق روایاتی معلوم می دارد که مقام امامت برتر و بالاتر از مقام نبوت و رسالت است، چون این مقام همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی و ظاهری و باطنی است، و امام از هر نظر راهنما و هادی خلق بوده و مری اخلاقی و روانی آنان است.

و از طرف دیگر: بنا به تفسیر آیه شریفه: امامت به امر حق سبحانه و تعالی در میان ورثه ابراهیم از طریق ارث از بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده، تا به رسول اکرم و سپس به ائمه معصومین علیهم السلام که خاتمشان قائم آل محمد است پایان پذیرفته است!

در شرح این بند از دعا در باره حضرت ابراهیم علیه السلام باید توجه خواننده بیشتر بر این امر معطوف گردد که در شخصیت مقام ابراهیم در آن همه مبارزه و ماجراها و آنهمه آزمایشها نتیجه و برگشت آن از نظر سیر تکامل مقام نبوت

بوجود مقدس خاتم انبیاء بستگی پیدا می کند، و باز تمام این مسائل و افاضه آن مقام و مرتبه و منصب امامت از طرف خدایتعالی، در پایان بوجود مقدس امام زمان علیه السلام ارتباط مستقیم حاصل می نماید.

و این موضوع چیزی نیست که کسی بخواهد شکی در آن داشته باشد، چون تفسیر این آیه شریفه خود دلیلی بسیار واضح و روشن است، و اصلاً سیاق کلام در آیه حکایت از منصب امامت رسول اکرم و فرزندان گرامیش دارد، و شاهد کلام بر آنستکه حضرت ابراهیم با توسل به همان مقام و منزلت خمسه طیبه این منصب را از خدایتعالی دریافت نمود، همچنانکه در روایات هم آمده است:

از خصال: از حضرت صادق علیه السلام: منقول است که فرمود: کلماتی که ابراهیم به آن امتحان شد همان کلماتی است که وسیله توبه آدم علیه السلام قرار گرفت (قبلاً در داستان حضرت آدم به آن اشاره شد) آدم در مقام توبه عرض کرد:

يَا رَبِّ اسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنِ  
وَالحُسَيْنِ الْاِتْبِتِ عَلَيَّ

پس خدا توبه اش را پذیرفت، و سپس از آن حضرت سئوال شد: که معنی تمام نمودن کلمات چه می شود؟ فرمود: یعنی تمام کرد ابراهیم آن کلمات را به توسل به ما (ائمه اثنی عشر تا رسند به قائم علیه السلام) که نه نفر دیگر که باعث تمامیت کلمات شدند فرزندان حسین علیهم السلام می باشند.

بنابراین در اینجا شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام تا حدی از نظر قرآن روشن گردید و بنا بر سلسله مراتبی که ذکر شد می توان گفت: امام زمان علیه السلام قائم مقام همان دوست عزیز خدایتعالی ابراهیم خلیل الرحمن است .

در مورد سرگذشت و ماجراهای دیگر از زندگانی حضرت ابراهیم بخصوص

در مسئله بنای کعبه و مناسک حج مطالب دیگری می باشد که بعداً در همین کتاب می خوانید.

**اشکالی که بعضی ندانسته بر فقره مورد شرح آورده اند!**

در پایان این بحث متذکر می شویم که : بعضی از نا آگاهان که اطلاعات تفسیری آنان ضعیف است، بر این فقره از دعا ایراداتی آورده اند، که پاسخ آنها به موقع از طرف بزرگان معاصر داده شده، همچنانکه اشکال آنها بر این بود: که چرا در جمله: ( وَ جَعَلْتُ ذَٰلِكَ عَلِيًّا ) را در تفاسیر در روایاتی کلمه « عَلِيًّا » را به معنی علی علیه السلام گرفته اند.

اکنون در بخش قبل با تفسیر دو آیه مربوطه مطلب بسیار روشن و سند روایات ذکر گردید و در اینجا دیگر احتیاج به تکرار نیست، چون این فقره از دعا اقتباس از همین دو آیه قرآنی است.

و اینطور نیست که این ناآگاهان در معنای مجموع دو جمله از دعا و تطبیق آن با آیات قرآنی اشکال گرفته اند؛ و همانطور که گفته شد معنا چنین است: ابراهیم از توخواست که آیندگان از او براستی یاد کنند و تو دعای او را اجابت کردی و آنرا بطور عالی و کامل قرار دادی، همانطور که این معنا در تفسیر آیات مربوطه روشن گردید.

اما این اشکال گیرندگان در تفسیر و تأویل آیات قرآنی اشکال گرفته اند و در روایاتی که کلمه « عَلِيًّا » را علی اسمی ذکر کرده اند، می گویند این علی وصفی است!

در حالیکه آنان در واقع آگاهی ندارند، چون آیات قرآنی تفسیر و تأویلی دارد که تازه می بینیم مفسران عالیقدر از تفاسیر اهل بیت استفاده می کنند، و این مخالفین به رأی خود مطالبی در ذهن می پرورانند، اینان چه می دانند، که مقصود حضرت ابراهیم از « لسان صدق » چه بوده است!

اصلاً معنی آیات بسیار روشن است که بگوئیم : ابراهیم علیه السلام به خدایتعالی عرض کرد : قرار ده برای من سخنگویی که شاهد صدق گفتار من باشد و همانطور که من دعوت به توحید کرده ام او هم بکند!

و اگر در ذیل آیه دوم که تفسیر آن گذشت می بینید که علی علیه السلام شاهد صدق گفتار او قرار گرفته است اینهم هیچ گونه منافاتی با اصل تفسیر آیه ندارد، چون علی علیه السلام هم خود یکی از آنهاست که حضرت ابراهیم خود تقاضا برای سخنگویی صدق گفتارش کرده که دعوت او را به توحید تأیید نماید.

بنابراین ، می توان گفت : که قرآن و دعای ندبه هر دو به يك حقیقت اشاره می فرمایند و هیچگونه مخالفتی با هم ندارد، و اشکال بر اینستکه این ناآگاهان قرآن را به میل خود تفسیر کرده و جمله دعا را به نحو دیگری معنی می نمایند.

کرد است یکی دعا که عالیست مقام  
تا آنکه رسد مقام من حدّ امام

با آنهمه انبیا که کردند قیام  
گفت است چنین بلند کن نام مرا

\* \* \* \* \*

که کرد دعا برای نسلش به عیان  
هرکس که نکو بود امامت با آن

بالاخر از این سخن نیاید به بیان  
درخواست نمود از ذراری او را

\* \* \* \* \*

که هست برون زساحت قبل و قال  
قائم به مقام اوست در حدّ کمال

يك مطلب عمده ای بود در این حال  
آن منجی عالم بشر آخر کار

\* \* \* \* \*

در سلسله امامت و نقش یار      باشد همه را یکی که در آخر کار  
پیروز کند دین مبین اسلام      تا شك نکند کسی در اقوال «زار»

\*\*\*\*\*

وَ بَعْضُ كَلِمَتِهِ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَتْ لَهُ مِنْ آخِيهِ رِدْءًا  
وَ وَزِيرًا.<sup>۱</sup>

« و بعضی را سخن گفتی از درخت سخن گوئی ( و بدین وسیله مورد تکلم و  
خطاب خود ساختی ) ، و برادرش را پشتیبان و معین و یاور او قرار دادی. »

### سخن گفتن خدایتعالی با حضرت موسی علیه السلام

در این بند از دعا هم که اشاره به کلمه « بعض » شده است، مراد حضرت  
موسی بن عمران است که او هم از جمله پیامبران اولوالعزمی می باشد که دوران تبلیغ  
رسالتش بر ماجراهای بسیاری گذشته است، همچنانکه شرح حالات و سرگذشت او را  
خدایتعالی در قرآن مجید بیان داشته و در ۱۳۶ مورد نام او را در آیات قرآنی  
آورده، و در پیرامون زندگانی او آیات بسیار دیگری در بیان آمده است.

اما همانطور که قبلاً گفته شد: امام علیه السلام در معرفی این پیامبران با  
ایماء و کنایه به نام آنها اشاره کرده که این معنا شاید از آنجهت باشد که داعی آشنائی  
بیشتری به مقام انبیاء پیدا کند و از روی معرفت متوجه شود که منظور از ذکر و  
یادآوری دوران زندگانی حجت‌های الهی در این دعا چه می باشد.

در این جمله از دعا که عرض می کند: وَ بَعْضُ كَلِمَتِهِ مِنْ شَجَرَةٍ  
تَكْلِيمًا ، يك راز مهمی را از مسئله وحی بر پیامبران آشکار می سازد و امتیازی را  
که از این طریق به بعضی از پیامبران خدایتعالی داده است یادآور می شود.

۱- (ردء) به معنی ، یار و پشتیبان و معین و نیروبخش آمده است.

در چند مورد از قرآن مجید اشاره به سخن گفتن خدایتعالی با حضرت موسی علیه السلام شده است، که در اینجا نکاتی از آن سخنرانیها را در ارتباط با فقرة مورد شرح متذکر می شویم، همچنانکه در جایی می فرماید:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ...<sup>۱</sup>  
 « بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، بعضی از آنها خدا با او سخن گفت... »

در اینجا هم در ارتباط با فقرة مورد شرح اشاره به کلمه «بعض» شده است که با توجه به آیات دیگر در رابطه به این موضوع کاملاً روشن می دارد که منظور از این حضرت موسی علیه السلام است که می فرماید: خدا با بعضی از آنها سخن گفت. چون تنها آن جناب از سلسله پیمبران به عنوان «کلیم الله» معروف شده، همچنانکه در جای دیگر هم می فرماید:

وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا...<sup>۲</sup>  
 « خدا با موسی سخن گفت »

و همچنین در داستان دیگری این معنا تصریح شده است که خدایتعالی موسی علیه السلام را برای مدت سی شب به درگاه خدا برای گفتگو با وی نزدیک ساخته و ده شب دیگر برای اتمام گفتگوها بر آن مدت افزود، چون آن حضرت به وعده گاه آمد و پروردگار با او به سخن پرداخت، گفت: پروردگارا خودت را با من بنما!! او سبحانه و تعالی، فرمود هرگز مرا نخواهی دید، و این داستان بسیار

۱- سوره البقره آیه ۲۵۳.

۲- سوره نساء، آیه ۱۶۴.

مفصل است که از شرح ما خارج می باشد، ولی شاهد کلام در آغاز این آیه شریفه مربوط به این داستان است که می فرماید:

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ  
الَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيْنِي...<sup>۱</sup>

«چون موسی به آن درگاه آمد پروردگارش به او سخن گفت، او درخواست کرد پروردگارش را ببیند، ولی خدایتعالی فرمود: هرگز مرا نخواهی دید.»

مفسران در موضوع چگونگی سخن گفتن حقتعالی با موسی علیه السلام مطالب گسترده ای دارند، همچنان در تفسیر نمونه آورده است:

چگونگی نزول وحی بر پیامبران مختلف بوده، گاهی از طریق نزول فرشته وحی و گاهی از طریق الهام به قلب و گاهی از طریق شنیدن صدابه این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می آفریده و از این طریق با پیمبرش صحبت می کرده، از کسانی که این امتیاز را به روشنی داشته اند موسی بن عمران علیه السلام بوده که گاهی امواج صوتی را از لابلائی (شجره وادی ایمن) و گاهی در کوه طور می شنید، همچنان آیه شریفه که می فرماید:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ  
مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَالَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .

« اشاره بر اینکه هنگامیکه موسی به همراه خانواده اش به سوی طور حرکت کرد ناگهان آتشی مشاهده کرد و از میان يك درخت ندا

۱- سوره اعراف آیه ۱۴۳.

۲- سوره قصص آیه ۳۰.

در داده شد: که ای موسی منم خداوند پروردگار جهانیان.»

در تفسیر مجمع البیان، آورده است: خداوند بدون واسطه با موسی سخن گفت، ولی با سایر پیمبران بواسطه وحی سخن می گفت، و اضافه می کند، که بعضی گفته اند: ذکر کلمه « تکلیم » برای آنستکه معلوم شود که سخن خداوند با حضرت موسی همان تکلم معقولی است که از وهم و پندار اهل باطل به دور و درک آن در خور فهم عاقلان است.

در تفسیر المیزان، آورده است: مقصود از سخن گفتن خدا آن خطابهایی است که خداوند بدون واسطه فرشته به موسی علیه السلام نموده، و بعبارت دیگر آن چیزی که بوسیله آن مکنون غیب برای آنجناب کشف شده، نه کلام معمولی در میان آدمیان، چون آن کلامی که در میانه ما معمول است عبارت از قرار و تعهدی است که ما در بین خود جعل کرده ایم و بنا گذاشته ایم فلان صوت معین اختصاص به فلان معنا داشته باشد و هر وقت آن صدا از گوینده ای سرزند ذهن شنونده فوراً منتقل به آن معنا می شود، گوینده هم متعهد شده که هر وقت بخواهد آن معنا را به شنونده بفهماند خصوص آن صوت را از دهان و یا بگوان توج هوائی مخصوص را در فضا ایجاد نماید، و پر واضح است که کلام به این معنا مستلزم اینستکه متکلم دارای جسم بوده باشد، و خدای سبحان منزّه است از اینکه دارای جسم باشد

از طرفی هم صرف ایجاد صوت در درخت و یا در مکانی دیگر دلالت نمی کند بر اینکه معانی اصوات مقصود خدای سبحان است، چیز دیگری غیر از اصوات لازم است که اراده و قصد خدایتعالی را کشف نموده و دلالت کند بر اینکه خدایتعالی معانی اصوات را اراده کرده.

و نیز از طرف دیگر می بینیم قرآن کریم که داستان موسی و کلام خدا را نقل می کند این را نگفته که موسی از خدا پرسید! آیا این صدا از تو است؟ و آیا تو معانی این کلمات را اراده کرده ای یا نه؟! بلکه از حکایت قرآن بر می آید: موسی به محض شنیدن آن کلام یقین کرده است که کلام، کلام خدایتعالی است، همچنانکه در



سایر اقسام وحی نیز انبیاء علیهم السّلام بلادرنگ یقین می کردند که پیغام از ناحیه خدا است!

سخن کوتاه، معنای تکلم خدا با موسی علیه السّلام اینست که خداوند اتصال و ارتباط خاصی بین موسی و عالم غیب برقرار نموده که با دیدن بعضی از مخلوقات به آن معنائی که مراد اوست منتقل می شده ، البته ممکن هم هست این انتقال مقارن با شنیدن صوتهائی بوده که خداوند آنرا در خارج و یا در گوش او ایجاد کرده باشد.

## نشانه دیگر در اشاره به کلمه « بعض » در دعا

اما موضوع دیگر که در سخن گفتن خدایتعالی به انبیاء عظام مورد بحث است و بسیار مورد توجه مفسران قرار دارد تفسیر این آیه شریفه است که می فرماید:

وَمَا كَانَ لَبَشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ  
أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ....<sup>۱</sup>

« شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از وراء حجاب و یا رسولی می فرستد به فرمان او آنچه را که بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است. »

این آیه شریفه وحی را به سه قسمت تقسیم می کنند و می فرماید: سخن گفتن خدا با بندگانش به یکی از این سه طریق است: اول بوسیله وحی - دوم، از پس پرده و حجاب - سوم، بوسیله ارسال رسول که به اذن خود هرچه بخواهد به آن رسول وحی می کند.

در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه: (مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ) آورده است: مفسرین در اینکه منظور از « مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ » کیست؟ اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند: حضرت موسی علیه السلام است، به دلیل کریمه: « وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا » و آیات دیگر، و بعضی گفته اند: منظور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است که در شب معراج به نهایت مقام قرب رسید و وحی را بدون هیچ واسطه از پروردگار دریافت داشت، همچنانکه می فرماید:

فَأَوْحَى إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى<sup>۲</sup>

« خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد! »

۱- سوره شوری آیه ۵۱.

۲- سوره نجم آیه ۱۰.

اما شاهد کلام در بند مورد شرح آنستکه : امام علیه السلام در دعا برای معرفی کامل حضرت موسی ، پس از ذکر آنکه خدایتعالی به بعضی از آنها سخن گفت اشاره کلمه بعض را باز بر وجه کنایه به این جمله عطف می دهد، وَ جَعَلْتَهُ مِنْ أَخِيهِ رِدْءًا وَ وَزِيرًا که قرآن مجید در چند مورد این معنا را تصریح فرموده که برادر حضرت موسی حضرت هارون در امر رسالت او، یار و پشتیبانش بود. بخصوص آنکه در آیه شریفه می فرماید:

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا  
 « ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را برای کمک همراهش  
 ساختیم. »

و این تقاضای خود موسی علیه السلام از حقتعالی می باشد که عرض کرد:

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي...<sup>۱</sup>  
 « قرار بده از خاندانم وزیری برای من برادرم هارون را... »

و در جای دیگر اشاره به همان کلمه « رءء » که در سیاق کلام دعا برده شده می فرماید:

وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ  
 رِدْءًا يُصَدِّقُنِي...<sup>۲</sup>

« و برادرم هارون که زیانش از من فصیحتر است او را همراه من بفرست تا یار و

۱-سوره فرقان آیه ۳۵.

۲-سوره طه آیه ۲۳.

۳-سوره قصص آیه ۲۴.

مددکار من باشد و تصدیق کند مرا....»

در تفسیر این آیات مطالبی از بُعد دیگر داریم که درباره برادری و عقد اخوت رسول اکرم با علی علیه السلام و اهمیت آن بعداً در قسمت مربوطه اشاره به آن خواهیم کرد.

آنکس که خدا سخن به او گفت نبیست  
البته چنین کسی مقامش عالیست  
از شرك و ستمکاری از کفر بریست  
در نزد خدا چنان که هم شأن ولیست

\* \* \* \* \*

گویند که هم صحبت نیکو، نیکوست  
گر آنکه بود تکلم از محبوبی  
خاص آنکه بود حبیب یا باشد دوست  
هم صحبت و هم کلام تنها از اوست

\* \* \* \* \*

هر وحی که می رسد به سوی ابرار  
یا آن بوسیله رسولیست امین  
یا آن بود الهام و یا در گفتار  
این هر سه طریق را شنیدم از «زار»

\* \* \* \* \*

و بَعْضٌ أَوْلَدَتْهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَ آتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَدَتْهُ بِرُوحِ  
الْقُدُسِ

« و بعضی را بدون پدر از مادر متولد ساختی و معجزاتی به او  
کرامت نمودی و بروح القدس تأییدش فرمودی! »

حضرت مریم بدون همسر صاحب فرزندی می شود!!

این بنداز دعا هم با ایماء و کنایه در کلمه «بعض» اشاره بوجود مقدس

حضرت عیسی بن مریم می نماید، چون آن بزرگوار بدون پدر به اذن خدایتعالی متولد شده، و داستان آن در قرآن مجید کاملاً تصریح شده است.

از آنجا که وظیفه این کتاب در شرح بیانات امام علیه السلام در حدّ توانائی ادا کردن حق کلمات آن بزرگوار است، بنا بر این: بطور اختصار اشاره به ولادت این پیامبر عالیقدر حضرت عیسی بن مریم که از جمله پیامبران اولوالعزم است می نمائیم، و در ضمن به ارتباط این معنا در تائید روح القدس با صاحب این دعا امام زمان علیه السلام اشاره خواهیم کرد:

اما چون این موضوع بستگی کامل به سرگذشت زندگانی حضرت مریم سلام الله علیها دارد، داستان را از اینجا شروع می کنیم که خدایتعالی فرمود:

وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ...<sup>۱</sup>

« هنگامیکه فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از طرف خودش بشارت می دهد» « که نامش « مسیح عیسی بن مریم» است، در حالیکه در این جهان و جهان دیگر صاحب شخصیت است و از مقرّبان خواهد بود...»

در پیرو این آیه ادامه می دهد: او در گاهواره و در دوران کهولت با مردم سخن خواهد گفت.

مریم به دنبال این بشارت و دریافت این مژده که بزودی صاحب فرزندی می شود با حالت شکفت انگیزی گفت: پروردگارا، چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است! در پاسخ او فرمود: خداوند اینگونه هر چه را که بخواهد می آفریند، و هنگامی که چیزی را مقرر دارد فرمان

هستی آنرا صادر می نماید، فقط به آن می گوید: باش! آن فوراً موجود می شود!  
البته قبل از این بشارت در خصوص صاحب فرزند شدن مریم فرشتگان  
از نظر برگزیدگی او از طرف خداوند بشارتی دیگر به او دادند، بر این وجه که فرمود:

يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ...<sup>۱</sup>

« ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان  
برتری داده است... »

و در ادامه این آیه آمده است: که به شکرانه این نعمت برای پروردگار خود خضوع  
کن و سجده بیاور و رکوع کن با رکوع کنندگان.

### ولادت حضرت عیسی علیه السلام

قبلاً این نکته را باید توجه داشت که: امر خدایتعالی بر هر چیز که تعلق  
کیرد امکان پذیر است، و این هیچ استبعادی ندارد که گفته شود حضرت عیسی  
چگونه بدون پدر بوجود آمد!!  
خدایتعالی برای رفع این استبعاد می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ  
كُنْ فَيَكُونُ<sup>۲</sup>

« مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم است که آنرا از خاک آفرید و سپس  
فرمود: موجود باش، موجود شد »

۱- سوره آل عمران آیه ۴۲.

۲- سوره آل عمران آیه ۵۹.

بنابر این ولادت عیسی مسیح بدون پدر هیچ جای تعجب نیست و هرگز هم دلیل بر الوهیت او نمی باشد.

اما در ذکر داستان ولادت آن بزرگوار خدایتعالی جریان امر را بسیار روشن در يك سلسله از آیات در سوره مریم آورده که از این آیه شروع می شود:

وَ اذْکُرْفِی الْکِتَابِ مَرِّمَ اِذِ اَنْتَبَدْتُ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا  
شَرْقِیًّا...<sup>۱</sup>

اکنون از جهت اختصار فقط به ترجمه آیات اکتفا کرده و توضیح بیشتر را به تفاسیر وامی گذاریم، همچنانکه می فرماید:

« یادکن در قرآن مریم را زمانیکه از خاندان خود کناره گیری کرد، و به سوی ناحیه خاوری قرار گرفت» و حجابی میان خود و آنها افکند تا درخلوتگاهی آماده عبادت باشد، در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم درحالیکه به شکل انسانی درست اندام بر مریم ظاهر شد ( یعنی چشمش به جبرئیل امین که به صورت انسانی ظاهر شده بود افتاد) و با حالت ترس گفت: من به خدای رحمن ازتو پناه می برم، اگر پرهیزکار هستی متعرض من مباش، پس روح الامین گفت: من فرستاده پروردگار توام آمده ام تا فرزند پاکیزه ای به تو بخشم.

سپس مریم باز همان گفتاری را بیان داشت که با فرشتگان قبل از آن گفته بود و گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالیکه تاکنون با انسانی تماس نداشته ام و باز هم همان جواب را شنید، که مطلب همین است که پروردگارت فرموده و این کار برای او سهل و آسان است، بنابراین:

## فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا...<sup>۱</sup>

مریم باردار شد و فرزندی موعود در رحم او جای گرفت و او به مکان دوردستی برده شد، همچنانکه در وضع حمل او به کنار درخت خرمائی کشانیده شد، و آنقدر این ماجرا برای او سخت و ناگوار بود که گفت:

ای کاش پیش از این مرده بودم و بکلی فراموش می شدم!!

ناگهان از طرف پایین پا صدای بگوشش رسید که بلند و آشکار می گوید: غمگین مباش درست بنگر که پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی را جاری ساخته است، و نظر به بالای سرت بیفکن و نگاه کن؛ چگونه شاخه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها شاخه هایش را زینت بخشیده اند، و گفته شد: حرکتی به این درخت نخل بده تا رطب تازه برای تو فرو ریزد، و از این غذائی لذیذ و نیرو بخش بخور و از آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود جدید روشن دار!!  
و باز به مریم چنین اشاره شد: که هرگاه دیدی کسی از تو در این مورد توضیحی می خواهد، با اشاره بگو: من برای خدای رحمن روزه گرفته ام ( روزه سکوت) که امروز با احدی سخن نگویم.

در این موقع مریم سراسر قلب او روشن گردید، و حالت آرام بخش و گوارائی به او دست داد و فرزند خود را در آغوش گرفته به سوی قومش آمد، آن قوم از آنجا که از موهبت الهی خیر نداشتند و تصورهای باطل می نمودند گفتند: ای مریم کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی، ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم زن بدکاره ای نبود!!

مریم، که از پروردگار خود دستور گرفته بود، اشاره کرد که از کودک بپرسند!! و آنها گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم؟!



ناگهان آن نوزاد عالیقدر با بیان فصیح گفت:

قَالَ أَنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَيْنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا<sup>۱</sup>

« من بنده خدایم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر قرار داده است »

و در پیرو آن فرمود: خدا با من وجودی پربرکت عطا فرموده و تا مادام که زنده ام به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است.

و سلام خدا بر من آن روز که متولد شدم و آنروز که می میرم و آنروز که زنده شده برانگیخته می شوم.

اینست مختصری از داستان صریح ولادت حضرت عیسی که از قول حق تعالی در عباراتی کوتاه و عمیق و پر محتوا و کاملاً گویا بیان شده است تا کسی او را فرزند خدا نداند و معنای بند مورد شرح از دعا که اشاره فرمود: **وَ بَعْضُ أَوْلَادَتِهِ مِنْ غَيْرِ آبٍ**... بخوبی آشکار گردد.

عیسی علیه السلام بروح القدس تائید شده است.

در قسمت دوم از بند مورد شرح در دعا، امام علیه السلام با اشاره به کلمه «بعض» مرتبه رسالت و مقام شامخ عیسی علیه السلام را چنین معرفی و تائید می نماید: **وَ أَتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدَتْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.**  
این معنا قابل توجه است که در ۲۵ مورد از قرآن مجید نام عیسی علیه السلام ذکر شده، که در چند آیه از معجزات آنحضرت سخن به میان آمده است. همچنانکه از نظر اهمیت مقام این موضوع در دو آیه با يك مضمون تکرار شده و می فرماید:

**وَ أَتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...**<sup>۱</sup>

« و ما با عیسی فرزند مریم دلائل روشن بخشیدیم و او را بوسیله روح القدس تأیید نمودیم »

و این بیّنات و دلائل از جمله شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان و معجزات دیگری بود، همچنانکه در جایی می فرماید:

**أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...<sup>۲</sup>**

۱-سوره البقره آیه ۸۷ و آیه ۲۵۳.

۲-سوره آل عمران آیه ۴۸.

« اشاره بر اینکه، عیسی علیه السلام گوید: من نشانه ای از طرف پروردگار برایتان آورده ام؛ من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد، و کور مادر زاد و مبتلایان به مرض پسی را بهبودی می بخشم و مردگان را زنده می کنم و از آنچه خورید و در خانه خود ذخیره گردانید « ذخیره کرده اید» به شما خبر می دهم، مسلماً برای شما در این بینات نشانه هائیت که ایمان بیاورید! »

دربارهٔ مسائل معجزات انبیاء مطالبی بسیار است که در اینجا مجال برای این گفتار نیست، همین اندازه متذکر می شویم: که فرستادگان و اولیاء خدا به اذن و فرمان او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی حوادثی به وجود آورند.

اما در فقره مورد شرح در چگونگی آنکه حضرت عیسی علیه السلام بروح القدس تائید شده است، طبق آیاتی که در این رابطه متذکر شدیم، چنین است که مفسران بزرگ درباره روح القدس تفسیرهای گوناگونی دارند.

در تفسیر نمونه، آورده است: برخی گفته اند، منظور جبرئیل است، بنابراین این آیه مورد بحث « وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ » چنین خواهد بود: خداوند عیسی را بوسیله جبرئیل کمک و تائید کرد. و شاهد این سخن در آیه دیگر است که می فرماید:

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ...<sup>۱</sup>

« بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است. »

اما چرا جبرئیل را روح القدس می گویند؟ به خاطر اینست که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه روح بر آنها کاملاً صحیح است و اضافه کردن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است، و بیشتر از مفسران روح القدس را به همان ملك مقرب «جبرئیل» اشاره کرده اند.

بعضی هم معتقدند که: «روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی علیه السلام را تأیید می کرد، با همان نیروی مرموز الهی مردگانرا به فرمان خدا زنده می نمود.

بعضی هم گفته اند: «روح القدس» اسم اعظم الهی است که حضرت عیسی علیه السلام احیای اموات می فرمود.

نگارنده گوید: این معنا در دعای شب عرفه تصریح شده است که داعی

عرض می کند:

وَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَحْيَيْتَ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ الْمَوْتَى وَ  
تَكَلَّمْتَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ  
بِإِذْنِكَ.

«و به آن نامی تو را سوگند می دهم که بدان زنده کرد عیسی بن مریم مرده ها را و سخن گفت در گهواره هنگام کودکی و درمان کرد کور مادرزاد و سپس را به اذن و فرمان تو.»

امام زمان علیه السلام در ارتباط با روح القدس!

بطور کلی باید گفت غیر از انبیاء عظام که بوسیله روح القدس تأیید می شدند ائمه هدی' علیهم السلام هم مورد تأیید روح القدس قرار دارند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: **وَ أَيْدُكُمْ بِرُوحِهِ**.

از آنچه صاحبان تفاسیر متذکر شده اند موارد استعمال روح در قرآن مجید بسیار متنوع است که از جمله گاهی روح به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده، همچنان درباره معجزات عیسی علیه السلام که قبلاً با اشاره به آیات مربوطه مطالب روشن گردید.<sup>۱</sup>

اما شاهد کلام در این معنا در بیانات ولی عصر امام زمان علیه السلام است که در دعای افتتاح از نظر عظمت ظهور خود می فرماید:

وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ وَ أَيْدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ  
الْعَالَمِينَ.

« بر این معنا که خدایا فراگیر او را » اشاره بوجود مقدس خود آن بزرگوار است « با فرشتگان مقربیت . »

( یا به اعتبار دیگر یعنی مدد و یاری کن او را با سپاه عالم ملکوت از نزدیکان

۱- نگارنده درباره روح و روح القدس و آنچه مربوط به مسائل روحی است کتابی بنام « حقیقت روح » نگاشته که بطور کلی مطالب گسترده ای در رابطه با این معنا در آن ذکر شده است.

درگاهت) و تأیید فرما او را بروح القدس « جبرئیل » ای پروردگار جهانیان<sup>۱</sup>  
 اکنون باید در این مورد دقت بیشتری مبذول گردد، تا دانسته شود: آیا  
 مأموریت جهانی امام زمان علیه السلام و اهمیت آن کمتر از برنامه انبیاء عظام است؟  
 آیا امام زمان بدون حمایت عالم ملکوتی و بدون یاری « روح القدس » در آن موقع که  
 سرتاسر جهان را آشوب و هرج و مرج و ظلم و کفر فرا گرفته می تواند برنامه خود را  
 پیاده کند!!!

البته آنچه که مسلم است، خدایتعالی کسانیرا بوسیله روح القدس تأیید  
 می فرماید که نزد او بسیار گرامی و از بهترین خلق و برگزیده او باشند و  
 مأموریت‌های مهمی به عهده آنها گذاشته شده باشد، حقیقتاً آیا مأموریتی مهمتر از  
 مأموریت منجی عالم بشریت سراغ دارید؟!

در کتاب « المهدی » آیت الله صدر از کتاب « عقد الدرر » نقل می کند:  
 حدیقه بن یمان، از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که درباره قصه  
 مهدی و بیعت آنحضرت در بین رکن و مقام فرمود: جبرئیل در جلو مهدی و میکائیل  
 در سمت راست آن بزرگوار خواهند بود، اهل آسمان، اهل زمین، پرندگان، وحوش و  
 ماهیان بوسیله ظهور مهدی علیه السلام خوشحال می شوند.

و همچنین در کتاب « اسعاف الراغبین » صفحه ۱۵۲ می گوید: در  
 روایت آمده که خدا مهدی را بوسیله سه هزار ملك امداد خواهد کرد و اهل کهف از  
 یاران مهدی خواهند بود.

اکنون موضوع مهمی که در شرح این بند از دعا قابل توجه است آنستکه

۱- نگارنده در کتاب « بیان حقیقت » بیانات ولی عصر در شرح دعای افتتاح در رابطه با این موضوع مطالبی آورده که  
 برای اطلاعات بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

شما در این بخش مطالبی در شأن و شخصیت حضرت عیسی خواندید و در موقعیت رسالت او و اینکه خدایتعالی او را صاحب معجزات و بیّنات خارق العاده قرار داد همه را دانستند

و اینک آیا متوجه این معنا هستید که خود حضرت عیسی علیه السلام برای حضرت ولی عصر امام زمان چه شخصیتی قائل شده است! آیا می دانید که عیسی امام زمان را از خود بالاتر می دانسته است؟! آیا می توان شکی کرد که امام زمان (ع) قائم مقام همه انبیاء عظام است؟! و آیا تأیید آن بزرگوار بروح القدس مورد تأکید پروردگار عالم نیست؟! پس بر این روایت توجه نمائید

در کتاب «ینابیع الموده» صفحه ۴۲۲ از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: عیسی قبل از روز قیامت در دنیا نازل خواهد شد، هیچکس از ملت یهود و غیر یهود نیست مگر آنکه قبل از مردن به آنحضرت ایمان می آورند و عیسی پشت سر مهدی علیه السلام نماز بجای می آورد.

ابن جوزی، که یکی از علماء و نویسندگان اهل تسنن بشمار می رود، در کتاب «تذکره الخواص» صفحه ۳۷۷ از «سدی» که یکی از مفسرین برجسته اهل تسنن بشمار می رود، روایت می کند، که گفت: عیسی بن مریم و مهدی علیهما السلام با یکدیگر ملاقات می کنند، مهدی بر عیسی می گوید: برای نماز جلو بایست عیسی در جواب می گوید: تو از من برای نماز سزاوارتر و مقدم تری! لذا حضرت عیسی به مهدی اقتدا می کند و نماز را بجای می آورد.

آری اینست شأن و مقام حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در ارتباط با فقره مورد شرح:

امریست که صادر است از حی و دود  
اینست ولادتش ولی رحلت او  
عیسی به جهان بی پدر آمد بوجود  
در نزد خدا به آسمان کرد صعود

\* \* \* \* \*

این نیز عجبتراست که مظهر نور  
همگام شود بر او همان روح الله  
در دور زمان بر انقلابی پر شور  
در موقع آن قیام و هنگام ظهور

\* \* \* \* \*

بس نکته دیگری بود در این کار  
چون اوست نجات بخش اهل عالم  
جبریل امین چرا بر او گردد یار  
از ظلم و ستم چنانکه می گوید «زار»

\* \* \* \* \*

وَ كُلُّ شَرَعَتْ لَهُ شَرِيعَةً وَ نَهَجَتْ لَهُ مِنْهَا جَاءً.

و برای هر يك طريقه و آئینی قرار دادی و برنامه و راهی  
مقرر فرمودی.



## معانی شریعت و منهاج چیست؟

این بند از دعا باز عطف به فقرات قبل است که اشاره بوجود مقدس انبیاء عظام علیهم السلام شده بود، و داعی در اینجا با توجه به مقام پروردگاری چنین ادامه می دهد: که بتمام این پیامبران آئین و شریعتی دادی و برای هر کدام طریقه و روشی مقرر داشتی، و این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می فرماید:

.... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَاجاً<sup>۱</sup>

«برای هر کدام از شما آئین و طریقه روشنی قرار دادیم.»

در مورد معانی « شرع » و « شریعه » و « منهاج » مفسران معانی جالبی قائل شده اند.

راغب؛ در کتاب « مفردات » می گوید: « شرع » مستقیم بودن راه روشن است، شرع در اصل مصدر بوده و سپس اسم راه روشن شده است، و شریعت هم به آن می گویند که برای راه الهی هم از باب استعاره ذکر می شود.

و نیز راغب گوید: « نهج » به فتح نون و سکون هاء راه روشن است، و منهج و منهاج به معنای روشن و معلوم است و از ابن عباس نقل می کند که می گوید: فرق میان « شرعه » و « منهاج » آنستکه: شرعه به آنچه در قرآن وارد شده گفته می شود و « منهاج » به اموری که در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد گردیده است.

در تفسیر نمونه: آورده: «شرع» و شریعه راهی را می گویند که به سوی آب می رود و به آن منتهی می شود، و اینکه دین را شریعت می گویند؛ از آن نظر است که به حقایق و تعلیماتی منتهی می گردد که مایه پاکیزگی و طهارت حیات انسانی است.

بنابراین معنی شریعت راه راست است، همان راهیکه خداوند برای آمدن بندگان به سوی خودش آماده نموده است.

و همچنین گفته می شود: شریعت راهیستکه برای هر يك از ملتها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده اند آماده شده، چون شریعت نوح و شریعت ابراهیم، ولی در معنای دین باید گفت: دین يك قانون و راه الهی عمومی برای تمام امتها می باشد، و از این روی شریعت نسخ می پذیرد، ولی دین به معنای وسیع خود نسخ نمی پذیرد، همچنانکه، تا زمان نوح مردم به شریعت آدم عمل می نمودند و بعد از آن پنج نفر از پیامبران اولوالعزم که صاحب شریعت بودند، شریعت هر يك از آنان ناسخ شریعت دیگری بوده است، تا آنکه شریعت خاتم الانبیاء علیه السلام آن دین و آئین محمدی ناسخ تمام ادیان بوده و باید زمانی در رسد که عالمگیر شود!!

آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت محمدی است.

بطوریکه قبلاً گفته شد: معنای شریعت «اخص» و کوتاهتر از معنای دین است، اکنون با توجه به سیاق کلام در فقره مورد شرح ارتباط دیگری به این آیه شریفه برقرار می شود که می فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ  
 مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ  
 لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه : خداوند آئینی را برای شما تشریح کرد: که به نخستین پیامبر اولوالعزم توصیه کرده بود، و همچنین آنچه را مربوط بر تو» پیغمبر خاتم « وحی فرستادیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردم...»

و این معنا معلوم می دارد آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت رسول اکرم جمع بوده است.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده : ( نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد علیهم السلام ) چرا که پیامبران اولوالعزم یعنی صاحبان دین و ائین جدید تنها این پنج تن هستند، و در واقع آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

همچنان در آغاز از نوح یاد شده، چرا که نخستین شریعت یعنی آئینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت، و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند، و بهمین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است.

قابل توجه اینکه در ذکر این پنج تن نخست از نوح علیه السلام سخن به میان آمده و سپس از پیامبر اسلام و بعد از ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، این ترتیب بندی به خاطر اینست که نوح از نظر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته، و پیامبر به خاطر عظمتش بلافاصله بعد از او، و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها.

و این آیه شریفه مطلب را چنین می رساند که شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که برای امت آنحضرت تشریح شده است، مجموعه ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بوده به اضافه وحی که به محمد صلی الله و آله فرستاده می باشد، و این گنایه از اینست که اسلام تمام مزایای شریعتهای سابق را داشته و بیشتر هم دارد.

اکنون شاهد کلام در این معنا بر اینست که: با توجه به بند مورد شرح درباره شرایع تمام انبیا، عظام، و اینکه کاملترین آنها شریعت محمدی صلی الله علیه و آله می باشد، آیا چه کسی باید این شریعت کامل را به تمام جهانیان عرضه نماید؟ و آیا چه کسی باید نتیجه برنامه الهی را به ثمر رساند؟ و به اهل عالم اعلام کند که شریعت و دین نزد خدایتعالی اسلام است، و آیا چه کسی در واقع باید در آخر الزمان این دین حقه الهیه را به جهانیان معرفی نماید؟ و آیا معنی

« لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » چیست؟!

اینک چنین نتیجه گرفته می شود: که ذکر انبیا، عظام در این دعای شریف، از جهت آنست که: آن قائد عظیم الشأن و آن یکتا ناجی عالم بشریت و آن حجت بر حق امام زمان علیه السلام که قائم مقام تمام پیمبران است باید بیاید!! و پیروان تمام شرایع را زیر لوای پرچم توحید و شریعت محمدی قرار دهد.

هر دین و شریعتی که باشد مانند  
جز آنکه نظر کند به دین خاتم  
باید نشود کسی به هر يك پابند  
اینست همان که باشد او را پیوند

\* \* \* \* \*

آنگونه شریعتی که می بود یقین  
روزی برسد چنان شود عالمگیر  
اسلام محمدیست آن دین میبسن  
با یاری آن امام و جبریل امین

\* \* \* \* \*

هر يك ز پیمبران که صاحب شرعند  
آنانکه در این شریعه بذر افشانند  
در دین همه صاحبان اصل و فرعند  
چون « زار » همه طالب کشت و زرعند

\* \* \* \* \*

وَ تَخَيْرْتَهُ لَهٗ اَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ مِنْ مَدَّةٍ اِلَى  
مَدَّةٍ اِقَامَةً لِدِينِكَ وَ حُجَّةً عَلٰى عِبَادِكَ

« و برای هر يك جانشینانی انتخاب فرمودی، که هر جانشینی پس از دیگری  
حافظ و نگهبان در هر دوران باشد از زمانی تا زمان دیگر، تا آنکه دین تو را  
بر پای دارند و حجت و دلیل و راهنما بر بندگان تو باشند. »

جانشینان پیمبران هر يك برنامه مخصوصی داشته اند.

این بند از دعا همچنین عطف به فقرات قبل است که موضوع مهمی را  
بادآور می شود، و اشاره می فرماید: که خدایتعالی برای هر يك از پیمبران خود

جانشینانی قرار داده که یکی پس از دیگری دین و شریعت آن پیامبر را حفظ نمایند، تا به ظهور پیامبر دیگری برسد، و همچنین اوصیاء ایشان در هر دوران حجّت و دلیل برای اهل عالم باشند تا هیچگاه زمین خالی از حجّت نماند.

بنابر آنچه بعضی از مفسران نقل کرده اند: اوصیاء هر يك از پیامبران اولوالعزم دوازده نفر بوده اند، که آنان برای اقامه دین و معارف الهیه که بنای عالم خلقت بر آن استوار است منصوب شده اند.

و بنابر روایتی که در اصول کافی آمده است: چنین اشاره شده که روش تمام اوصیاء پیامبران از « هبة الله » تا « امام قائم » علیه السلام در برنامه مخصوص بوده است و هر کدام برنامه اختصاص بخود داشته اند.

همچنان که در برنامه دوازده نفر از اوصیاء پیغمبر خاتم بسیار روشن است، که بعضی در تعلیمات عالیّه عبادی کوشیده بعضی به نشر دانش و علوم پرداخته، بعضی در راه مبارزه و جهاد قیام کرده، برخی به سازش و مصالحه گذرانیده و خلاصه تاریخ زندگانی هر يك بر این معنا گواه است، که هیچکدام از آنها هیچگاه کاری نکرده و نکنند جز طبق دستور و سفارش از طرف خدای عزّوجلّ همچنانکه بر هر يك فرمانهای سربه مهر از آسمان فرود شده و بر آن عمل می نمودند.

و همچنین در اصول کافی ضمن روایتی آورده: که بعد از حضرت عیسیٰ امامت در حواریین مستحفظ جاری شد و خداوند آنها را مستحفظ نامید، زیرا که آنها اسم اکبر را باید حفظ و نگهداری کنند، و آن کتابیست که در آن همه چیز دانسته شود و با همه پیامبران بوده است.

نگارنده گوید: شاهد این جمله در بند مورد شرح: « مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ

مُسْتَحْفَظٍ » در ارتباط با همین روایت باشد.

اما ، برنامه اصلی جانشینان پیمبران در هر دوران حفظ و نگهداری دین و آئین آنها بوده است، چون بطور کلی به خود پیمبران هم از جانب خدایتعالی این دستور داده شده است، همچنانکه به رسول اکرم می فرماید:

وَأَنْ أَقِمَّ وَحُكَّ لِلدِّينِ حَنِيفًا.....<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه به من دستور داده شده که روی خود را به آئین مستقیمی بدارم که از هر نظر پاک و خالص باشد »

و گذشته از این خدایتعالی در جانی خطاب با همه پیمبران صاحب شریعت کرده و سفارش می فرماید:

أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ.....<sup>۲</sup>

« بپا دارید دین را و در آن ایجاد تفرقه نکنید »

و چون سنت الهی بر آن تعلق دارد که رشته وحی همیشه و پیوسته در میان بوده باشد، پس چگونه ممکن است که خدایتعالی افراد انسان را بدون رهبر و راهنما بگذارد، و در عین حال برای آنها مسئولیت و تکلیف قائل شود، لذا صراحتاً می فرماید:

۱- سوره بونس آیه ۱۰۵.

۲- سوره الشوری آیه ۱۲.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ  
بَعْدَ الرُّسُلِ.....<sup>۱</sup>

« ما این پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده قرار دادیم تا به رحمت و پاداش الهی مردم را امیدوار سازند و از کیفرهای او بیم دهند، تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه نداشته باشند. »

خدایتعالی بر بندگان خود اتمام حجت کرده است.

مطلب مهم دیگری که در شرح این بند از دعا قابل توجه است در جمله:

« وَحُجَّةٌ عَلَىٰ عِبَادِكَ » می باشد، که اوصیاء پیامبران در هر دوران تا قیام رستاخیز دلیل و راهنما برای بندگان خدا هستند، و همانطور که قبلاً گفته شد: از اول خلقت تاکنون و تا بعد هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند و این خود دلیل عقلی هم بر این معنا گواه است، همچنانکه: یکی از حجتهای الهی که برای بندگان مقرر شده است، همان اعطاء عقل و اندیشه است، که قبول می کند پیامبران و اوصیاء ایشان همه حجتهای الهی در روی زمین هستند، و شاید آیه شریفه بر همین امر گواه باشد که می فرماید:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه، بگو: خداوند دلیل صحیح و روشن در زمینه توحید و یگانگی خویش، و همچنین احکام حلال و حرام را اقامه کرده است، هم بوسیله

۱- سوره نساء آیه ۱۶۵.

۲- سوره انعام آیه ۱۴۹.



پیامبران خسود و هم از طریق عقل، که هیچگونه عذری برای هیچکس باقی نماند، اما اگر او بخواهد همه را هدایت می کند.»

در ذیل آیه شریفه در تفسیر « نورالثقلین » آورده است که : در کتاب کافی از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: خداوند بر مردم دو حجّت دارد، حجّت آشکار و حجّت پنهان، حجّت آشکار؛ رسولان و انبیاء و امامانند، و حجّت باطنه، عقول و افکارند.

و روایات بسیاری در این مورد آمده است که زمین هیچگاه بدون حجّت خدا باقی نمی ماند که در اینجا به چند مورد آن اشاره خواهیم کرد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر يك لحظه زمین از حجّت خدا خالی بماند ساکنان خود را فرو می برد، حجّت خدا در روی زمین هست و او همه را می شناسد.

و همچنین از کلمات آن بزرگوار در « نهج البلاغه » است که فرمود: آری زمین ارقائم و حجّت خدا خالی نخواهد ماند، آن قائم یا ظاهر و مشهود است یا خائف و پنهان.

در کتاب « حیات القلوب » از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: حتی اگر به اندازه يك چشم بر هم زدن زمین خالی از حجّت و سرپرست باشد، اهلس را فرو خواهد برد و از برکت وجود حجّت است که انتظامات عالم برقرار و هرچیز در جای خود ثابت است.

در اصول کافی، آمده است: امام کاظم علیه السلام فرمود: راستی که از طرف خدا بر خلق او اتمام حجّت نشود جز بوجود امام تا شناخته شود.

امام صادق، علیه السلام فرمود: حجّت خدا پیش از مردم دیگر بوده و بهمراه مردم هم هست و پس از مردم هم خواهد بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا از روزیکه آدم (ع) قبض روح شده، خدا زمینی را وانگذارد جز آنکه در آن امام و پیشوای دادگستری بوده است که بسویله آن بسوی خدا رهبری می شدند، و او حجّت خدا بوده است بر بندگان، و همچنین آن بزرگوار فرمود: اگر به فرض محال امام یکساعت از زمین برداشته شود، بر اهل خود موج بردارد، «همچنان امواج دریا» شارح اصول کافی در ذیل روایات آورده است: که از مجموع اخبار استفاده می شود که حکمت وجود امام در زمین چهار چیز است:

- ۱- حفظ دین از تحریف و کم و زیاد در احکام و مقررات.
- ۲- تعلیم احکام و بیان حلال و حرام و دعوت مردم به سوی خدا.
- ۳- تمیز حق از باطل و فرق میان درست و نادرست.
- ۴- نظم و عدالت و دادگستری و اتمام حجّت بر مخالفان بوجهی که کیفر آنان جایز باشد.

اکنون باید دید که نتیجه در شرح این بند از دعا چه می باشد! اینکه گفته شد زمین آتی از حجّت خدا خالی نمی ماند آیا ما باید بدانیم که امروز حجّت خدا در روی زمین کیست؟ آیا برای ما لازم نیست که او را بشناسیم و اطاعت از امر او نمائیم؟! جواب این مسائل با خوانندگان عزیز است!!

در امر ولایت است بسیار متین	که والی حق کند ولی جایگزین
اینست که اوصیاء هر پیغمبر	مانند پیمبر است در خط مبین

حجت شده است بر همه خلق تمام  
 اکنون که همه جای رسولان خالیست  
 چون بعد رسول جانشین استامام  
 آن خاتم اوصیا گرفته است زمام

\* \* \* \* \*

این نکته شنیدنی بود از اسرار  
 گر حجت حق نبود در روی زمین  
 که نیست برای این جهان هیچ قرار  
 آنی نه تو بودی و نه اسمی از « زار »

\*\*\*\*\*

و لئلا يزول الحق عن مقره و يغلب الباطل على اهله و لا  
 يقول احدٌ لو لا ارسلت الينا رسولا منذرا و اقمنا لنا علما  
 هاديا فنتبع اياتك من قبل ان نذل و نخزي.

« تا آنکه دین حق از جایگاه خود خارج نشده و زوالی برای آن حاصل نگردد،  
 و اهل باطل بر اهل حق چیره و غالب نشوند، ( و دیگر از آنجهت ) که  
 احدی نتواند ایراد نماید ( و تا کسی نگوید که ) ای خدا: چرا پیغمبری  
 بسوی ما نفرستادی تا ما را اندرز دهد و از پادیهها بترساند.

و چرا بر پا نکردی برای ما پرچم و علامتی که راهنمایی کند ما را ( و یا  
 به اعتبار دیگر، چرا برای ما پیشوا و رهبری نگماشتی ) تا پیش از آنکه به  
 خواری و رسوائی دچار شویم ما را هدایت کند و از آن طریق بتوانستیم آیات و  
 فرمانهای تو را متابعت کنیم. »

انبیاء و اوصیاء برای اثبات حق و بطلان باطل آمده اند.

در پیرو فقرات قبل که داعی اشاره کرد: خدایتعالی برای هر يك از پیمبران

خود جانشینانی انتخاب فرموده که یکی پس از دیگری در هر دوران حافظ دین او باشند، سپس در این بند از دعا ادامه می دهد: که این از آنجهت است، تا دین حق از مقرّ و جایگاه خود زایل نشود، چرا که اگر چنین شود! اهل باطل بر اهل حق چیره می شوند.

اما چون سعی تمام پیامبران الهی در اقامه دین بر این بوده است که همه اظهار حق نمایند و باطل را از میان بردارند، بخصوص اینکه مخالفان ایشان همان اهل کفر و باطل همیشه با آنان در مبارزه و جدال و ستیزه بوده و درصدد پایمال کردن حق و حقیقت بوده اند.

لذا قرآن مجید این معنا را متذکر شده و در این آیه شریفه بر این امر گواهی می دهد که فرمود:

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ.....<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه: ما پیامبران را جز برای بشارت و انذار نمی فرستیم، اما کافران همواره مجادله به باطل می کنند تا به گمان خود حق را از میان بردارند. »

و اصلاً برنامه پیامبران الهی همگی بر این امر استوار بوده که در جای دیگر می فرماید:

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ<sup>۱</sup>

« تا حق را تثبیت کنند و باطل را از میان بردارند. »

و قابل توجه آنستکه روش اوصیاء ایشان هم در پی گیری همین اصل قرار دارد، که هر يك پس از دیگری که منصوب به مقام ولایت بودند مأموریت آنها اقامه دین حق و ارائه کتاب حق و اظهار بیان حق بوده است.

و از همین جهت است که در آن انقلاب عظیم مهدی علیه السلام، که نزدیک می شود اهل باطل بر اهل حق غلبه پیدا کنند، این مأموریت بزرگ که اثبات حق و بطلان باطل باشد بعهد و وجود مقدس امام زمان علیه السلام قرار می گیرد، و مصداق این آیه شریفه ظاهر می شود که فرمود:

وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا<sup>۲</sup>

« و بگو حق فرا رسید و باطل مضمحل و نابود شد، چرا که باطل از بین رفتنی است. »

و این امر مسلم است که حق پیروز و باطل نابود می شود اگر چه باطل خود را بیاراید و چند صباحی جلوه ای نشان دهد، ولی سرانجام سقوط کرده و حق که عین واقعیت است و باقی و برقرار خواهد ماند.

جالب اینکه : در بیشتر از تفاسیر با اشاره به بعضی از روایات جمله

۱- سوره انفال آیه ۸.

۲- سوره اسرا آیه ۸۱.

(جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ...) را به قیام مهدی علیه السلام تفسیر کرده اند، همچنانکه آورده اند:

امام باقر علیه السلام فرمود: مفهوم این سخن الهی اینست که: « إِذَا قَامَ الْقَائِمَ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ » هنگامیکه امام قائم علیه السلام قیام کند دولت باطل برچیده می شود.

و در روایت دیگر می خوانیم: مهدی به هنگام تولد بر بازویش این جمله نقش بسته بود: ( جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ ) و در همین دعای ندبه در رابطه با همین موضوع بعداً می خوانید: اَللّهُمَّ وَ اَقِمُّ بِهِ الْحَقَّ وَ اَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ... « خدایا حق را به وسیله امام زمان (ع) پایدار و باطل را محو گردان. »

و این قانون کلی الهی و ناموس تخلف ناپذیر آفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد، و قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و پیرویش بر لشکر شرک و بت پرستی و همچنین قیام مهدی علیه السلام ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جباران از چهره های روشن و تابناک این قانون عمومی است.

بنابر این در انقلاب عظیم و قیام پر تحرک امام زمان علیه السلام حق پیروز و باطل نابود خواهد گردید!

کسی حق ندارد بگوید: چرا خدا برای ما راهنمایی نفرستاده است!  
 در قسمت دوم از بند مورد شرح که اشاره می کند: **وَلَا يَقُولَ أَحَدٌ لَّوَلَا**  
**أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا...** این معنا پیوستگی کاملی با ده ها آیات قرآنی دارد،  
 بخصوص آنکه در سه بخش کوتاه مضمون آیات قرآنی در همین بند مورد شرح بقالب  
 دعا ریخته شده است، و در اینجا از نظر اختصار تنها به آیاتی که ارتباط مستقیم به  
 شرح این فقره دارد اشاره می کنیم همچنانکه می فرماید:

**وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا**  
**لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.**<sup>۱</sup>  
 « هر گاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان  
 مجازات می کردیم می گفتند: پروردگارا چرا رسول برای ما نفرستادی تا  
 آیات تو را پیروی کنیم و از اهل ایمان باشیم. »

اگر خدایتعالی رسولان خود را به جانب بندگان نمی فرستاد، و بندگان از  
 روی بیخبری مرتکب جرم و گناه و نافرمانی می شدند دیگر سزاوار نبود که آنانرا به  
 جرم کفر و فسوقشان مواخذه کند، لکن چون این حجت بر آنها تمام شده، دیگر هیچ  
 بهانه و عذری برای آنان باقی نمی ماند که بگویند: **لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا...**

همچنین در آیه دیگر با مضمون دیگر در ارتباط با همین بند مورد شرح از بیان قول بهانه جوین می فرماید:

... لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه : اگر ما آنرا قبل از آن « قبل از نزول قرآن » با عذایی هلاک می کردیم « در قیامت » می گفتند: پروردگارا چرا برای ما پیامبری نفرستادی  
 تماما از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم. »

اما اکنون که آنهمه پیامبران الهی همه برای اثبات حق آمده و کتاب آسمانی را برای راهنمایی در معرض افکار عمومی قرار داده اند دیگر برای هیچکس عذری باقی نمی ماند که بهانه جوئی کند، بخصوص اینکه برنامه اوصیاء ایشان هم پیگیری از روش آنها می باشد.

اگر کاملاً در این جمله از بند مورد شرح توجه کنید که اشاره می کند:  
 لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا... در همین کلمه « انذار » دقت نمائید که در مورد رسولان خواهید دید در چند مورد از آیات قرآنی این بیان با مضامین گوناگون آمده است، همچنانکه می فرماید:



قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ<sup>۱</sup>

« بگو ای مردم من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم. »

إِن يُّوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ<sup>۲</sup>

« آنچه می شود اینست که من انداز کننده آشکاری هستم. »

وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ<sup>۳</sup>

« و من جز بیم دهنده آشکاری نیستم. »

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا.....<sup>۴</sup>

« ما تو را بحق برای بشارت و تهدید مردم جهان فرستادیم. »

و آیات بسیار دیگری در این مورد است که نگارنده معذرت می خواهد از آنکه در اثر تراکم مطالب مقدور نیست که بیش از این کلام بسط داده شود و تا همین اندازه اشاره می شود که خدایتعالی از نظر اتمام حجّت بر بندگان دستور کافی بر رسولان خود داده است :

بود است همه کلامشان در دو کلام

هریک ز پیمبران که کردند قیام

زین روست که حجّت است بر خلق تمام

حق است همیشه حق و باطل ، باطل

\*\*\*\*\*

۱- سوره حج آیه ۴۹.

۲- سوره « ص » آیه ۷۰.

۳- سوره احقاف آیه ۹.

۴- سوره بقره به ۱۱۹.

تا کس نکند بهانه در اصل چنین  
یا آنکه نبوده يك رسولى به میان  
که هیچ نبود، رهنما روی زمین  
تا آنکه کند هدایت او را به یقین

\* \* \* \* \*

من نیز در این بیان کلامی دارم  
روزی که کند بقیت الله قیام  
که هست ز گل فشرده این گفتارم  
در مقدم او سرفکنی چون « زارم »

\* \* \* \* \*

إِلَىٰ أَنْ أَنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَىٰ حَبِيبِكَ وَ نَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فَكَانَ كَمَا أَنْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا مِنْ خَلْقَتِهِ  
وَ صَفْوَةً مِنْ أَصْطَفَيْتَهُ وَ أَفْضَلَ مِنْ اجْتَبَيْتَهُ وَ أَكْرَمَ مَنْ  
اعْتَمَدْتَهُ قَدَمْتَهُ عَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ وَ بَعَثْتَهُ إِلَىٰ الثَّقَلَيْنِ مِنْ  
عِبَادِكَ.

« تا آنکه امر رسالت را منتهی کردی به دوست گرامیت محمد که درود خدا بر  
او و آلش باد، پس این همان پیغمبری می باشد که برگزیدی او را: کلانتر و آقا  
و سرور آفریدگان خود، و برگزیده برگزیدگان، و برتر و بالاتر از همه آنانکه  
انتخاب فرمودی، و گرامی ترین کسیکه مورد اعتمادش قرار دادی و مقدم  
داشتی او را بر تمام پیغمبران و برانگیختی او را به سوی جن و انس از  
بندگان. »

آخرین پیامبران، رسول اکرم، پیغمبر خاتم است.

امام علیه السلام بعد از آنکه با ائمه و اشاره به ذکر پیغمبران اولوالعزم پرداخت و خصوصیات هر يك را برشمرد، در اینجا صراحتاً با ذکر نام به معرفی آخرین پیامبر الهی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می پردازد، و بعضی از خصوصیات آن بزرگوار را اظهار می نماید و به چند مورد با اهمیت از اوصاف و شخصیت آن حضرت اشاره می فرماید.

همچنان در آغاز این بند از دعا مسئله خاتمیت مقام نبوت را مطرح کرده و اشاره می فرماید: که در پایان مأموریت تمام انبیاء عظام علیهم السلام و اختتام مقام نبوت و رسالت امر ظهور و برقراری دین حق منتهی گردید به آن بزرگواریکه دوست و برگزیده و گرامی و آقا و سرور آفریدگان و برتر از همه آنانکه خدایتعالی برگزیده و گرامی داشته و مورد اعتماد خود قرار داده است، و مقدم گردانیده او را بر تمام پیامبران و رسولان خود و مبعوث کرده است او را به سوی جن و انس از بندگانش.

در این معنا خصوصیات دیگری در فقرات بعد بیاید که اشاره بوجود مقدس رسول اکرم و مقدمه ای برای شناسائی اوصیاء گرامی آن حضرت به خصوص وصی خاتم او امام زمان علیه السلام است که با پیوستگی مطالب بیان آن خواهد آمد.

در هر جمله ای از این بند دعا نکات برجسته ای بکاررفته است که داعی را به پاره ای از اسرار قرآنی آشنا می سازد، در اول مسئله خاتمیت نبوت است که جهانیان باید بدانند که دیگر بعد از این پیغمبر گرامی رسول و پیامبری نخواهد آمد، چون در همان اعلامیه ای که از طرف پروردگار عالم در رابطه به این امر خطاب به جهانیان صادر شده فرمود:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً...<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه، ای پیغمبر بگو به جهانیان، بگو ای مردم دنیا، ای عرب، ای عجم، ای آسیائی، ای اروپائی و ای آفریقائی، ای آمریکائی، ای نژاد زرد، ای نژاد سفید و ای نژاد سیاه: من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم! »

و باز اشاره دیگر بر اینستکه: ای پیغمبر به جهانیان ابلاغ کن که از دلائل دیگر خاتمیت پیامبری من آنستکه فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...<sup>۲</sup>

« ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انداز نفرستادیم. »

بلکه خدایتعالی صراحتاً با ذکر نام، خاتمیت مقام نبوت آن بزرگوار را چنین تصریح می فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ

وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...<sup>۳</sup>

« محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و آخرین پیامبر است. »

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۸.

۲- سوره سبا آیه ۲۸.

۳- سوره احزاب آیه ۴۰.

و این خود دلیلی بس بزرگ است که در ارتباط مقام خاتمیت رسول اکرم خود در حدیثی فرمود: حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام می باشد، و این تعبیر بیانگر آنستکه: ادامه این شریعت تا پایان این جهان است، و دیگر دین و شریعتی بوسیله هیچکس نخواهد آمد.

## خصوصیات دیگر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم

دیگر از خصوصیات رسول اکرم که در بند مورد شرح در بیان آمده است، همان دوستی و محبت خدایتعالی نسبت به آن بزرگوار است که اشاره می کند: **إِلَىٰ أَنْ أَنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَىٰ حَبِيبِكَ...** که در اینجا منظور کلمه «حبیب» است.

بسیار روشن است که آنهمه فضیلت که خدایتعالی به آن حضرت افاضه فرموده و آنهمه شایستگی مقام و مرتبه که به او عطا نموده و آنهمه تکریم و تحسین و احترام که در کتاب آسمانی خود از او بعمل آورده است، خود دلیل بر آنستکه مسئله دوستی و محبت در کار است و بلاشک تا مرتبه دوستی در حد بالائی نباشد، چگونه ممکن است که خدایتعالی این اعلامیه را از مصدر جلالت صادر کند که: **لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ إِلَّا فَلَاحُكَ** «اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم».

و اصلاً اگر این مسائل را کنار بگذاریم، شاید گفتار حقتعالی درباره اولیاء خود در قرآن کافی باشد که مکرر می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ**، **يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**، **يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**، **يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ**، چه کسی تقوای او بالاتر از رسول اکرم بوده، چه کسی صبر او و توکل او از آن بزرگوار بیشتر بود و چه کسی نیکوتر از آن عالیمقام در عالم خلقت بوده است.

پس کسی سزاوارتر از او در دوستی و محبت با خدا نیست، مگر نه در زیارت آن آقا می خوانید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ** «درود بر تو ای دوست خدا».

و از همین جهت است که خدایتعالی او را بر همه برگزیدگان خود افضل و اکرم قرار داده و او را آقا و سرور بر جهانیان معرفی کرده است.

حضرت رضا علیه السلام، از خود رسول اکرم روایت کند که فرمود:

من سید اولاد آدم هستم، و این ادعا از روی تکبر نیست.

پس اگر در بند مورد شرح خواندید: سَيِّدٌ مِّنْ خَلْقَتِهِ وَ صَفْوَةٌ مِّنْ أَصْطَفَيْتَهُ... اشاره بر همان معنایی است که باز رسول اکرم خود فرمود: خدا برگزید از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را، و از فرزندان اسماعیل «کنانه» را و از کنانه قریش را. و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم برگزید مرا.

در اشاره دیگری که در بند مورد شرح قابل توجه است، آنستکه می فرماید: وَ قَدَّمْتَهُ عَلَيَّ أَنْبِيَاءِكَ... که او صلی الله علیه و آله در شرافت و رتبه بر انبیاء مقدم بوده و گرامی ترین فردی بوده است که مورد وثوق و اعتماد همه آنان قرار داشته است، همچنانکه هرگاه انبیاء عظام تقاضا و مشکلی داشتند او را در نزد خدایتعالی شفیع و واسطه قرار می دادند و با توسل به نام مبارک او و خانواده گرامیش به مقصود خود نائل می شدند (و این معنا در بخش اول این کتاب گذشت)

و از آنطرف شنیده اید که نام مقدس آن بزرگوار و آل اطهارش قبل از ایجاد عالم بر ساق عرش نوشته شده بوده، همچنانکه در دعای شب عرفه می خوانید: وَ بِحَقِّ الْأَسْمِ الَّذِي كَتَبْتَهُ عَلَيَّ سُرَادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَ الدُّنْيَا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ بِالْفَيِّ عَامٍ، «و بحق آن نامی که نوشته ای آنرا بر سراپرده عرش پیش از آفرینش خلق و دنیا و خورشید و ماه به دو هزار سال قبل از آن.»

و این خود دلیل بر تقدم آن وجود شریف نه تنها بر انبیاء عظام بلکه بر تمام مخلوقات در عالم است، و مراتب بالاتری از اوصاف آنحضرت است که در پیرو همین مطالب خواهد آمد.

پیغمبر خاتم بر جن و انس مبعوث شده است.

اما موضوع مهم دیگری که در مقام رسالت خاتم پیمبران بسیار چشم گیر است، آنستکه آن بزرگوار بر هر دو گروه عظیم از مخلوقات الهی مبعوث شده است، یعنی رسالت او تنها برای افراد بشر نیست. بلکه برای موجودهای نامرئی بنام «جن» هم مأموریت یافته است، که شاید این معنا از نظر اهمیت مقام و منصب نبوت و ولایت در سطح بسیار بالائی باشد، از آنجهت که انسان، جن و شیطان را غی بیند که بتواند به آنها پند و اندرز دهد ولی آنها انسان را می بینند، بلکه می توانند با آن عوالمی که از خلقت نامرئی دارند در آدمی نفوذ کنند.

چه مشکل بزرگی برای امر هدایت و ارشاد آنها در میان است، که باید مرتبه ولایت به پایه ای رسیده باشد که در مقام امور تکوینی بتواند قدرتی حاصل نماید که منویات امر رسالت را در مرحله پذیرش این گونه مخلوقات به انجام رساند.

اینکه در پایان بند مورد شرح خواندید: **وَبَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ...** این معنا از روی ده ها آیات قرآنی پرده بر انداخته است، چرا که در بیشتر از موارد در قرآن مجید نام جن و انس مترادف آمده است، چنانکه در جایی می فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ<sup>۱</sup>

« نیافریدم جن و انس را جز برای اینکه پرستش کنند. »



و اگر بطور دقیق در آیات الهی توجه حاصل شود خواهیم دریافت که کلمه «جن» در ۲۲ مورد در قرآن مجید بر مضامین گوناگون به آن اشاره شده است.

و همانطور که در قاموس قرآن متذکر شده است: جن موجودی باشعور و اراده است که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می باشد، و مانند انسان هم مکلف بوده و در آخرت هم مبعوث خواهد شد، و او از جهاتی همانند بشر از نظر عقاید، هم مطیع و هم عاصی و هم مؤمن و هم مشرک دارد، و خلاصه دوش به دوش انسان است.

بنابراین، از آنچه که از بعضی آیات الهی بر می آید قوانین دنیا و آخرت، برای هر دو مخلوق از جن و انس وضع شده است، همانطور که انسانها دعوت به نیکوکاری شده اند و بهشت برای آنها مهیا شده است، و همانگونه که مجرمین و بدکاران به دوزخ رهسپار می شوند، همین معنا برای جن مصداق داشته و سلب تکلیف و وظیفه از آنها در دنیا نیست<sup>۱</sup>.

و اکنون می پردازیم به شرح اصل این جمله در فقرة مورد شرح که اشاره می فرماید: **وَبَعَثْنَا إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ...** که خدایتعالی مبعوث کرده است رسول اکرم را به سوی جن و انس از بندگانش.

در اول در معنای «ثقلین» باید گفت: که این واژه از ماده «ثقل» گرفته شده و به معنی دو چیز سنگین است، و اطلاق آن به دو گروه جن و انس به خاطر سنگینی معنوی آنهاست، چرا که خدایتعالی از نظر عقل و شعور و علم و آگاهی وزن و ارزش خاصی به آنها داده است.

۱- درباره جن و شیطان و چگونگی خلقت آنها و رابطه آنها با روح، نگارنده، در کتاب «**حقیقت روح**، مطالبی بسیار گسترده و جالب در يك فصل بخصوص آورده است، طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

در اینجا می توان درك این معنا را از آیه شریفه کرد، که می فرماید:

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ...<sup>۱</sup>

« بزودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن. »

و در پیرو همین آیه با لحن خطاب آمیزی می فرماید:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاَنْفُذُوا....

« ای گروه جن و انس اگر توانید نفوذ کنید و بیرون روید از اطراف آسمانها و زمین پس بیرون روید، بیرون نمی توانید شد و قادر نیستید بر آن مگر به فرمانروائی من. »

اکنون بحث ما در اینجا درباره مبعوث شدن رسول اکرم بر این دو گروه جن و انس است که خدایتعالی در رابطه با همین معنا در روز قیامت خطاب به این دو گروه می فرماید:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ  
عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا....<sup>۲</sup>

۱- سوره الرحمن آیه ۳۱.

۲- سوره انعام آیه ۱۳۰.

« ای گروه جن و انس، آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات الهی را برایتان بازگو کنند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم دهند؛ آنها هر دو گروه می گویند: آری آمدند . »

و در رابطه با این موضوع اصلاًیک سوره از قرآن مجید بنام « سوره جن » نامگذاری شده، که در آغاز آن سوره آمده است :

قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا  
قُرْآنًا عَجَبًا ۱

« در اینجا خطاب به رسول اکرم است که می فرماید : بگو : به من وحی شده است، که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند و گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم که به راه راست هدایت می کند، لذا ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز احدی را شریک پروردگار قرار نمی دهیم. »

این معنا نشانگر آنستکه : گروه جن هم مخاطب به خطابهای قرآنی هستند و در مسئله ایمان و کفر مترادف با آدمی می باشند.

از این جهت جن بعضی پیرو قرآن و مسلمان و بعضی هم کافر و نافرمان بوده و درباره آنان که به اسلام گرویده اند طبق بعضی از روایات بحضور ائمه هدی علیهم السلام شرفیاب می شدند و مسائل دینی خود را سؤال می کردند، که شرح این معنا در « اصول کافی » آمده است.

در هر حال بار سنگین رسالت رسول اکرم گذشته از اینکه متوجه راهنمایی و هدایت انسانها بوده، بلکه متوجه هدایت و راهنمایی گروه جنیان هم بوده است.

دیگر نشود کسی در این ره اعزام	در ختم رسالت از نبی شداعلام
محکوم شود به امر حق در فرجام	هرکس که نماید ادعائی پس از این

\* \* \* \* \*

این مظهر لطف را خدا دارد دوست	چون خاتم انبیا رسولی نیکوست
زان رحمت عالمین که در باره اوست	بر این سببش اشاره کردند حبیب

\* \* \* \* \*

مشکل بود این رسالتش در امکان	مبعوث شد او به خلق انس و الجان
چون « زار » همه مطیع گشتند بر آن	لکن چورسید امر حق را فرمان

\* \* \* \* \*

وَ أَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ وَ سَخَّرْتُ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَرَجْتُ  
بِهِ إِلَى سَمَائِكَ

« و شرق و غرب عالمرا زیر قدم فرمان رسالتش گستردهی و براق را مسخر او فرمودی و او را از همه آسمانهای خود فراتر به معراج بردی . »

خاور و باختر کرات آسمانی را رسول اکرم درنوردید.

این بند از دعا اشاره به آیات و بیناتی است که از معجزات پیغمبر خاتم و از بالاترین معجزات تمام انبیاء دیگر است که در موضوع داستان معراج آن بزرگوار به سوی آسمانهای هفتگانه می باشد و بیان کلی آن در فقرات مورد شرح آمده است. داعی در اول چنین اشاره می فرماید: وَ أَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ این جمله معانی گسترده ای دارد که ارتباط معنا را مستقیم به داستان معراج پیوست داده است.

در اول باید گفت: واژه « و طأ » از نظر صاحبان قاموس به چند معنا آمده است؛ از این قرار: روانه شد، سوار شد، عبور کرد، پایمال نمود، گسترانید، درنوردید، زیر قدم خود قرار داد، و رفعت و بلندی بخشید.

بنابراین به اعتبار این معانی با توجه به شرح فقرات قبل معنا چنین می شود: خدایا، آن پیغمبر گرامیت را که حبیب خود و آقا و سرور بر خلق جهان قرار دادی و او را از هر جهت گرامی داشتی، سپس مشرق ها و مغرب های عالم بالا را زیر قدم او قرار دادی، ( و به تعبیر دیگر مقام او را در آفاق و در تمام جهان رفعت و بلندی بخشیدی ).

در این بند از دعا که مشارق و مغارب را به صیغه جمع آورده از آن نظر

است که کرات آسمانی و کهکشانها هر يك مشرق و مغربی دارند که رسول اکرم پس از سیرسفر خود از مسجدالحرام به سوی مسجد اقصی و به جانب هدف نهائی رهسپار می شد، در معراج خود مشارق و مغارب آسمانها را در نوردید و در آن عالم پهناور همه جا زیر قدم و فرمان او قرار گرفت.

پس در اینجا مراد از مشرقها و مغربها همان جهت کهکشانها و ستارگان و کواکب عالم بالا بوده است، که هر يك مغرب و مشرق جداگانه ای دارند، و این معنا ریشه قرآنی دارد که خدایتعالی در چند مورد اشاره می فرماید همچنان در آیه شریفه:

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ<sup>۱</sup>

و در آیه دیگر می فرماید :

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ....<sup>۲</sup>

این آیات می رساند که خدایتعالی پروردگار مشرقها و مغربهای بیشماری در جهان پهناور است که از نظر اهمیت آنها هم در مقام سوگند درآورده است و این خود یکی از افتخارات رسول اکرم است که در سیر و سفر آسمانی خود این مشارق و مغارب را درنور دیده و آیات بزرگ الهی را مشاهده کرده است.

۱-سوره صافات آیه ۵.

۲-سوره معارج آیه ۴۰.

## سفینه فضائی رسول اکرم چه بوده است؟!

در ادامه این بیان در بند مورد شرح می خوانید: وَ سَخَّرَتْ لَهُ الْبُرَاقَ وَ بَرَّاقَ رَا در اختیار فرمان او قرار دادی.

قبل از آنکه بخواهیم این موضوع را از نظر آیات قرآنی مورد بحث قرار دهیم، این معنا قابل دقت و توجه است که بدانسیم: «براق» که حامل رسول اکرم در سفر فضائی او بوده چه وسیله اسرار آمیزی می باشد که آن بزرگوار را از پایگاه فضائی او از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی و سپس برای سیر در مشارق و مغارب آسمانها به حرکت در آورده و تا سر حد نهائی مقام قرب پیش برده است!!

در ظاهر امر بعضی آنرا با استناد به روایاتی شباهت به مخلوقی بال دار « با شکل و شباهت خاصی» همانند مرکبهای حیوانی داده اند: که این گفتار قابل تأمل بوده و نمی توان حقیقت معنا را از آن درک نمود.

بعضی از عرفادر گفتار خود « براق» را بوسیله ای از نیروی ملکوتی تعبیر کرده اند، و گفته اند آن ( فیض عقل فعال که قوی ترین قوت های قدسی است) می باشد.

اما آنچه که می توان درباره این سفینه فضائی بنام « براق» گفت آنستکه: اولاً این مرکب ساخته و پرداخته دست انسانها نبوده، و باید، قدرت الهی بوجود آمده است، و در ثانی وسیله ای بوده است که مجهز بتمام دستگاههای لازمه برای سیر سفر به جهانهای دور بوده است، تا بتواند با نیروی عظیمی که در جهان ماورای طبیعت موجود است هماهنگی داشته باشد و در هیچ موقعیتی از سیر در مشارق و مغارب عالم باز نه ایستد.

این مرکب باید سرعت سیر آن در حدی باشد که بکشبه بتواند

راه میلیونها سال نوری را پیمایند، این مرکب باید هیچگونه گزند و آسیبی به سرنشین خود وارد نیاورد و فرمان او در بعضی از ایستگاههای فضائی توقف کند، و سپس باز به سیر خود ادامه دهد، این مرکب باید با تمام نیروی جاذبه های کرات آسمانی مقابله کند!! یا بتواند از بعضی حوزه های جاذبه کرات فرار کند،! و در این مرکب باید بقدر کافی نیروی سوخت وجود داشته باشد، و همچنین محفظه ای برای تأمین اکسیژن و موارد تنفسی داشته باشد، و خلاصه این سفینه باید در مقابل اشعه های خطرناکی که در ماوراء جو وجود دارد آمادگی استقامت داشته باشد!

البته علم روز برای این گونه مسافرت فضائی در سطح پائین تر این موانع را بررسی کرده و با تمام مشکلات و مسائل فضائی، همانطور که می دانید این مسافرت را امکان پذیر کرده است، و تا امروز این موضوع ثابت شده است که بشر می تواند به مناطقی نزدیکتر به اقطار آسمانها و زمین به خواست خدایتعالی و با آن نیرو و قدرتی که در اختیار او گذاشته است مسافرت کند.

اما مسئله مهم در سیر فضائی رسول اکرم بر اینستکه: آیا در آن زمان وسائل لازمه برای سیر چنین سفری در اختیار آن بزرگوار بوده است؟! در حالیکه آنحضرت در آن سفر آسمانی که محدود به این مناطق کوچک و فاصله کوتاهی که امروز سفینه ها رهسپار می شوند نبوده و مسافرت او سفری دامنه دار در پهنه آسمانها بوده است، که این خود برای چنین مسافرتی وسائلی به مراتب کاملتر و مجهزتر لازم است.

اکنون برای اینکه اصل معنا در این مورد روشن شود، و دیگر کسی در موضوع چگونگی آن سفینه از نظر دستگاههای الکتریکی و کامپیوتری و همچنین در مورد نیرو و امواج و سرعت و خبر بگیر و خبر فرست و آنچه لازم کنترول آن



سفینه است، فکر و اندیشه بیشتری بر خود تحمل ننماید، در پیرو همین بحث توجه خواننده را از بُعد دیگری چگونگی مرکب فضائی رسول اکرم جلب می نمائیم.

رسول اکرم در سیر آسمانی خود سوار بر مرکب «نور» بوده است.

قبل از آنکه بخواهیم در این مورد وارد بحث شویم، باید دانست: بدون شك مسأله معراج جنبه عادی نداشته، بلکه با استفاده از نیرو و قدرت بی پایان الهی صورت گرفته است.

اما در فقره مورد شرح خواندید که داعی اشاره می فرماید: « وَ سَخَّرَتْ لَهُ الْبُرَاقَ ».

در اول باید گفت: واژه «بُرَاق» از ماده برق می باشد که علمای حدیث می گویند: علت این نامگذاری مرکب فضائی شاید این بوده باشد، که مرکب مزبور بسیار سریع و مانند برق حرکت می کرده است.

و جالب اینکه در توصیف این مرکب در پاره ای از احادیث وارد شده که: هر قدم او به اندازه مقدار دید او بوده است، و با توجه به اینکه رؤیت اشیاء بوسیله «نور» صورت می گیرد، و طول زمانی که برای دیدن هر چیز لازم است، برابر با سرعت سیر نور است، از این حدیث استفاده می شود که مرکب مزبور سرعتی نزدیک به سیر نور داشته است.

البته همانطور که می دانید بالاترین سرعتهایی که علم امروز آنرا تأیید کرده سرعت سیر نور است که در هر ثانیه سیصد هزار کیلو متر مسافت را طی می کند، در حالیکه اگر کسی بخواهد یا همین سرعت در پهنه آسمانها و به سوی یکی از کرات کهکشانی حرکت کند سالها مسافت او بطول می انجامد و هر قدر بخواهد بالاتر رود تا میلیونها سال زمان لازم است.

از آن گذشته بقول بعضی از دانشمندان اگر هر جسمی بخواهد با این

سرعت در عالم فضا حرکت کند از ماده به انرژی تبدیل می شود.

البته در مورد این معنا که گفته می شود حتی اگر با سرعت سیر نور هم سفینه فضائی رسول اکرم حرکت کند، باز در مدت زمانی يك شبه نمی تواند از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی و سپس به آسمانها برای مشاهده آثار عظمت و قدرت الهی عروج نماید، برای حل این مسئله یکی از دانشمندان معروف می گوید: «امواج مرموز جاذبه» بالاترین سرعت را دارد که برای پیمودن فاصله ها مطلقاً نیازمند به زمانی نیست، بلکه در يك لحظه می تواند سرتاسر جهان را بپیماید!!.

آری در اینجا نگارنده گوید: «امواج جاذبه عشق و محبت رسول اکرم» نسبت به دوست و محبوب خود در حدی بوده است که دیگر فاصله زمانی مطرح نیست، دیگر مرکبی برای ایصال به هدف لازم نیست این معنا شاید برای آنها که آشنائی به مقام ولایت ندارند مورد تأمل باشد!

در هر حال کسی منکر این مرکب آسمانی بنام «براق» که وسیله معراج رسول اکرم بوده است نیست، همینقدر گفته می شود که این سفینه، به يد قدرت پرتوان الهی بوجود آمده و مرکبی سریع السیر است که متناسب به این سفر فضائی بوده و در اختیار آن پیمبر عظیم الشأن قرار گرفته که او را از هر گونه خطرات جوی محفوظ داشته و به مقصد برساند.

اما اگر گفته شود که نیرو و سوخت این مرکب چیست؟ خدا می داند که نگارنده را به خاطر رسید که بی درنگ بگوید: «سوخت این سفینه نیروئی در اسم اعظم الهی است» شاید از این بیان تعجب داشته باشید، ولی اکنون با مدرک

معتبر گفته می شود، که مگر شما دعای شب عرفه که از معصوم علیه السلام رسیده نخوانده اید؟، آنجا که عرض می کند: وَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَخَّرْتَ بِهِ الْبُرَاقَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذْ قَالَ تَعَالَى سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ...

« اشاره بر اینکه : بحق آن نام مبارکت که مسخر کردی به آن براق را برای محمد که درود فرستد خدا بر او و آلش ، آنجا که فرمود خدایتعالی : منزّه باد ذاتی که بنده اش را در يك شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی سیر داد ، و منزّه است خدائیکه این مرکب آسمانی را مسخر و مطیع ما قرار داد در حالیکه ما نبودیم بر آن نزدیک شوندگان! »

این نام شریف که مسخر کرده است « براق » را برای حبیب خود گویا همان اسم اعظم است، که می توان با آن هر کاری را در عالم امکان انجام داد! .  
بنابراین دانسته شد که نیروی حرکت « براق » با سرعت میلیونها بالاتر از سیر نور همان نیروئی می باشد که بوسیله اسم اعظم الهی انجام پذیر است.

### يك بحث عرفانی «نور سوار بر مرکب نور!»

اکنون در ارتباط با بند مورد شرح که موضوع مرکب «براق» و سرعت سیر نور در میان آمده است، نگارنده با عرض معذرت از پیشگاه حضرت احدیت آنچه را در این مورد دقت بعمل آورده است یادآور می شود.

گرچه این بحث ممکن است برای بعضی قابل درک و هضم نباشد، ولی عظمت مقام رسول اکرم در حدی می باشد که نمی توان از معارف آن چشم پوشی کرد و از ذکر اسرار و رموزی که در بردارد صرفنظر نمود!

بنابراین گفته می شود: که شاید هیچگونه نیازی برای عروج آن پیامبر عظیم الشان به پهنه آسمانها و عرش الهی بوسیله مرکب یا سفینه نباشد، از آنجهت که خود آنجناب نور و خلقت او از نور است، بسیار مدارك مستند در این مورد از قرآن مجید و روایات داریم که نشانگر این معنا بوده و شرح گسترده آن خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد!

نگارنده، در کتاب «معارف الهی» شرح دعای سحر و همچنین در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره، شرح این موضوع را تا حد گسترده ای بیان داشته و در اینجا به گوشه بسیار مختصری از آن اشاره می شود.

ببینید در چند مورد از زیارت جامعه که از معصوم علیه السلام رسیده است بر مضامین گوناگون آمده است:

وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ - وَ أَنْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ - وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ -  
وَ أَنْ أَرْوَا حَكْمَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيَّبْتَكُمْ وَاحِدَةً

و خلاصه بر وجه روشنتر می فرماید: خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ

بِعَرَشِهِ مُحَدِّقِينَ..

با آنکه بیان این فقرات در شأن ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است ولی اصل برگشت تمام معانی متوجه مقام رسول اکرم است که آن بزرگواران همه از آن نور واحدند، و در اینجا مقدر نیست که بخواهیم شرح این کلام را بطور گسترده بیان داریم همین قدر توجه خواننده را بر آن جمله اخیر جلب می نمائیم که می فرماید: خدا آفرید شمارا از نورهایی و محیط به عرش خود گردانید پس زمانیکه نور رسول اکرم عرش الهی را در برگرفته است، دیگر چه حاجت است که برای آن بزرگوار مرکبی از نور آماده شود تا بخواهد خود را به مقام قرب برساند، و دیگر هیچ نیازی نیست که بخواهیم مرکب نوری قائل شویم یا هرگونه سفینه و وسیله ای را در فکر خود به پروزانیم و به سرعت سیر آن بیندیشیم.

مگر آنکه بگوئیم این مسائل از نظر تشریفات خاص و از نظر بزرگداشت عظمت مقام آن بزرگوار خدایتعالی خواسته است طی مراسم باشکوهی این امر انجام پذیرد.

و اگر بخواهیم وسیله ای برای این امر قائل شویم، همانطور که قبلاً اشاره شد وسیله ای قویتر و نیرومندتر از توسل به اسم اعظم الهی نیست که این وسیله، نور این نور را بقدری درخشان کند و سرعت آنرا بقدری سریع نماید و دید آنرا به حدی گسترش دهد که در يك آن بتواند تمام اقطار آسمانها و عرش عظیم الهی را در دید خود قرار دهد.

«سُبْحَانَ اللَّهِ» نگارنده نمی تواند سطح این معنا را در حدی پائین آورد که مورد اشکال کسانی که به این امر آشنائی ندارند قرار نگیرد، همین قدر اشاره می شود که خدایتعالی در ارتباط این نور با نور خود فرمود:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا  
مِصْبَاحٌ... الى آخر آیه<sup>۱</sup>

بعضی از مفسران آیه را چنین تفسیر کرده اند: خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نور او مثلی است برای نور محمدی، مشکوة صدر آنحضرت است، زجاجه قلب او، و مصباح او نبوت است که نه شرقی و نه غربی است، این مصباح از شجره مبارکه یعنی شجره نبوت که آن ابراهیم خلیل که جد آنحضرت است می باشد، نزدیک است که نور محمدی متبیین شود از برای مردم...  
و در جای دیگر خدایتعالی از نظر آنکه خود، رسول اکرم را تأیید به نور فرماید اشاره می نماید که ای رسول تو را فرستادیم تا نور هدایت برای مردم باشی و تویی چراغی درخشان و نورانی:

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا<sup>۲</sup>

« تویی خواننده مردم به سوی خدا به امر و فرمانش و چراغی فروزنده و نورانی. »

مگر نه در زیارت آن آقا می خوانید: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السِّرَاجُ الْمُنِيرُ، السَّلَامُ  
عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يُسْتَضَاءُ بِهِ.

۱-سوره نور آیه ۳۴.

۲-سوره احزاب آیه ۴۶.

بنابر این با آنکه می توان به این مطالب عرفانی جنبه علمی و عقلی داد، ولی بطور کلی باید دانست که مسئله معراج امری از امر پروردگار است که نمی توان هیچگونه بر آن انکار کرد و تمام مسائل مربوط به آن را با تطبیق به آیات قرآنی باید پذیرفت و بنابر مطالبی که بعداً بیاید باید این اعتقاد را حاصل کرد: که رسول اکرم با همان بدن مادی که خلقتش از نور بوده و با همان روح قدسی که مورد تأیید الهی قرار داشته به عالم بالا عروج کرده تا آثار قدرت الهی را در ماوراء این عالم مشاهده نماید و قلب نورانی او در پرتو دیدار آن آثار حیرت انگیز نورانی تر گردد و برای هدایت و رهبری خلق آمادگی بیشتری داشته باشد.



## معراج رسول اکرم از نظر قرآن مجید

در دو سوره از قرآن مجید در چند آیه اشارات کلی و سرسته به موضوع معراج و سفر فضائی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم برای مشاهده آثار الهی و توجه به اسرار آفرینش شده است، ولی جزئیات این امر بیشتر روی اسناد و مدارکی است که از اخبار و احادیث گرفته شده است، و باید هم چنین باشد!! چون در قرآن در بیشتر موارد اشاره به اصل کلی می نماید، حتی در مسئله واجبات هم می بینیم که می فرماید نماز را بر پای دارید و زکوه بدهید ولی نحوه برگزاری نماز و پرداخت زکوه را باید از طریق سنت و از گفتار معصوم علیه السلام تعلیم و دستور گرفت.

و این مسئله معراج هم چنین است؛ و اکنون در اینجا به اولین آیه از سوره اسری اشاره می شود که می فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ  
الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...

« پاک و منزّه است خدائی که بنده خود را شبانه از «مسجد الحرام» به «مسجد اقصی» همان مسجدی که اطراف آنرا پر برکت ساختیم برد، تا آیات خویش را به او نشان دهد. »

همانطور که از سیاق کلام در آیه شریفه توجه پیدا کردید، این حرکت از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی مقدمه ای برای سفر فضائی رسول اکرم بوده است که هدف اصلی از این سیر شبانه بعد از آن مشاهده آثار عظمت الهی در فضای

لایتناهی بوده است همچنانکه خدایتعالی در جای دیگر در تأیید این معنا می فرماید:

لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ<sup>۱</sup>

« که آن بزرگوار در آن سیر فضائی آیات بزرگ الهی را مشاهده نمود. »

و بعداً در همین کتاب در بخش دیگر در شرح فقره « يَا بَنِيَّ مَنْ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ » در این مورد بحث بیشتری خواهیم داشت.

اکنون با توجه به عظمت آسمانها و آنچه که امروز علم جدید اسراری از آن عالم پهناور کشف کرده است، و همچنین آنچه تا کنون درباره منظومه شمسی کوچک خودمان و درباره کهکشانهای بزرگ و فواصل و اندازه گیری کرات مطرح شده و آنچه در مورد مخلوقات و موجودات آسمانی و اسرار و رموزی که تا بحال کسی پی نبرده است گفته شده، رسول اکرم در این سفر گوشه ای از آنها را مشاهده کرده است.

و بنابر آنچه در بعضی از تفاسیر آمده است: هدف از معراج رسیدن پیامبر به شهود باطنی از یکسو و دیدن آثار عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است.

و همچنین بنابر آنچه که بعداً در تفسیر آیات مربوطه در سوره والنجم گفته می شود: هدف از معراج، آگاهی یافتن پیامبر به مسائل مهمی در موضوع فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و عالم ارواح بخصوص ارواح انبیاء و مسائل مهم

دیگری بوده که در طول عمر مبارکش همه الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق بوده است؛ چون آن بزرگوار در هر موقف از ایستگاههای فضائی در هر آسمان با صحنه هائی تازه روبرو می شد و خاطره های پر ارزش و بسیار آموزنده ای در روح پاک خود ذخیره می فرمود، و عجائبی مشاهده می نمود که هر کدام اسرار و رموزی را از عالم هستی آشکار می ساخت!

در باره معراج رسول اکرم مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است و کتابهای جداگانه ای بر آن نگارش یافته؛ اما تمام آنچه که گفته و نوشته شده است نمی توان پذیرفت و بهترین سند که حقایق این داستان را آشکار می سازد همان آیات قرآنی و تفسیری از تفاسیر معتبر و همچنین روایات مستندی می باشد که در رابطه با این امر به تواتر رسیده که در پیرو همین بحث اشاره مختصری به آنها خواهد شد.

## چند روایت درباره معراج پیغمبر خاتم «ص»

در اصول کافی، آورده است، امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا را به معراج بردند، جبرئیل او را بجائی رساند و از او دنبال مانند او را تنها گذاشت، فرمود ای جبرئیل در اینحال مرا تنها می گذاری، در پاسخ گفت: برو، بخدا در جائی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آنجا راه نرفته است.

در همان کتاب آورده، امام رضا علیه السلام فرمود: هر که معراج را دروغ داند رسول خدا را دروغگو شمرده، و آیات و اخبار دلالت دارند که آن حضرت به مسجد بیت المقدس عروج و از آنجا به آسمان در يك شب بالا رفته است.

علامه مجلسی، در جلد ششم بحار الانوار می نویسد: سیر پیامبر اسلام از مسجد الحرام به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها از جمله مطالبی است که آیات و احادیث متواتر شیعه و سنی بر آن دلالت دارد و انکار امثال این مسائل یا تأویل و تفسیر آن به معراج روحانی یا خواب دیدن پیامبر ناشی از عدم اطلاع از آثار ائمه هدی یا ضعف یقین است.

و اضافه می کند: اگر بخواهیم اخباری را که درباره این مسئله رسیده جمع آوری کنیم يك کتاب بزرگ خواهد شد.

سپس خود او احادیث بسیاری که شاید متجاوز از یکصد حدیث است در این زمینه نقل می کند، که قسمت قابل توجهی از آن از کتاب «کافی» می باشد.

در کتاب «معراج و شق القمر» آیت الله مکارم شیرازی، پس از ذکر همین بیان از علامه مجلسی، نظر دانشمندان حدیث و تفسیر اهل تسنن را چنین آورده است: که آنان احادیث معراج را جزو احادیث مشهور معرفی کرده اند، و

بسیاری از مفسران آنها در تفسیر سوره «اسراء» و یا سوره «نجم» به نزول این آیات درباره معراج تصریح نموده اند.

**فخر رازی**، مفسر معروف در تفسیر خود در ذیل آیه اول سوره اسری، پس از يك سلسله استدلالات عقلی بر امکان چنین موضوعی می گوید: محققان عقیده دارند که گواه بر وقوع معراج «از نظر ادله نقلی» قرآن و حدیث است، اما در قرآن دلالت همین آیه کافی است، و اما از نظر حدیث، حدیث معراج از روایات مشهوره است که در کتب صحاح اهل سنت نقل شده و مفاد آنها حرکت پیغمبر اسلام «ص» از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها است.

عده ای از دانشمندان و مفسران اهل سنت مانند «**قاضی بیضادی**» و افراد دیگر نیز این موضوع را صریحاً تأیید نموده اند.

معراج رسول اکرم با روح و با همین بدن عنصری بوده است.

در بعضی از نسخ دعای ندبه در سیاق کلام این فقره از دعا که می فرماید: « وَ عَرَّجْتَ بِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ » در این جمله تغییری داده و آنرا بر این وجه آورده اند: « وَ عَرَّجْتَ بِرُوحِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ ».

این اشتباه که در بعضی از نسخه های دعای ندبه که در مفاتیح یا بعضی جزوه های ادعیه بوجود آمده، باعث شده است که بعضی از کسانی که مخالف معراج جسمانی هستند آنرا مدرک قرار داده و بگویند که معراج رسول روحانی بوده است، در حالیکه این معنا با عقیده شیعه سازگار نیست و اصل معراج همانطور که در تفسیر آیات مربوطه تصریح شده است، معراج روحانی و جسمانی توأم اثبات گردیده است.

همچنانکه در اول کتاب در سند این دعا از منابع اسلامی نقل کردیم: که این دعا را پیش از همه در کتاب «مزار کبیر» تالیف محمد بن جعفر المشهدی که از علمای قرن ششم است در آن کتاب جمله مزبور را چنین آورده است: « وَ عَرَّجْتَ بِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ » یعنی او را به معراج به آسمانها بردی و اثری از کلمه روح در آن نیست.

دومین متن قدیمی که این دعا در آن دیده شده کتاب «مزار قدیم» است که مؤلف آن در قرن ششم می زیسته و در آن کتاب هم باز عبارت نیز به همان صورت است: « وَ عَرَّجْتَ بِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ ».

تنها در کتاب سیدبن طاوس کلمه «بِرُوحِهِ» بجای «بِهِ» دیده می شود، و تازه صاحب «مستدرک» مرحوم حاجی نوری در کتاب «تحفة الزائر» می گوید: من خودم در بعضی از نسخه های کتاب «مصباح الزائر» «وَ عَرَّجْتَ بِهِ» دیدم.

نتیجه اینکه دو متن از سه کتابی که سند دعای ندبه از آنها نقل شده کلمه

« بروجه » ندارد، و در متن سوم نیز دو نسخه مختلف وجود دارد، منتها چون در نسخه « مصباح الزائر » که نزد مرحوم علامه مجلسی وجود داشته کلمه « بروجه » بوده و کتب دعای امروز غالباً از آن گرفته شده است، این بحث را برانگیخته است در حالیکه در متون متعدد قدیمتر از آن اثری از کلمه « بروجه » نیست.<sup>۱</sup>

به هر حال متن اصلی و صحیح تر این دعا کلمه « بروجه » ندارد و باید در کلیه مفاتیح و جزوه های دعای ندبه که منتشر شده کلمه « بروجه » برداشت شود و بجای آن « به » گذاشته شود و آنانکه این دعا را می خوانند صحیح آنرا بخوانند .

مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی هم که در مفاتیح الجنان او بیشتر کلمه « بروجه » آمده، خود در کتاب « هدایت الزائر » صفحه ۵۰۶ همین سخن استاد خود محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است، و اینکه دیده می شود در بیشتر از نسخه های مفاتیح الجنان « عَرَجَتْ بِرُوحِهِ » آمده است، یا اشتباه از ناشر بوده، یا از نظر بعضی که به اصطلاح خود کتاب را اصلاح می کنند، یا از نظر بعضی از کسانی که در معراج جسمانی اشکال داشته اند بوده است و الا شاید نسخه اصلی چاپ اول مفاتیح الجنان صحیح باشد.

در پایان این بحث گفته می شود: که بلاشك این سیر و سفر آسمانی را پیامبر گرامی با جسم و روح توأمأً انجام داده و اینکه بعضی به توجیه آن پرداخته و آنرا به معراج روحانی تفسیر کرده اند، این چیزی شبیه يك خواب یا مکاشفه روحی خواهد بود، و با ظواهر آیات قرآنی مخالف است، چون اگر چنین باشد، پس این امر عظیم معجزه نیست، خواب و خیال و مکاشفه روحی است! که آن برای همه دست

می دهد.

اما موضوع مهم اینکه اگر بعضی اصرار داشته باشند که این جمله «وَ عَرَّجَتْ بِهٍ» (پروجه) بوده است و بفرض اینکه «وَ عَرَّجَتْ بِرُوحِهٍ» درست باشد باز نفی معراج جسمانی نمی کند، زیرا در عبارت عرفی روح اطلاق بر انسان شده است و از این گذشته علم امروز ثابت کرده است که «انسان روح است نه جسد»<sup>۱</sup> یعنی مجموعه جسد و قالب مثالی و روح را به همان «روح» اطلاق می نمایند و گاهی روح را به معنی جسم با روح استعمال می کنند.

آن معجزه ای که دست حق در کار است	امر است مهم که رمزی از اسرار است
خود دید عجب، ملازم دربار است	آنجا که رسول بر سما کرد عروج

\* \* \* \* \*

آن نور سواره رفت با مرکب نور	در آن سفری که بود راهش بس دور
جائیکه رسید ، شد شرفیاب حضور	طی کرد تمام آسمانها تا عرش

\* \* \* \* \*

تا آنکه رود قصه معراج زیاد	هم خامه شکست هم ورق رفت به باد
کرد است خلاصه «زار» بر اصل و داد	چون قصه دراز باشد از تنگی وقت

\* \* \* \* \*

۱- نگارنده در کتاب «حقیقت روح» این معنا را بطور گسترده و جالبی آورده است، طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.



وَأُودِعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ انْقِضَاءِ خَلْقِكَ.

«و دانش گذشته و آینده را تا پایان آفرینشت به او ودیعت سپردی.»

دانش رسول اکرم تا چه حد بوده است؟!

قبلاً در شرح فقره، «و رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ» در صفحه ۹۲ این معنا گذشت که بطور کلی افاضه علوم از جانب حقتعالی نسبت به تمام انبیاء همه در سطح بالائی بوده و هر يك را در مراتبی که شایسته مقام نبوت و موقعیت زمان ظهور ایشان بوده به مرتبه علوم رسانیده است.

اما در مورد دانش رسول اکرم که در این بند از دعا اشاره می فرماید که :  
وَأُودِعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ... این يك امتیاز بسیار بالائی است که قرآن مجید آن را تصریح فرموده و طبق بعضی از اخبار این دانش همه جانبه را خدایتعالی بر پیغمبر خاتم در همان برنامه عظیم سیر و سفر او به آسمانها افاضه و اعطا فرموده است، و در این بند از دعا این موضوع عطف به همان فقرات قبل در پیرو داستان معراج آمده است.

با آنکه در آیات قرآنی خدایتعالی بعضی از علوم را اختصاص بخود داده و کسی را بر آن آگاهی نیست، ولی این معنا دلیل بر آن نمی شود که اگر او سبحانه و تعالی بخواهد کسی را بر دانشی آگاه سازد برای او مانعی در کار باشد، همچنانکه گاهی هم خود در این مورد استثنائی قائل شده است.

درباره علمی که به انبیا و ائمه هدی علیهم السلام افاضه شده موضوعی بسیار دقیق و قابل اهمیت است، همانطور که در زیارت جامعه کبیره از معصوم علیه السلام رسیده و آنانرا خزانه داران علم الهی معرفی کرده، و نگارنده

در کتاب «مقام ولایت» شرح این معنا را بر وجه گسترده ای آورده که دانسته می شود آن برگزیدگان مشمول علوم خاص الهی هستند.

ولی در اینجا از نظر اختصار متذکر می شویم که خدایتعالی هر کس را که بخواهد بر علم غیب آگاه می سازد، و اکثر علومی را که بر انبیاء و سایر مخلوقات در مأموریت‌های گوناگون افاضه می فرماید خود نوعی از دانش غیب است، همچنانکه آیه شریفه دلیل بر همین معنا می باشد که فرمود:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ  
مِّن رَّسُولٍ...<sup>۱</sup>

«عالم به غیب اوست، پس جز او کسی غیب نمی داند، چون او کسی را بر غیب خود مسلط نمی کند، مگر کسی از رسولان را که شایسته این کار بداند.»

بنابر گفته مفسران: این استثنائی که در پیرو آیه قائل شده است چنین می رساند، که خدایتعالی هر پیغمبری از پیمبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود آگاه می سازد.

پس اگر این آیه را به آیاتی که علم غیب را مختص خدا می داند پیوست دهیم این نتیجه بدست می آید: که علم غیب به اصالت از آن خداست و به تبعیت خدا دیگران هم می توانند به هر مقداری که بخواهند و به تعلیم او داشته باشند.

و نظیر همین آیه شریفه است که در جای دیگر خدایتعالی می فرماید:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...<sup>۱</sup>

« اشاره بر اینکه: ممکن نبود خداوند شما را از اسرار نهان آگاه سازد، ولی خداوند از رسولان خود هرکس را که بخواهد بر می گزیند »  
(و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است در اختیارش می گذارد)

در کتاب کافی و وافى، روایات بسیاری در این مورد آمده است: بر این عنوان که پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام دارای علم ماکان و ما یکون می باشند که از نظر تواتر این معنا را نمی توان بهیچوجه انکار نمود.

ولی همینقدر باید متوجه آن کلام جواهر آسانی شد که رسول اکرم درباره علی علیه السلام فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا...** « منم شهر علم و علی دروازه آن است » ( هر کس بخواهد وارد شهر علم شود باید از دروازه آن وارد شود )  
اما این موضوعی بسیار مهم است که هرکس مایل است بداند دانش رسول اکرم تا چه حدی بوده است و در رابطه با این معنا تاکنون مقالات بسیاری نوشته شده است، و اکنون در اینجا از نظر پیوستگی موضوع به این آیه شریفه اشاره می شود که خدایتعالی می فرماید:

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ  
تَعْلَمُ...<sup>۱</sup>

« این آیه در شأن رسول اکرم است که می فرماید : « فرستاده است خدا قرآن و حکمت و پیام احکام را بر تو و آموخته است تو را آنچه نمی دانستی... »

اکنون باید این توجه را حاصل کرد: آنچه را که رسول اکرم نمی دانسته تا چه حد بوده است؟ و با فکر و اندیشه در وسعت این امر معنا روشن می شود که تاچه حد خدایتعالی بر آنحضرت دانش آموخته است، یعنی اگر خوب توجه کنید که دامنه نادانستنیها برای هر فردی در چه حد است، معلوم می شود که گسترش آموزش الهی نسبت به رسول اکرم تا چه حد بوده است چون آنچه را که تا حد مقام نبوت رسول نمی دانسته خدا به او آموخته است.

در بحرالحقایق، آورده است که: وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ أَنْ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا سِيكُونِ اسْتِ كِه حَقْتَعَالِي فِي شَبِّ مَعْرَاجِ بِي أَن حَضْرَتِ عَطَا فَرْمُودِي، چنانچه در احادیث معراجیه آمده است .

بطوریکه از بعضی از تفاسیر مستفاد می شود این آیه شریفه مشعر است براینکه آنچه را که از علوم اولین تا آخرین رسول اکرم نمی دانسته خدایتعالی به او آموخته است، البته این مربوط به خداعلای علمی است که درخور فهم و ادراک مراتب بشریت بوده، بلکه علمی که شایسته درك و در حوصله مقام نبوت بوده است.

و بدیهی است که این علوم در مقام علم بی پایان الهی هیچ و قلیل است ، همچنانکه در مسئله پرسش کیفیت روح از رسول اکرم، خدایتعالی به آن بزرگوار فرمود: که بگو روح از امر پروردگار من است و سپس از نظر عمومیت معنا فرمود: **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**<sup>۱</sup> «یعنی ، و داده نشده اید شما از دانش مگر اندکی» (نسبت به علم خدا).

البته می دانید، علمی که از جانب خدایتعالی به رسول اکرم افاضه شده از مرکز وحی سرچشمه گرفته، و اصولاً می دانیم که تمام قرآن وحی است که علم آن در سینه مبارک آن بزرگوار مخزن گرفته است، همچنانکه خدایتعالی فرمود:

**بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...<sup>۲</sup>**

«این قرآن آیاتی است روشن در سینه های کسانی که بهره ای از علم داده شده اند»

و آنان طبق بعضی از روایات ، رسول خدا و ائمه هدی هستند که خدایتعالی ایشان و پیروان آنان را که از اهل ایمان و علم هستند به مقام شامخ و عالی رفعت می دهد ، چنانکه باز در رابطه با همین معنا می فرماید:

۱- سوره اسری آیه ۸۵.

۲- سوره عنکبوت آیه ۴۸.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...<sup>۱</sup>

« خداوند آنها را که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره

دارند درجات عظیمی می بخشد. »

اما آنچه که در این بحث مورد اهمیت است آنستکه قبلاً اشاره شد که علم الهی نامحدود و علم بشری محدود است، ولی در محدودیت علم رسول و امام موضوع مهمی قابل توجه و دقت است که مرتبه علوم ایشانرا تا هر حدی بالا خواهد برد، یعنی وقتی که می گویند پیغمبر یا امام بر همه چیز مطلعند، باید دانست که آن بزرگواران هر گاه بر دانستن چیزی اراده کنند یا بخواهند از علمی مطلع شوند، خدایتعالی امتیازی به آنان داده که بر آن امور مطلع و آگاه می شوند.

همچنانکه روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: وقتی امام اراده می کند چیزی بداند خداوند او را به آن چیز آگاه می سازد، و از همین جهت است که آن بزرگواران در موارد بسیاری از مغیبات خبر می دادند.

پس اگر گفته شود که پیغمبر و امام صاحب علم اولین و آخرین هستند بی مورد نیست، چون هر چه را که خواهند بدانند به امر حقتعالی بر آن واقف خواهند شد، البته آنان بر این امر آگاهند که هرگز آنچه را که مربوط به علم ذاتی خداوند است و آنچه که اسرار آنرا خدایتعالی مکتوم داشته است نباید اراده دانش آنرا نمایند، یعنی این تمنا را نداشته و ندارند که تقاضای دانش و اطلاع بر امری کنند که در نزد خدایتعالی افشاء آن مکتوم است.

در نزد رسول باشد آن علم عیان  
داند همه آنچه هست در کون و مکان

هر دانش و حکمتی که بینی به جهان  
خواهد چو شود واقف اسرار نهان

\* \* \* \* \*

چون عشق بسی رسید در حد کمال  
برداشته شد نقاب از نور جمال

در آن شب موعود به نزدیک وصال  
از راز درون که در میان دو حبیب

\* \* \* \* \*

گوئی تو اگر کسی بُود آنکس کیست  
تنها ره آن مدینه دروازه علیست

داناتر از او کسی در این عالم نیست  
بسیار شنیدم این که در شهر غلم

\* \* \* \* \*

جز آنکه خدا بر او گرفت است گواه  
چون «زار» در این مسیر افتاده براه

کس را نَبُود به علم غیبی آگاه  
آنکس که کند یقین پیمبر داناست

\* \* \* \* \*

ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ وَ حَفَفْتَهُ بِجِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمَسُومِينَ  
مِنْ مَلَائِكَتِكَ.

« پس یاری کردی او را از رعب و هراسی که در دل دشمنانش افکندی و محفوظ داشتی او را (نگهداری کردی از او) به جبرئیل و میکائیل و نشانداران از فرشتگان » (فرشتگان را گرداگرد او به نگهبانی گماردی).

### سه عامل بزرگ در حمایت از رسول اکرم!

در این بند از دعا امام علیه السلام ناگهان لحن کلام را تغییر داده و از نظر اهمیت مقام رسول اکرم از بعد دیگر و معرفی آن بزرگوار از جهت خاص در مأموریت‌هایی که مربوط به امر رسالت و اقامه دین حق بوده است، بیان خود را بر وجه شایسته ای ادامه داده، که این خود شاهکاری در گفتار آنجناب است. یعنی بعد از آنکه اشاره فرمود که رسول اکرم بتمام اسرار و رموز در مرتبه رسالت آگاهی داشته و عالم به علم ما کان و ما یکون بوده است، در اینجا در برنامه علمی او مراتب تأیید الهی را به چند عامل مهم یادآور می شود که در اولین جمله اشاره می فرماید: خدایتعالی او را به رعب و مهابتی که در دل دشمنانش انداخت یاری و حمایت فرمود. و این معنا ارتباط مستقیم به چند آیه قرآنی دارد که در موارد گوناگون مورد تأیید قرار گرفته است و در اینجا به بعضی از آن اشاره خواهیم کرد.

در چند مورد از قرآن مجید در داستان جنگ‌های معروف در مأموریت رسول اکرم در پیشبرد اهداف اسلامی در مقابل اهل شرک و کفر و منافقین مطالبی آمده که در تفاسیر بطور گسترده آن وقایع ذکر شده است.



اما شاهد کلام در فقره مورد شرح که می فرماید: وَ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ... اشاره مستقیم در آیات مربوطه است که توجه خواننده را به مختصری از آن جلب می نمائیم.

در داستان جنگ بدر چنین آمده است: خدایتعالی چنان مهابتی به رسول اکرم عنایت فرمود که تمام لشکر دشمن خائف و ترسناک و مرعوب شدند، در حالیکه تعداد افراد لشکر اسلام چنانچه مورخین ذکر کرده اند سیصد و سیزده نفر بیش نبوده ولی عده کفار بیش از يك هزار نفر بوده اند.

علت خوف و بیم دشمنان آن بود که مسلمین در يك جبهه ای بودند که زمین سخت و سنگزار بود و کفار در صحنه ای بودند که زمین سست و خاکریز بسیار داشت. و چون مسلمین آب برای امر واجب لازم داشتند رسول اکرم دعا کرد و بارانی رگبار نازل شد بطوریکه مسلمین از آب استفاده کرده، و کفار پا در گل فرو ماندند بطوریکه ترس و رعب عظیمی در دل آنها افتاد و همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

اِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا  
سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...<sup>۱</sup>

«بخاطر بیاور موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد من با شما هستم، کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم بدارید و بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنیم.»

در مورد دیگری که خدایتعالی بوسیله رعب و ترس در دل دشمنان اسلام

رسول اکرم را مورد حمایت قرار داد در غزوه «بنی قریظه» بود که آنها هم گروه دیگر از یهود بودند و آنها با آنحضرت پیمان بسته بودند و پیمان خود را شکسته با مشرکان عرب پیوستند و بروی مسلمانان شمشیر کشیدند، و چون مسلمانان قلعه های محکم آنانرا در حلقه محاصره قرار دادند، آنان دچار وحشت و اضطراب شده رعب و هراس در دل آنها قرار گرفت تا سرانجام گروهی به قتل رسیده و گروهی اسیر و بعداً همگی تسلیم مسلمانان پیروز شدند و سرزمین مدینه برای همیشه از لوٹ وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید، همچنانکه خدایتعالی فرمود:

... وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ

فَرِيقًا<sup>۱</sup>

« در دل های آنها رعب افکنده شد همچنانکه گروهی را به قتل می رسانیدند و گروهی را اسیر می کردند »

و در جای دیگر که خدایتعالی در دل دشمنان اسلام ترس و وحشت انداخت در جنگ «بنی نضیر» است که آنها هم باز گروه دیگری از یهود در سرزمین مدینه بودند و در نزدیک آن شهر قلعه و استحکاماتی داشتند، آنان هم با رسول اکرم معاهده بستند که با مسلمین مخالفت نکنند ولی این عهد را شکستند، سپس به امر آنحضرت دستور داده شد که از مدینه خارج شوند، و آنان از این امر سرپیچی کردند، و از اینجهت لشکر اسلام به جانب آنها حرکت کرد و قلعه های آنها محاصره شد و کار بر ایشان تنگ گرفت بطوریکه رعب و ترس در دل آنها افکنده شد و خانه های خود را

به دست خود خراب کردند و با دست خالی از آن شهر خارج شدند، همچنانکه خدایتعالی از حال آنان خبر می دهد:

وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ  
أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ....<sup>۱</sup>

«خدایتعالی در قلوب آنها ترس و وحشت افکند به گونه ای که خانه های خود را با دست خود و با دست مؤمنان ویران کردند»

اما در مورد حمایت حقتعالی از رسول اکرم بوسیله ترس و رعب در دل کفار و دشمنان اسلام آیه دیگری داریم که این آیه هم از نظر تجزیه و تحلیل روی حوادث جنگ نازل شده و حقایقی را از نظر عظمت مقام رسالت می رساند، همچنانکه می فرماید:

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ....<sup>۲</sup>

« بزودی در دلهای کافران به خاطر اینکه بدون دلیل چیزهایی را برای خدا شریک قرار داده اند رعب و ترس می افکنیم. »

در پایان آیه می فرماید: جایگاه آنان آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران .

و این ترس و وحشتی که خدایتعالی در دل آنها افکند همان ترس و وحشت بی دلیلی

۱- سوره حشر آیه ۳.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۵۱.

بود که خاصیت کفر و بت پرستی و خرافه پرستی آنان بود که سرتاسر وجودشان را فرا گرفته بود.

حاصل آنکه در روایات متعددی می‌خوانیم که پیغمبر فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است، اینست: که مرا بوسیله انداختن ترس در دل دشمن پیروزی داده است.

و این معنا با فقره مورد شرح کاملاً تطبیق دارد که می‌فرماید: وَ  
نَصْرْتَهُ بِالرُّعْبِ....

ادامه حمایت فرشتگان از رسول اکرم تا زمان ظهور امام (ع) همانطور که گفته شد، خدایتعالی به وسیله سه عامل رسول اکرم را یاری داده است، یکی رعب و هراسی که در دل دشمنانش ایجاد فرموده و دیگر بوسیله مؤمنین که شرح این دو گذشت، و در اینجا بحث در مورد عامل سوم است که در ادامه بند مورد شرح می فرماید: وَ حَقَّقْتَهُ بِجِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ.

در این مورد قرآن مجید در حمایت کردن فرشتگان از رسول اکرم در جایی به آنحضرت اشاره می فرماید که به مؤمنین بگوید: آیا کافی نیست که در جنگ بدر پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که از آسمان فرود آیند یاری کرد، سپس می فرماید: امروز هم اگر استقامت ورزید و تقوا پیشه کنید:

هَذَا يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ<sup>۱</sup>

«خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.»

( شاید به اصطلاح امروز معنای کلمه «مُسَوِّمِينَ» در آیه، همان گارد مخصوص باشد که این اصطلاح چندان معقول نیست و از شأن مقدسات خارج است.) در تفسیر این آیه چنین آمده است که در مورد تقویت روحیه مسلمانان در جنگ احد بوده که آنان مواجه با صدمات زیادی شده بودند و بیم آن می رفت که کفار

دوباره به آنها حمله کرده و آنانرا از پای درآورند، پس به دنبال آن يك فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان صادر شد و لشکر اسلام همگی آماده پیکار با دشمن شده و از مدینه حرکت کردند، و لذا دشمن بوحشت افتاد و از مقابله صرفنظر نموده به مکه بازگشت کردند.

اما در مورد اینکه دانسته شود که این بند از دعا بی ارتباط به تفسیر آیات مربوطه درباره وجود مقدس امام ولی عصر (ع) نیست، در ذیل این آیات در کتب معتبر چند روایت متذکر شده اند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود.

در تفسیر نمونه، آورده است: در مورد لشکریان حضرت مهدی «عج» می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند « فرشتگان، مؤمنان، ترس و وحشت» و اضافه می کند: که شاید ترس و رعب و وحشت، که از درون دشمنان را متلاشی می کند اثر آن از ضربه های دیگر بیشتر باشد، و ضربه درون جانکاه تر و جبران ناپذیرتر است، چرا که اگر تمام سلاحها و ارتش های دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد و ترس و وحشت او را فرا گرفته باشد محکوم به نابودی است.

در کتاب « المهدی صدر» ضمن روایتی از رسول اکرم نقل می کند: که بیعت مهدی در بین رکن و مقام خواهد بود، او بجانب شام حرکت کند، جبرئیل در جلو مهدی (ع) و میکائیل در طرف راست آنحضرت خواهند بود.

در کتاب « فروغ بی نهایت»<sup>۱</sup> ضمن روایاتی که در ظهور مهدی علیه السلام آورده؛ از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامیکه قائم آل محمد قیام کند، خداوند او را با فرشتگان مسومین و مردفین و

۱- آن کتاب نگارش جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا محمد خادمی شیرازی می باشد.

منزلین و گرویین یاری می کند، جبرئیل پیشاپیش او و میکائیل دست راست او و اسرافیل دست چپ او و فرشتگان مقرب در برابرش حرکت می کنند و ترس و وحشت در دل دشمنان او وارد می شود.

امام زمان علیه السلام هم خود در دعای افتتاح این معنا را تأیید فرموده؛ و اشاره می فرماید: وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ....

هر مسئله ای که در نیاید به قیاس	ممکن بودش شود به هر کار اساس
دیدنی که چگونه شد حمایت ز رسول	اندر دل دشمنانش افتاد هراس

\* \* \* \* \*

کرد است خدا به حکمت خود جاری	تا آنکه کند پیمبرش را یاری
بر چند طریق از سپاه ملکوت	جبریل بداد بس بر او دلداری

\* \* \* \* \*

با هر چه رسول شد حمایت در کار	«قائم» شود از تمام آن برخوردار
هنگام قیام آن ولی ابرار	خوش باد اگر بخدمتش باشد «زار»

\* \* \* \* \*

وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

«و وعده دادی به او که ظاهر گردانی و غلبه دهی دینش را بر همه

ادیان، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.»

## پیروزی و غلبه اسلام بر تمام ادیان

بعد از آنکه داعی اشاره به اقامه دین حق از طرف پیغمبر خاتم بوسیله حمایت‌های همه جانبه الهی در غزوات می نماید، سپس ادامه می دهد که آن پیروزیها در پیشبرد اهداف اسلامی مخصوص يك منطقه و يا يك قاره از روی زمین نبوده بلکه غلبه این پیروزی سرتاسر جهان را فرا خواهد گرفت.

همانطور که اگر در آن دوران قیام رسول اکرم بیش از چندین هزار نفر بیشتر به اسلام نگرویدند، اما هم اکنون می بینیم که آمار مسلمین جهان به حدود يك میلیارد رسیده و در شرق و غرب و هر قاره میلیونها مسلمان زندگی می کنند، و روزی در رسد که دین اسلام سرتاسر عالم را فرا گرفته باشد و در هیچ گوشه از شهر و روستایی نباشد، قصر و خانه و کلبه ای جز آنکه ساکنان آنها به دین مبین اسلام گرویده باشند.

از آنجا که این معنا بسیار مهم می باشد در ارتباط با فقره مورد شرح در سه مورد خدایتعالی در برقراری دین حق بوسیله پیغمبر خاتم و غالب شدن آن دین بر تمام ادیان بوسیله ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى  
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>

« آن پیامبر که گواهی داده شد بنده خدا و برگزیده و فرستاده اوست بر هدایت و دین حق فرستاده شده که آن دین را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند هر چند مشرکانرا خوشایند نباشد. »



در تفاسیر آمده است که منظور از هدایت دلایل روشن و براهین آشکاری است که در ائین اسلام وجود دارد، و منظور از دین حق همان آئینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و مدارك و اسناد و نتیجه و برداشت آن نیز حق است، و بدون شك آئینی که هم محتوای آن حق و هم دلایل و مدارك آن روشن باشد، سرانجام باید بر همه آئینها پیروز گردد.

بعضی از مفسران آیه شریفه را اینچنین تفسیر کرده اند: اوست آن خدائی که فرستاد پیغمبر خود را به چیزی که سبب هدایت خلائق است، یعنی امر کرد پیغمبر خود را که ولایت و خلافت را که ریاست عامه مکلفین است به وصی خود امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری تفویض نماید و فرستاد پیغمبر خود را به دین راست و درست که آن خلافت امیرالمؤمنین و اوصیاء قدوسین است، تا غالب سازد خدایتعالی این دین حق را بر همه ادیان و ملل جهان، و این غالبیت بسبب ظهور قائم آل محمد صورت خواهد یافت.

بنابراین خدایتعالی هیچگاه خلاف وعده نمی فرماید و دین خود را بر تمام ادیان پیروز و غالب خواهد ساخت و مصداق این فقره از دعا ظاهر خواهد شد که اشاره فرمود: **وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ.....**

چقدر در قرآن مجید با مضامین گوناگون آمده است: **وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ**

**أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا**<sup>۱</sup>

«وعده خدا راست است و کسی راستگو تر از او در سخن و گفتار نیست:»

و اینکه بعضی اشکال می کنند که چرا هنوز دین اسلام جهانگیر نشده

است، باید به آنان گفت: منتظر باشید که ما هم با شما منتظرانیم.

مأموریت پیروزی اسلام بر تمام ادیان بعهدہ مهدی علیه السلام است.

هیچ شکی نیست که در حال حاضر پیروزی همه جانبه اسلام بر تمام ادیان در جهان تا کنون تحقق نیافته است، ولی میدانیم که وعده خدایتعالی در حال تحقق است. بطوریکه در بسیاری از تفاسیر این معنا را روشن کرده اند: که امروزه سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آئین در کشورهای مختلف اروپائی و نفوذ سریع آن در آمریکا و افریقا و اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان همگی نشان می دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می رود. ولی طبق روایاتی که در منابع اسلامی وارد شده، تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که مهدی علیه السلام ظهور کند و مأموریت خود را برای جهانی شدن اسلام به مرحله عمل در آورد.

در تفسیر مجمع البیان، از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث نقل می کند: که آن بزرگوار فرمود: وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی علیه السلام از آل محمد «ص» صورت می پذیرد و در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله می کند.

در همان تفسیر قریب به این مضمون آورده: که از پیامبر اسلام چنین نقل شد که فرمود: در آن هنگام بر صفحه روی زمین هیچ خانه ای باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند.

در تفسیر نمونه، از کتاب «اکمال الدین صدوق» آورده است: که از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث چنین نقل شده که فرمود: به خدا سوگند هنوز

محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می پذیرد که «قائم» خروج کند و به هنگامیکه او قیام کند، کسیکه خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند.

احادیث دیگری به همین مضمون از پیشوایان اسلام نقل شده است که باید دانست: روایات مربوطه درباره قیام مهدی علیه السلام، چنان است: که هیچ محقق اسلامی که پیرو هر يك از گروهها و مذاهب باشد نمی تواند تواتر آن را انکار نماید.

هان بود خدائی که فرستاد رسول	تا دین بحق شود به اسلام قبول
بلکه بجهان همه بر آن دین مبین	تسلیم شوند گر چه باشند ملول

\* \* \* \* \*

دانی که چه کس به حالتی بس جانسوز	این دین خدا کند درعالم پیروز
آنکس که بود منجی اهل عالم	چشم همگی در انتظارش امروز

\* \* \* \* \*

این مسئله ای که بارها گوید «زار»	در وعده حق خلاف ناید در کار
آن رهبر انقلاب هنگام قیام	پیروز شود نبرد او در پیکار

\* \* \* \* \*

وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بُوِّتَتْهُ مَبُوءَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ.

«و این ظفر و پایداری در دین را برای پیغمبر مقرر فرمودی، بعد از آنکه جای دادی او را در جایگاه صدق و راستی در میان اهل خود، «یا به اعتبار دیگر» رسول خود را با فتح و پیروزی به خانه کعبه مکان صدق اهلبیت بازگردانیدی.»

## نقش مکه معظمه در برنامه رسول اکرم

چقدر در این عبارت دقت به کار رفته است، بعد از آنکه امام علیه السلام اهمیت مقام رسالت پیغمبر خاتم را در برقراری دین حق و بوسیله حمایت‌های همه جانبه خدایتعالی می‌رساند و اشاره به وعده پیروزی آن دین مبین بر تمام ادیان می‌نماید، در اینجا فراز دیگری در متن دعا از مرکز فرمانروائی رسول اکرم با بیان بسیار جالبی اظهار می‌دارد، که این خود مسئله مهمی را از خصوصیات پایه گذاری دین الهی و مرکز اساس عبادت و اطاعت را آشکار می‌سازد.

در این بند از دعا و فقراتی که در پیرو آن آمده است، يك سلسله مطالب از خصوصیات خانه کعبه و بنای آن و نقشی که در امر هدایت و احکام عبادی پیروان دین مبین اسلام داشته بیان می‌دارد.

همچنانکه در اول اشاره می‌فرماید: که خدایتعالی رسول خود را بعد از فتح و پیروزی به جایگاه مقدس مکه معظمه، آن مکان صدق و راستی جایگاه و مأوای خاندان گرامیش مکان داد و محل فرمانروائیش قرار داد.

در اول باید این نکته را توجه داشت، که در سیاق کلام در بند مورد شرح که اشاره شده است: « وَ بَوَّأْتَهُ مَبُوءَ صِدْقٍ » این جمله در بعضی از تفاسیر به منزلگاه راستین و سرزمینهای مقدسه تعبیر شده است، همچنانکه در داستان بنی اسرائیل هم آمده است که بعد از رهائی از چنگال فرعونیان و بازگردانیدن آنها به سرزمینهای نیکو و پاک خدایتعالی می‌فرماید:

وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءَ صِدْقٍ.....<sup>۱</sup>

« ما بنی اسرائیل را در جایگاه نیکو و راستی منزل دادیم. »

لذا از اینجهت در فقره مورد شرح امام علیه السلام اشاره می فرماید: وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بُوِثَتْهُ مَبُوءًا صِدْقٍ... این معنا اشاره به يك حرکت دیگر در عظمت مقام رسول اکرم است که فعالیت رسالت او را در سرزمین مقدس مکه معظمه می رساند.

اما اصل موضوع بر سر این مطلب است: همانطور که خدایتعالی محل خانه کعبه را به حضرت ابراهیم علیه السلام برای تجدید بنا نشان داد و فرمود: وَ اذِ بَوَانًا لِّابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...<sup>۱</sup> در این بند از دعا هم اشاره شده است که آن مکان مقدس را جایگاه و پایگاه رسول اکرم قرار داده است، چون اصل مقصود از بنای کعبه ارتباط مستقیم به رسالت پیغمبر خاتم داشته و گذشته از آنکه آنجا قبله مسلمین جهان است این موضوع با داستانهای هیجان انگیزی در ارتباط با رفعت مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پیوستگی دارد، همچنانکه خدایتعالی در این آیه به او خطاب کرده که چیزی را شریک من قرار مده، و سپس این مأموریت را به او می دهد که در آن سرزمین مقدس خانواده خود را جای دهد، همچنانکه فرزند خود اسماعیل را در طفولیت با مادرش هاجر در آنجا مستقر ساخت و ابراهیم عرض کرد:

رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ  
الْمُحَرَّمِ<sup>۲</sup>

« پروردگارا من ذریه خود را در این وادی غیر قابل کشت و زرع

۱-سوره حج آیه ۲۶.

۲-سوره ابراهیم آیه ۳۷.

کنار خانه تو جای دادم.»

بطور کلی حضرت ابراهیم در این سرزمین مقدس از بعد از آنکه خانواده خود را مستقر کرد به مأموریت‌های گوناگونی مواجه بود، یکی تجدید بنای کعبه و دیگری اقامه شریعت خود و آنهمه گفتگوها که درباره بت شکنی‌های اوشنیده اید، و همچنین اعلام کردن حج برای عموم از پیاده و سوار بر مرکبها از راه دور که این سنت در اسلام ادامه دارد.

البته این نکته را باید توجه داشت که در تجدید بنای کعبه بنا به تفسیر آیات مربوطه و طبق بعضی از روایات، چنین است که خانه کعبه که در زمان حضرت آدم ساخته شده بود، در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود و در زمان حضرت ابراهیم در اثر طوفان شدیدی که پدید آمد خاکهای انبوه را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت، و بعد از آنکه محل اصلی خانه برای ابراهیم معلوم گردید، با همیاری فرزندش اسماعیل آنرا تجدید بنا نمود.

در هر حال آنچه مسلم است این يك خانه مقدسی می باشد که از اول خلقت آدم بنا شده، و تا پایان خلقت هم نقش موثری در عالم آفرینش دارد، و حتی همانطور هم که قبلاً گفته شد در قیام مقدس امام زمان علیه السلام هم بنا بر روایات معتبری که بسیار شنیده اید، بیعت او بین رکن و مقام در همان جایگاه مقدس و سرزمین پاک انجام خواهد گرفت.

چون ساخت پیمبری که نامش نامیست

گوئید که نام او در عالم باقیست

گویند که کعبه خانه ای بس عالیست

آنکس که کند سؤال از نام خلیل

\* \* \* \* \*

چون گشت بنای خانه کعبه تمام  
آماده حج شوید از راه دور  
سازنده آن بنا چنین داد پیام  
نزدیک شوید در بر رکن و مقام

\* \* \* \* \*

دادست خدا رسول خود را پیغام  
با کعبه دل طواف این کعبه کنید  
این قبله بود برای اهل اسلام  
کاریکه بود علاقه «زار» مدام

\* \* \* \* \*

و جَعَلَتْ لَهُ وَ لَهُمْ أَوْلَىٰ بَيْتٍ وَضَعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ  
هُدًىٰ لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ  
أَمِنًا .

«و قرار دادی از برای او و خانواده گرامیش اول خانه ای را که بر پا  
گشته است برای عبادت عموم مردم، و آن سرزمین مبارک مکه است  
که وسیله هدایت برای جهانیان است، و در آن خانه آیات روشن و  
نشانه های آشکار « همچنان » مقام ابراهیم خلیل می باشد که هر  
که در آن داخل شود باید در امان باشد.»

پیوستگی شرافت رسول اکرم با عظمت خانه خدا

امام علیه السلام بعد از آنکه اشاره به پایگاه تبلیغاتی رسول اکرم فرمود و  
مکان او را در سرزمین مقدس مکه تایید نمود، سپس از نظر اهمیت معنا در این

مورد آیه ای از آیات قرآنی را به قالب دعا ریخته، که این موضوع بطور کلی نشانگر عظمت بنای کعبه و منظور از پیدایش اوکین خانه توحید و ذکر آیات و بینات در بلندی و رفعت مقام پیشوایان و رهبران، همچنان پیامبران عالیقدر حضرت ابراهیم خلیل و ذراری او یکی پس از دیگری تا پیغمبر خاتم و خاندان گرامیش صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، که بحث این موضوع خود کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد.

اما آنچه که در این معنا می توان گفت: آنستکه باید در اول اعتقاد بر آن داشت که مکه معظمه جایگاه و مکان پیغمبر خاتم و آل اطهار او می باشد که پایگاهی برای اقامه دین حق و محل دعوت برای مردم جهان به سوی خداپرستی و اطاعت از امر پروردگار است، و در پایان امر هم از این مکان شریف انقلاب عظیمی برخاسته می شود، و از همین سرزمین مقدس قیام مهدی علیه السلام برای همگانی کردن دین مبین اسلام و پیروزی آن بر تمام ادیان صورت می پذیرد.

اکنون در بحث فشرده این موضوع تنها می توان به تفسیر مختصری از آیات مربوطه توجه حاصل نمود، همچنانکه می فرماید:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى  
لِّلْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

«همانا نخستین خانه ای که برای مردم قرار داده شد در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است.»



در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: اگر کعبه بعنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است، جای تعجب نیست، زیرا این نخستین خانه توحید است.

و با سابقه ترین معبدی می باشد که در روی زمین وجود دارد، هیچ مرکزی پیش از آن مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده، خانه ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه ای که مرکز اجتماع و محلی پر برکت است ساخته شده.

در موضوع اینکه در آیه شریفه کلمه «بگه» بکار رفته است، این کلمه اشاره به ازدحام و اجتماع است، و بعضی گفته اند: «بگه» به مسجد الحرام گویند و مکه به شهر مکه و بعضی هم گفته اند: بگه و مکه مترادف و اصل مکه، بگه است.

و امتیاز دیگری که این جایگاه مقدس دارد، آنستکه آن محلی پر برکت و پر فایده است همانطور که در آیه فرمود: «بِکَافٍ مُّبَارَكًا» که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی آنجا یکی از پر برکت ترین سرزمینهای جهان است که مخصوصاً در مراسم حج این معنا کاملاً ظاهر و آشکار است.

و از همه بالاتر آنکه آنجا مرکز و مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک به این عبادتگاه بزرگ جلب می شوند، و در مراسم باشکوه حج که از زمان ابراهیم علیه السلام همچنان رایج بوده شرکت می کنند.

اما، در ارتباط با فقره مورد شرح در آیه بعد اشاره می فرماید: **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا.**

از خصوصیات دیگر این خانه آنستکه در آنجا نشانه های روشنی از خداپرستی و توحید و معنویت به چشم می خورد و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از آن نشانه ها است.

آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم علیه السلام در کنار آن باقی

مانده مانند: زمزم، صفا، مروه، رکن، حجر الاسود، عظیم، ارکان کعبه، حجر اسمعیل و غیره که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته است روشنگر خاطره های عظیم و جاودان می باشد همه از دیگر نشانه ها است.

از میان این نشانه های روشن، بخصوص مقام ابراهیم ذکر شده، زیرا محلی است که در آن ابراهیم ایستاده به خاطر بنای کعبه یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم در انجام این مراسم بزرگ.

و نیز امتیاز دیگری که در این مکان مقدس است: هر کس که داخل آن شود باید در امان باشد، همانطور که فرمود: **وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا** و این همان دعائی است که ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه کرد و امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمود و گفت:

**وَ اِذِ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا.....<sup>۱</sup>**

«زمانیکه ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را شهر امنی قرار ده و

من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگهدار.»

پس هر گونه جنگ و مبارزه باید در آنجا ممنوع گردد، همچنانکه از شرایط عمده حج است که فسوق و ستیزه و جدال نباید در آن جایگاه مقدس اعمال شود چون آنجا پناهگاه عمومی برای جهانیان و انسانها و توده مردم است و نباید هیچگونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در آن مکان مقدس بوقوع بپیوندد و باید آنجا مرکز امن

و امان باشد، حتی حیوانات و پرندگان هم در آن محیط باید در آرامش و امان به سر برند و کسی هم مزاحم آنها نشود.

اما اگر دیدید کسانی در آن مکان مقدس سلب امنیت نموده و جنگ و جدال و خونریزی راه انداختند، و به قداست این مکان شریف لطمه وارد آوردند، بدانید آنها ستیزه جوئی با خدا کرده و از فرمان او سرپا زده اند آنان یا کافر و مشرک هستند و یا ظالم و ستمکار و یا دست پرورده استعمارگران و استکبار جهانی هستند، البته خدایتعالی از نظر آزمایشات خود و از نظر اینکه فساد و ظلم و جور حکومت‌های جبار ظاهر شود آنها را مهلت می‌دهد، تا حکومت عدل و داد بوسیله قائم آل محمد صلوات الله علیه برقرار شود ولی باید دانست، که خدا غافل از کار آنان نیست و به کیفر اعمال خود خواهند رسید.

در هر حال در پیرو آیه اول مورد تفسیر خدایتعالی می‌فرماید:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا<sup>۱</sup>

«و بر مردم است آنهایی که توانائی رفتن به سوی آن خانه را دارند  
برای خدا آهنگ به سوی آن نمایند»

در این عبارت دستور انجام حج برای عموم صادر شده و بنابر آنچه که در نهج البلاغه در «خطبه قاصعه» و بعضی از روایات آمده است فریضه حج از زمان حضرت آدم تشریح شده بود ولی رسمیت یافتن آن بیشتر در زمان حضرت ابراهیم و در اسلام به صورت کاملتر و خالی از هر گونه خرافه دوران جاهلی تشریح گردید.

در پایان این بحث همانطور که صاحبان تفاسیر اشاره کرده اند متذکر می شویم: که اهمیت مکه و اثر آن در سازمانهای اجتماعی مسلمانان بسیار زیاد بوده، همچنانکه خدایتعالی کعبه را وسیله ای برای اقامه دین و عبادت و اطاعت مردم قرار داده و آن خانه مقدس را رمز وحدت و مرکزی برای اجتماع دلها و کنگره عظیم برای استحکام پیوندهای گوناگون مقرر فرموده است.

در روی زمین فقط همین تعیین است	آن خانه که بس مجلل از تزئین است
جائست که در پناه آن تأمین است	قصریست بلند تا به نزدیکی عرش

\* \* \* \* \*

تجدید بنا شد است بر دست خلیل	این خانه همان که خانه ربّ جلیل
گوئی که بخلق انس و جانست دلیل	رمزیست ز اسرار در این بیت عتیق

\* \* \* \* \*

آنجا همه سازمان عیش است تمام	چه جای خوشی که بین رکن است و مقام
می رفت در آن مقام و می گشت به کام	هر گاه که «زار» حاجتی داشت عظیم

\* \* \* \* \*

وَقُلْتَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ  
يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

« و فرمودی: همانا که اراده کرده است خدا که بزدايد  
پلیدی و ناپاکی را از شما خاندان رسول و پاک و پاکبزه  
گرداند شما را »

### مقدمات معرفی ورثه انبیاء علیهم السلام

امام علیه السلام بعد از ذکر عظمت بیت الله الحرام و پیوستگی آن با مقام  
والای پیغمبر خاتم در اینجا باز از بعد دیگر اشاره به خصوصیات بالاتری از آنجانب  
کرده و مقام طهارت و عظمت او و خانواده گرامیش را متذکر می شود.  
بسیار شیوه مطلوبی در این فقرات از دعا بکار رفته است که صحت  
مطالب آن ارتباط مستقیم به آیات قرآنی و گفتار الهی دارد، همچنانکه در اعلام  
شخصیت رسول اکرم و اوصیاء گرامیش در اولین مرحله در خصوص پاکی و عصمت  
آن بزرگواران یکی از جالبترین آیات قرآنی را در قالب دعا ریخته و این اعلامیه  
مهم را بوسیله قول حق تعالی تأیید می نماید که فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ  
تَطْهِيراً ۱

« خدا جز این منظور ندارد، که از شما اهل بیت پلیدی را دور نماید و  
آنطور که خود می داند پاکتان کند. »

این آیه تطهیر برهان روشنی برای عصمت رسول اکرم و خاندان گرامی او می باشد که خدایتعالی رجس و پلیدی را از آن بزرگواران دور نموده و لباس عصمت و طهارت بر قامت آنان پوشیده است.

در مورد «رجس» چنین گفته اند: که در لغت به معنی پلیدی و ناپاکی است، و گاهی هم به معنی عذاب و خذلان و زشت و قبیح آمده است، و بگفته «راغب» در مفردات، این پلیدی چهار گونه است، گاهی از نظر غریزه و طبع، گاهی از نظر، فکر و عقل و گاهی از نظر حکم شرع و گاهی از تمام جهات است. البته کسانی را که خدایتعالی خود اراده تطهیر و پاکی آنان نموده، بطور مسلم از تمام پلیدیها و ناپاکیها به دور خواهند بود، بنابر این کسانی مشمول رجس و پلیدی می شوند که درباره آنان می فرماید:

كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ  
وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ<sup>۱</sup>

«اشاره بر اینکه خدایتعالی پلیدی و ناپاکی کفر و گناه را بر کسانی قرار می دهد که ایمان نیاورده و به عقل در نمی یابند، یعنی آنانکه از تعقل و تفکر و اندیشه سرباز زده، سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که رجس و پلیدی شك و تردید و تاريك دلی بر آنها چیره شده تا آنجا که توانائی ایمان از آنان سلب می گردد.»

۱-سوره انعام آیه ۱۲۵.

۲-سوره یونس آیه ۱۰۰.

و این معنا خود می رساند که شایستگی ائمه هدی علیهم السّلام از نظر مقام معرفت و ایمان و مراتب علم و دانش و حکمت و عقل و فهم و درایت ایجاب می کند که آن بزرگواران از تمام موارد رجس و پلیدی و ناپاکی به دور باشند، اعم از اینکه رجس معنوی باشد مانند: حسد، کبر، بخل و یا رجس ظاهری باشد مانند: خطا، نسیان، ظلم، تجاوز و گناه و غیره، تمام این صفات بد را خدایتعالی از خاندان پیغمبرنقی کرده است.

بعضی از مفسران در ذیل آیه شریفه چنین متذکر شده اند: کلمه «انّما» در آیه انحصار خواست خدا را می رساند و می فهماند که خدا خواسته است رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند و به آنان عصمت دهد، یعنی دور کردن رجس و پلیدی از آنان و تطهیرشان مسئله ای است مختص به آنان. بنابراین در آیه شریفه دو حصر و انحصار بکار رفته، یکی انحصار اراده و خواست خدا در برون و دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت و دیگری انحصار این عصمت و دوری پلیدی آن.

### اهل بیت نبوت چه کسانی هستند؟!

در بیان اینکه اهل بیت رسول اکرم چه کسانی هستند کتابهای بسیاری نوشته شده که پرمحتوا از روایات متواتره است، و مفسران هم مطالب زیادی در ذیل آیه تطهیر آورده اند که اکثر آنان تأیید می نمایند: آیه شریفه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

**در تفسیر المیزان** آورده است: روایات بسیار زیاد و بیش از هفتاد حدیث در این مورد آمده است که بیشتر اهل سنت آنها را از طرق بسیاری از، ام سلمه و عایشه و ابی سعید خدری و سعد و علی و حسن و حسین نقل کرده اند و بعضی هم نقل آن را به چهل طریق متذکر شده اند، و شیعه آنرا از علی و امامان دیگر سجّاد و باقر و صادق و رضا علیهم السلام، از ام سلمه و ابی لیلی و ابی ذر قریب به سی طریق نقل کرده اند.

**در مجمع البیان**، با اسناد به روایاتی از جابر نقل کرده است، که آیه تطهیر بر پیغمبر نازل شده در حالیکه در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود، پس رسول فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت و عترت منند، و این معنا در حدیث کسا و روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه نقل شده است.

**ابوسعید خدری گوید:** از رسول اکرم سؤال شد که امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: دوازده نفر از اهل بیتم، و بنابر این روایت و روایات دیگری، دوازده امام را بنام ذکر کرده است و رسول اکرم حضرت مهدی علیه السلام را که آخرین امام است از اهل بیت خود خوانده است.

**در معانی الاخبار:** قریب به این مضمون آورده است: از امام صادق



علیه السلام سؤال شد که آل محمد چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه پیغمبر «ص» و نیز سؤال شد، اهل بیت کیانند؟ فرمود: ائمه هدی (ع) و درباره عترت سؤال شد فرمود: آل عبا.

در رابطه مستقیم با فقره مورد شرح توجه خواننده را به این روایت جلب می کنیم که، ابن عباس: از پیغمبر صلی الله علیه و اله نقل می کند که فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه امام دیگر که از ذریه و نسل امام حسین هستند همه معصوم و پاک و منزّه از رجس و پلیدیهای مادی و معنوی می باشیم.

گذشته از این روایات که ارتباط آیه شریفه تطهیر را در شأن ائمه هدی بیان داشتند، اصلاً در حقیقت مفهوم آیه در همان بیانات جواهر آسای امام هادی علیه السلام در معرفی ائمه معصومین در زیارت جامعه کبیره است که اشاره می فرماید: عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً

« اشاره بر اینکه: بازداشت خدا شما را از لغزش و خطا و ایمن و آسوده گردانید شما را از فتنه ها و آشوبها و پاکتان ساخت از آلودگیها و چرکینیها و از تمام پلیدیها شما را به دور داشت و بخوبی پاکتان کرد آنچنان پاک و پاکیزگی که خود می خواست »

و از آنطرف می دانید که در همان زیارت در اول سلام را به این بزرگواران با اطلاق به خاندان نبوت آغاز می کند، همچنانکه می گوید: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ...

۱- نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را بر وجه گسترده ای آورده است طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

و با توجه به فقره مورد شرح در مرتبه طهارت و پاکیزگی آنان در زیارت مخصوصه آن بزرگواران مکرر آمده است: **أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ** ، گواهی می دهم که تو پاک و پاکیزه ای و پاکزاد از نژاد پاک و پاکیزه.

«چقدر این معنا در سطحی عالی است!!»

در شأن رسول و آلش آمد تطهیر	آنجا که اراده کرد حق در تقدیر
ناپاکی و رجس تا که شد پاک ضمیر	یعنی که زدود جمله از اهل بیت

\* \* \* \* \*

قولی که نگفته کس براین وجه متین	در شأن ائمه هدی گفت چنین
بر پاکی و بر طهارت از روی یقین	از لغزش و از خطا همه معصومند

\* \* \* \* \*

هر چند که کرده ام در این راه تلاش	بی پرده کنم حقیقتی را من فاش
گویم که منم مثل تو بودم ای کاش	تا معرفتم رسد به دانائی «زار»

\* \* \* \* \*

ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ  
فَقُلْتَ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَقُلْتَ  
مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ وَقُلْتَ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ  
أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ  
إِلَيْكَ وَالْمَسْلُوكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ.

« پس قرار دادی پاداش رسول گرامیت محمد را که درود خدا بر او  
آلش باد؛ در کتاب خود قرآن، آنجا که فرمودی: ای پیغمبر، بگو با  
مردم که من از شما اجر و پاداش رسالتی نمی خواهم، جز آنکه  
محبت و دوستی کنید با خاندان و نزدیکان من (و نیز از زبان  
پیغمبر فرمودی) که هر پاداشی که از شما خواهش کردم به نفع خود  
شما است، و یاز فرمودی: که رسول بگوید: از شما مطالبه پاداش  
و اجر رسالتی نمی کنم مگر آنکه کسی بخواهد راهی به سوی  
پروردگارش در پیش گیرد و راه راست را طی نماید، « پس همان  
اهل بیت پیغمبر گرامینند » که طریق و رهبر به سوی تو و راهنا  
بسوی بهشت و خشنودی تواند »

### دستور خدایتعالی بر دوستی خاندان رسول اکرم!

قبلاً اشاره شد که امام علیه السلام در بخش گذشته با استناد به آیات  
قرآنی رسول اکرم و خاندان گرامیش را از هر گونه رجس و پلیدی دور داشته و در  
پیرو آن در بند مورد شرح بعد از آنکه اجر و پاداش رسالت پیغمبر خاتم را ارتباط به  
گفتار الهی می دهد، سپس با استناد به آیات دیگری تأکید به دوستی و مودت  
با اهل بیت کرده و مقام پیشوائی و رهبری آنانرا تثبیت می نماید و همچنین آنانرا هادی و

رهنما به سوی بهشت و رضوان خدایتعالی معرفی می کند.

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که در این فقرات از بند مورد شرح در دعا سه آیه از آیات قرآنی که در يك اصل مهم آمده است با سه مضمون بیان شده و مسئله بزرگی را درباره رسول اکرم و خاندان گرامی او مطرح می سازد، همچنانکه در اول می فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...<sup>۱</sup>

« بگو ای پیغمبر! من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست

نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم »

بعضی از مخالفان و خورده گیران به مقام اهل بیت رسول اکرم به این آیه اشکال گرفته اند، لذا لازم است توجه بیشتری به تفسیر آن مبذول گردد.

یکی از انتقادات مخالفان اینست که می گویند: که در آیات دیگر خدایتعالی پاداش و اجر رسالت انبیاء را بطور کلی بعهده خود گذاشته است و در اینجا گفته می شود: که پیامبر اجر خود را در دوستی و مودت با اقرباء خود دانسته خلاف آیات دیگر است.

انتقاد دیگر اینکه می گویند: چرا پیامبر برای خانواده خود این امتیاز را قائل شده است، و این خود نوعی تبعیض است که آنانرا از دیگران ممتاز دانسته است. چه خوب که در همین بند از دعا در دو آیه دیگر که در پیرو همین آیه به قالب دعا ریخته شده است، جواب رسائی به این قبیل اشکال و ایرادها داده شده، و

بهرتر آنستکه قبلاً در تفسیر همین آیه اول به شأن نزول آن پردازیم تا دانسته شود که تقاضای رسول اکرم درباره دوستی و مودت با اهل بیت بر چه مبنائی بوده است.

### در تفسیر مجمع البیان، شأن نزول این آیه را از پیامبر اکرم نقل

می کند: بر این وجه، هنگامیکه پیامبر وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیم و عرض می کنیم، اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد، هنگامیکه این سخن را خدمتش عرض کردند آیه: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً... را بر آنها تلاوت کرد، سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید! آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند.**

اکنون از همین شأن نزول آیه شریفه معلوم گردید: که اولاً پیامبر از خود چیزی نگفته و به دستور حق تعالی بوده و ثانیاً، این خود يك لطفی از جانب پیامبر نسبت به آنها که می خواستند کمک مالی نمایند و پیامبر آنها را در مقابل مسئله مادی دعوت به کمک معنوی نمود، **آنهم در سطحی بسیار عالی که اشاره به ورود در میدان عشق و محبت است.**

از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام گناه این توهم را ایجاد می نمود که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می طلبد که گفت: **من هیچ اجر و پاداشی از شما نمی خواهم جز آنکه نزدیکان مرا دوست بدارید، در این مورد توجه خواننده را به مطالب بعضی از تفاسیر جلب می نمائیم.**

### در تفسیر نمونه، آورده است: دوستی ذوالقربی بازگشت به مسئله ولایت

و قبول رهبری ائمه معصومین علیه السلام از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله می کند، که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر و ادامه مساله ولایت الهیه است، و

پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر سبب سعادت خود انسانها می باشد و نتیجه به خود آنها باز گشت می کند.

مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوان و تفسیرهای مختلفی دارند که هر گاه با ذهن خالی از پیش داوریهها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصل آیه دور شده اند و احتمالاتی را برگزیده اند که نه با محتوای آیه سازگار است، و نه با شأن نزول و سایر قرائن تاریخی و روایتی آن.

اکنون ما در اینجا کاری به بحث گوناگون در پیرامون این آیه نداریم، ولی برای آنکه به حقیقت محتوای آیه آشنا شویم و پاسخی به بحثهای متفرقه داده باشیم، بهترین راه را توجه به تفسیر همان آیاتی می دانیم که در بند مورد شرح در پیرو همین آیه آمده است و گویا خود امام علیه السلام در سیاق کلام همین دعا جواب احتمالات گوناگون را داده است!!

در اول باید گفت: در بسیاری از آیات در قرآن مجید آمده است که: پیامبران در تبلیغات خود می گفتند: ما پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است، همچنان:

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ  
الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

اما در مورد شخص پیامبر اسلام تعبیرات مختلفی دیده می شود که از جمله مضمون همان دو آیه دیگر است که در قالب دعا در پیرو همان آیه مودت آمده

است و جانی می فرماید:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ.....<sup>۱</sup>

«بگو: پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط نزد خداوند است.»

و در این آیه شریفه بحث از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت رسول اکرم است، و خدایتعالی خود اجر و پاداش او را بر خود دانسته است. و این معنا می رساند که رسول هیچگونه انگیزه مادی نداشته و محرک او تنها جنبه معنویت به دستور الهی داشته است. و باز در رابطه با بند مورد شرح در آیه دیگر با مضمون دیگر چنین آمده است:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبًّا سَبِيلًا<sup>۲</sup>

«بگو: من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، تنها پاداش من اینست که: کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.»

۱-سوره سبأ، آیه ۴۷.

۲-سوره فرقان آیه ۵۷.

با توجه به آیات قبل از این آیه از تفسیر این آیه چنین نتیجه حاصل می شود: خدایتعالی به رسول گرامی می فرماید: ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی و دلهای آماده را به سوی خدا دعوت کردی. سپس به پیامبر دستور می دهد که به آنها بگوید: من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچگونه اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم، تنها اجری که می خواهم اینست که: مردم بخواهند راهی را به سوی پروردگارشان برگزینند، یا به اعتبار دیگر ( پاداش من همان هدایت شما می باشد) و در هر حال خدایتعالی با بیان دیگر می فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ<sup>۱</sup>

« من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم . »

در تفسیر نمونه، در ارتباط با همین معنا آورده است که هرگاه آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است، در یکجا به کلی نفی اجر و مزد می کند، و در جای دیگر می گوید: من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید- و در مورد سوم می گوید: پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است.

و در هر حال در آیه مورد بحث می افزاید: مودت در قریب پاداش رسالت من است، یعنی من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد و مطلقاً چیزی



نیست که نفعش عاید من شود، صددرصد به سود خود شما است و چیزی می باشد که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب آیا جز مسئله ادامه خط مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومین که همه از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند باشد منتها چون مسئله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

### وجوب دوستی و محبت با ائمه هدی علیهم السلام

مطالب مختصری در تفسیر آیات در بند مورد شرح گذشت، ولی اکنون در ارتباط با اصل موضوع یادآور می شویم که در چند مورد از زیارت جامعه کبیره در معرفی مقام و رتبه والای ائمه معصومین علیهم السلام در خصوص دوستی و محبت به آن بزرگواران مطالب جالبی آمده است که آن هم در ارتباط با فقرات مورد شرح از گفتار خود امام علیه السلام مأخذ گرفته است.

جائی می فرماید: مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَ اللَّهَ، «هر کس شما را دوست بدارد همانا که خدا را دوست داشته است.»

و در جای دیگر: مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، «هر کس به شما مهر ورزد همانا که به خدا مهر و محبت ورزیده است.»

و باز از بعد دیگر می فرماید: وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسَلِّكُ

إِلَى الرِّضْوَانِ.....

«بهره مند و رستگار شدند رستگاران از فیض ولایت و دوستی و امامت و رهبری شما و بواسطه محبت شما می توان به سوی جنت رهسپار شد.»

و شاهد کلام که اصل مطلب در شرح این بند از دعاء است آنستکه جائی در همان زیارت می فرماید:

وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمَفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمُوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ

آری چنین است: که بسبب اعتقاد به ولایت و امامت شما «ای خاندان وحی» طاعت‌های واجب پذیرفته می شود و خدایتعالی دوستی و مودت شما را بر خلق واجب کرده است.

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که چه تفاوتی در میان واژه های موالات و محبت و مودت است، که بر وجوه گوناگون درباره ائمه هدی علیهم السلام ذکر شده است.

آنچه را که صاحب نظران در این مورد گفته اند: محبت به معنی، دوستی و عشق و دلدادگی است، و اشاره می نمایند: که حب و دوستی و مودت و وداد مربوط به عالم قلبی است که در خارج بوجود می آید.

درباره ولاء و مودت هم معانی گسترده ای ذکر کرده اند که دوستی و پیوستگی نزدیک بهم و جدا نشدنی یکی از آن جمله است، ولی باید گفت: که معنی مخصوص مودت چنین است که تمام معانی مراتب محبت و موالات را دربرمی گیرد، بلکه به معنی، دوستی و علاقه سرشار است که بستگی به عوالم قلبی داشته و ثابت و پایدار می باشد.

و از همین جهت است که در قرآن مجید در رابطه با بند مورد شرح اشاره به همین مقام جامع در دوستی و محبت نسبت به مقام اهل بیت رسول اکرم شده است.

## بعضی از روایات در پیرامون آیه مودت

در ارتباط با بند مورد شرح در ذیل آیه شریفه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**، که تفسیر آن گذشت مفسران روایات بسیاری ذکر کرده اند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود.

**در تفسیر المیزان:** پس از شرحی بتفصیل در آیه شریفه آورده است: مراد

مودت در قریبی، دوستی خویشاوندان رسول خدا است که همان عترت او از اهل بیتش باشند، و بر طبق این تفسیر روایاتی هم از طرق اهل سنت و اخبار بسیاری از طرق شیعه وارد شده که همه آنها آیه را به مودت عترت و دوستی با آن حضرات علیهم السلام تفسیر کرده اند.

اخبار متواتره ای که از طرف دو طایفه بر وجوب مودت اهل بیت و محبت آنان رسیده این تفسیر را تأیید می کند، سپس در آن تفسیر اضافه می کند: که منظور از واجب کردن مودت اهل بیت و آنرا اجر رسالت قرار دادن تنها این بوده که این محبت را وسیله ای قرار دهد، برای همینکه مردم را به ایشان ارجاع دهد و اهل بیت مرجع علمی مردم قرار گیرند مانند: حدیث ثقلین و حدیث سفینه و امثال آن.

**در کافی هم به سند خود، از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که**

در تفسیر آیه شریفه مودت فرمود: منظور از قریبی اهل بیت علیهم السلامند.

و همچنین از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد از آیه مودت فرمود:

ایشان ائمه اند، و طبق روایات دیگر در جواب همین سؤال آنحضرت فرمود: به خدا قسم که آن فریضه است از جانب خدا بر بندگان برای حضرت محمد و اهل بیت او.

و نیز سیوطی در «الدّر المنثور»، از «ابن جریر» چنین نقل

می کند: هنگامیکه علی ابن الحسین علیه السلام را به اسارت آوردند، مردی

دردروازه دمشق به او گفت: خدا را شکر که شما را کشت و ریشه کن ساخت، آن بزرگوار فرمود: آیا قرآن نخوانده ای که فرمود: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**، گفت آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده فرمود: آری.

**زمخشری در «کشاف»** حدیثی نقل کرده که «فخر رازی» و «قرطبی» در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند، حدیث مزبور بوضوح مقام آل محمد صلی الله علیه و آله و اهمیت حب آنها را بیان می دارد، و می گوید رسول خدا فرمود: **مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً** «هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است».

و در پیرو این جمله تکرار می کند، و می فرماید: **أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَغْفُوراً لَهُ** «آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود بخشوده است»، با توبه از دنیا رفته است، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است، فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد و در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود و قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

و در پیرو همین حدیث می فرماید: **أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ...** آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او علامت یأس از رحمت خدا نمایان است و او کافر از دنیا رفته است و بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

بنابر این چه اجر و پاداش بزرگی خدایتعالی برای رسول اکرم مقرر فرموده، و چقدر جای منت است که دوستی و مودت اهل بیت او را بر بندگان واجب کرده است، همچنانکه زمانی درخواهد رسید که این عوالم دوستی و محبت سرتاسر عالم را فرا

گیردو آنقدر مردم جهان بوجود مقدس حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه عشق و محبت و رزند تا در کمال سعادت براه خوشبختی و رسیدن به رضا و خوشنودی خدا دست یابند!

## سیر سالکین الی الله به سوی رضا و خشنودی خدا!

در پایان بند مورد شرح امام علیه السلام بعد از ذکر وجوب عوالم محبت و مودت با ائمه هدی علیهم السلام عرض می کند: فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكَ إِلَي رِضْوَانِكَ. یعنی پس بودند آن بزرگواران راهنمای مستقیم به سوی تو و طریقی استوار به سوی رضا و خشنودی تو، و این معنا اشاره به آیه شریفه است که می فرماید:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ

اشاره بر اینکه: هدایت می فرماید خداوند به نور و کتاب، که عبارت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن است هر که پیروی کند رضای او را به وسیله ایمان و عمل صالح به راه های سلامتی و بیرون آورد ایشانرا از تاریکیها به روشنی و روشنائی و هدایت می کند آنانرا براه راست.

شاهد کلام در تفسیر این آیه بر اینست که در روایات متعددی در تفاسیر آمده است که مراد از نور امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیهم السلامند که هدایت فرماید خداوند به نور ولایت آنان هر که پیروی کند رضای او را به راههای سلامت و هدایت. اما در رابطه با این بند مورد شرح این معنا قابل توجه است که اشاره به سیر سالکین الی الله به سوی رضا و خشنودی او سبحانه و تعالی گردیده است، یا به

اعتبار دیگر قصد و حرکتی به سوی جنات عدن و رضوانش.

اگر خوب توجه داشته باشید: بعضی از بیانات امام مفسر بعضی از بیانات امام دیگر است، نمیدانم که خواننده در زیارت جامعه کبیره خواننده است که می فرماید: **فَبِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرَّضْوَانِ** اشاره بر اینکه بواسطه شما ائمه معصومین و بوسیله دوستی و محبت با شما می توان به سوی جنت راه یافت، بلکه از جنت بهتر و از تمام نعمتهای مافوق تصور معنوی بالاتر بسوی رضوان یا رضایت و خوشنودی خدا می توان شتافت، یا به تعبیر دیگر به واسطه اطاعت شما می توان بسوی آثار رحمت و عنایت باری تعالی نزدیک شده مقام تقرب حاصل نمود.

چون هیچ طریقی بهتر برای حصول مقام تقرب به سوی حق از راه دوستی و مودت با ائمه هدی میسر نیست، و هیچ بالاتر از خوشنودی و رضای حق تعالی بر بندگان نیست که آن منشا رستگاری و سعادتها در دنیا و آخرت است.

**بهشت عدن چه می باشد؟! جنات نعیم کدام است؟! مساکن طیبه چیست؟! حورو و قصور انواع لذات بهشتی چه معنی دارد؟! همه و همه در برابر رضا و خوشنودی خدا هیچ است، مگر نشنیدید که در قرآن فرمود:**

و رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ<sup>۱</sup>

« رضا و خوشنودی خدا بالاتر از هر چیز و کامیابی بزرگی است. »

و این مقام بشارت و ایصال به مرتبه رستگاری عظیم است که باز در جای دیگر فرمود:





فَلَمَّا أَفَضْتُ أَيَّامَهُ أَقَامَ وَلِيَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ  
عَلَيْهِمَا وَالْهِمَا هَادِيًا إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

«پس چون دوران عمر پیغمبر سپری گشت وصی و جانشین خود علی بن ابی طالب را به هدایت و راهنمایی امت گماشت «درود و رحمت خدا بر این دو بزرگوار و فرزندانشان باد» همچنانکه او «پیغمبر» بیم دهنده و انذار کننده امت بود «علی» هم هادی و راهنمای هر قومی گردید.»

رسول اکرم فرمود: من منذرم و علی هادی است.

امام علیه السلام بعد از آنکه در شخصیت والای رسول اکرم و معرفی آنجناب در مقام خاتمیت نبوت بیاناتی ایراد فرمود و خصوصیات زمامداری و دوران رهبری آن حضرت را یاد آور گردید، در اینجا چنین اشاره می فرماید: که چون دوران عمر گرانمایه آن بزرگوار سپری شد، زمام هدایت امت را به دست باکفایت ولی و جانشین خود علی علیه السلام سپرد، یا به اعتبار دیگر، می توان گفت: کار اقامه و برقراری دین حق را به همتای خود امام علی بن ابیطالب واگذار فرمود.

در اینجا در این بند از دعا داعی علیه السلام بعد از معرفی جانشین بلافصل رسول اکرم در اهمیت این معنا اشاره به ارتباط یکی از آیات قرآنی کرده که شایستگی آن وصی عالیقدر را تا مرتبه والائی می رساند، یعنی همانگونه که خدایتعالی رسول را راهنمای خلق و هدایت کننده هر قومی قرار داد، پس این مقام و این مأموریت را هم بعد از رسول بدست توانای جانشین آن بزرگوار سپرده است.

و این اولین کلامی است که در ارتباط به یکی از آیات در این دعا درباره

سیدالاصیاء آمده است، همچنانکه می فرماید:

....إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ<sup>۱</sup>

با توجه به سرآغاز آیه شریفه ، اشاره بر اینستکه: چون کافران در زمان رسول اکرم از نظر مخالفت و لجاجت بهانه جوئی می کردند و می گفتند: چرا معجزه و نشانه ای از طرف پروردگار بر پیغمبر نازل نشده، پس به دنبال این سخن خدایتعالی فرمود: ای پیامبر، تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی راهنمایی است در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مسئله انذار و دعوت او به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجاز گری است.

**در تفسیر نمونه**، در ذیل آیه شریفه در معنای این دو واژه «منذر» و «هادی» آورده است: که در حقیقت «منذر» همچون «علت محدثه» و ایجاد کننده است و «هادی» به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده و پیش برنده است، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به «رسول» و «امام» می کنیم، رسول تأسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهدارنده شریعت است.

روایات متعددی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: «**من منذرهم**» و «**علی هادی**» است، این تفسیر را کاملاً تأیید می کند، به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم:

**فخر رازی**، در تفسیر کبیر خود در ذیل همین آیه، از ابن عباس چنین نقل می کند: پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «**من منذرهم**» سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود: تویی «هادی» و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان

هدایت می شوند.

این روایت از دانشمندان اهل تسنن با چندین سند ذکر شده و در تفاسیر خود آورده اند.

**در اصول کافی**، از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: «منذر» رسول خدا، و برای هر زمانی از ما هادی باشد که هدایت نماید مردم را به آنچه پیغمبر خدا آورده و هادیان بعد از آنحضرت علی علیه السلام و بعد از او اوصیاء هر يك بعد از دیگری می باشند.

و همچنین آنجناب اشاره نمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من منذر و تو یا علی هادی هستی و از ما باشد هادی و نجات و سعادت تا روز قیامت.

در زیارت جامعه کبیره دربارہ ائمه هدی علیهم السلام می خوانید: **أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّأَشِدُونَ الْمُهْدِيُونَ**.... یعنی گواهی می دهم که شما پیشوایان رشید و راه یافته به سوی حق هستید، و اصلاً در سلام مخصوص آن بزرگواران آمده است: **السَّلَامُ عَلَى أئِمَّةِ الْهُدَى**، درود بر شما ای پیشوایان راه یافتگان، و همانطور که از وجه تسمیه آن بزرگواران بر می آید: علی علیه السلام هادی و وصی خاتم مهدی است.

و از همین جهت است که زمین هیچگاه از وجود هادی و مهدی خالی نمی ماند و برهان عقلی هم بر این امر قائل است، زیرا پیشوا و رهبر علت غائی موجودات و سبب بقاء ممکنات است، پس هم اکنون، امام زمان قطب دایره امکان راهنمای کل خلق جهان است و بوجود آن بزرگوار زمین و آسمان برقرار می باشد.

بگرفت وصی برای خود بس شایان  
او کرد وفا به هر چه عهد و پیمان

چون عمر رسول شد به سر در پایان  
یعنی که بحق علی شدش جای نشین

\* \* \* \* \*

تفویض شد این منصب نیکو به امیر  
امر است مقدر شده اندر تقدیر

ز انسان که پیمبران بشیرند و نذیر  
آنها همه منذرنند او هادی خلق

\* \* \* \* \*

باشد چو کسی که همسر اوست بتول  
این امر در اعتقاد «زار» است قبول

شایسته بود که جانشین بعد رسول  
در مسئله خلافت او شك نیست

\* \* \* \* \*

قَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ  
 مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ  
 خَذَلَهُ

«پس رسول اکرم در حالیکه جمعیت برابرش بودند فرمود: هر کس که من پیشوا و ولی او بودم، پس علی پیشوا و ولی او خواهد بود، خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار و بی‌مقدار کن هر که او را که از یاری او دست بردارد.»

### انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت.

امام علیه السلام، بعد از آنکه اشاره فرمود که رسول اکرم در پایان رسالت خود جانشین و خلیفه خود را انتخاب فرمود، در اینجا به ذکر گزارش این امر مهم می پردازد، و این موضوع اشاره به دو آیه از آیات قرآنی است که یکی درباره ابلاغ اعلامیه ای است که به رسول اکرم از طرف خدایتعالی امر گردید که جانشین خود را به مردم معرفی نماید و دیگر شرح واقعه غدیر خم است.

البته بیان این موضوع در گفتار مختصر گنج‌انیده نخواهد شد چون تا کنون گذشته از مطالب تفاسیر ده ها کتاب جداگانه بر آن نوشته شده که حتی اگر از هر مقاله سطری اقتباس شود صدها صفحات کتاب را در بر می گیرد.

همانطور که می دانید تنها علامه امینی یکدوره کتاب مشتمل بر چند مجلد بنام «الغدیر» نوشته است که شاید آنهم بنظر خودش هنوز حق معنا را ادا نکرده باشد و دیگران هم بنوبه خود کتابهای متعددی در رابطه به این موضوع نوشته اند.

اکنون در اینجا بسیار مختصر به ذکر این مطلب پرداخته و در اول توجه

خواننده را بتفسیر آیه شریفه جلب می نمائیم که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا  
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.....<sup>۱</sup>

«اشاره بر اینکه ای پیامبر: آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً به مردم برسان و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می دارد و کافران را هدایت نمی کند.»

این خطاب با این لحن به رسول اکرم نشانگر آنستکه سخن از حادثه مهمی در میان است که امکان درگیری های زیادی از طرف مخالفین در جریان است و خدایتعالی در این آیه به آنحضرت تأمین داده است که از درگیریها و خصومتها او را حفظ خواهد کرد.

بطوریکه صاحبان تفاسیر متذکر شده اند: در مورد آیه شریفه این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول آیه که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر را به این امر تأکید و مأمور ابلاغ آن می کند، چون تا آنزمان نزول آیه شریفه بیشتر از مسائل مهم امر رسالت حل شده بوده است، همچنان مسائلی که مربوط به امر شرك و بت پرستی بوده، مسائلی که مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده، مسائلی که مربوط به مبارزه با اهل کتاب و امر منافقان و غیره بوده که همه تا حدی حل شده و در خور نحوه این خطاب نبوده است.

آیا نزول این آیه مسئله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین چیز دیگری می تواند باشد، برای اثبات این امر باید بتفسیر آیه شریفه و روایاتی که از دانشمندان اهل تسنن و علماء شیعه رسیده است توجه حاصل نمود:

**در تفسیر نمونه در شأن نزول این آیه آورده است:** گرچه متأسفانه پیشداوریها و تعصبهای مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله «زیدبن ارقم» و «ابوسعید خدری» و «ابن عباس» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوهریره» و دیگران از معاریف نقل کرده اند، و همه گفته اند: که این آیه درباره علی علیه السلام و داستان روز غدیر خم نازل شده است.

و با آنکه دانشمندان اهل تسنن این شأن نزول را پذیرفته اند ولی سعی کرده اند که در تفاسیر خود آنرا کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند و بعضی آنرا به عنوان احتمالی برای شأن نزول ذکر کرده اند.

و جمعی دیگر نزول آیه را درباره علی علیه السلام مسلم دانسته اند، اما اینکه دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که در تفاسیر شیعه پاسخ آنها داده شده است.

البته روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن و کتب شیعه نقل شده بیش از آنستکه بتوان آنها را انکار کرد و یا به سادگی از آن گذشت، و غیر

از این روایاتی بسیار که در ارتباط با همین آیه شریفه درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است تا آنجا که نویسنده محقق «علامه امینی» در «الغدیر» حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر با اسناد و مدارك و از ۸۴ نفر از تابعین، و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد، حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شك و تردید کند باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.<sup>۱</sup>

### در نصب خلافت علی علیه السلام اسلام تکامل یافت.

در رابطه به این آیه شریفه که خدایتعالی به رسول اکرم دستور فرمود: که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده کاملاً به مردم برسان؛ که مختصری از تفسیر آن گذشت، اکنون اشاراتی که در بعضی از تفاسیر در پیرامون تفسیر آیه و ادامه این داستان آمده است متذکر می شویم.

همچنان که گفته شده است: چون رسول اکرم در ابلاغ این امر مهم نگران بود از اینکه مبدا مخالفین عکس العملی نشان دهند که لطمه ای به اسلام وارد آید از آنجهت که بیشتر مردم تازه مسلمان بوده و با علی علیه السلام عداوت داشته و دل‌های ایشان مملو از کینه او بود، لذا خوف آن می رفت که اگر این امر ظاهر شود شورشی ایجاد گردد و بسیاری از آنها به کفر خود برگردند، در هر حال چون جبرئیل از طرف خدایتعالی این اطلاع را به آن حضرت داده بود، و اشاره به رحلت قریب الوقوع آن

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتب: سیرطی «الدر المنثور» الغدیر علامه امینی و «احقاق الحق» قاضی نورالله

شوشتری و «المراجعات» شرف الدین، مراجعه شود.



بزرگوار کرده بود، و از طرف خدایتعالی تذکر داده بود که در فریضه حج این امر مهم، یعنی نصب علی به خلافت و جانشینی خود باید به مردم ابلاغ گردد، لذا با کمی تأخیر در این مورد این امر دوباره تأیید گردید، و خدایتعالی خود وعده داد که او را از ماجرا جوئیها حفظ فرماید.

بنابر این، بعد از آنکه مراسم همان حجة الوداع با شکوه هر چه تمامتر و با جمعیت متجاوز از یکصد هزار نفر پایان رسید و مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب افتخار تاریخی بزرگ همراه پیامبر بودند، و حجاج کم کم به سرزمین غدیر خم می رسیدند - که بنا به گفته مورخین آن روز، روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود و درست هشت روز از عید قربان می گذشت که ناگاه از طرف پیامبر گرامی امریه ای صادر گردید و دستور توقف به عموم حجاج داده شد، مسلمانان با صدای بلند آلهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، مؤذن پیامبر با صدای «الله اکبر» مردم را به نماز ظهر دعوت کرد و همه به سرعت آماده نماز شدند هوا بسیار گرم و ریگهای سوزان در اثر اشعه آفتاب سراپای آنها را ناراحت می کرد.

نماز ظهر تمام شد و حجاج تصمیم داشتند در اثر گرما به خیمه های کوچک خود که به همراه داشتند پناهنده شوند، ولی پیامبر به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن يك اطلاعیه مهم الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شود خود را آماده کنند، و چون کسانی که از پیامبر فاصله داشتند نمی توانستند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت مشاهده کنند، لذا دستور داده شد منبری از جهاز شتران ترتیب دادند و پیامبر بر فراز آن قرار گرفت.

نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس

مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده؛ از میان شما می روم، من

**مستولم شما هم مستول!**

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟!

مردم صدا بلند کرده و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی؛ خداوند تو را جزای خیر دهد.

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟!

**همه گفتند: آری، گواهی می دهیم - فرمود: خداوندا گواه باش!**

بار دیگر فرمود: ای مردم، آیا صدای مرا می شنوید؟ - گفتند: « آری » و به دنبال آن سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد، سپس پیامبر فرمود: اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟!

یکی از میان جمعیت صدا بلند کرد: کدام دو چیز یا رسول الله؟  
پیامبر بلافاصله گفت: اول **ثقل اکبر**، کتاب خدا است که يك سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا **گمراه نشوید**.

و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند، و خداوند لطیف خبیر به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید، و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد،

گویا کسی را جستجو می کند، همینکه چشمش به علی علیه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان سردار سپه شکست ناپذیر اسلام است.

در اینجا صدای پیامبر رساتر و بلندتر شد و فرمود: ای مردم چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟! گفتند: خدا و پیامبر داناترند؛ پیامبر گفت: خدا مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم است)، سپس فرمود: مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَىٰ مُوَلَّاهُ... هر کس که من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر اوست، و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ  
أَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَنْصَرَ مَنْ نَصَرَهُ وَ أَخَذَلُ مَنْ خَذَلَهُ...

«خداوندا دوستان او را دوست مدار و دشمنان او را دشمن مدار، محبوب مدار آنکس که او را محبوب دارد، و مبغوض مدار آنکس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن و آنان را که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او مدار و او را از حق جدا مکن.»

سپس فرمود: آگاه باشید همه حاضران و وظیفه دارند این خبر را به غائبان

برسانند.

خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر و علی علیهما السلام و مردم فرو می ریخت و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود

که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر خواند:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأُتِمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ  
لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...<sup>۱</sup>

«امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را بنام آئین جاودان شما پذیرفتم.»

سپس پیامبر فرمود: خداوند بزرگ است همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی پس از من راضی و خوشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی علیه السلام را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بَخْ بَخْ لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَفْرِينِ بِرِ تَوْبَادِ، أَفْرِينِ بِرِ تَوْبَادِ اَيِ فِرْزَنْدِ اَبِوطَالِبِ، تَو مَوْلَا وَ رَهْبِرِ مَنْ وَ تَمَامِ مِرْدَانِ وَ زَنَانِ بَا اِيْمَانِ شَدِي.

در این موقع ابن عباس گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد

ماند.»

بنابر این در این روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی علیه السلام برای آینده مردم تکامل یافت و آئین اسلام به مرتبه نهائی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان این

آئین به تکامل نهائی نمی رسید.

**در تفسیر نمونه** آورده است: در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحاً این مطلب آمده است که آیه شریفه در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی علیه السلام نازل گردیده از جمله اینک:

دانشمند معروف سنی «**ابن جریر طبری**» در کتاب ولایت از «**زید بن ارقم**» صحابی معروف نقل می کند: که این آیه در روز غدیر خم در باره علی علیه السلام نازل شده است.

همچنان در آن تفسیر نام بسیاری از بزرگان اهل تسنن را ذکر کرده که همه، این روایت را تأیید کرده اند.

**در تفسیر برهان و نور الثقلین**، نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه در باره علی علیه السلام در روز غدیر خم نازل گردیده که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است.

**علامه سید شرف الدین**، در کتاب «**مراجعات**» چنین می گوید: نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده ذکر کردند، و اهل سنت شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد.

از قول امین وحی که کرد نزول  
در نزد خدا ولایت او راست قبول

در کنگره وداع حج گفت رسول  
بر هر که منم ولی علی والی اوست

پس کرد دعا آنکه علی دارد دوست  
هر کس که بود دشمن آن نیک سرشت  
بر دوستی خدا چنین امر نکوست  
دشمن برسول و هم خدا دشمن اوست

\*\*\*\*\*

شد دین خدا بغایت حد تکمیل  
این واقعه بس مهم که در شرح آن  
آنروز غدیر که، علی شد تجلیل  
حتی نتوان «زار» نگارد تفصیل

\*\*\*\*\*

وَقَالَ مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيُّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ.

و گفت هر کس که من پیغمبر او هستم، پس علی امیر و فرمانروا  
بر اوست.

چگونه علی علیه السلام ملقب به امیرالمؤمنین شده است؟

در ادله و نص بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام مطالب بقدری  
زیاد است که مستلزم نگارش کتابی جداگانه است.

تنها علامه حلی، در یکی از کتابهای خود بنام «کتاب الفین» در مقدمه  
اول هزار دلیل بر اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب آورده، و در  
مقدمه دوم آن هزار دلیل دیگر در ردّ شبهات مخالفین اقامه کرده است

و همچنین در کتاب دیگری بنام «جذبه ولایت» که از همین علامه عالیقدر  
است، می گوید: باید درباره امام نصی وارد شده باشد، زیرا همانطور که قبلا  
گفته ایم: عقیده تعیین امام و نصب آن از طرف مردم باطل است، و درباره غیر از

علی علیه السَّلَام اجماعاً نصی وارد نشده و فقط درباره علی نص داریم.  
سپس اشاره می کند: دلیلهائیکه از قرآن کریم بر امامت علی علیه السَّلَام  
به دست می آید، چهل برهان است که در پیرو آن چهل آیه از قرآن مجید را با اشاره  
بتفسیر مربوطه آنها در شأن علی علیه السَّلَام آورده است و در اینجا برای تیمن به دو  
برهان از آن اکتفا می کنیم.

در ضمن برهان بیست و هشتم می گوید: احمد بن حنبل روایت کرده که  
ابن عباس گفت: در هیچ جای قرآن عبارت « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » نیامده، مگر  
آنکه علی علیه السَّلَام بر رأس آن و امیر آن و شریف آن و آقای آن می باشد،  
خداوند در بعضی از آیات قرآن از اصحاب پیغمبر ایراد گرفته ولی در هیچ جا از  
علی (ع) ایراد نگرفته بلکه همه جا او را به خیر و خوبی یاد نموده است و این دلالت  
بر افضلیت او دارد.

در برهان چهلّم اشاره بقول حق تعالی کرد که می فرماید:

... فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

«همانا که خداوند یار و مددکار پیغمبر و جبرئیل ناصر او و کسیکه

صالح جمیع مؤمنان است همچنان یاری کننده او می باشد»

از بیان «اسماء بنت عمیس» نقل شده است که گفت: شنیدم رسول خدا این آیه را  
قرائت می کرد، و فرمود: «صالح المؤمنین» علی بن ابیطالب است. (بنابر این او  
شایستگی دارد که امیر المؤمنین باشد)

اکنون در شرح این بند از دعا که امام علیه السلام در پیرو واقعه غدیر خم در تأیید بر این معنا که از قول رسول اشاره می کند که فرمود: هر کس من پیغمبر او هستم، پس علی امیر و سرپرست اوست، از مفهوم این معنا چنین نتیجه حاصل است: که در اول این لقب بزرگ «امیر» به دستور حق تعالی از طرف رسول اکرم اشاره بوجود مقدس علی علیه السلام شده و عنوان امیر و فرمانروا و سپه سالاری مؤمنین به آنحضرت داده شده است، و در ثانی در این بیان جانشینی او به مقام ولایت تأیید شده است.

**در کتاب وظائف الشیعه، آورده است:** طبق اخبار متواتره قریب به هشتاد خبر از طرق عامه و خاصه رسیده که خدایتعالی و رسول گرامی علی علیه السلام را، **امیر المؤمنین** نام نهادند و در اینجا به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد:

رسول خدا فرمود: چون به معراج رفتم، خطاب رسید: ای پیغمبر بخوان بر علی بن ابیطالب این نام را «**امیر المؤمنین**» که پیش از این احدی را بدین نام نخوانده ام و بعد از این هم احدی را بدین نام نخوانم.

از عمرو و برید، فرزندان حصیب نقل است که گفتند: خدمت پیغمبر بودیم که ابوبکر وارد شد، حضرت فرمود: سلام کن به امیرالمؤمنین؛ گفت: امیرالمؤمنین کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب، ابوبکر گفت: آیا این امر خدا و رسول است؟ فرمود: بلی، و همچنین عمر و بعضی از اصحاب دیگر وارد شدند و رسول اکرم بر آنها نیز امر به سلام کردن به امیرالمؤمنین فرمود.

از ابن عباس، نقل است که خبر به پیغمبر رسید، که بعضی انکار این نام را برای علی نموده اند، پس حضرت بر منبر رفت و فرمود: ای مردم همانا خدای عزوجل مرا به سوی شما مبعوث نمود، و مرا فرمان داده است، که علی را بر شما امیر



نمایم، پس هر که من پیغمبر او باشم علی بر او امیر است، و این منصبی می باشد که خدا به او داده و مرا دستور داده است که آنرا به شما برسانم تا آنکه شما اجابت و اطاعت کنید، پس امر خدای را فرمان برید، و از آنچه نهی فرماید بر کنار باشید؛ همانا نباید احدی در حیات من و پس از وفات من نافرمانی علی نماید!! زیرا خدا او را بر شما امارت داده و بنام امیر المؤمنین نام نهاده، احدی را قبل از او به این نام نخوانده است و من درباره علی رسالت خود را رسانیدم.

و در روایت دیگر از ابن عباس نقل شده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: بشنو و شاهد باش که علی امیر المؤمنین و سید الوصیین است.

و همچنین روایت دیگر بر این مضمون آمده است: مردی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و گفت: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) حضرت برپای شد و فرمود: ساکت باش، که هیچکس شایسته این نام نیست، مگر جدم امیر المؤمنین علیه السلام که خدا او را بدین نام خوانده است.

هر کس که بُوَد پیرو قرآن و رسول	در امر مهم دیگری شد مسئول
باید کند اعتقاد خود را کامل	که نیست امیر جز علی را مقبول

\* \* \* \* \*

آنکس که امیر مؤمنان است علیست	او سید اوصیاء و بر خلق ولیست
برجاست شود خلیفه او بعد رسول	کس را نسزد چنین که هم شأن نبیست

\* \* \* \* \*

اینست که نام نامیش شد سردار  
 گويا نبود امیر دیگر به جهان  
 باشد به همه امیر و سر فرماندار  
 هر کس که کند قبول باشد چون «زار»

\* \* \* \* \*

وَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنْ شَجَرَةٍ  
 شَتَّىٰ

(و باز رسول اکرم فرمود) : من و علی از يك درخت هستیم و سایر مردم از  
 درختهای مختلف و پراکنده اند.

رسول اکرم و علی علیه السلام از يك نور واحدند!

بعد از آنکه امام علیه السلام از بیان قول پیامبر فرمود: که هر کس من  
 پیغمبر او هستم علی هم امیر و سرپرست اوست، در اینجا هم می فرماید: من و علی  
 از اصل و ریشه يك درخت هستیم.

اشاره این معنا بر اینستکه : ما هر دو حکم واحد را داریم و در واقع يك  
 روح در دو کالبد قرار داریم و هر دو از يك نور خلق شده ایم، همچنانکه در زیارت  
 جامعه کبیره، می خوانیم: وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، که  
 اشاره می فرماید: رسول اکرم و خاندان گرامیش ارواح پاک و نور پرفروغ و طینت و  
 سرشت نیکوی آنها همه یکست (همه از يك گوهر لاهوتی ظاهر شده اند)

و نیز باز در همین معنا در همان زیارت آمده است: خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا

فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُحَدِّقِينَ خدای شما را از نور هائی آفرید و محیط به عرش خود

گردانید.

اینها همه بر سبیل ایماء و اشاره و تمثیل است که دانسته شود خلقت آن بزرگواران امتیاز چشم گیری نسبت به بندگان دیگر دارد، همانطور که خدایتعالی در آیه نور که فرمود: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...** مثلهایی زده است و در ارتباط با همین بند مورد شرح هم در کلمه **طَيِّبَه** و یا **شجره طيبه** مثل زده است و می فرماید:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا  
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۱

« آیا ندیدی! چگونه خداوند کلمه طيبه را به درخت پاکبوزه ای تشبیه کرد که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است! »

در اینجا خوب توجه داشته باشید، که هم کلمه « نور » بی ارتباط به وجود مقدس رسول اکرم و علی (ع) نیست و هم « شجره طيبه »

اکنون با ایماء و اشاراتی که در تفسیر این آیات بکار رفته، شرح آن بطول می انجامد، و شاهد کلام در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح است، که رسول اکرم فرمود: **من و علی از يك درخت هستیم و سایر مردم از درختهای مختلف و متعددند.** آری چنین است: که رسول اکرم و خاندان گرامیش از يك نور واحد و از يك شجره طيبه و از يك طينت پاک سرشته شده اند، همچنانکه این معنا در روایات کاملاً تصریح شده است.

**در بحار:** از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند: که پیغمبر

فرمود: یا علی خدا مردم را از درختهای مختلف آفریده و من و تو را از يك درخت آفریده، من ریشه آن می باشم و تو شاخه آن می باشی.

و نیز در «بحار» از جابر انصاری روایت شده که گفت: در عرفات خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و علی علیه السلام با آنحضرت بود، پس آنحضرت اشاره فرمود به امیرالمؤمنین و فرمود: یا علی نزدیک بیا، چون نزدیک آمد آنحضرت دست علی را گرفت و فرمود: من و تو از يك درخت آفریده شده ایم من ریشه آنم و تو پایه آن می باشی و حسن (ع) و حسین (ع) شاخه های آن می باشند، پس هر که دست به شاخی از شاخه های آن زند، خدا او را در بهشت داخل نماید!

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه «شجره طیبه» قریب به این مضمون آورده است: که کلمه طیبه که به «شجره طیبه» تشبیه شده مفهوم وسیعی دارد، که هرگونه شخص و برنامه و مکتب و فکر و اندیشه و گفتار و عمل را شامل می شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی به مورد خاصی تفسیر شده که پیداست در صدد انحصار نیست.

از جمله در «کتاب کافی» از امام صادق علیه السلام در تفسیر جمله «كشجرة طيبة أصلها ثابتٌ وفرعها في السماء» چنین نقل شده است: که پیامبر ریشه آن درخت است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاخه آن و امامان که از ذریه آنها هستند شاخه های دیگر و علم امامان میوه این درخت است ..... و این روایت ادامه دارد....

و در روایات دیگر هم آمده است که «شجره طیبه» پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان آنهاست.

بنابر این: امام زمان علیه السلام هم مشمول همان بیانی است که رسول اکرم با علی

(ع) فرمود یعنی آن بزرگوار هم از همین شجره واحده است که اصل او ثابت در زمین و فرع او در آسمان است، و به اعتبار دیگر: این درخت تناور و کهن سال واسطه بین زمین و آسمان است.

آورد پیمبر این سخن را به زبان  
چون خلقت ما بُود ز نوری واحد  
که من و علی هر دو یکی از دل و جان  
نوری که بُود شعاعش از کون و مکان

\* \* \* \* \*

من با علی از درخت نیکو باریم  
پس خلق، چو هر یک از درختان دیگر  
این منصب و امتیاز از حق داریم  
تنها همه از درخت واحد مائیم

\* \* \* \* \*

یک شاخه از آن درخت در آخر کار  
آنطور شود زمین پر از عدل و داد  
سایه فگند به عالم از روی مدار  
مردم همه در رفاه و خوش باشد «زار»

\* \* \* \* \*

وَ أَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ  
مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لِأَنْبِيَّ بَعْدِي

«و پیغمبر» مقام علی را نسبت به خود به مقام هارون نسبت به موسی اعلام فرمود: پس گفت به او: تو در نزد من به منزله هارون به پیش موسی هستی «با این تفاوت» که پیغمبری بعد از من نخواهد بود.

## مقایسه جانشینان دو پیغمبر اولوالعزم!!

امام علیه السلام باز دلیل دیگری بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام اقامه می کند، و اشاره می فرماید: که رسول اکرم به علی علیه السلام مکانتی داد که هارون به نزد موسی (ع) داشت، و این اشاره به تقاضای موسی بن عمران است که از حقتعالی خواست برادرش هارون در امر نبوتش یار و مددکارش باشد، یعنی بعد از آنکه مأمور شد از طرف حقتعالی که به سوی طغیانگر زمان خود، فرعون برود و فرمان الهی را به او ابلاغ کند، در اثر اهمیت موضوع، در اول از خدایتعالی درخواست نمود که: سینه او را گشاده نماید، و کار را بر او آسان سازد، و از زیبانش گره بگشاید، تا فرعون سخنانش را درک کند، و سپس تقاضای خود را چنین ادامه داد:

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي، هَارُونَ اَخِي<sup>۱</sup>

« و قرار بده از خاندانم برای من وزیر و یاور و برادرم هارون را. »

و خدایتعالی اجابت فرمود و هارون دوش به دوش برادرش موسی در انجام این رسالت سنگین تلاش می کرد.

اکنون شاهد کلام در تفسیر این آیه شریفه ارتباط فقره مورد شرح با این بیان است: همانطور که خدایتعالی برادر موسی بن عمران را وزیر و یاور او قرار داد، عین این تقاضا را هم رسول اکرم از حقتعالی تکرار کرد، و درخواست نمود که علی علیه السلام یار و وزیر و قائم مقام او باشد.

چه خوب است که در این مورد توجه بیشتری بر این معنا مبذول گردد تا اهمیت این مقایسه نسبت به تعیین دو وزیر و قائم مقام دو پیغمبر عالیقدر روشن گردد.

در تفسیر نمونه، آورده است: از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده، استفاده می شود، که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله همان خواسته های حضرت موسی را از خدایتعالی تکرار نمود، و نیز همان مسائل را که موسی علیه السلام برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود، تمنا کرد، با این تفاوت که جای نام «هارون» نام علی علیه السلام را نهاد و چنین عرض کرد: «اشاره به ترجمه است»

پروردگارا من از تو همان تقاضائی می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد: از تو می خواهم سینه ام را گشاده داری و کار را بر من آسان کنی، و گره از زبانم بگشائی تا سخنانم را درک کنند، و برای من وزیری از خاندانم قرار دهی برادرم علی را، خداوندا پشتم را با او محکم و او را در کار من شریک گردان، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینائی.

این حدیث را «سیوطی» در تفسیر «در المنثور» و مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و بسیاری از دانشمندان دیگر از سنی و شیعه با تفاوت‌هایی نقل کرده اند.

مشابه این حدیث، همان حدیث منزله است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ

## لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي

آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پیامبری بعد من نخواهد بود.

این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و بگفته محدث بحرانی «طبق نقل از تفسیر، المیزان» در کتاب «غایة المرام» از يك صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آنقدر معتبر می باشد که جای هیچگونه انکار ندارد.

عده زیادی از صحابه پیامبر در مورد حدیث منزلت، در جریان جنگ تبوک چنین نقل می کنند: که رسول اکرم به سوی تبوک حرکت کرد و علی را به جای خود قرار داد، علی علیه السلام عرض کرد: آیا مرا در میان کودکان و زنان می گذاری؟ و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم، پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود، این عبارت در معتبرترین کتب حدیث اهل تسنن یعنی «صحیح بخاری» نیز از سعد بن ابی وقاص نقل شده است.

در صحیح مسلم: که آنهم از کتب درجه اول آنان محسوب می شود، همین حدیث با تعبیری کوتاه در اول حدیث از «سعد» نقل شده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

در این حدیث که صحیح مسلم نقل کرده مطلب به صورت کلی اعلام شده و اشاره به جنگ تبوک دیده نمی شود، و در بعضی از تفاسیر آورده اند: که این حدیث منزله غیر از در جنگ تبوک در چندین مورد آمده که موارد آنرا هم ذکر کرده اند، و



از مجموع آن موارد استفاده می شود، که حدیث منزله موضوعی نبوده است که اختصاص به داستان تبوك داشته باشد، بلکه يك فرمان عمومی درباره علی علیه السلام برای همیشه بوده است.

در کتاب «وظائف الشیعه» در رابطه با فقره مورد شرح آورده است: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پیغمبر فرمود: یا علی، منزلت تو نسبت به من مانند منزلت «شیث» است به آدم، و منزلت «سام» است به نوح و منزلت «اسحق» است به ابراهیم، و منزلت «هارون» است به موسی، و «شمعون» است به عیسی، مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست، یا علی تویی وصی و خلیفه من و هر که انکار کند وصایت و خلافت تو را از من نیست و من از او نیستم.

یا علی تو نسبت به همه امت من در فضیلت برتر و در فرمانبرداری خدا و پیغمبر پیشتری و در حلم و بردباری افزونتر و در قوت قلب دلیرتر و در بخشش سخی تری، یا علی تویی بعد از من امام و امیر، و تویی صاحب اختیار و وزیر و در میان امت من بی نظیر، یا علی تویی قسیم جنت و نار، به نشانه دوستی تو شناخته می شوند ابرار از فجّار، و ممتاز می شوند اشرار از اخیار و مؤمنین از کفار.

## اثبات خاتمیت رسول اکرم!

در پایان شرح این فقره از دعا موضوع بسیار مهم دیگری بکار رفته است که توضیح آن خود مقاله جداگانه ای را دربرمی گیرد.

اگر خوب به سیاق کلام در متن دعا توجه کرده باشید و پیوستگی آنرا به حدیث منزلت مورد دقت قرار دهید، با آن وسعت گفتار که قبلاً مختصری از آن گذشت، خواهید دریافت که چگونه رسول اکرم خاتمیت نبوت خود را اعلام کرده و مکرر می فرماید: **لَا نَبِيَّ بَعْدِي** ، پیغمبری بعد از من نیست.

اکنون برای اختصار در این کلام تنها اشاره به یکی از آیات قرآنی کافیهست، که می فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ  
النَّبِيِّينَ . . . . .<sup>۱</sup>

« محمد پدر هیچک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم  
آخرین پیامبران است. »

بنابر آنچه بعضی از تفاسیر متذکر شده اند: این نکته قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن به معنی خاتم المرسلین بودن نیز هست، چون اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست ، زیرا مرحله رسالت مرحله ای است فراتر از مرحله نبوت.

در هر حال آیه مورد شرح برای اثبات خاتمیت رسول اکرم کافیهست و روایات بسیاری داریم که بعضی در حدیث منزلت گذشت، بخصوص آنکه در «صحیح مسلم» آن روایات به عبارت مختلف و از روایات متعدد نقل شده و حتی در يك مورد در ذیل آن حدیث این جمله آمده است: «وَ أَنَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» و من خاتم پیامبران هستم.

و در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام صریحاً آمده است که شرح آنها به طول می انجامد.  
و در کتاب کافی هم در این مورد روایاتی نقل شده و می توان برای اطلاع بیشتر به کتاب «معالم النبوة» احادیثی را که در این زمینه جمع آوری شده مراجعه نمود.

بر امر رسول شد علی جای نشین	آنجا که حدیث منزلت گفت چنین
هارون شودش وزیر و هم جایگزین	این بود همان خواهش موسای کلیم

\* \* \* \* \*

آن بود خلیفه از رسولی که چنان	فرقیکه بود میانه در این و آن
لکن به مقام خاتم این نیست گمان	اندر پی او بسی رسولان بودند

\* \* \* \* \*

گویند رسید، منصب او به ولی	اینست اشاره بس که در شأن علی
در وصف مقام او به سر حد جلی	بسیار سروده «زار» اشعاری نغز

\* \* \* \* \*

و زَوْجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

« و تزویج نمود با علی دختر گرامی خود را که بانوی بزرگوار همه

زنان در جهان است. »

### شخصیت والای دخت گرامی رسول اکرم

امام علیه السلام در پیرو بیاناتی که از بیان قول رسول اکرم در مقام شخصیت علی علیه السلام اظهار فرمود و مقام او را در حد والائی ستود و او را به جانشینی آن بزرگوار معرفی نمود، سپس در اینجا باز از نظر قرابت و نزدیکی با پیمبر و از نظر شخصیت خانوادگی و باز از نظر شایستگی او به مقام خلافت اشاره می فرماید: که رسول اکرم این افتخار را به علی داد که او را به دامادی برگزیند و دختر گرامی خود را به او تزویج نماید.

چقدر همین يك جمله در فقره مورد شرح در مرتبه اهمیت است: که اولاً اسراری از نکات مقام ولایت در این معنا نهفته شده که آن یکی از فضائل مهمه در موقعیت علی علیه السلام به شمار می رود.

و در ثانی این جمله اهمیت شخصیت والای دخت گرامی رسول اکرم را در حد شایسته ای می رساند، بخصوص اینکه: اشاره کلاماً به کریمه: سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، کرده است، که این تنها توصیفی در شأن و جلالت فاطمه زهرا سلام الله علیها اولین بانوی گرامی اسلام است، که نه قبل از او و نه بعد از او چنین گوهری از هیچ صدف بیرون نخواهد آمد.

و اگر شنیدید که خدایتعالی درباره حضرت مریم مادر عیسی (ع) فرمود:

## وَ اصْطَفَيْكَ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

یعنی خداوند برگزید تو را بر زنان جهانیان.

البته او بر زنان معاصر خود برتری داشته و در آن زمان بزرگترین شخصیت زن در جهان خود بوده است و این آیه منافات ندارد به آنچه درباره بانوی نمونه اسلام فاطمه سلام الله علیها رسیده و اطلاق: سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ به او شده است، زیرا در روایات متعددی این مضمون از پیغمبر خاتم آمده است، و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: مریم بانوی زنان زمان خود بود، اما فاطمه بانوی همه بانوان جهان از اولین تا آخرین است.

و از آنطرف ببینید خدایتعالی خود درباره این شخصیت بزرگ چه گفته است، آنانکه سوره مبارکه کوثر را خوانده اند اهمیت این معنا را دریافته اند، همچنانکه خدایتعالی روی سخن به رسول اکرم می فرماید:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، ما به تو « کوثر » خیر و برکت فراوان عطا کردیم!

مفسران در معنی « کوثر » مطالبی بسیار آورده اند، اکثر آنها به « خیر کثیر » معنا کرده اند، بعضی آنرا نهری در بهشت گفته اند، و بعضی آنرا قرآن گفته، و جمع دیگری به کثرت فرزندان و ذریه اشاره کرده اند، و گفته اند این خیر کثیر همان ذریه بیشماری است که همه آنها از نسل دختر گرامی رسول فاطمه زهرا سلام الله علیها بوجود می آید.

**فخر رازی** پانزده قول در تفسیر «کوثر» ذکر کرده است، اما در رابطه با فقره مورد شرح که در اینجا شاهد کلام است توجه خواننده را به مطالبی از، تفسیر نمونه که در ذیل آیه شریفه آمده است جلب می نمائیم:

گفتیم «کوثر» يك معنى جامع و وسیع دارد و آن «خیر کثیر و فراوان» است، و مصداق آن زیاد است ولی بسیاری از بزرگان و علمای شیعه یکی از روشنترین مصداقهای آنرا وجود مبارک «فاطمه زهرا» سلام الله علیها دانسته اند چرا که شأن نزول آیه می گوید: بعضی رسول اکرم را متهم کردند که بلاعقب است، قرآن مجید ضمن نفی سخن آنها می فرماید: «ما به تو کوثر عطا کردیم»

از این تعبیر استنباط می شود: که این خیر کثیر همان فاطمه زهرا سلام الله علیها است، زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همان دختر گرامی در جهان انتشار یافت، که نه تنها فرزندان جسمانی او بودند، بلکه آئین او و تمام ارزش های اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند نه تنها امامان معصوم اهل بیت که آنها حساب مخصوص به خود دارند بلکه هزاران هزار فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها در سراسر جهان پخش شده که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران و الامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از «فخر رازی» برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می گوید: قول سوم اینستکه: این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم خرده می گرفتند، بنابراین معنی سوره اینستکه: خداوند به او تسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، ببینید چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند و در عین حال جهان مملو از

آنهاست، این درحالی است که از «بنی امیه» همان دشمنان اسلام، شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند، سپس ببینید چقدر از علمای بزرگ اسلام در میان آنها است، همچنان مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیه.<sup>۱</sup>

ازدواجی نیکو که خطبه آن در اعلیٰ علیین خوانده شده است!

اصل موضوع در بند مورد شرح درباره ازدواج فرخنده حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها با علی علیه السلام می باشد که آن در مرتبه ای با اهمیت، و همچنان يك امر عادی و معمولی نبوده است، حتی با هیچ ازدواجی در جهان قابل مقایسه نیست که مثلاً گفته شود: دختر قیصر روم با شاهزاده فلان مملکت بزرگ ازدواج کرد و با تشریفات بی سابقه و باشکوهی مراسم آن انجام گرفت!!

این ازدواج فرخنده علی علیه السلام با زهرا (س) از این حرفها و از این تشریفات معمولی و ظاهری خارج است؛ و بی پرده باید گفت که در تشریفات این جشن همسری یاران هر دو طرف و شاهد امر ازدواج آنان خدایتعالی بوده!! بلکه دستور خواستگاری و مراسم باشکوه این امر را خود از مرکز جلالت صادر فرموده است و قبل از تشریفات ظاهری آن در روی زمین خطبه آن عقد را در اعلیٰ علیین در حضور فرشتگان مقرب خوانده است!!

ما فقط می شنویم که علی علیه السلام افتخار دامادی رسول اکرم را پیدا کرده است و به فکر خود خیال می کنیم که این همان معنائی است که در میان اقوام و قبائل معمول است، ولی اینطور نیست! این موضوع از این بحثها خارج است.

آنانکه خدایتعالی، دنیا و مافیها را بواسطه وجودشان خلق کرده، برای

پیوند آنان يك تشریفات عظیمی در عالم ملك و ملكوت ایجاد فرموده است. اکنون در اینجا مجال زیادی برای گسترش این بحث نیست ولی ناچاریم در ارتباط با فقره مورد شرح توجه خواننده را به چند روایت در این خصوص جلب نمائیم.

در «مناقب» از (انس) روایت می کند: که گفت: من در خدمت پیغمبر بودم که علامت وحی در آن حضرت ظاهر شد، چون از آن حالت باز آمد فرمود: که ای «انس» هیچ دانستی که جبرئیل به چه کار آمده بود از نزد صاحب عرش؟! گفتم خدا و رسول داناترند، فرمود: که حقتعالی مرا امر فرموده که تزویج کنم فاطمه را به علی - و تو برو فلان و فلان «یعنی بعضی از اصحاب» را بیاور، من رفتم و ایشانرا حاضر کردم، چون مجلس منعقد شد، آنحضرت خطبه ای خواند و بعد از آن فرمود: من شما را گواه می گیرم که تزویج کردم فاطمه را به علی بر صدق چهارصد مثقال نقره اگر علی به این راضی باشد، و امیرالمؤمنین (ع) در آن وقت حضور نداشت چون خود رسول اکرم او را برای مأموریت مهمی به جایی فرستاده بود.

سپس آنحضرت فرمود که: طبعی از «بُسر» آوردند و در پیش ایشان نهادند و فرمود: که هر که خواهد از آن بردارد، ما اینچنین کردیم، که ناگاه امیرالمؤمنین (ع) آمد و رسول خدا به جانب او التفات کرد تبسم فرمود: و گفت: یا علی حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که تزویج کردم به تو فاطمه را بر چهارصد مثقال نقره<sup>۱</sup> آیا راضی هستی؟ علی علیه السلام گفت: راضیم یا رسول الله، و سپس از جا برخاسته سجده شکر بجای آورد، ناگاه پیغمبر فرمود: خدایتعالی پدید گرداند از شما نسل پاکیزه و نمو، و افزونی، و برکت دهد شما را.

و در روایت دیگری بتفصیل آمده است که: جبرئیل با رسول اکرم گفت: یا

۱- این مقدار قیمت نقره معادل قیمت زره علی علیه السلام بوده است.



محمد حقتعالی مرا امر فرموده که به تو برسانم تزویج کنی علی را به فاطمه در زمین، همچنانکه ما عقد کردیم در اعلیٰ علیین و بشارت ده ایشانرا به دو گوهر پاک و طیب و طاهرا

بعد از آن پیغمبر فرمود: یا اباالحسن به خدا سوگند که هنوز ملکی که نزد من بود عروج نکرده بود به فلک که تو در زدی، اکنون من به تو انفاذ می کنم امر پروردگار خود را، یا ابا الحسن برو به سوی مسجد پیش از من و من هم بر اثر تو می آیم تا در نزد مردم عقد نکاح تو را صورت دهم و فضل تو را ذکر نمایم که چشم تو به آن روشن شود.

امیر المؤمنین علیه السلام به سرعت هر چه تمامتر از پیش رسول بیرون آمد و از فرح و شادی نزدیک بود عقل خود را رها سازد.

سپس بعد از آنکه مهاجرین و انصار همه در مسجد حاضر شدند، رسول اکرم به منبر بالا رفت و امر خدایتعالی را درباره ازدواج فاطمه با علی (ع) بر همگی ابلاغ کرد، و سپس علی را فرمود که برخیزد و خطبه ای بخواند و آن بزرگوار چنین کرد.

بعد از آنکه زبان بحمد و ثنا و صلوات گشود خطبه ای خواند که در پیرو آن مسلمانان همه گفتند: خدایتعالی این پیوند را مبارک گرداند.<sup>۱</sup> «در مناقب» از ابن عباس نقل می کند: که در شب زفاف فاطمه به علی بن ابیطالب علیهما السلام، پیغمبر در پیش فاطمه و جبرئیل از یمن و میکائیل از یسار و هفتاد هزار ملک از عقب به تسبیح و تقدیس حق جل و علا

۱- این روایت بسیار مفصل است که «در کشف الغمّه» جلد اول از صفحه ۴۷۱ شروع و به صفحه ۵۰۲ پایان پذیرفته

اشتغال داشتند.

ام سلمه گوید: فاطمه زهرا شرف دارد بر زنان زیرا که اول کسی که برای او خطبه خواند جبرئیل بود! راوی گفته است که این حدیث است حسن، و سند آن عالی است و در آن مناقب بسیار از علی علیه السلام است:

اول آنکه: ولی این تزویج حضرت عزت بود که در آسمان وقوع یافت.

دوم آنکه: در این عقد و نکاح خطبه جبرئیل فرمود!

سوم آنکه: شهود، ملائکه ملاء اعلا بودند!

چهارم آنکه: درخت طوبی حلی و حلی و زیور خود را نثار نمود!

پنجم آنکه: حضرت رسالت شهادت فرمود به سیادت آنحضرت در دنیا و

آخرت.

ششم آنکه: تخصیص فرمود که در آخرت از جمله صالحان است و با

صالحان خواهد بود.

و در روایات دیگری هم آمده است که: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و گفت:

ای پیغمبر خداوند جلّ جلاله می فرماید: اگر علی را نیافریده بودم برای فاطمه دختر

تو از آدم و بعد از او همتائی پیدا نمی شد بر روی زمین!

اینجاست که در تفسیر آیه شریفه: *مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ*<sup>۱</sup> در حدیثی

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: علی و فاطمه دو دریای عمیقند

که از این دو دریا لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین خارج شده اند.

اکنون، آیا این توجه را حاصل کردید که موضوع ازدواج علی با فاطمه

عليهما السلام يك امر عادى و معمولى نبوده و از نسل آن بزرگواران اغلب در هر گوشه و کنار از روى زمين يادگارى بجای مانده است و از آنطرف هدف عاليتر آنكه اين ازدواج خود مقدمه اى براى بوجود آمدن يكى از فرزندان آنها مى باشد كه در برنامه مخصوص الهى مدت زمانى غائب از چشم مردم و زمانى دررسد كه قيام كرده و دين جد بزرگوارش را بر تمام ادیان غالب سازد!!

جبریل امین از آسمان کرد نزول	آورد پیامی از خدا سوی رسول
که نور دو دیده تو زهرای بتول	تزییج کنی بر آنکه حق کرد قبول

\* \* \* \* \*

اینست در اسلام زاصل و بنیاد	که هر که به شأن خود گزیند داماد
در شأن رسول جز علی را کس نیست	که بود به نزد هر دو پیوندی شاد

\* \* \* \* \*

زین روى مراسم از کران تا به کران	در صحن زمين و آسمان گشت عیان
شكى نبود بگفته «زار» در این	نادیده كسى چنین سُوروى به جهان

\* \* \* \* \*

وَ أَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ

« و حلال کرد بر علی در مسجدش آنچه بر خود حلال بود و درهای منازل اصحاب را که به مسجدش باز بود همه را به حکم خدا بست؛ جز در خانه علی را. »

رسول اکرم (ص) علی (ع) را با خود مترادف قرار داده است!

این سلسله از بیانات که درباره مناقب و ذکر شخصیت علی علیه السلام آمده است هر يك به نوبه خود درباره موقعیت و مقام ولایت آنحضرت است که در هر بیانی اشاره به یکی از خصوصیات آن بزرگوار شده است.

ضمناً نکاتی در هر يك از فقرات دعا بکار برده شده که مرتبه اعتقادات را تثبیت کرده و از جهتی آموزندگی خاص برای اهل تحقیق دارد، همچنان در این بیان که می فرماید: رسول اکرم حلال کرد و روا داشت بر علی آنچه بر خود حلال بود، از مفهوم این بیان چنین برمی آید، که آن بزرگوار خود و علی را مترادف قرار داده است و یا در واقع آنجناب می خواهد چنین برساند که اصلاً حساب علی از حساب دیگران جدا می باشد.

برای روشن شدن این مسئله باید به اصل قضیه در این مورد توجه داشت تا دانسته شود موضوع از چه قرار بوده است، و بیان مورد شرح در چه موردی پیش آمده است.

در کتاب «کشف الغمّه» آورده است: از «حذیقّه» مرویست که: چون اصحاب رسول الله به مدینه آمدند، ایشانرا خانه نبود، بنابر این در مسجد بیتوته کردند، آنحضرت فرمود: که در مسجد بیتوته نکنید که محتمل می شوید، و مناسب نیست در خانه خدا آلودگی حاصل شود، سپس آنها در حوالی مسجد خانه ها بنا

کردند و درهائی در مسجد گشودند.

و چون از طرف حقتعالی به رسول اکرم امر شد به «سد ابواب» پیغمبر، معاذ بن جبل را فرستاد در نزد ابوبکر و عمر و عثمان و حمزه و این حکم را به ایشان ابلاغ کرد که درهای خانه خود را که به مسجد باز کرده اند مسدود کنند و از مسجد خارج شوند، آنها همه گفتند: فرمان از آن خداست، و امر خدا و رسول را اطاعت کردند.

امیر المؤمنین علیه السلام در این امر متردد بود که آیا در آنجا اقامت کند یا بیرون رود، چون پیغمبر بنا فرموده بود از برای او خانه را در میان خانه های خود، پس به او امر فرمود: که تو ساکن شو به پاکی و پاکیزگی که داری.

این خبر به حمزه رسید که رسول در ب خانه علی را در مسجد نبسته است، حمزه آمد گفت یا محمد ما را بیرون می کنی و کودکان عبدالمطلب را به حال خود نگاه می داری، آنحضرت فرمود: اگر این امر بدست من می بود هیچکس را از شما بیرون نمی کردم، به خدا سوگند من این امر را بر او مقدر نداشته ام مگر حق جل و علا.

و چون این موضوع در میان مردم مورد گفتگو قرار گرفت که چگونه علی علیه السلام در این امر مستثنی شده است! این خبر به رسول اکرم رسید و او برای آنها خطبه بلیغی خواند، و فرمود: بدرستی که بعضی می یابند در نفسهای خود چیزی در این باب که ساکن گردانیده ام علی را در مسجد، به خدا سوگند که من نه ایشانرا از مسجد اخراج کرده ام و نه علی را ساکن گردانیده ام، لیکن حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به موسی و برادر او: که فراگیرید جای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانه هائی که رجوع کنند به آن به جهت پرستش و خانه ها را مسجد سازید، و نمازرا بپادارید، و امر کرد موسی را که مسکن بسازد مسجد خود را و نکاح

کند در آن و داخل نشود در آن مگر هارون و ذریه او.

پس فرمود: علی از من به منزله هارون است از موسی و او برادر من است نزد اهل من، و حلال نیست مسجد من از برای کسیکه نکاح کند در آن زنان را مگر علی و ذریه او.

« قبلاً درباره حدیث منزلت مطالبی گذشت » و در ارتباط با همین معنا در « تفسیر نمونه » آورده است:

در آن روز که پیامبر دستور داد درهای خانه هائی که به مسجد « منظور مسجد پیامبر است » گشوده می شد بسته شود، و تنها در خانه علی را باز گذارد، جابر بن عبدالله نقل می کند؛ که به علی فرمود: آنچه از مسجد که برای من مجاز است برای تو نیز مجاز است، زیرا تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی.

بنابر این از مفهوم این واقعه چنین نتیجه گرفته می شود که برای علی علیه السلام مناقب و امتیازات بسیاری است که برای دیگران نبوده، همچنانکه خدایتعالی در این قضیه فرق نهاد میان او و غیر او در آنچه حلال است او را و بر غیر او حرام، و هرگاه که حلال او حرام غیر باشد واجب است امتیاز او از غیر، لذا شایستگی او در مقام خلافت و ولایت امری مسلم است.

هم مسجد و هم منزل و هم خانه دل	بود است چنین به نزد نیکان مقبل
که خانه و مسجد از رسول است ولی	هر دو بود از علی که گیرد منزل

که کس نکند به جز علی دار مقام  
بر هر که به غیر اوست گردید حرام

در مسجد و خانه گفت بر خاص و عام  
تنها به علی بُود چنین امر مباح

\* \* \* \* \*

تا کس نکند سر حقایق مکتوم  
در گفته «زار» روشن است این مفهوم

پس شأن علی از اینجهت شد معلوم  
که اوست پس از رسول والی بر خلق

\* \* \* \* \*

ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ فَقَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا  
فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا

« آنگاه رسول اکرم، اسرار دانش و حکمت خود را نزد علی (ع) بودیعت نهاد، پس فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس که اراده ورود به شهر علم و حکمت داشته باشد، پس باید از درگاهش وارد شود.»

اسرار علوم از طرف رسول اکرم به علی علیه السلام سپرده شد! قبلاً در شرح فقره: وَ أَوْدَعَتْهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ... درباره علوم رسول اکرم و اوصیاء گرامی او در ذیل آیات مربوطه مطالبی گذشت، و اکنون در اینجا اشاره می شود: همان علوم گذشته و آینده را که خدایتعالی به پیغمبر خاتم سپرد، آن بزرگوار هم به اضافه اسرار حکمت به داماد و وصی خود امیر المؤمنین علیه السلام سپرد.

و اینکه فرمود: (منم شهر علم و علی باب آن شهر است) از آنجهت می باشد؛ که علی علیه السلام گذشته از اینکه پیوسته ملازم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و از کلام و فرمایشات آنحضرت استفاده می نمود، و از مشکوٰۃ نبوت آن بزرگوار اقتباس می کرد، به مرتبه اهمیت دیگری دست یافت، همچنانکه در هنگام رحلت از دنیا، رسول اکرم، هزار باب علم تعلیم علی نمود که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح می شد، چنانکه در اخبار معتبره و متواتره سنی و شیعه روایت کرده اند؛ که پیغمبر در حق آنجناب فرمود: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا... و در بعضی از اخبار هم این معنا بر این وجه آمده: أَنَا مَدِينَةُ



الْحِكْمَةَ... و بعضی دیگر هم چنین ذکر کرده اند: **أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ**  
بَابُهَا، من خانه حکمت هستم و علی در و درگاه آن خانه است.

و از همین جهت است که در بند مورد شرح هم اشاره به باب علم و هم به باب حکمت شده، و گذشته از این اگر روایاتی هم در این مورد نداشته باشیم همین بیان امام علیه السلام در این بند از دعا برای ما کافی است که اهمیت این معنا را درك نمائیم، و این موضوع قابل توجه است که اهمیت این روایات بیشتر در مورد شأن و مقام علی علیه السلام است چون با آن ائمه و اشاره ای که بکار رفته اگر شهر یا خانه ای در و دروازه نداشته باشد، از کجا می توان به داخل آن راه یافت، اینست که جز بوسیله آن بزرگوار کسی دسترس به مخزن علم و معدن حکمت پیدا نمی کند، و از آنطرف چون منبع و مخزن تمام علوم و دانشها رسول اکرم بوده است، پس باید بوسیله قائم مقام و جانشین آن بزرگوار بر آن علوم دست یافت، یا به عبارت عامیانه گفته شود: اگر سیم هادی اتصال برق به نیروگاه اصلی متصل نشود کجا می توان دل‌های تاریک را از ظلمات جهل به نور علم روشن نمود.

و مسئله دیگر اینکه علی علیه السلام گذشته از اینکه علوم را از رسول اکرم تعلیم گرفته و اصلاً خود وارث علم آن بزرگوار است، ولی جالبتر آنکه او خود از نظر مقام ولایت واقف به اسرار و دانستیهای بما کان و یکون است و طبق روایات وارده که شرح آنها قبلاً گذشت آنچه از دانستیهای لازمه مقام ولایت که آن بزرگوار می خواست بداند به مجرد آنکه اراده می کرد بر آن آگاهی حاصل می نمود.

اسرار حکمت هم از طرف رسول اکرم به علی (ع) سپرده شده است.

همانطور که در بند مورد شرح امام علیه السلام اشاره فرمود: **ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ...** که رسول اکرم اسرار علوم و رموز حکمتش را به علی سپرد، درباره علوم آن بزرگواران مطالبی گذشت.

اما موضوع حکمت که در این عبارت با دانش رسول اکرم دوبار مترادف آمده است، بسیار در مقام اهمیت می باشد و اصلاً باید دانسته شود حکمت چیست که رموز آن به علی علیه السلام سپرده شده است!!

در اول باید دانست: که حکمت عبارت است از: علم به حقایق اشیاء و کلام موافق حق و محکم کاری، و همچنین علم الهی و فلسفه و علوم ریاضی و طبیعی و علوم معادن و نباتات و حیوانات و طب و نجوم و امثال آنها، و نیز تدبیر امور و معرفت و شناخت خدا و جهان هستی، و علم و دانش و منطق و استدلال، همچنین آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن بحق از نظر گفتار و عمل و فهم وسیع و درک و عقل و علم شریعت و معالم دین و خلاصه تمام معارف علوم که در حد بالای انتفاع باشد.

**راغب گوید:** حکمت رسیدن بحق بواسطه علم و عقل است.

**در مجمع البیان، آورده:** حکمت آنستکه کسی را بر امر حق که باطلی در

آن نیست واقف کند:

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه: **« أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ**

**بِالْحُكْمَةِ... »** آورده است: که حکمت به معنی علم و در اصل به معنی منع آمده و

از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت

گفته شده است.

بعضی دیگر هم گفته اند: حکمت عبارت است از علوم لدنی در لسان احادیث و اخبار، و همچنین به معنی علوم قرآن و فقه و موعظه هم آمده است، بلکه «قرآن خود حکمت بالغه» است، که اگر بخواهیم این مطالب را از نظر قرآن گسترش دهیم بسیار بطول می انجامد.

حاصل آنکه تمام این معانی، بلکه در مقام وسیعتری «حکمت» در علی علیه السلام جمع است، و اگر زیارت جامعه کبیره خوانده باشید می بینید اصلاً در شأن ائمه هدی آمده است «وَمَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ» همگی معدن حکمت الهی هستند.<sup>۱</sup>

اما شاهد کلام در بند مورد شرح در ارتباط به این آیه شریفه است که می فرماید:

وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ<sup>۲</sup>

همانا که این قرآن قبلاً در ام الكتاب «در لوح محفوظ» نزد ما بود که مقامی بلند و فرزانه دارد و بلند مرتبه و سرشار از حکمت است. در ارتباط این معنا با فقره مورد شرح خوب توجه داشته باشید، که صاحبان تفاسیر، سوره فاتحه الكتاب را «ام الكتاب» می گویند و در تفسیر آیه شریفه: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راه مستقیم را به راه پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام تفسیر کرده اند.

همچنانکه در «تفسیر برهان» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

۱- نگارنده در شرح این موضوع در کتاب «مقام ولایت» شرح زیارت جامعه کبیره مطالب گسترده ای آورده است.

۲- سوره زخرف آیه ۴.

که درباره صراط مستقیم فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و معرفت او است و این موضوع را به آیه شریفه استدلال کرده که می فرماید: **وَ أَنَّهُ فِي أَمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ**

و نیز در «مجمع البیان» و بعضی از تفاسیر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است، شخصی درباره این آیه از آن بزرگوار پرسید، فرمود: منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

بعضی هم چنین گفته اند: که این آیه تنها آیه ای است که اشاره به نام مبارک علی علیه السلام شده است.

اما اصل موضوع در اینست که طبق این روایت خدایتعالی در این آیه حکمت علی علیه السلام را تأیید فرموده و اشاره می فرماید: **لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ**

و این مسئله را فراموش نکنید که، بنا بر شرح این دو جمله از زیارت جامعه کبیره «و خُزَّانَ الْعِلْمِ» و همچنین «و مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ» که در شأن ائمه هدی علیهم السلام آمده است، آن بزرگواران همه وارث علوم و حکمت انبیاء بوده که هر یک این مقام را به دیگری سپرده اند و اکنون وجود مقدس ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در مقام والای این معنا داخل است.

گر نیک بود مکان مقامیست خلود  
در مدخل شهر، بر شما باد درود

دارید اگر به هر بلد قصد ورود  
خاص آنکه شوید عازم شهر علم

آنکس که شد او بر همه اسرار  
هم جای دهد کسی که باشد تن

دریان در خانه علم است حکیم  
هم خانه از آن اوست هم شهر علم

\* \* \* \* \*

یکسر به سراغ حکمت از درب روید  
تا باز کند شوید چون «زار» سعید

خواهید اگر وارد آن شهر شوید  
آن در که بود کلید آن نزد علی

\* \* \* \* \*

ثُمَّ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي.

(پس رسول اکرم به علی فرمود): تو برادر و وصی و وارث من هستی.

### در يك جمله کوتاه!!

سه موضوع مهم در سه کلام از طرف رسول اکرم به علی

ن، یکی در مسئله اخوت است و دیگری درباره وصایت و

که در اینجا به شرح مختصری از این بیان می پردازیم.

ع فقرات قبل دیدید، که چقدر پیامبر گرامی خود را با علی

يك دانسته و در این جمله هم در اول اطلاق برادری به آن بزرگوار کرده

فرمود: ای علی تو برادر من هستی.

اگر معنای اخوت و برادری را در اسلام مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید

که این مسئله چقدر مورد اهمیت است، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...<sup>۱</sup> مؤمنان برادر یکدیگرند، و این از خصوصیات اسلام است.

چه تعبیر جالب و گیرائی دارد؛ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند، و این

معنا در چه مرتبه ای می باشد که سطح پیوند و علاقه اهل ایمان را تا این حد

بالا برده است، که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی بر

اساس برابری که نزدیک به علاقه و محبت دو برادر نسبت به یکدیگر است.

پس در فقره مورد شرح این اطلاق اخوت از طرف رسول اکرم به علی

علیه السلام از نظر پیوستگی و نزدیکی در اهمیت همین معنا نمودار است.  
 در تفسیر برهان، آورده است: که چون آیه شریفه: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برادری قرار داد بین مسلمانان، پس اخوت قرار داد بین ابابکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن، و بین فلان و فلان، و میان مسلمین بقدر منزلتشان اخوت قرار داد، پس فرمود به علی علیه السلام تو برادر من و من برادر تو می باشم.

در این عقد اخوتیکه رسول اکرم با علی بست اخبار و روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه رسیده که حتی در کتب اخبار بابی برای آن وضع نموده اند، و در بعضی از روایات هم آمده است که رسول اکرم بعد از عقد اخوت با علی این آیه را تلاوت فرمود: **إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ** «برادران بهشتی بر تختها در مقابل یکدیگر باشند»، (که از مزایای این برادری در دنیا در دار آخرت هم بهره گیری می شود) با آنکه قبلاً درباره حدیث منزله مطالبی گذشت ولی در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح گفته می شود:

در تفسیر نمونه، در ذیل عنوان «**يَوْمَ الْمَوَاحِشَاتِ**» آورده است: در نخستین مرتبه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه میان یارانش پیمان برادری بست علی علیه السلام را برای این پیمان برای خودش انتخاب نمود و فرمود: **أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** و تا این حد مقام برادری خود را با علی علیه السلام پیش برد، همچنان برادری حقیقی موسی و هارون.....

## وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

اما درباره کلمه دوم در جمله مورد شرح که رسول اکرم علی علیه السلام را وصی خود قرار داده، در اول باید در این معنا دقت کرد: که وصی به معنی کسی است که وصیت کننده او را برای اجراء وصیت تعیین کند، یا کسیکه به او توصیه شده باشد، همچنانکه: خدایتعالی بر تمام انبیاء خود توصیه و سفارش فرمود و برای برقراری دین دستورهای لازمه را به آنها داد.

و این معنا معلوم می دارد: همانطور که خدایتعالی به انبیاء عظام برای پیاداری و حفظ دین توصیه فرموده؛ ایشان هم بر اوصیاء خود این توصیه را به اذن او سبحانه و تعالی معمول داشته اند؛ همچنان قبلاً در این معنا درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در ذیل آیه شریفه: **وَ وَصَّيْنَا بِهَا اِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ**...<sup>۱</sup> مطالبی گذشت.

و همچنین، پیغمبر خاتم هم بنا به توصیه حقتعالی در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**...<sup>۲</sup> به این توصیه و سفارش عمل نمود و علی علیه السلام را در روز غدیر خم بر سر دست بلند کرد و با صدائی رسا اشاره فرمود: که ای مردم بدانید: **علی وصی و جانشین من است**.

این نکته را هم باید توجه داشت که امر خلافت و وصایت پیمبران در اختیار هیچ امت و مکتبی نیست، و تنها از طرف خدایتعالی تعیین پذیر است، لذا بعد از آنکه علی علیه السلام به مقام خلافت و وصایت منصوب گردید، او هم به امر

۱- سوره بقره آیه ۱۳۲.

۲- سوره مائده آیه ۶۷.



حقتعالی به فرزندان خود در این امر وصیت فرمود: که به حفظ و تبلیغ دین و شریعت مأمور باشند و از این جهت آن بزرگوار را «سید الوصیین» نامیده اند.

و در این مورد اخبار متواتره رسیده است، همچنان: در خبر است از سلمان که خدمت پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله بعد از تو احکام را از که اخذ کنیم که اعتماد نمائیم، پیغمبر فرمود: بدرستی که وصی و خلیفه و برادر و وزیر من و بهتر کسی که او را برای خلافت بعد از خود بر شما می گمارم علی بن ابیطالب است.

در وصایای رسول اکرم مطالب زیاد است که شرح آنها بطول می انجامد، همینقدر متذکر می شویم که: علی علیه السلام وصی پیغمبر خاتم بوده و تمام اسرار و رموزی که شایسته سفارش بوده است به آن جناب گفته شده چون لازمه مقام ولایت برگزاری کامل امور وصایت است.

و همچنین آن بزرگوار هم فرزندان خود را بعد از خود وصی قرار داد و همانطور که قبلاً اشاره شد؛ سفارش و توصیه خدایتعالی به انبیاء عظام بر وجهی بوده است که به سلسله مراتب به اوصیاء گرامی پیغمبر خاتم رسیده است، و هم اکنون حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام خاتم الاوصیاء عهده دار این وصایا می باشد!!

بنابر این روایتی که در «اصول کافی» آمده است؛ امام صادق علیه السلام فرمود: امامی نمیرد تا امام بعد از خود را بشناسد و به او وصیت کند، لذا آخرین امام و آخرین وصی که برای ظاهر ساختن دین خدا برنامه کلی جهانی را در دست دارد باید به اذن خدایتعالی به موقع خود بر آن وصیت عمل نماید.

## وارث رسول اکرم چه چیز از او به ارث برده است؟!

با آنکه در روایاتی آمده است که اوصیاء هر پیامبری وارث متاع و اموالی بوده که از آن پیامبر به ارث برده است که اغلب از اوصیاء هر پیامبر به پیامبر دیگر منتقل می شده است، از جمله تابوت و الواح و عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان و عمامه هارون و پیراهن یوسف و سلاح رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و غیر اینها.

ولی اصل موضوع وراثت در بند مورد شرح در مسئله به ارث رسیدن اوصیاء از انبیاء عظام، همان مقامات معنوی علوم و حکم و کمالات و دانش بر تمام کتب آسمانی است که به هر پیامبری داده شده و خدایتعالی تمام آنرا برای خاتم پیامبران جمع فرموده و به امر پروردگار آنحضرت به وصی گرامی خود امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار فرموده؛ و او هم فرزندان خود را یکی پس از دیگری وارث این مقامات قرار داده است.

و گذشته از این طبق اصل قانون وراثت باید هم اینطور باشد که آن بزرگواران که از ذریه و نسل انبیاء علیهم السلام بودند خصوصیاتى که در آنان بوده باید ایشان هم به ارث برده باشند.

و این توجه را باید حاصل کرد که تمام علوم کتابهای آسمانی به اضافه علوم قرآنی که آخرین کتاب است همه به پیامبر خاتم افاضه شده و خدایتعالی آنها را به برگزیدگان خود اوصیاء گرامی آن رسول به ارث داده است! چنانکه می فرماید: ثُمَّ

أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...

اشاره بر اینکه: ای پیغمبر آنچه از این قرآن به تو وحی کردیم حق است، و مصدق کتابهای پیش است و آنرا همانند «کتب قبل» به بندگان برگزیده خود میراث دادیم.

طبق روایات بسیاری که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام رسیده، مراد از بندگان برگزیده ذریه رسول اکرم از اولاد فاطمه سلام الله علیها می باشند.

از عبدالله اوفی، روایت شده: که پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای منبر فضائل علی را بیان می فرمود؛ از آنجمله خطاب به علی کرد و فرمود: من فرستاده خدا هستم و تو برادر و وارث من هستی، علی عرض کرد: من چه ارثی از شما می برم، فرمود: هر چه از پیامبران سلف ارث برده ام: عرض کرد: چه ارثی برای شما گذاشته اند، فرمود: کتاب خدا و سنت دین خودشانرا، بنا بر این علی علیه السلام وارث علم و کتاب و دین و شریعت پیامبران است.

و از اینجهت است که در زیارت آنحضرت می خوانید: **السَّلَامُ عَلَيَّ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ وَصِيَّهُ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ،** «سلام بر وارث علم پیغمبران، گواهی می دهم که تو برادر رسول خدا و وصی و وارث علم او هستی.»

اما شاهد کلام در این بند مورد شرح با این همه طول و تفصیل بر اینستکه گفته شود: امام زمان علیه السلام آخرین وصی و آخرین وارث تمام انبیاء و اوصیاء است، همچنانکه اگر بخواهید در رابطه با این امر از بیان قول حقتعالی آگاهی حاصل نمائید، تنها به يك آیه از آیاتی که در شأن آن بزرگوار آمده اشاره می شود که فرمود:

**وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ**

## أُمَّةٌ وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۱

«خدایتعالی منت نهاد بر آنانکه ضعیف شمرده شده اند و آنانرا امام و پیشوا قرار داده و وارث دیگران در روی زمین قرارشان می دهد»

در بیشتر از تفاسیر آمده است: که این آیه شریفه درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام است.

در معانی الاخبار، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده ، که رسول اکرم فرمود: این پیشوائی تا روز قیامت در ما جریان دارد.

لذا در زیارت آقا امام زمان می خوانید: **السَّلَامُ عَلَيَّ وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ**

**خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ**

پیوند دو سروری که یارند و حبیب  
نزدیک بهم چنان رگ و پوست قریب

در عقد اخوت است بسیار عجیب  
یک روح و دو قالبی که اندر یک جان

\* \* \* \* \*

گر ارث برد حکمت و علمش کم نیست  
بهرتر ز چنین وصی در این عالم نیست

آنها که وصی شود برادر غم نیست  
هم وارث و هم وصی و هم جای نشین

\* \* \* \* \*

آن خاتم اوصیا که باشد پنهان  
هم وارث انبیاست هر دور و زمان  
این مسئله را فقط نمی گوید «زار»  
قولیست که گفتگوست در کون و مکان

\* \* \* \* \*

لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ  
حَرْبِي وَ الْإِيمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي  
(رسول اکرم بیان خود را درباره علی چنین ادامه می دهد): گوشت  
تو از گوشت من و خون تو از خون من است، و صلح و آشتی با تو  
صلح و سازش با من است، و جنگ و ستیز با تو جنگ و خصومت  
با من است، و ایمان به خدا آنچنان با گوشت و خون تو آمیخته شده  
که با گوشت و خون من سرشته و آمیخته اند!!

پیوستگی جسم و جان رسول با علی تا چه حد است؟!

بعد از آنکه رسول اکرم علی علیه السلام را در مرتبه اخوت به برادری خود  
پذیرفت و او را وصی و وارث خود معرفی کرد، سپس مقام نزدیکی خود را به او در  
حدی می رساند که گویا هر دو یک روح و حتی در یک کالبد می باشند، یعنی وقتی  
که به علی می فرماید: گوشت و خون تو، گوشت و خون من است، یعنی چه؟! یعنی  
اگر کسی خون تو را بریزد گویا خون مرا ریخته است، یا اگر کسی پاره ای از گوشت  
بدن تو جدا کند همچنان است که پاره ای از گوشت بدن من جدا کرده است!

قبلاً اشاره شد: که روح آن بزرگواران از یک نور واحد خلق شده است ولی

در اینجا مسئله جسم و جسد در میان است، و این معنا می رساند که اگر کسی با

علی جنگ کند و بر جسم و جان او صدمه ای وارد آورد، گویا بر تن و کالبد و جان رسول صدمه زده است.

و یا به اعتبار دیگر: اگر کسی بر دست علی بوسه زند، گویا دست رسول اکرم را بوسیده است، و همانطور که در متن دعا آمده صلح و سازش با علی صلح و سازش با رسول است و جنگ و ستیز با او جنگ و خصومت با پیمبر است!

اما مسئله مهتر اینکه در پیرو این معنا رسول اکرم مرتبه ایمان خود را با علی در يك سطح مترادف قرار داده و اشاره می فرماید: یا علی، ایمان تو با خدا آنچنان با گوشت و خون تو آمیخته شده که با گوشت و خون من سرشته اند.

این موضوع تفسیر ده ها آیات قرآنی را درباره مقام و مرتبه ایمان در بر می گیرد، که در اینجا اشاره به یکی از آن آیات می شود که مسئله آمیختگی ایمان را با گوشت و خون باز از زبان رسول اکرم می شنویم، آنجا که خدایتعالی می فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ  
بِالْإِيمَانِ...<sup>۱</sup>

«کسانیکه بعد از ایمان کافر شوند به جز آنها که تحت فشار واقع

شده اند در حالیکه قلبشان آرام و با ایمان است.....»

اگر در شأن نزول این آیه توجهی حاصل شود موضوع روشن می گردد.

در تفسیر نمونه، آورده است: بعضی از مفسران در شأن نزول آیه نخست

چنین نقل کرده اند: این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردیده که در چنگال

مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات شرک و کفر کردند.

اسامی این گروه را در آن تفسیر ذکر کرده، که از جمله آنها یکی «عمار یاسر» بوده است، چون عمار در اثر آزار و شکنجه کفار آنچه که آنها می خواستند بر زبان جاری کرد، این خبر در میان مسلمانان پیچید و بعضی غائبانه عمار را محکوم کردند و گفتند او از اسلام بیرون رفته، چون این خبر به پیامبر رسید، آنحضرت فرمود: چنین نیست، من عمار را خوب می شناسم، «عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است».

او هرگز دست از ایمان بر نخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست، چیزی نگذشت که عمار گریه کنان به خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای پیامبر بسیار بد شد و دست از سرم برنداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بت های آنها را به نیکی یاد نمودم.

پیامبر با دست مبارکش اشک از چشمان عمار پاك کرد و فرمود: اگر تو را باز تحت فشار قرار دادند آنچه می خواهند بگو «و جان خود را رهائی بخش» در این هنگام آیه بالا نازل شد.

و همچنین در ارتباط با فقره مورد شرح باز در تفسیر نمونه درباره نزدیکی جسم و جان رسول اکرم با علی در ذیل عنوان «حدیث منزله در هفت مورد» مطالبی آورده است که در يك مورد آن می گوید:

امّ سلیم، که از زنان با شخصیت و از دعوت کنندگان به سوی اسلام بود، و پدر و برادرش در میدان جهاد در خدمت پیغمبر شربت شهادت نوشیدند، گهگاه پیامبر برای تسلی خاطر او به خانه اش می رفت، روزی به او فرمود: ای ام سلیم،

علی گوشتش از گوشت من و خونش از خون من و او نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی.

**ایمان به خدا باید با تمام وجود باشد!**

اینکه در بند مورد شرح از دعا اشاره شده است که ایمان رسول اکرم و ایمان علی علیه السلام آمیخته با گوشت و خون آنها بوده، این خود تعلیمات عالیه ای برای هر فرد صاحب ایمان است که دانسته شود ایمان حقیقی چیست؟

**در اصول کافی، تحت عنوان: «ایمان به همه اعضاء تن پخش است»**

بابی گشاده شده، و اشاره می کند: که خدایتعالی ایمان را بر همه اعضاء تن فرض کرده است، و بر هر عضو ایمان خاصی گماشته است.

آن ایمانی که بر دل فرض شده غیر از آن ایمانی است که بر گوش و چشم فرض است و در صدر تمام اعضاء که محل استقرار ایمان است قلب قرار دارد، «که ایمان قلبی معرفت درونی و عهده دار بودن رضا و تسلیم است».

آنچه خدایتعالی بر دل فرض کرده اقرار به وحدانیت او سبحانه و تعالی از روی معرفت و نهاد است؛ و الا چه بسا کسانی ایمان به زبان داشته باشند ولی دل و اندرون آنها فاقد ایمان باشد، همچنانکه خدایتعالی فرماید:

«... مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِمُمْ وَ لَمْ تُؤْمِنُ

قُلُوبُهُمْ...»<sup>۱</sup>

از آنانکه با زبان می گویند ایمان آوردیم و قلب آنها ایمان نمی آورد.



چه بسا اقرار به ایمان لفظی برای مقاصدی از امور مالی و دنیوی باشد یا برای حفظ جان و نگهداری خود، یا اظهار توبه ظاهری باشد، که از هر جهت خود را مصون دارند! ولی آنها حقیقتاً در قلب خود ایمان نیاورده اند، و خدایتعالی باز از بیان قول گروه دیگری می فرماید:

..... يَقُولُونَ بِالْإِسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ .....<sup>۱</sup>

« آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل باور ندارند »

اما نکته مهمی که در شرح این جمله از دعا به چشم می خورد، در این معنا می باشد که می فرماید: **وَ الْأَيْمَانُ مَخَالِطٌ لِحُمُكَ وَ دَمِّكَ**، اشاره بر ایمانی که سرشته با گوشت و خون اهل ایمان باشد، ایمانی که در تمام اعضاء و جوارح جریان داشته باشد.

همانطور که می دانید از نظر ظاهر مرکز پخش خون در قلب است، یعنی در واقع قلب است که ایمان را پخش بتمام اعضاء و جوارح می نماید، گذشته از اینکه قلب يك عوالم معنویتی دارد که کانون عشق و محبت و عوالم دیگر است، می توان گفت: که هم کانون اعتقاد و ایمان است، و از همین جهت است که در آیات مربوطه اشاره به ایمان قلبی شده است.

و باز گفته می شود: که چون قلب مرکز پخش خون است و هر عضوی از اعضاء پیوستگی با جریان خون دارد، لذا باید در مقام ایمان اقرار و اعتقاد به

تمام وجود باشد، یعنی ایمان باید در اعماق تن و جان نفوذ کند، ایمانیکه گوشت و پوست و تمام اعضا بر آن گواهی دهند، اینکه خدایتعالی می فرماید:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا<sup>۱</sup>

همانا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند!! این همان مسئولیت ایمانی دارند در برابر کارهایی که انجام داده اند،

چون وظیفه ایمانی چشم آنستکه از آنچه خدایتعالی نهی کرده فرو بسته شود، و گوش از آنچه شنیدن آن حرام است باز داشته شود و دست به سوی آنچه نباید دراز کند دراز نشود.

همانطور که در روز رستاخیز هم این اعضا وظیفه دارند که شهادت دهند آنچه را در دنیا بجای آوردند و اقرار کنند، چون لازمه چنین امر آنستکه در حیات دنیائی خود ایمانی داشته باشند!

و این موضوع بسیار گسترده است که با مجال کم نمی توان بر آن ادامه داد، همینقدر که توجه پیدا کردید؛ اهل ایمان باید همچنان مانند پیشوایان خود گوشت و پوست و خون و تمام اعضا و جوارح آنها آمیخته و سرشته با ایمان به خدای یکتا باشد.

بیرون نرود چنین به سهل و آسان  
گر بود چنین بود حقیقت ایمان

ایمان که حقیقتیست اندر دل و جان  
چونست سرشته با رگ و خون و پوست

\* \* \* \* \*

از گوشت و خون آن پیمبر همچون  
ایمان علی چو شد سرشته با خون  
یعنی همه اعضاء دو تن در یک تن  
آمیخته گشت همچنان چون معجون

\* \* \* \* \*

سریکه بود به رمز ایمان در کار  
در قلب بود نهان تمام اسرار  
اینست که دارد این توجه را «زار»  
با قلب و زبان کند به ایمان اقرار

\* \* \* \* \*

وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَ تُنْجِزُ  
عِدَاتِي وَ شِبَعَتِكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ مَبِيضَةٍ وَ جُوهِهِمْ حَوْلِي  
فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانِي.

«و تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین و خلیفه من  
هستی، و تو ادا می کنی قرض مرا و به وعده هایم وفا می کنی،  
«و فردای قیامت» شیبعبان تو در مقامی بالا و نورانی با چهره های  
سفید و درخشان در بهشت گرداگرد من قرار گرفته و در همسایگی  
من هستند!»

## پاسداری حوض کوثر در دست کیست؟!

بعد از آنکه رسول اکرم اشاره فرمود با علی که ایمان تو با گوشت و خون من سرشته شده، سپس در اینجا در بیان خود گریز زده و به افتخارات دیگری از او می پردازد و مقام خلافت الهی او را هم در دنیا و هم در آخرت تثبیت می نماید.

همانطور که می دانید در شأن ائمه هدی علیهم السلام همگی آمده است که آن بزرگواران خلفاء خدا در روی زمین هستند ولی در این بیان این خلافت را رسول اکرم درباره علی علیه السلام به دار آخرت کشانیده است، و چنین اشاره می فرماید:

وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي.....

اگر خوب توجه داشته باشید قبلاً در «حدیث ثقلین» به این موضوع اشاره شد: که رسول اکرم به دو موضوع بسیار اهمیت می داد، و سعادت امت خود را در تمسک به دو چیز گرانبها و ارزنده می دانست، و بسیار این مطلب را با اهل ایمان گوشزد می فرمود: اِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

اشاره بر اینکه: من دو چیز گرانبها و ارزشمند بین شما می گذارم و می روم، یکی کتاب خدا و یکی هم عترت و اهل بیتم، که نشانی عترتم آنستکه، حتی چشم بر هم زدنی از قرآن جدا نمی شوند و این دو همیشه ملازم همدتا با هم بر کنار حوض کوثر مرا دیدار کنند.

قسمت آخر این حدیث ارتباط مستقیم به بند مورد شرح دارد که رسول اکرم می فرماید: ای علی تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین و خلیفه من هستی.

چقدر این معنا گسترده است که از تفسیر مختصر آن نمی توان صرفنظر

کرد، آیا نباید دانست که حوض کوثر چیست؟ و در کجاست که علی علیه السلام ساقی و پاسدار و محافظ آن است،

شاید توجه به این آیه شریفه که در سوره کوثر آمده است این معنا را روشن نماید، که خدایتعالی خطاب به رسول اکرم می فرماید: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.** «ما به تو کوثر عطا کردیم.»

قبلاً درباره این آیه شریفه در شأن فاطمه زهرا سلام الله علیها مطالبی گذشت، و گفته شد: که کوثر معانی بسیاری دارد، و در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح گفته می شود: که در تفاسیر روایاتی آمده است حاکی از اینکه در آن زمان که این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند این چیست که خداوند به تو عطا فرموده، گفت: نهی در بهشت است که سفیدتر از شیر و صاف تر از قدح بلور و در اطراف آن قبه هائی از دُر و یاقوت است.<sup>۱</sup> بعضی از مفسران گفته اند: که منظور همان «حوض کوثر» است که تعلق به پیامبر دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می شوند.

اکنون باید این نکته را توجه داشت که مسائلی که در مورد جهان آخرت است، چون از درك فعلی ما خارج است نمی توان به کنه آن وارد شد، یعنی اینکه می فرماید: نهی در بهشت سفیدتر از شیر یا شیرین تر از عسل و در حصار آن نهر سدّی از دُر و یاقوت بسته شده، چگونه می توانیم آنرا با رودخانه های این جهان مقایسه کنیم که اطراف آن با گل و لای و باتلاق و نی زار و گاهی هم خوف انگیز باشد.

این موضوع قابل اهمیت است که در تمام مسائلی که مربوط به جهان آخرت است، باید دانست که تمام مسائل آن عالم غیر از این عالم است، یعنی در آن جهان يك نظام دیگری حکمفرما است، یا به عبارت دیگر اهل دنیا که وارد عالم آخرت می شوند در نظام مخصوصی قرار می گیرند که با حفظ همان عوالم دنیائی می بینند همه چیز آن با جهان فعلی متفاوت است، بلکه می توان گفت: اوضاع آن عالم تکامل یافته است.

گر چه شاید این معنا قدری ثقیل بنظر برسد، ولی نگارنده در کتاب « حقیقت روح » در فصلی جداگانه در ارتباط با بقاء روح و خلود تمام افراد این عالم با همین بدن عنصری در بهشت یا دوزخ در همان نظامی که مخصوص آن عالم است مطالبی گسترده آورده است.

و اکنون برگردیم به اصل موضوع که در این فقره از دعا یادآور می شود: رسول اکرم به علی علیه السلام اشاره فرمود که شیعیان تو در جایگاهی بلند و نور افشان در حول و حوش نهر کوثر در بهشت با چهره نورانی در همسایگی و در گرداگرد من قرار می گیرند.

چقدر این مقام و این همسایگی و آن مکان مقدس در حاشیه نهر کوثر فرحبخش و دل انگیز است، و همین معنا می رساند که قرآن و عترت « بلکه پیروان این دو » تا روز قیامت در کنار حوض کوثر که در جوار رسول اکرم هستند و از یکدیگر جدا نخواهند شد.

حقاً چه اشاوه نیکوئی در این بند از دعا درباره شیعیان علی علیه السلام بکار رفته است، که قرآن هم خود بر این معنا گواه است، اگر در بند مورد شرح خوب توجه داشته باشید در این جمله اشاره می فرماید: وَ شِيعَتِكَ عَلِيٌّ مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ

مَبِيضَةٌ... که شیعیان مولی و آقا علی بر منبرها و جایگاههای بلند که نور بخش صحنه آن عالم است با چهره های پرفروغ و نورانی در گرداگرد آقای خود و در همسایگی آنکس که مکرر در دنیا گواهی به رسالت او دادند قرار می گیرند.

شیعیان آقا علی هنگامیکه وارد باغهای بهشت می شوند نور آنها از پیشاپیش و از سوی راستشان در حرکت است و با چهره های درخشان به سوی قرارگاه دائمی خود رهسپارند، در حالیکه در آن جایگاه انوار معرفت همه جا را فرا گرفته و آنان در رحمت واسعه الهی اسکان یابند، همچنان آیه شریفه شاهد این معنا می باشد که می فرماید:

وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ<sup>۱</sup>

« آنانکه چهره هایشان نورانی و سفید است در رحمت خدا جاودانه قرار می گیرند. »

## يك روايت جامع در رابطه با بند مورد شرح

در اين بخش از دعا از آنجا كه امام عليه السلام از بيان قول رسول اكرم با علي فرمود: تو برادر و وصي و وارث من هستي و تا پايان بند مورد شرح ادامه دارد، اين سلسله از فقرات دعا ارتباط به يك روايت جامعي دارد كه مطالب آن بسيار نزديك بهم و قول امام عليه السلام را تايد مي نمايد.

**در كتاب وظائف الشيعه**، در رابطه به اين موضوع آورده است: از جابر انصاري رسیده است كه، رسول اكرم با علي فرمود: يا علي اگر خوف آن نبود كه در حق تو غلو نمايند و تو را خدا خوانند، مانند نصاري كه عيسى را فرزند خدا خواندند، درباره تو مقاله اي مي گفتم كه خاك قدم و آب وضوي تو را براي استشفاء بردارند، سپس فرمود: يا علي تو از من هستي و من از تو، و تو در علم و ولايت وارث من باشي و من وارث تو، و تو نسبت به من به منزله هاروني نسبت به موسي جز آنكه بعد از من پيغمبري نيست و تو ذمه مرا از حقوق فارغ مي كني، و تو بر دين و طريقه من جنگ مي كني، و تو در آخرت نزديكترين مردمي به من، و تو اول بر حوض كوثر وارد مي شوي و تويي خليفه من بر آن، و تويي اول كسيكه با من به لباس بهشتي ملبس مي شوي، و تو پيش از همه داخل بهشت مي شوي و شيعيان تو با صورتهاي نوراني بر منبرهاي نور در اطراف من قرار گيرند، و فردي قيامت همسايگان من در بهشت هستند، يا علي جنگ با تو جنگ با من است، و سازش با تو سازش با من مي باشد، و امر باطني تو امر باطني من است، و امر ظاهري تو امر ظاهري من، فرزندان تو فرزندان منند، و تو وعده هاي مرا وفا مي كني، و تو بر سر حوض كوثر، و آحدي از امت من با تو برابري نمي كند، و راستي و درستي در زبان و دل و بين دو چشم تو است، و ايمان با گوشت و خون



تو مخلوط است، همچنانکه با گوشت و خون من مخلوط است، و دشمنان تو بر حوض کوثر وارد نمی شوند، و دوستان تو از من غائب نیستند و با تو بر حوض کوثر وارد می شوند.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شنیدن این کلمات به سجده رفت و شکر خدای را بجا آورد.

اکنون دیدید که مقام علی علیه السلام در نزد رسول اکرم در چه مرتبه ای بوده است که دیگر مطلبی درباره آن بزرگوار فروگذار نشده است.  
و حقاً مصداق این آیه شریفه که درباره آن بزرگوار نازل شده این معنا را بخوبی می رساند، که فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۱

آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند بهترین مردم هستند! (و او علیه السلام «خیر البریه» می باشد)

روزی که تو بینی همه یاران سعید	در ساحل کوثرند با روی سفید
همسایه به پیغمبر و هم نزد علی	آنجاست که نور حق عیانست پدید

\*\*\*\*\*

يك نکته در اوصاف علی گویم بس	مانند نباشدش در این دنیا کس
گفتار رسول اینچنین بود به وی	تو یار و خلیفه منی از این پس

\*\*\*\*\*

برگو که سلام من رساند بر یار  
جائیکه همیشه بود در خاطر «زار»

آنکس که به حوض کوثرش گشت گذار  
ای کاش مرا هم گذری بود آنجا

\*\*\*\*\*

وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي

«و اگر نبودى تو يا على شناخته نمى شدند مؤمنان بعد از من.»

اگر على نبود اهل ايمان به مقام معرفت نمى رسيدند!

در اين بند از دعا اشاره به شناخت اهل ايمان بعد از حيات رسول اکرم شده است، و اين مسئله اعتقاد امت اسلام را در پذيرش ولايت و جانشينى بلاقصل پيغمبر خاتم را به على عليه السلام مى رساند.

اين معنا بخوبى نشانگر آنستکه اسلام حقيقى و ايمان واقعى اعتقاد به مقام ولايت و خلافت آنجناب بعد از رسول اکرم است، که پيروان او عليه السلام بنام شيعيان شناخته شده اند، و مضمون اين فقره از دعا بسيار روشن است که اگر على نبود، کسى در مقام ايمان حقيقى به معرفت نمى رسيد، و در سياق کلام در فقره مورد شرح چنين نمودار است، که موضوع ايمان به اسلام را در حقيقت پيوست بوجود مقدس على عليه السلام داده است، چون از همان اول حقيقت ايمان در آن بزرگوار تجلی داشته، و قبلاً در شرح فقره: مَنْ كُنْتُ اَنَا نَبِيَّهُ فَعَلَيْ اَمِيرُهُ، اين معنا گذشت: که از طرف رسول اکرم على عليه السلام ملقب به «امير المؤمنين» گرديد و در ذيل روايتى گفته شد: در هيچ جاى قرآن عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نيامده، مگر آنکه على بر رأس آن و امير و شريف آن و آقای آن مى باشد.

اکنون در اینجا از نظر آنکه دانسته شود که ايمان على عليه السلام با توجه به آيات مربوطه قرآنى در چه حد والائى مى باشد، و همچنين دانسته شود که پيروان آن بزرگوار هم که به آنها اطلاق «مؤمنون» شده است، بايد در چه خطى قرار گيرند تا شناخته شوند، اشاره به چند آيه در رابطه با همين موضوع مى شود.

البته اگر بخواهیم آیاتی که در شأن آن حضرت آمده است بررسی کنیم بطول می انجامد، همچنانکه یکی از مفسران گفته است: که هفتاد آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام سمت نزول یافته ولی در اینجا از نظر اختصار به چند آیه اکتفا می کنیم.

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آوردید پرهیزید و بترسید از خدا و با راستگویان باشید.»

«ابوصالح» از ابن عباس نقل کرده که: مراد علی بن ابیطالب و

اصحابش می باشند.

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقَةٌ.....<sup>۲</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده اید، پس قبل از نجوی به رسول صدقه بدهید.»

از علی علیه السلام نقل شده که: در کتاب خدا آیتی نازل شد که

هیچکس قبل از من و بعد از من عمل نکرده و نمی کند.

۳- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ

وَدًّا<sup>۳</sup>

۱- سوره توبه آیه ۱۱۹.

۲- سوره مجادله آیه ۱۲.

وَدَّ

« آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، زود است که خدا قرار دهد برای آنها دوستی در دلها. »

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که این آیه درباره علی

نازل شده، پس نیست مؤمنی مگر آنکه در قلب او دوستی و محبت برای علی باشد.

۴- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ...<sup>۱</sup>

« از ایمان آورندگان مردانی راست گفتند آنچه را که عهد بستند با خدا پس بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده و بعضی دیگر انتظار می کشند. »

جمهور مفسران و محدثان بر آنند: که این آیه در شأن حضرت

امیرالمؤمنین و حمزه و جعفرین ابیطالب نازل شده.

۵- وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيِرٍ مَّا اَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاثْمًا مُّبِينًا<sup>۲</sup>

« کسانی که برنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را به غیر آنچه کرده اند همانا برداشتند تهمتی و گناهی آشکار را. »

مقاتل بن سلیمان آورده است: بعضی از قریش، امیرالمؤمنین را

ایذا می رسانیدند و تکذیب می کردند، و بر او بهتان می نهادند این آیه نازل شد.

۱-سوره مریم آیه ۹۶.

۲-سوره احزاب آیه ۲۳.

۳-سوره احزاب آیه ۵۸.

### ۶- اَقْمَنُ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ<sup>۱</sup>

«آیا کسیکه ایمان آورده با کسیکه فاسق و بی ایمان است برابر است؟ نه چنین است»

در شأن نزول این آیه چنین اشاره شده: (ولید برادر عثمان) در مقام مفاخرت به علی علیه السلام برآمد و گفت تو کودکی و من جوانم و من از تو بهتر و خویتر می باشم و اهانت‌های بسیار کرد، حضرت در جواب او گفت: ساکت باش!! ای فاسق، (و خدایتعالی به جهت تصدیق آن حضرت آیه شریفه را نازل فرمود)

### ۷- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>

«ای پیغمبر کافایت تو را خدایتعالی در نصرت با کسانی که متابعت و پیروی تو می کنند از مؤمنین.»

در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است: که مراد به این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام و تابعین آن سرورند.

### ۸- فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۳</sup>

«خدا یار و مددکار پیغمبر است و جبرئیل نیز ناصر و رفیق او و آنکس که صالح جمیع مؤمنین و برگزیده است.»

قبلاً تفسیر این آیه گذشت و گفته شد: مراد از «صالح المؤمنین» بنا بر احادیث فریقین حضرت امیرالمؤمنین است و این بود بعضی از آیات که در ارتباط به

۱- سوره سجده آیه ۱۸.

۲- سوره انفال آیه ۶۴.

۳- سوره تحریم آیه ۴.

ایمان نسبت به نام مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام بیان گردید، و از این جهت می توان گفت: آنانکه تا همین حد در حق علی علیه السلام معرفت حاصل کرده اند، اهل ایمان بوده، و همانطور که در فقره مورد شرح اشاره شده است آنان علی را در حد معرفت خود شناخته اند، و اگر علی نبود و این خصوصیات درباره او در قرآن ذکر نشده بود، مؤمنی هم وجود نداشت که شناخته شود!!

البته در پایان این بحث گفته می شود که اگر بخواهیم شناخت اهل ایمانرا از بعد دیگری بررسی کنیم، یعنی اهل ایمانرا بخوبی بشناسیم، از دوستی و محبت با علی علیه السلام می توان مؤمنین را شناسائی کرد که این خود بحثی جداگانه دارد.

آنکس که ولی برانس و جانت علیست  
سرحلقه خیل شافعانست علیست

آنکس که امیرمؤمنان است علیست  
آنکس که به روز حشر بر امراله

\* \* \* \* \*

کس هیچ نمی شناخت اهل ایمان  
اصلی که در آن بسته ولایت پیمان

گر آنکه علی نبود پایش به میان  
چون اصل در اعتقاد، ایمان با اوست

\* \* \* \* \*

چون او زپی رسول سردار و ولیست  
می گفت نجات هر کسی دست علیست

بی حبّ علی نتیجه در ایمان نیست  
بسیار شنیدم این سخن را از «زار»

\* \* \* \* \*

وَ كَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ نُوراً مِنَ الْعَمَى.

« (و همانا علی بود) که بعد از رسول اکرم امت را از گمراهی و ضلالت به مقام هدایت و راهنمایی کشانید، و از ظلمت و تاریکی جهل و نابینائی به مرتبه بصیرت و روشنائی رسانید. »

چه کسانی امر هدایت خلق را به عهده دارند؟!

از این قسمت از دعا امام علیه السلام به بیان قول رسول اکرم درباره علی علیه السلام خاتمه داده، و خود در شأن و مقام آن بزرگوار به اوصاف و خصوصیات مرتبه ولایت او می پردازد.

همچنان در اول اشاره می فرماید که: در حقیقت علی بعد از پیامبر امت را راهنمایی کرد و آنانرا از ضلالت و گمراهی به سوی مرتبه هدایت و رستگاری کشانید، یعنی از آن پس سعادت امت اسلام در پیروی از وجود مقدس او علیه السلام بوده و می باشد.

در این بند از دعا يك نکته قابل توجهی در امر هدایت بکار رفته که اگر خوب در آن دقت شود، اسراری از آن آشکار خواهد گردید.

قبلاً باید دانست که مسئله مهمی که در امر هدایت و ضلالت خدایتعالی اشاره فرموده آنستکه فرزندان آدم برای کسب معرفت و تحصیل اعتقادات حقه دودسته اند، يك گروه به سبب اختیار و قبول طریق مستقیم صلاح و تقوی و سعادت، هدایت یافته و ایمان می آورند، و گروه دیگر به سوء اختیار از هدایت اعراض کرده و قبول کفر و ضلالت و شقاوت می نمایند همچنانکه خدایتعالی می فرماید:



فَرِيقًا هُدًى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ.....<sup>۱</sup>

اما آنچه که در ارتباط با فقره مورد شرح در اینجا مورد توجه است، آنستکه که بطور کلی باید بدانیم که هدایت بندگان را خدایتعالی در اول خود به عهده گرفته است، همچنانکه می فرماید: **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ**<sup>۲</sup> آری هدایت بعهد ما است.

و در ثانی هدایت و راهنمایی از جانب او سبحانه و تعالی بوسیله انبیاء و پیمبرانی می باشد که اصل مأموریت آنها بر همین امر استوار است بطوریکه می فرماید:

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا.....<sup>۳</sup>

«ما آنرا امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما مردم را هدایت کنند»

در ثالث، هدایت و راهنمایی بعد از تمام انبیاء مخصوص اوصیاء خاتم پیمبران ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است که در صدر آنها علی علیه السلام قرار داشته، و در همین فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: **وَ كَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِّنْ**

۱- سوره اعراف آیه ۳۰.

۲- سوره الليل آیه ۱۲.

۳- سوره انبیاء آیه ۷۳.

الضَّلَالِ، شاهد همین معنا می باشد.

قبلاً هم در شرح فقره «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» در شان آن بزرگوار از نظر قرآن مطالبی گذشت که در اینجا تکرار نمی شود.

البته وسائل دیگری هم برای امر هدایت از جانب حقتعالی می باشد که آن وسائل هم باز ارتباط کلی بوجود مقدس انبیاء و اوصیاء علیهم السلام دارد، همچنان کتب آسمانی که خدایتعالی خود می فرماید:

.... وَ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ

اللَّهُ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ....<sup>۱</sup>

اشاره بر اینکه از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد و هدایت می فرماید: به نور و کتاب که عبارت از پیغمبر و قرآن است هر که پیروی کند رضای او را بوسیله ایمان و عمل ضالح به سوی راههای سلامتی، که آن راه دارالسلام جنت نعیم است.

در تفسیر علی بن ابراهیم، آورده است: که مراد از نور امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلامند که هدایت فرماید خدا به نور ولایت آنان هر که پیروی کند رضای او را به وسیله ایمان به ایشان.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: البته در روایات متعددی می خوانیم که «نور» به شخص امیر مؤمنان یا همه ائمه تفسیر شده است، ولی روشن

است که این تفسیر از قبیل ذکر بطون آیات است، چون می دانیم قرآن علاوه بر معنی ظاهر معانی باطنی دارد که از آن به بطون قرآن تعبیر می شود، اینکه گفتیم روشن است که این تفسیر ها مربوط به بطون قرآن است، دلیلش اینستکه: در آن زمان ائمه وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند.

حاصل آنکه: هدایت بندگان در اول از جانب خدایتعالی و در دوم به اذن حقتعالی از طرف انبیاء و سوم از طرف اوصیاء پیغمبر خاتم که اصلاً آن بزرگواران به همین مقام و منصب خوانده شده اند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانید

السَّلَامُ عَلَى أئِمَّةِ الْهُدَى.

البته این نکته را هم باید توجه داشت که هر کس دست به دامن طاعت ائمه هدی بزند در مسیر هدایت قرار می گیرد، همچنانکه باز در همان زیارت می خوانید:

وَ هُدَى مَنْ اُعْتَصَمَ بِكُمْ، اگر کسی آنان را شناسد و چشم بصیرت برای کسب معرفت از وجود ایشان پیدا نکند در حقیقت کور دل باشد، همانطور که در جمله پایان فقره مورد شرح اشاره می فرماید: «وَ نُوراً مِنَ الْعَمَى» آن بزرگوارانند که پیروان خود را در مقام هدایت از ظلمت و نابینائی به نور و روشنائی راهنمایی می کنند چون اگر کسی در دنیا کور دل باشد و راه صواب را نبیند پس در آخرت هم کور باشد بمصداق آیه شریفه که می فرماید:

وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً<sup>۱</sup>

« آنها که در این جهان «از دیدن چهره حق» نابینا بوده و یا در واقع کور دل هستند، پس در آخرت هم گمراه تر و نابینا هستند»

در خصال، آورده است: که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: بدترین کوریها کسی است که کور باشد از فضل ما و دشمنی کند نسبت به ما بدون گناهی که پیشی گرفته باشد از ما به سوی او. بنا بر این مصداق فقره مورد شرح در این معانی بسیار روشن و آشکار گردید.

خواهی که شوی ز ظلمت جهل برون	نوری بنگر که باشد از حد افزون
آن نور که پرتوی ز گل رویان است	روشن بکند چشم سرو دید درون

\* \* \* \* \*

گر نیک شناسی که چه خوب است و چه بد	خوب است کسی که خود هدایت یابد
آنکس که به وادی ضلالت افتد	کی نور حقیقت به دل او تابد

\* \* \* \* \*

گمراه بُوَد آنکه به دل باشد کور	چون ره نبرد سوی هدایت با نور
راهیکه به نور رهبران یافته «زار»	راهیست قریب که نمی باشد دور

\* \* \* \* \*

## وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ

«و او علیه السلام» رشته محکم خدا و راه راست اوست.

رشته ای که هرگز گسسته نخواهد شد.

امام علیه السلام در ادامه بیان خود در شأن جد بزرگوارش علی علیه السلام چنین اشاره می فرماید: که آن آقا رشته محکم و استوار از جانب خدا و راهنمای راه راست بسوی او سبحانه و تعالی است.

این معنا بسیار بجا و درست و با حقیقت است که آن بزرگوار رشته و ریسمان محکم الهی و ناگسستنی است، که هرگز در میان خالق و مخلوق از هم گسیخته و پاره نخواهد شد، هر کس به این رشته محکم چنگ زند یعنی ریسمانی که زمین و آسمان را بهم متصل کرده، بر آن ریسمان بیاویزد، هرگز آن رشته پاره نشده و سقوط نخواهد کرد.

قبل از ورود به شرح این موضوع نگارنده را به خاطر رسید، که امام سجاد علیه السلام در دعای خود «دعای ابو حمزه ثمالی» عرض می کند: وَ بِحَبْلِ مَنْ اتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي...

تعبیر نگارنده بر اینست که: ای خدا به چه رشته ای متصل شوم اگر رشته اتصال مرا از اهل بیت رسول اکرم قطع نمائی.

خوب توجه داشته باشید، مگر نه در زیارت جامعه کبیره در شأن آن بزرگواران می خوانیم: وَ مَنْ أَعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ أَعْتَصَمَ بِاللَّهِ، «هر کس چنگ به دامان شما زد، همانا به دامن لطف پروردگاری چنگ زده است».

چقدر این عبارت دلچسب است، چقدر زیبا و مهر انگیز است، که اشاره

می فرماید: هر کس متابعت امر شما نماید، هر کس در کنار شما مأوی گزیند، هر کس که محبت شما را در دل جایگزین نماید، هر کس اطاعت کند از شما همانا که « بِحَبْلِ اللَّهِ الْمُتَيْنِ » چنگ زده است، همانا که به ذیل عنایت پروردگاری متمسک شده است، همانا که رشته محکمی دست آویز خود قرار داده است که پاره شدنی نیست، رشته ای که به مقام قرب و مرتبه سعادت و فوز و رستگاری اتصال دارد، رشته ای که به سعه رحمت الهی پیوسته است، آری:

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ  
مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا<sup>۱</sup>

« هر کس ایمان آورد به خدا و به دامن لطف او چنگ زند در رحمت  
واسعه او داخل شده و همچنین به راه راست هدایت شده است » ، و باز در جای

دیگر با مضمون دیگری می فرماید:

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۲</sup>  
« هر کس به وسیله شما دست به دامن پروردگار شود به سوی راه  
مستقیم راه خواهد یافت. »

و از همین جهت است که خدایتعالی به اهل ایمان توصیه می فرماید: وَاعْتَصِمُوا

۱- سوره نساء آیه ۱۷۵.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۱.

بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا<sup>۱</sup> «همگی به رِسمان خدا چنگ زنید»، روایاتی در ذیل این آیه شریفه آمده است که منظور از «حَبْلِ اللَّهِ الْمُتِينِ» را می‌رساند.

در تفسیر عیاشی، از امام باقر علیه السلام است که فرمود: «رِسمان محکم الهی» آل محمد علیهم السلام می‌باشند که مردم مأمور تمسک به آن هستند. در مجمع البیان، از امام صادق علیه السلام است که فرمود: نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، ما رشته محکم الهی هستیم که خدایتعالی فرمود: همگی به رِسمان محکم خدا چنگ بزیند.

در تفسیر نمونه، آورده است: درباره اینکه منظور از «حَبْلِ اللَّهِ» چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی را ذکر کرده‌اند، بعضی می‌گویند: منظور قرآن است، بعضی گویند اسلام است، بعضی گفته‌اند: خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند. در هر حال کسی که چنگ زند به دستگیره محکم الهی در اطاعت از امرش و متابعت از رسول و پیروی کند از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، در حقیقت به رشته محکمی دست زده است که قطع شدنی نیست.

## صراط مستقیم از نظر قرآن مجید چیست؟!

در قسمت دوم از بند مورد شرح که اشاره می فرماید: **وَ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمَ** بر این تعبیر که علی علیه السلام از جانب پروردگار عالم راهنمای بندگان به سوی راه راست است، این معنا بسیار قابل توجه است، که در اول دانسته شود راه راست چه مسیر حقیقی دارد که باید از طرف هادی ارائه شود.

چه بسا راههای مستقیم که سالک را به مقصد نمی رساند و باید راهنمایی داشته باشد تا بدون احتمال انحراف سالک را به مقصد رسانیده و به هدف نهائی نائل سازد.

و در ثانی باید دانسته شود: که صراط مستقیم از نظر خدایتعالی در قرآن مجید بر چه معنی آمده است؟

قبل از ورود در این بحث لازم است به این نکته توجه شود که امام هادی علیه السلام درباره معرفی جد بزرگوارش و دیگر ائمه اهل بیت در رابطه با فقره مورد شرح چه گفته است؟

در چند مورد از زیارت جامعه کبیره بر مضامین گوناگون در این باره چنین اشاره می فرماید:

جائی می گوید: سلام بر ائمه هدی که دلیل و راهنما در مقام سیر الی الله هستند: **(وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ)**.

جای دیگر گوید: گواهی می دهم که شما راهنمایان راه حق هستید: **(وَ اَدْلَاءٌ عَلٰی صِرَاطِهِ)**.

و باز می فرماید: شمائید راه راست مستقیم: **(اَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْاَقْوَمُ)** در این بیانات و با توجه به سیاق کلام در بند مورد شرح، باید دانست که صراط



مستقیم از نظر قرآن مجید چیست؟

در بعضی از آیات کلمه «صراط» به راه مستقیم اشاره شده، همچنانکه

می فرماید: وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا<sup>۱</sup> این راه راست پروردگار تو است «که در آن اشاره به اسلام و قرآن شده است».

و از طرف دیگر خدایتعالی پایه و اساس راه راست خود را بر يك معنای

اصولی نهاده و در چند مورد اشاره می فرماید: که راه راست اینست که مرا عبادت و پرستش کنید: قوله تعالی:

وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ<sup>۲</sup> مرا پرستید که راه راست همین است، و بیان دیگر:

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ<sup>۳</sup> «خداوند پروردگار من و شما است، پس او را پرستید»

از بررسی آیات در این مورد چنان نمودار است که مقصود از صراط

مستقیم همان پرستش خدایتعالی و پیروی از دین و آئین الهی است، که تمام پیامبران را خدایتعالی بر این صراط هدایت فرموده، چنانکه به رسول اکرم فرمود:

۱- سوره انعام آیه ۱۲۶.

۲- سوره یس آیه ۶۲.

۳- سوره آل عمران آیه ۵۱.

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup>

«همانا که تو ای محمد از جمله فرستاده شدگانی که آنها به راه راست بودند»، یعنی «عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» متعلق به مرسلین است، که همه آنها را خدایتعالی به آن راه هدایت فرمود، همچنانکه در جای دیگر اشاره می فرماید:

وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۲</sup>

خدایتعالی از ذراری انبیا و فرزندان ایشان و برادرانشان افرادی را برگزیده و هدایت کرد آنانرا براه راست.

شاید اهمیت این معنا بر آن باشد که خدایتعالی در اوکین سوره از قرآن بندگان خود را دستور می دهد که از او بخواهند آنانرا براه راست هدایت کند، راه آنهاییکه نعمت بر آنها ارزانی شده است، همانطور که فرمود:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ<sup>۳</sup> همان

راه انبیا، عظام، همان راه رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام، که باز در تأیید این معنا می فرماید:

۱- سوره یس آیه ۳.

۲- سوره انعام آیه ۸۷.

۳- سوره حمد آیه ۶.

وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...<sup>۱</sup> «این راه راست من

است از آن پیروی کنید».

روایاتی که در ذیل این آیات شریفه آمده بسیار است که اکثر حاکی از آنستکه علی علیه السلام و ائمه هدی صراط مستقیم الهی هستند که در اینجا به يك روایت از آنها اکتفا می کنیم و بعداً در همین کتاب در شرح فقره، يَا بَيْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ مطالب و روایات دیگری خواهیم داشت.

امام باقر علیه السلام فرمود: صراط مستقیم، ولایت علی و اوصیاء او علیهم السلام است.

بنابر این در شرح این بند از دعا معلوم گردید که امیرالمؤمنین و دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همگی در هر دو جهان راه مستقیم به سوی رحمت الهی بوده و راهنما به طریق بهشت می باشند، آنانکه در این دنیا در خط آن بزرگوارند در آخرت هم از همان خط و صراط آنها بدون لغزش عبور خواهند کرد.

آن رشته که گفته اند جلیست متین  
از عرش کشیده گشته تا روی زمین  
هر کس که بر آن وسیله چنگ آویزد  
بر مقصد خود رسد به سر حدّ یقین

\* \* \* \* \*

در راه نجات گفته شد بی کم و کاست  
راهی بود آن که جز نمی باشد راست  
یعنی که صراط مستقیم است همین  
آن راه علی که نزد حق پا برجاست

\* \* \* \* \*

چه خوب که انتخاب کردم این راه  
من هم شده پیروش در این خطِ اله

از اول عمر تا شدم من آگاه  
دیدم که چو زار هم از این ره می رفت

لَا يُسَبِّقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحْمٍ وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ وَلَا يُلْحَقُ فِي  
مُنْقَبَةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ  
أَلِهِمَا

«کسی در قرابت و نزدیکی برسول خدا بر او (بر علی) سبقت و پیشی نگرفت، و نیز کسی در امر دین و ایمان هم مقدم تر از او برسول نبود (یعنی در پذیرش دین اسلام بر همه سبقت گرفت) و کسی به مناقب و اوصاف کمال و فضائل به مقام و مرتبه آنجناب نرسیده، و او علیه السلام همه طریق رسول را پی گیری کرد و گام به گام از پی آن بزرگوار راه می پیمود<sup>۱</sup> که درود خدا بر هر دو آنها و فرزندانش باد»

همبستگی بسیار نزدیک علی علیه السلام با رسول اکرم (ص) در این بند از دعا چند نکته قابل توجه است که موضوع آنها با هم پیوستگی دارد و امام علیه السلام در پیرو بیانات قبل در اینجا باز به مقام والای علی علیه السلام از ابعاد دیگر اشاره می فرماید.

همچنان در اول همبستگی قرابت ظاهری و نزدیکی او علیه السلام را در مرتبه خویشاوندی با رسول اکرم می رساند، و در واقع برتری شرافت و حسب و نسب آن بزرگوار را بر دیگران اظهار می نماید.

۱- در کلام عرب واژه «حذو» معنی دقیقی دارد که به يك عبارت: مقابل کسی نشستن و برابر چیزی افتادن است اما در سیاق کلام در بند مورد شرح که اشاره می فرماید: «یحذو حذو الرسول» می توان چنین معنا کرد که علی علیه السلام در محضر رسول بسیار توجه داشته و در اصطلاح در برابر او زانو بزمین زده و در اطاعت امر او قدم به قدم در برابرش پیش می رفته است.

البته این يك موضوع بسیار روشنی است که بخواهیم در این مورد بحث نمائیم، از آنجهت که همه می دانیم علی علیه السلام فرزند ابوطالب و پسرعموی رسول اکرم و هم داماد عزیز آن بزرگوار است، گذشته از این اگر بخواهیم شخصیت حضرت ابوطالب را بیان نمائیم شاید همین کافی باشد که بگوئیم او عموی پیغمبر است، ولی آن بزرگوار خود در مقام افتخارآمیزی از حیث حسب و نسب بوده که بنا بر بعضی از اخبار که در کتاب «وظائف الشیعه» آورده است، او دوازدهمین وصی حضرت عیسی علیه السلام بوده، و چنین گفته اند: که در حین وفات هم ودایع و کتبی که به او رسیده بود به پیغمبر خاتم تسلیم نمود.

و بقول بعضی هم ابوطالب از اوصیاء اسمعیل علیه السلام بوده و به طریق ابراهیم عمل می کرده و ودایعی را هم که به پیغمبر تسلیم نموده از اسمعیل بوده است.

و همانطور که می دانید، همسر ابوطالب مادر گرامی علی علیه السلام فاطمه بنت اسد بوده که مقام شامخ آن در تواریخ ثبت است، و در اینجا ذکر شخصیت او از بحث ما خارج است، تنها گفته می شود از نظر سبقت گیری او در اسلام، طبق روایتی گفته شده است که از امام سجّاد است فرموده: **كَأَنَّتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ اسَدٍ مِنَ السُّبُقَاتِ إِلَى الْإِسْلَامِ.**

**و ابن ابی الحدید گوید:** اسلام او بعد از ده کس، و او یازدهمین کس است در اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تعظیم و تکریم می نمود و او را مادر خود می خواند.

خلاصه موضوع در این بحث آنستکه: علی علیه السلام نزدیکترین فرد هم از نظر انتساب او با رسول و هم از نظر نزدیکی مقام معنویت در امر ولایت و

خلافت بود، و در واقع رسول گرامی بعد از تولد آنحضرت که عبدالمطلب او را پرستاری می فرمود. پس از سن هشت سالگی سرپرستی او را به ابوطالب واگذار نمود، و او هم آن بزرگوار را در جمع خانواده خود به مراقبت پرداخت و در کمال رثوفت به مواظبت او همت گماشت.

بنابر این رسول اکرم و علی علیه السلام در اوکین مراحل از نظر نزدیکی با هم از این جهت در يك خانواده زندگی می کردند، و این گفتار از نظر ظاهر امر است و الامقام قرابت و نزدیکی آن دو بزرگوار را قرآن مجید در مقام عالیتری توصیف کرده و می فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... «یعنی پیامبر سزاوارتر

است به مؤمنان از خود ایشان» و در پایان آیه ادامه می دهد و اَوْلُوا

الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...<sup>۱</sup> که در اینجا

اشاره می فرماید: خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجرین در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند.

پس اولویت اولوا الارحام و خویشاوندان نزدیک را نسبت به دیگران تثبیت می فرماید: که مفسران با استناد به روایاتی بسیار، منظور از این را به مساله «ارث و حکومت و خلافت» در خاندان پیامبر به ائمه هدی علیهم السلام تفسیر کرده اند.

و چون در آیه شریفه اولی به ولایت را مشروط به «قرابت و ایمان و

هجرت» دانسته، علی علیه السلام دارای این سه صفت بوده است.

در واقع می توان گفت: که مسئله قرابت علی علیه السلام با رسول اکرم در

همان ذکر آیه مباهله بسیار روشن است که می فرماید: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا  
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ.....<sup>۱</sup>

این آیه در داستان روز مباهله است که تفسیر بسیار گسترده ای دارد، ولی در اینجا شاهد کلام از ذکر «وَأَنْفُسَنَا وَنِسَاءَكُمْ» می باشد، که اشاره این معنا بر اینست که علی علیه السلام از نظر نزدیکی بسیار نزدیک، نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، همانطور که در روز غدیر خم اشاره به این امر فرمود که: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تمام جمعیت گفتند: «بلی یا رسول الله» و شرح این معنا قبلاً گذشت.

بنابر این همانطور که در فقره مورد شرح آمده است: لَا يُسْبِقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحْمٍ..... هیچکس به قرابت با رسول بر علی علیه السلام سبقت نگرفته است.



سبقت گرفتن علی علیه السلام در ایمان به خدا و رسول (ص)  
 قسمت دوم در بیان فقره مورد شرح، پیشی گرفتن علی علیه السلام در  
 پذیرفتن دین اسلام و فرمانبرداری از رسول اکرم و اعتقاد کامل به قرآن و دستورات  
 الهی است، و این معنا هم جنبه باطنی دارد و هم مقام معنوی را در بسیار نزدیکی آن  
 بزرگوار به مقام شامخ نبوت می رساند.

قبلاً در جمله پیوست به بند مورد شرح اشاره به قرابت و مقام قرب علی  
 نسبت به رسول اکرم گردید، ولی در اینجا یادآور می شویم که علی علیه السلام با  
 حفظ سمت قرابت با رسول در مرتبه تقریب به سوی حق تعالی پیشی گرفته است شاید  
 توجه به این آیه شریفه موضوع را کاملاً روشن نماید که می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup> «پیشگامان پیشگام  
 آنها مقربانند».

در این معنا چنین گفته می شود: که سابقون کسانی هستند که نه تنها در ایمان  
 پیشگامند، بلکه در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی پیشقدمند، و امام و  
 پیشوای خلقند و مقربان درگاه خداوند بزرگند.

در حدیثی آمده است که: ابن عباس می گوید: از رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله درباره این آیه سؤال کردم فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: آنها  
 علی و پیروان او هستند که پیشگامان به سوی بهشت و مقربان درگاه خدایند، به  
 خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است.

در تفسیر اثنی عشری، در ذیل آیه شریفه آورده است: شبهه ای نیست کُلّه جامع سوابق ذات عالی سمات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اما سبق او به اسلام و ایمان، جمیع علما را اتفاق است در آنکه اول شخصی که از رجال تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمود و ایمان به آن حضرت آورد حضرت علی علیه السلام بود، و اول زنان که ایمان به آنحضرت آورد خدیجه طاهره علیها سلام بوده است.

همچنان در بعضی از تفاسیر هم آمده است که آیه شریفه: وَ السَّابِقُونَ  
الْأَوَّلُونَ.....<sup>۱</sup> درباره امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است.

## مناقب و فضائل علی علیه السلام

در قسمت سوم از بند مورد شرح که اشاره فرمود: **وَأَلَّا يُلْحَقَ فِي مَنْقَبَةٍ** مِنْ مَنْاقِبِهِ يَحْذُو حَذُّوَ الرَّسُولِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در هیچ منقبت و فضیلتی کسی با او برابری نداشت و قدم به قدم با رسول اکرم پای خود را بر سر جای پای او می گذاشت.

در این معنا اشاره به مناقب و فضائل آن بزرگوار شده که حقیقتاً مقدور نیست از کثرت مطالب این موضوع را در این مختصر برشته تحریر در آورد، و تاکنون مقالات و کتب بسیاری در این زمینه نوشته شده است، اما نمی توان جای این بحث را در اینجا خالی گذاشت.

با آنکه قبلاً در شأن آن بزرگوار مطالبی گفته شد که همه حاکی از فضائل آنجناب بود، ولی در شرح این فقره از دعا کافیهست که بگوئیم: **علی علیه السلام** بعد از رسول اکرم، افضل و اکمل از تمام مردم در تمام جهات اخلاقی و اوصاف حمیده بوده و در غیر مراتب مقام نبوت با رسول اکرم برابری داشته است، آنچه برای اقامه دین و هدایت خلق بوده به نوبه خود مأموریت‌های محوکه را انجام داده، در مرتبه جهاد و مصاف کارزار در غزوات همیشه پیش گام بوده و کسی در شجاعت به درجه او نمی رسید و پیوسته شجاعان کفار و مشرکین را نابود و بهلاکت می رسانید.

اکنون بی مورد نیست که به شمه ای دیگر از اوصاف و فضایل آنجناب

اشاره نمائیم:

**علی علیه السلام** اعلم و دانا بر تمام علوم بود تا حدیکه خود فرمود: ای

مردم آنچه را می خواهید از من سئوال کنید قبل از آنکه من از میان شما بروم!!

آنجناب پیوسته ملازم در خدمت رسول اکرم بود و از نور مشکوة نبوت اقتباس می کرد، (قبلاً درباره علوم آن بزرگوار مطالبی گذشت)  
 علی علیه السلام، اتقی و ازهد از تمام مؤمنین و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بود، کسی در امر عبادت با او سبقت نمی گرفت، نمازش از همه بیشتر و روزه اش از همه افزونتر و آنی از ذکر خدا غافل نبود، کریمه: سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ... درباره آن بزرگوار مصداق کامل داشت، که نورانیت سیمای او پرتو افکن در قلوب اهل ایمان بود.

کثرت جود و سخاوت و ایثار از طرف آنجناب به حدی است که داستانهایی آنرا نقل کرده اند، و همچنین اخلاق و آداب و خوشروئی او در معاشرت با مردم در سطحی بسیار نیکو و جوانمردانه بود تا به حدی که مورد تحسین دشمنان خود قرار می گرفت، گفتار او فصیح و بیان او بسیار بلیغ و سخنانش بسیار جالب و دلنشین بود، که کسی به بلاغت و فصاحت او نمی رسید، و شاهد این معنا کتاب شریف «صحیفه علویه» و سخنان آنجناب در ادعیه و از همه بالاتر سند معتبر کتاب «نهج البلاغه» است.

آیاتیکه در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار آمده و قبلاً به بعضی از آنها اشاره شد، همچنان آیه تطهیر و آیه مباحله که رسول اکرم علی را نفس خود دانسته همه حاکی از مقام و شأن و مرتبه فضائل آن بزرگوار است.

درباره معجزات باهرات آنجناب بقدری مطالب گسترده است که نمی توان حتی شمه ای از آنها را بازگو کرد، هر گاه کسی چیزی طلب می نمود آن بزرگوار اجابت می فرمود و از بسیار از مغیبات به اذن خدایتعالی اطلاع می داد، که شرح تمام این فضائل در کتابهای بسیاری جداگانه نوشته شده است، و چه خوب گفت آن شاعر با

محبت و با ذوق:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست      که تر کنند سر انگشت و برگ بشمارند

حاصل آنکه آنحضرت در تمام صفات و فضائل از همه بندگان به جز رسول اکرم برتری داشت، و هر يك از فضائل و مناقب او را که بخواهیم بازگو کنیم برای شخصیت او کافیست، چون هیچیک از آن اوصاف برای دیگری امکان پذیر نیست، مثلاً، اینکه بگوئیم: تولد آن بزرگوار در خانه کعبه واقع شد، یا اینکه بگوئیم خطبه ازدواج او با فاطمه سلام الله علیها در آسمان در «اعلیٰ علیین» خوانده شد، یا آنکه بگوئیم فرزندان برومند همچنان حسن و حسین علیهما السلام دارد، و بسیار مراتب عالیه دیگر که تنها در مقام فضل و دانش آن بزرگوار آمده است که می توانیم در پایان این بحث به همین عبارت فقره مورد شرح اشاره کنیم و بگوئیم:

علی علیه السلام قائم مقام و جانشین رسول اکرم بوده، و هر کجا قدم گذاشته است در جای قدم پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله قدم گذاشته است.

در قرب کسی قرابتش نیست چنین      در نزد پیمبر که رسولیست امین  
آنکس که عموزاده و داماد اوست      آن است علی که او امامیست مبین

\* \* \* \* \*

فردی که نمود اول اسلام قبول      او بود علی که شد برادر به رسول  
در عقد اخوت آنچنان شد پابند      تثبیت شد اعتقادش از فرع و اصول

\* \* \* \* \*

آنچه که به فضل و شأن پیغمبر بود      آنها همه در وجود او شد موجود  
از «زار» شنو که هر دو بودند یکی      پیوسته بهم بوده همه تار و پود

\* \* \* \* \*

و يُقَاتِلْ عَلَى التَّأْوِيلِ وَلَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنْتُمْ

«و جهاد و کارزار «علی علیه السلام» بر حسب تأویل قرآن بود، و در راه رضای خدا و دین حق از سرزنش و ملامت بدگویان پاک و بیم نداشت.»

### معنی تأویل چیست؟

مفسران در تأویل بعضی از آیات قرآنی بسیار سخن گفته اند، و اصل معنا را در تفسیر این آیه شریفه آورده اند که می فرماید: ..... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرُّسُلُ خُونٌ فِي الْعِلْمِ ..... یعنی تفسیر آنها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.

در تفسیر نمونه، آورده است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است، این است که «تأویل» در اصل لغت به معنی: بازگشت دادن چیزی می باشد، بنابراین هر کار و هر سخنی را که به هدف نهائی برسانیم تأویل نامیده می شود، مثلاً اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آنرا مشخص کند این کار را تأویل گویند.

و همچنین در این معنا گفته اند هر گاه انسان سخنی بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهائی آن سخن را تشکیل دهد به آن تأویل می گویند.

و نیز اگر انسان خوابی ببیند که نتیجه آن روشن نباشد تعبیر و تفسیر آن خواب را تأویل گویند.

اما شاهد کلام در اینجا در فقره مورد شرح است، که درباره علی

علیه السلام اشاره می فرماید: که او بر حسب تأویل قرآن و مأموریت‌هایی صحیح و بجا که هدف نهائی در برداشته است با کفار و منافقین جهاد و کارزار می نمود، و شر آنها را در پیشبرد مقاصد اسلامی کوتاه می کرده است.

و همانطور که در آیه مورد تفسیر گفته شده: تأویل آیات قرآنی را جز خدا و راسخان در علم که رسول اکرم و ائمه هدی می باشند کسی نمی داند؛ پس علی علیه السلام در مأموریت‌های جنگی خود به تمام اسرار و تأویل و شأن نزول آیات بطوری دانا و آگاه بود که نتیجه نهائی در کارزار از هر جهت برای او روشن بود.

همچنان که رسول اکرم خود قیام به تنزیل قرآن می فرمود؛ علی علیه السلام هم قیام به قتال در امر جهاد در تأویل قرآن می نمود، چون تنزیل مختص به رسول خدا است که آگاهی و تفسیر بر آن هم به راسخان در علم سپرده شده است. لذا رسول اکرم مقرر می داشت قتال بر تأویل را مثل قتال بر تنزیل، و آنرا به امام وا می گذاشت، چون امامت فرع نبوت است، پس امیرالمؤمنین علیه السلام این مأموریت را در امر جهاد به عهده داشت.

(و همین معنا در قیام مقدس امام زمان علیه السلام مصداق کامل پیدا خواهد کرد).



علی علیه السلام در جهاد از هیچگونه سرزنش نمی هراسید!  
 همانطور که در تفاسیر آمده است که رسول اکرم خیر داد: علی علیه السلام  
 به تأویل قرآن با دشمنان دین و منافقان جهاد می کند، و در بند مورد شرح اشاره شده  
 است که او علیه السلام در امر جهاد و کارزار از هیچگونه ملامت و سرزنش پروا  
 نداشت، این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که خدایتعالی می فرماید:

..... يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ  
 فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.....<sup>۱</sup>

آنها در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند، این از  
 فضل خداست که به هر کس بخواهد کرامت فرماید

در روایات بسیاری که از طرف شیعه و اهل تسنن وارد شده آمده است که این آیه در  
 مورد علی علیه السلام در فتح «خیبر» در مبارزه با «ناکثین» و «قاسطین» و  
 «مارقین» (آتش افروزان جنگ جمل و سپاه معاویه و خوارج) نازل شده است.

و لذا می بینیم، که پیامبر بعد از عدم توانائی عده ای از فرماندهان لشکر  
 اسلام برای فتح خیبر يك شب در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود: به خدا  
 سوگند: فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد، و  
 خدا و پیامبر او را دوست دارند، پی در پی به دشمن حمله می کند، و هیچگاه  
 از برابر آنها نمی گریزد، و از این میدان باز نخواهد گشت مگر

اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان کند.<sup>۱</sup>  
 در تفسیر غونه، آورده است: در روایت دیگری می خوانیم؛ این آیه  
 درباره یاران مهدی علیه السلام نازل شده است، که با تمام قدرت در برابر آنها که  
 از آئین حق و عدالت مرتد شده اند می ایستند و جهانرا پر از ایمان و عدل و داد  
 می کنند.

شکی نیست که این روایات که در تفسیر آیه وارد شده، با هم تضاد  
 ندارند، زیرا این آیه همانطور که سیره قرآن است؛ يك مفهوم کلی و جامع را بیان  
 می کند، که علی علیه السلام مصداق مهم آن می باشد، و کسان دیگری که این  
 برنامه ها را تعقیب می کنند نیز شامل می شود هر چند در روایات از آنها ذکر  
 نشده باشد.

این نکته را هم باید توجه داشت: که درباره جهاد و کارزار علی  
 علیه السلام با دشمنان اسلام روایات بسیاری داریم که در ارتباط با همین فقره مورد  
 شرح در ذیل این آیه شریفه اشاره شده است که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٌ  
 مَرْصُوعٌ<sup>۲</sup>

«همانا خدا دوست می دارد کسانی را که پیکار می کنند در راه او صف بستگان  
 و همچون بنائی آهنین هستند»

۱- در تفسیر برهان و نور الثقلین روایات متعددی از ائمه اهل بیت در این باره نقل شده و از دانشمندان اهل تسنن  
 «ثعلبی» در این رابطه روایتی آورده است، برای اطلاع بیشتر به کتاب (احقاق الحق جلد سوم) مراجعه شود.

در تفسیر منهج الصادقین، آورده است: ابن عباس نقل می کند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون در صف قتال قیام می نمود، گویا صف آن صفدر مانند دیوار محکم و جدار متین مستحکم بود، و چون این حال مرضی خداوند سبحان بود آیه بالا در حق آن حضرت نازل شد.

بنابر این علی علیه السلام بر حسب تأویل قرآن با کفار و مشرکین و منافقین جهاد و کارزار می نمود و از ملامت هیچ ملامت کننده ای پروا نداشت و از سرزنش هیچکس نمی هراسید.

بر امر خدا اگر کسی کرد جهاد	باید که کند پاک از اسلام فساد
آگاه بود ز رمز تأویل قتال	تا آنکه رسد به اصل مقصود و مراد

\* \* \* \* \*

آن فرد مجاهدی که در عالم بود	در نزد دلاوران همه داشت نمود
در صحنه کارزار می بود شجاع	هنگام کرم کریم و هم صاحب جود

\* \* \* \* \*

آنکس که به تدبیر و سیاست در جنگ	کاری نمود تا شکست آرد و ننگ
نه بیم ملامت و نه ترس از دشمن	گفت است که زار دشمنش سر بر سنگ

\* \* \* \* \*

قَدْ وَ تَرْفِيهِ صَنَا دِيدَ الْعَرَبِ وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ وَ نَاوَشَ ذُؤْيَانَهُمْ  
فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً غَيْرَهُنَّ ۱

«همانا که علی علیه السلام» در راه خدا خونهای گردنکشان عرب را به خاک ریخت، و دلیران و شجاعان و پهلوانان آنانرا به قتل رسانید و گرگ صفتان و طغیانگران آنانرا مطیع و منقاد گردانید، و دلهای ایشانرا از وقایع جنگ بدر و حنین و خیبر و جنگهای دیگر پر از حقد و کینه ساخت.

چرا در این دعا اشاره به جنگ و خونریزی شده است؟!

بعد از آنکه داعی در فقره قبل در این دعا اشاره فرمود: که علی علیه السلام در مأموریتهای جنگی خود به امر خدایتعالی و رسول به تأویل آیات الهی با اهل کفر و نفاق کارزار کرد و آنانرا بهلاکت رسانید، بدون آنکه بیمی از سرزنش بدگویان داشته باشد، در اینجا مقام جهادگری و تدبیر کارزاری او را بر این وجه ادامه می دهد: که آن بزرگوار گردنکشان عرب را به خاک و خون کشانید و سرکشان و طغیانگران آنانرا بهلاکت رسانید تا آنجا که دلهای اهل کفر را از جنگهای بدر و حنین و خیبر پر از حقد و کینه ساخت.

موضوعی که در این بند از دعا قابل اهمیت است، آنستکه برای خواننده این گمان و این تصور حاصل نشود که این مسائل جنگ و قتال چه ربطی به دعا دارد!!، چون دعا بطور کلی در مقام معنویت و عرض ارادت به ساحت قدس پروردگاری است و شاید بعضی مطالب داعی را از توجه خاص برگرداند.

۱- «وَ تَرْفِيهِ» یعنی در راه خدا کشت- «صنادید» یعنی شجاعان- «ذُؤْيَان» یعنی گرگ صفتان یا مردم درنده خوی.

اما در این موضوع چنین گمانی شایسته نیست، اگر خوب توجه داشته باشید نقش عمده دعا از نظر سیر سالکین الی الله به سوی جهات گوناگون جهاد است، این مسئله ارتباط کامل به اهداف مقدسه در پیشبرد دین الهی و همچنین به آگاهی از تاریخ تکامل اسلام دارد، یکی از آن نظر که دانسته شود: که این دین شریف به این آسانیهها به دست ما نرسیده، و دیگر شاهد کلام در فهم و درک گفتار الهی است که خواننده به تفسیر ده ها آیات قرآنی در رابطه به این امر آگاهی حاصل نماید.

و از آنطرف مسئله بسیار مهم آنستکه تمام اهل ایمان باید آشنائی کامل به حقایق و مسائل جهاد داشته باشند که از همه چیز گذشته، آنانکه منتظر انقلاب و قیام حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه می باشند، بر این معنا توجه کنند که برای عالمگیر شدن اسلام از این قبیل جنگها و ماجراهای سهمگین در پیش دارند، و هم اکنون آنها که منتظر این قیامند و آنها که تا زمان ظهور حضرتش این آگاهی را حاصل می نمایند «گو اینکه هزاران سال دیگر به طول انجامد» آمادگی برای اینگونه مسائل داشته باشند، چون داستانهای جنگی در صدر اسلام درس بزرگی می باشد که امر پیروزی و رمز موفقیت را بر مسلمین می آموزد.

اکنون توجه داشته باشید که اگر بخواهیم وقایع جنگهای صدر اسلام را یاد آور شویم خود تاریخ جداگانه ای را در بر می گیرد، و یا اگر بخواهیم در شرح این بند از دعا اسامی صنایع عرب و گردنکشان اهل کفر و طغیان را نام ببریم خود تفصیل جداگانه ای را در بر می گیرد، و از آنطرف هیچ ضرورتی ندارد که نام تبه کاران و مخالفان خدا و رسول را در اینجا ذکر نمائیم، بعقیده نگارنده نام آنها باید از صفحه روزگار محو شود.

بنابر این بطور اختصار با توجه به سیاق کلام در دعا به سه واقعه بزرگ یعنی جنگهای بدر و خیبر و حنین مختصری اشاره خواهیم کرد، آنهم از این نظر که مقام والای علی علیه السلام در تأویل آیات قرآنی در امر جهاد آشکار گردد.

### نقش علی علیه السلام در جنگهای بدر و خیبر و حنین!

بنابر آنچه که در تفاسیر آمده است: پس از جنگ احد لشکر پیروز مشرکان به سرعت به سوی مکه بازگشت، ولی در اثناء پشیمان شده بر اینکه برگردند و شهر مدینه را غارت کنند و اگر محمد (ص) هم زنده باشد به قتل برسانند. بهمین جهت مقدمات مراجعت فراهم کردند و خطرناکترین مرحله جنگ احد را بوجود آوردند، این خبر به پیغمبر رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بی نظیر او که از وحی آسمانی مایه می گرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می یافت.

اکنون در این مورد اشاره به جنگ بدر آیاتی از طرف خدایتعالی نازل شده که در مقدمه می فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ<sup>۱</sup>

«خداوند شما را در بدر یاری کرد و بر دشمنان خطرناک پیروز شدید، در حالیکه شما نسبت به آنها ناتوان بودید»

در پیرو این آیه خدایتعالی اشاره به یاری فرشتگان به لشکر اسلام فرمود، و آنانرا بشارت به پیروزی داد، (گویا این غزوه نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر بود) به دنبال نزول آیات يك فرمان عمومی از طرف پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده شد، حتی مجروحان جنگ هم که در میان آنها علی علیه السلام که بیش از شصت زخم بر تن داشت آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند. این خبر به گوش سران قریش رسید و آنان از این روحیه عجیب مسلمانان سخت بوحشت افتاده و از ترس و هراس پس از مقابله به راه مکه مراجعت کردند. آنچه را که مورخین در غزوه بدر ذکر کرده اند: علی علیه السلام در آن موقع بیست و هفت ساله بود که شعله غیرت او قوت اسلام را برافروخت و شوکت اهل کفر و شرک را يك پارچه سوزاند.

در آن اوقات پرهیجان که خدایتعالی وعده یاری و پیروزی به رسول اکرم کرامت فرمود، علی علیه السلام معرکه گردان آن صحنه کارزار بود، و سرکشان و پهلوانان اهل شرک را بهلاکت رسانید، غلغله شجاعتش سرتاسر جبهه جنگ را به ولوله و غوغا انداخت، و چنین گفته اند: که او علیه السلام هیجده تن از سران دشمنان اسلام را به قتل رسانید و شرح این ماجرا بسیار مفصل است که به طول می انجامد.

دیگر از غزواتیکه در بند دعا اشاره به آن شده « غزوه خیبر » است که آن در سال هفتم از هجرت وقوع یافت، غالب مفسران معتقدند که آیه شریفه و ما قبل آن ناظر به فتح خیبر است که می فرماید:

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ

### شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ...<sup>۱</sup>

«به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید، تا اسلام بیاورند اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکوئی به شما می دهد و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلاً سرپیچی کردید شما را عذاب می کند عذاب دردناک...»

طبق روایات هنگامیکه پیامبر از «حذیبیه» باز می گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حذیبیه را بشارت به فتح «خیبر» داد، و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند و غنائم جنگی مخصوص آنهاست و تخلف کنندگانرا نصیبی از این غنائم نخواهد بود.

اما این دنیا پرستان متخلف همینکه از قرائن فهمیدند پیامبر در این جنگی که پیش دارد قطعاً پیروز می شود و غنائم فراوانی به دست سپاه اسلام خواهد افتاد از فرصت استفاده کرده و از پیامبر اجازه خواستند که در میدان «خیبر» شرکت کنند و آنان غافل بودند از اینکه قرآن سر آنها را قبلاً فاش کرده است، چون در آیه قبل فرمود: هنگامیکه شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید، به زودی متخلفان می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم و در این جهاد شرکت کنیم. در هر حال در آن کارزار رسول اکرم امیرالمؤمنین را طلب فرمود و پرچم این جنگ را به دست او سپرد و فرمود: برو به سوی کارزار که خدایتعالی این فتح را به دست تو خواهد به ثمر رسانید.

سپس علی علیه السلام با لشکریانش به پای حصار رسیدند و قلعه را محاصره کردند و در آن صحنه کارزار دشمنان را از پای در آوردند و فتح و پیروزی



نصیب آنان گشت.

**شیخ مفید**، آورده است: که این فتح به زور بسازوی امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفت و در این جنگ فضائل او از هر باب بر وجهیکه جمع روایات اتفاق دارند ظاهر گردید که در آن صحنه آن حضرت منفرد و در فتح و پیروزی کامل، خود شرکت داشت، و تنها مرد نامی دشمن را به نام «مرحب خیبری» با ضربتی سهمناک بهلاکت رسانید، و به درون حصار و قلعه که درب محکمی داشت راه یافت، و به قوت رحمانی و صمدانی آن درب را از جای برکند و بر روی خندقی که حفر کرده بودند انداخت و پلی بوجود آمد که لشکریان از آن گذشتند و به قلعه ریختند و خاک مذلت بر فرق اهل قلعه بیختند و غنائم بسیار گرفته بیرون آمدند، و چون مردم تمام از خندق گذشتند و به جانب لشکرگاه رسول رفتند علی علیه السلام آن درب را از روی خندق بدست راست خود برداشت و به دور پرتاب کرد (این بود خلاصه ای از جنگ خیبر و اشاره به کلام: **وَيُقَاتِلُ عَلِيُّ التَّائِبِينَ**) **امادر موضوع غزوه عهت انگیز حنین**، که در بند مورد شرح به آن اشاره شده است: بنا بگفتار مورخین این جنگ در نزدیکی شهر طائف بوقوع پیوسته و در قرآن از آن تعبیر به «یوم حنین» شده است، که نام دیگر آن غزوه «اوطاس» و غزوه «هوازن» گفته شده است.

قبل از شرح مختصری از این داستان یادآور می شویم که خدایتعالی در آیاتی اشاره به چگونگی این جنگ کرده و در اول می فرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ

### كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً...<sup>۱</sup>

«خداوند شما را در میدانهای زیادی یاری کرد» و بر دشمن پیروز شدید» و در روز حنین نیز یاری نمود، و در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت به دشمن کرده فرار نمودید.»

در آیه بعد اشاره می فرماید: سپس خداوند «سکینه» خود را برسولش و نیز بر مؤمنان نازل کرد و لشکرها را فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران.

گر چه این آیات خود روشنگر قسمتی از وقایع آن جنگ است، ولی بنا بر آنچه که مورخین ذکر کرده اند: رئیس قبیله ای در اطراف «هوازن» بنام «مالک بن عوف» پیروان خود را جمع کرد و به آنها گفت: ممکن است «محمد» بعد از فتح مکه به جنگ ما برخیزد و پیش از آنکه او با ما نبرد کند صلاح در اینست که ما پیش دستی کنیم.

هنگامیکه این خبر به گوش رسول اکرم رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین «هوازن» شوند، در آن هنگام رسول گرامی پرچم بزرگ لشکر اسلام را به دست علی علیه السلام داد، و تمام کسانی که برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند.

دو هزار نفر از مسلمانان که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند به سوی میدان

جنگ حرکت کردند.

دشمنان اسلام برای شکست لشکر اسلام تدابیری فراهم کرده بودند، و هنگامی که پیامبر بعد از نماز صبح فرمان داد به طرف سرزمین «حنین» سرازیر شوند، در این موقع ناگهان لشکریان «هوازن» از هر طرف حمله ور شده و مسلمانان را غافل گیر و زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند، که گروهی از جلو داران لشکر اسلام فرار کردند، و همین امر سبب شد که باقیمانده لشکر هم به وحشت افتاده و فرار کنند.

بنابر تفسیر آیات مربوطه: خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت زیرا آنان به جمعیت انبوه خود مغرور شده بودند، پس آثار شکست در آنها آشکار گشت.

اما علی علیه السلام که پرچمدار لشکر اسلام بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان با پیکار خود ادامه دادند، در این هنگام پیامبر با نه نفر دیگر از یاران خود در قلب سپاه قرار داشتند و پیامبر به یکی از یاران خود بنام «عباس» که صدای رسائی داشت دستور داد تا به تپه بلندی برود و به مسلمانان فریاد زند کجا فرار می کنید پیامبر اینجاست.

هنگامیکه مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند «لبیک، لبیک» و در این بازگشت حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن وارد آورده و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، همچنانکه طایفه «هوازن» به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و جمعی کشته و عده ای اسیر مسلمانان شدند.

و جریان این ماجرا بسیار گسترده است که بعداً همان سران «هوازن» و حتی رئیس آنها «مالك بن عوف» به خدمت پیامبر رسیده و اسلام پذیرفتند و اسیران آنها را برگردانیدند.

این بود شرح مختصری از وقایع این سه مورد جنگ که در سیاق کلام دعا به آن اشاره شده است: قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرُهُنَّ.

البته در کلمه «وَ غَيْرُهُنَّ» اشاره به جنگهای دیگر است که ذکر آنها بطول می انجامد، از جمله همان جنگ احد که شمه ای از آن گذشت، و جنگهای دیگر از قبیل: حدیبیه، غزوه فتح مکه، غزوه تبوک، غزوه سلسله و باز غزوات دیگر که منظور اینست که علی علیه السلام در بیشتر از آنها مقام سردار سپهی و فرمانروائی لشکر اسلام را داشت و چنان ضربات بر پیکر دلاوران دشمن وارد می ساخت که لشکریان اسلام غریو و غلغله تکبیرشان به آسمان بالا می رفت.

بطوریکه در تفاسیر آمده است: مجموع غزواتی که خود رسول اکرم در آن شرکت داشته بیست و شش جنگ بوده است.

آنکس که به پای مردی خود در جنگ	در کشتن دشمنان نمی کرد درنگ
او بود علی که با دلیران به نبرد	می کرد چنان عرصه میدان را تنگ

\* \* \* \* \*

در غزوه بدر و خیبر و جنگ حنین	انداخت به دلها همگی شیون و شین
آنگونه شجاعت که علی داد نشان	در صحنه کربلا نشان داد حسین

\* \* \* \* \*

پنهان نکنم، دلیر مردی به عیان	مانند علی کسی نیامد به جهان
در وصف شجاعتش بسی رفت سخن	آنطور که «زار» صحنه ها داد نشان

\* \* \* \* \*

فَأَضَبْتُ عَلَى عَدَاوَتِهِ وَ أَكْبَتُ عَلَىٰ مُنَا بَدَّتِهِ حَتَّى قَتَلَتِ  
النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ<sup>۱</sup>

« پس دلهای آنان با دشمنی «باعلی» اقبال نمود، و هجوم آوردند بر برانداختن او، تا آنکه «آنحضرت ناچار» بر آن سه گروه: پیمان شکنان و ظالمان و خوارج به جنگ و کارزار پرداخت و آنانرا به قتل رسانید.»

### کینه توزی سه گروه و هلاکت آنان به دست علی (ع)

در فقرات قبل چنین اشاره شد که علی علیه السلام سردار سپه جنگهای خونین بدر و احد و خیبر و حنین و غزوات دیگر بود، و او علیه السلام بسیار از اهل کفر و شرک و نفاق و دشمنان خدا و رسول را به خاک و خون غلطانید، روی همین اصل: حقد و کینه طوائف مختلف بر عدوات و دشمنی با علی بالا گرفت و با او خصومت ورزیدند و کمر همت برای نابودی و برانداختن او بستند و توطئه کردند و نقشه ریختند تا هر گونه آزار به آن بزرگوار برسانند، و گروه های بسیاری با هم در این طرح همدست شدند که از جمله سه گروه معروف بودند.

۱- «اضبت» یعنی: آکنده شدند= «اکبت» یعنی: قیام کردند= «بذت» یعنی: انداخت.

در معنای «قاسطین» در تفسیر نمونه، در ذیل آیه ۱۵ از سوره جن که می فرماید: (وَ اِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ) آورده است «قاسط» از ماده قسط به معنی تقسیم عادلانه است، این ماده هنگامیکه به صورت باب «افعال» در آید «اقساط» به معنی: اجرای عدالت است، و هنگامیکه به صورت «ثلاثی مجرد» استعمال شود مانند سیاق این آیه به معنی: ظلم و انحراف از مسیر حق است.

اول: « ناکشین »، که عهد خود را با او شکستند و « آنان اصحاب  
جمل بودند »

دوم: « قاسطین » آن کسانی که از راه حق میل به باطل کرده  
« و آنان اصحاب معاویه در جنگ صفین بودند »

سوم: « مارقین » آنان که براه گمراهی رفته و مرتد شدند و کمر  
همت بر شهادت علی بستند « و آنان خوارج بودند »

قبل از آنکه بخواهیم درباره چگونگی جنگ با این سه گروه مطالبی یاد  
آور شویم، روایت جالبی که در کتاب « کشف الغمّه » در ارتباط با این موضوع  
آمده متذکر می شویم:

قاضی ابومحمدالحسین بن مسعود، در کتاب خود از ابن مسعود  
نقل می کند: روزی رسول اکرم به خانه « امّ سلمه » وارد شد، و امیرالمؤمنین  
علیه السلام هم در آنجا حاضر شد، رسول اکرم با امّ سلمه فرمود: یا امّ سلمه: واللّه که  
این علی قاتل؛ قاسطین و ناکشین و مارقین خواهد بود بعد از من.

و آنحضرت تصریح به این فرق ثلاثه کرد، که امیرالمؤمنین با آنها مقاتله  
خواهد کرد و اشاره فرمود به اسماء ایشان که هر يك صفتی دارند که مخصوص به  
خودشان است و سبب قتال آنها می شود.

## جنگ علی علیه السلام با «ناکثین»

بطوریکه صاحبان تواریخ نقل کرده اند: «ناکثین» جماعتی بودند که بیعت کردند با امیرالمؤمنین و واجب بود بر آنها اطاعت آنحضرت را، و از جمله آنان «طلحه» و «زبیر» بودند که آنها بعد از کشته شدن عثمان خواستار حکومت بصره و کوفه بودند، و شبی به خدمت علی علیه السلام آمدند که مقصود خود را اظهار کنند و ریاستی بدست آورند، چون نشستند که در این مورد گفتگو کنند، حضرت به قنبر فرمود: این چراغ را بردار و چراغ دیگری بیاور، آنان در اول پرسیدند: یا علی سبب تعویض چراغ چیست؟ فرمود: پیش از آمدن شما بیت المال را می کردم و آن چراغ از بیت المال بود، ولی حال که شما آمدید سزاوار نبود از بودجه بیت المال مصرفی انجام گیرد.

پس طلحه و زبیر دانستند که آن حضرت با این احتیاطی که در کارها دارد، هیچگاه ریاستی به آنها نخواهد داد، لذا این دو نفر نقض بیعت با آن حضرت کردند و با «مروان حکم» که بر آنحضرت یاغی شده بود، همدست شده و نزد «عایشه» رفتند و به بهانه خونخواهی عثمان بر آنحضرت خروج کردند و جنگ جمل را فراهم نمودند.

جالب اینکه قبلاً رسول اکرم در زمان حیات خود به «عایشه» اشاره کرده بود، که یکی از زنان من با علی جنگ خواهد کرد، با نشانه هائیکه خود عایشه داده بود، در این جریان گفته رسول اکرم بوقوع پیوست، و عایشه را سوار بر شتری کردند و طلحه و زبیر و سایر همکاران آنها او را همراهی کرده به سوی جنگ با علی روانه شدند.

در آن هنگام، امیرالمؤمنین علیه السلام، حسن و عمار را به کوفه فرستاد

و نه هزار مرد جنگی حرکت دادند و خود هم به طرف بصره حرکت کرد و در جایی نزدیک بصره آتش جنگ زبانه کشید، و زیر به دست یکی از سرداران خود دشمنان کشته شد و مروان حکم هم به عداوتی که با طلحه داشت او را کشت و هفتاد نفر که در رکاب عایشه بودند و از جان او محافظت می کردند به شمشیر حضرت امیر علیه السلام دست بریده و کشته شدند.

سپس به دستور آنحضرت شتر عایشه را هم پی کرده و محمل او را به زمین کشیدند، و چون جنگ جمل خاتمه یافت آنحضرت، ابن عباس را نزد عایشه فرستاد که او را موعظه نماید و به مدینه برگرداند و در بصره نماند، ولی عایشه اجازه ملاقات با ابن عباس نداد و او را نپذیرفت.

در داستان جنگ جمل مطالب بسیاری است که در اینجا به همین مختصر

اکتفا گردید.



## جنگ علی علیه السلام با قاسطین

قاسطین، جماعتی بودند که از طریق حق تجاوز کرده و به باطل روی آوردند و از پیروی اهل هدایت اعراض کرده خارج شدند و از اطاعت امام مفترض الطاعه سرباز زدند.

در اول رهبر و سرکرده این قوم ستم پیشه معاویه به کمک عمرو بن العاص، از زیر بیعت علی علیه السلام خارج شده و بر او خروج نمودند، و آنحضرت به حکم آیه شریفه: **فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللّٰهِ** «نبرد کنید باستمگران تا برگردید به سوی فرمان خدا»

پس آن بزرگوار آماده لشکر کشی به سوی آنها شد و مهیای جهاد گردید و در مسیر حرکت این دو گروه در «صفین» با هم تلاقی کردند، در اول علی علیه السلام چند نفر از سران لشکر خود را برای موعظه و نصیحت به نزد معاویه و یارانش فرستاد و آنان به عنوان خونخواهی عثمان و بهانه های دیگر پیام تسلیم را نپذیرفتند.

لذا علی علیه السلام لشکر خود را به هفت بخش و برای هر بخشی سرداری تعیین کرده تا هر روزی یکی از آنان بجنگ رهسپار گردند، و معاویه هم نیز چنین کرد، چند جنگ میان دو طرف بوقوع پیوست و باز علی علیه السلام برای اتمام حجت به سوی معاویه پیغام فرستاد که دست بردارد، و او قبول نکرد، و روزی معاویه حمله آورد و چند نفر از اصحاب آنحضرت را به شهادت رسانید و هزار نفر از لشکریان را در محاصره قرار داد، در حالیکه اصحاب حضرت آنها را نمی دیدند، علی

علیه السلام آنانرا از این حيله آگاه کرد و بعضی از سران را مأمور کرد که به یاری بشتابند.

سپس عبدالعزیز حارث خود را به قلب لشکر معاویه زد و آنها را در آن روز شکست داد، و بعداً باز «عمار یاسر» مهبیای نبرد گردید و پس از کارزار بسیار او کشته شد.

در هر حال این جنگ به درازا کشید، و طبق روایتی که رسول اکرم فرموده بود: «خوشا به حال «عمار» که جماعتی سرکش و طغیانگر او را می کشند» در لشکر معاویه این خبر انتشار یافت و معاویه مضطرب شد، و پس از چند روز زد و خورد هائی پی در پی که نزدیک به شکست لشکر معاویه بود، «عمرو عاص» حيله ای اندیشید و دستور داد قرآنها را برسر نیزه کردند و فریاد زدند که ما به حکم قرآن حاضریم که امر جنگ خاتمه یابد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: آنها دروغ می گویند و این حيله ای است که عمرو عاص بکار بسته است، متأسفانه لشکریان حضرت گوش بفرموده او ندادند و شمشیرهای خود را غلاف کردند، تا آنکه قرار اصلاح امر را واگذار به حکمیت حکمین نمودند، و ابتدا حضرت قبول نمی کرد دست از او برنداشتند تا آنکه قبول فرمود، و از طرف حضرت «ابوموسی اشعری» و از طرف معاویه «عمرو عاص» به حکمیت تعیین شدند و این دو پس از مشورت مقرر شد که حضرت علی و معاویه را از خلافت خلع نمایند تا مسلمین به هر که خواهند بیعت نمایند.

پس «عمرو عاص» ابوموسی را فریب داد و در این امر او را مقدم داشت که علی را از خلافت خلع کند، و بعد از اظهار او خود گفت: پس من معاویه را به خلافت نصب کردم!!

و این مختصری از این واقعه بود که علاقه مندان باید به تاریخ مراجعه

نمایند و همین مختصر در شرح این ماجرا برای مسلمانان در هر دوران و زمان آگاهی آن بسیار مفید است که بدانند برای جلوگیری از طریق حق چه حقه‌بازها و حیل‌هائی بکار برده‌اند.

## جنگ علی علیه السلام با مارقین

قبلادر جریان جنگ قاسطین این معنا گذشت که با تعیین حکمیت سرنوشت جنگ تغییر پیدا کرد، و پس از آن شش هزار تن از فرمان حضرت امیر علیه السلام سرباز زدند و در قره ای نزدیک کوفه جمع شدند و گفتند: **لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** «اشاره بر اینکه تعیین حکمین برای حکم خدا کفر است» و این طایفه را خوارج و مارقین گویند، پس علی علیه السلام نزد ایشان آمده و خطبه بلیغی انشاء فرمود و آنان را موعظه نمود تا از رأی خود باز گردند، چون خبر رسید به ابوموسی، او باز علی را از خلافت خلع کرد و آنان از کوفه بیرون شدند و همگی سراز اطاعت آنحضرت پیچیدند.

سپس آنحضرت ابن عباس را به سوی ایشان فرستاد تا با آنان مباحثه نماید و از علت مخالفت سؤال کند ابن عباس نزد ایشان رفت و از سبب خروج پرسش کرد، در حالیکه آنحضرت هم صدای آنان را می شنید؛ گفتند: شش امر از علی صادر شده که هر يك سبب کفر اوست و آن شش امر را برشمرده اند، و چون ابن عباس نزد آنحضرت آمد آن بزرگوار فرمود به ایشان بگو: به حکم خدا راضی هستید؟ ایشان گفتند: بلی، پس آنحضرت جواب آنانرا با اقامه دلیل قاطعانه دادند، بعد از آن دو هزار نفر از ایشان تائب شدند و چهار هزار دیگر در نهروان رفتند و با «عبدالله بن وهب» و دیگر از معاندین بیعت کردند.

سپس، علی علیه السلام با پیروان خود از عقب ایشان رفتند و هزار و هشتصد تن از آنان را به قتل رسانیده و باقی ایشان به این اعتقاد ماندند، و این ماجرا تفصیلی گسترده دارد که به همین اندازه اکتفا کردیم.

**در کشف الغمّه،** در ذیل شرح ماجرای جنگ علی (ع) با مارقین روایتی

آورده، که در رابطه به این امر بد نیست نظر خواننده را به آن جلب نمائیم-  
 «ابودردا» روایت می کند از «ابوسعید خدری» که رسول خدا فرمود: زود باشد در  
 میان امت من اختلاف و تفرقه افتد، قومی و گروهی بدکردار پیدا شوند که قتل  
 بی موقع را نیکو انگارند، و قرآن خوان باشند، اما قرآن تجاوز نکند از چنبرگاه گردن  
 ایشان، و بیرون روند از دین، و ایشان بدترین خلق باشند، (خوشا بحال کسیکه  
 ایشان را به قتل آورد) و ایشان نیز او را به قتل آرند، ایشان دعوت نمایند به کتاب  
 الهی و مردم را به کتاب خدای خوانند، و از کتاب چیزی در ایشان نباشد، هر که  
 مقاتله کند به ایشان او اولی به حق باشد از ایشان.

آنانکه شدند از علی کینه به دل	شد عرصه زندگی بر آنها مشکل
بسیار شدند بر هلاکت نزدیک	باقی همه مانده پای آنها در گل

\* \* \* \* \*

آن دسته ناکثین که از راه کین	بودند به قاسطین هماهنگ چنین
با اهل خوارج همه همدست شدند	در راه علی همه نشستند کمین

\* \* \* \* \*

اینست عجب که هر گروه از آنان	کردند تظاهر همه اندر ایمان
آنطور که «زار» شرح تاریخ گشود	آنها همگی شکسته عهد و پیمان

\* \* \* \* \*

وَلَمَّا قَضَىٰ نَحْبَهُ وَقَتَلَهُ الْأَشْقَى الْأَخْرَيْنَ يَتَّبِعُ الْأَشْقَى  
الْأَوَّلِينَ ۱

«و چون دوران زندگانی علی در دنیا سپری شد، (آن بزرگوار شریست شهادت نوشید) بوسیله یکی از بدبخت ترین افراد آن زمان که پیروی کرد از شقی ترین امت پیشینیان.»

### پایان زندگانی پرماجرای علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آنکه آنهمه ماجراها در زندگانی پربار خود گذرانید، که شرح بسیار مختصری از آن قبلاً گذشت، سرانجام آن بزرگوار به دست شقی ترین مردم زمان خود به شهادت رسید و روزگاری را که برای اقامه دین حق و جهاد در راه خدا گذرانیده بود پشت سر گذاشت.

آری آنچه گذشت گوشه ای از زندگانی و رویدادهای زمان آن بزرگوار بود و در اینجا مجال حاصل نگردید، که آنطور که شاید و باید بزرگداشت او را عرضه نمائیم، چون علی را باید طوری شناخت که خدا و رسول توصیف کرده اند، و در این چند صفحه مختصر که نوشته شد حق معنا درباره آن بزرگوار ادا نگردید، چون اوصاف و مناقب او خود کتاب جداگانه ای را دربرمی گیرد.

اما در پایان سرگذشت زندگانی آنحضرت در ارتباط با فقره مورد شرح در جمله اول اشاره به این آیه شریفه است که در شأن خود آن بزرگوار نازل شده و خدایتعالی می فرماید:

۱- (نَحْبَهُ) از واژه «نحب» بر وزن «عهد» به معنی عهد و نذر و پیمان است، و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر آمده است (از مفردات راغب).

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن  
قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ.....<sup>۱</sup>

«در میان مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند و بر سر عهد و پیمان که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند و در راه او شربت شهادت نوشیدند و بعضی دیگر در انتظارند.»

**در تفسیر منهج الصادقین، آمده:** که معنی «مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» محتمل

است که مراد موت باشد به طریق شهادت و یا وفا نمودن به عهد و نذر.

این آیه شریفه که اشاره به مضمون آن در سیاق کلام دعا شده است، در شأن علی علیه السلام مصداق کامل دارد چون آن بزرگوار در عهد و پیمان خود با خدا و رسول در کمال صداقت و راستی مأموریت های خود را در جهاد انجام داده، و با معاندین و کفار و منافقین بر تأویل قرآن قتال و کارزار کرده و در این راه همیشه انتظار شهادت می کشیده است.

**در تفسیر نمونه، آورده است:** دانشمند معروف اهل سنت «حاکم ابوالقاسم

حسکانی» با ذکر سند از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار شهادت را می کشم، و من هرگز در روش خود تغییر نداده بر سر تمام پیمانهایم ایستاده ام.

**در تفسیر صافی، چنین آمده است:** یاران امام حسین در کربلا هر کدام

که می خواستند به میدان بروند با امام وداع می کردند، و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا، امام نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ...

و از اینجا معلوم می شود که این آیه مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و زمان شامل می شود، چه آنها که در راه خدا شهید شده و چه آنها که بر سر عهد و پیمان خود با خدایتعالی ایستاده اند.



## شهادت علی علیه السلام به دست شقی ترین فرد عالم!

داستان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام موضوعی نیست که تنها باید پیروان او آگاه باشند، بلکه باید عموم علاقه مندان به تاریخ از این امر مهم آگاهی حاصل نمایند، از آنجهت که مورخین جهان که در این واقعه کاوش و تجسس زیادی بعمل آورده اند همه قائلند که این ضایعه فاجعه بزرگی در عالم انسانیت بوده است.

و اکنون ذکر این بیان در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح می باشد که اشاره شده است: **وَ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَخْرَبِ يَتَّبِعُ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ**.

در اول باید متوجه این معنا شد که معنی شقی ترین مردم آن زمان که پیروی از شقی ترین مردم گذشتگان کرده کیست؟!

اگر خواننده خوب توجه داشته باشد، این معنا ریشه قرآنی دارد، و بابیان يك روایت معتبر در ذیل یکی از آیات قرآنی قاتل آن امام عزیز علی علیه السلام که بدبخت ترین و بد سگال ترین فرد در عالم بوده شناخته می شود.

در تفسیر اثنی عشر، آورده: در ذیل آیه شریفه که فرمود: **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ**...<sup>۱</sup> «پس ناقه را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند» مفسران خاصه و عامه روایت کرده اند، که رسول اکرم فرمود: شقی ترین اولکین پی کننده ناقه صالح و شقی ترین آخرین قاتل علی علیه السلام است.

در داستان ناقه صالح مطالبی گسترده است که در اینجا از وظیفه این

کتاب خارج است و علاقه مندان باید به تفاسیر مراجعه نمایند.

اما جریان داستان شهادت حضرت علی علیه السلام از اینجا شروع می شود؛ بطوریکه بعضی از مورخین ذکر کرده اند: بعد از جنگ «نهروان» دسته ای از خوارج در مکه دور هم جمع شده و بر کشتگان نهروان گریه می کردند و با هم می گفتند: پریشانی کار مردم از علی (ع) و معاویه و عمروعاص است، که اگر این سه نفر کشته شوند همه مردم آسوده خواهند شد.

اولین فرد بدبختی که در این پیشنهاد پیش قدم شد «عبدالرحمن بن ملجم» بود، که گفت: قتل علی به عهده من، و دیگری «حجاج بن عبدالله» که گفت معاویه را هم من خواهم کشت، و سومی «عمرو بن بکر» بود که او هم عهده دار قتل عمرو عاص گردید، و هر سه با هم قرار گذاشتند که بامداد شب نوزدهم ماه رمضان در حال نماز این سه نفر را به قتل رسانند.

پس شمشیرهای خود را به زهر آب داده و هر کدام به طرف مأموریت خود روانه شدند، حجاج بن عبدالله به شام آمد و چون معاویه به نماز ایستاد در حال رکوع ضربتی بر ران او زد و مردم وی را دستگیر کرده و معاویه را به خانه بردند و طبیب او را بطوریکه از آن پس نسل او منقطع شود معالجه کرد، و چون خواستند ضارب او را بکشند گفت مرا نکشید تا يك بشارت به شما بدهم، و جریان تعهد خود را با دو نفر دیگر گفت و قول داد که اگر ابن ملجم علی (ع) را نکشته باشد من خود علی را به قتل می رسانم، ولی بعد از خبر قتل علی معاویه به شکرانه این خبر او را آزاد کرد!

«عمرو بن بکر» هم به مصر رفت و در شب نوزدهم «عمرو عاص» بعلت درد قولنج به مسجد نیامده بود و دیگری به جای او نماز می خواند که متأسفانه ندانسته او را بجای عمرو عاص کشت و خود او را هم به جرم قتل کشتند.

اما «عبدالرحمن بن ملجم» به کوفه آمد، امر خود را بسیار مخفی داشت،

و سپس با همدستی «قطامه» و چند تن دیگر در شب نوزدهم رمضان به مسجد آمد، و علی علیه السلام در آن شب در منزل دخترش «ام کلثوم» بود، و پس از گفتگوهائی که خبر از شهادت خود می داد عازم مسجد شد.

و چنین گفته اند که اذان نماز بلند شد و نمازگزاران جمع شدند، و گویا ابن ملجم را که دمر به روی خوابیده بود اخطار کرد که برخیزد، و به او گفت: از اراده‌ای که کرده‌ای نزدیک است آسمانها بر زمین آید و زمین و کوه از هم بپاشد، و اگر بخواهم می توانم بگویم که در زیر جامه ات چه داری<sup>۱</sup>

پس آنحضرت وارد محراب شد و مشغول نافله گردید، سپس ابن ملجم ضربتی بر سر آن بزرگوار باشمشیر وارد آورد که تا موضع سجده را شکافت، و آن حضرت به روی زمین افتاد و فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، «بنام خدای کعبه که رستگار و آسوده شدم.»

در این هنگام صدای آن بزرگوار بلند شد که فرزند یهودیه ابن ملجم مرا کشت؛ او را بگیرد، اهل مسجد چون صدای آنحضرت را شنیدند در طلب آن جنایتکار ملعون شدند و فریاد همگی بالا گرفت و حال مردم دیگرگون شده بود، پس همه به سوی محراب دویدند، دیدند که آنحضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده و خاک برمی گیرد و بر مواضع جراحت می ریزد و این آیه شریفه را می خواند:

۱- درباره علم امام قبلاً مطالبی گذشت، که از نظر مقام ولایت آن بزرگواران آنچه برای دانستن آن اراده نمایند بر آن آگاه می شوند، و باید توجه داشت که مأموریت‌های انبیه هدی مرکول به امر حق تعالی می باشد، و کسی نمی تواند ابراد کند که چگونه امام دانسته به نماز بایستد تا قاتل او بر پیکرش ضربه وارد آورد، این مسئله در مقدرات ثبت شده است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى<sup>۱</sup>

«از زمین خلق کردم شما را و در زمین برمی گردانم شما را و از زمین بیرون می آورم شما را بار دیگر».

پس فرمود که آمد امر خدا، و راست شد گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله، در آن هنگام اصحاب مسجد دیدند که خون سرش بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون خضاب شده و می فرماید: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ «این همان وعده ای است که خدا و رسولش به ما داده اند».

در اینجا آگاهان به مقام ولایت چنین گفته اند: در هنگام ضربت ابن ملجم بر فرق آنحضرت، زمین به لرزه در آمد و امواج دریاها خروشان گردید و در آسمانها تحوکی ایجاد گشت و درهای مسجد بهم خورد و خروش از ملاتکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی سخت وزیدن گرفت که تیرگی اوضاع عالم کاملاً مشهود بود! و از همه بالاتر، ملك مقرب خدای سبحان «جبرئیل» در میان آسمان و زمین ندا در داد، همچنانکه مردم شنیدند و گفت:

بخدا سوگند که درهم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستاره های علم نبوت و بر طرف شد نشانهای پرهیزگاری و گسیخته شد عروة الوثقی الهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی «شهید کرد او را بدبخت ترین اشقیاء».<sup>۲</sup>

۱- سوره طه آیه ۵۵.

۲- از کتاب «منتهی الامال قمی».

و این ماجرا شرحی بتفصیل دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

آنکس که شهید شد به محراب علیست      آنکس که به قتل خود خبر داد ولیست  
آنکس که کمر به قتل او بست دنیست      او بود همان که بدترین فرد شقیست

\* \* \* \* \*

آن بود علی که نزد اهل ایمان      هر گونه که بست با خدایش پیمان  
بسیار به راستی وفا کرد به عهد      تا آنکه گذاشت عهد خود بر سر جان

\* \* \* \* \*

سوگند به ربّ کعبه گفتا آندم      کاسوده شد او ز رنج و اندوه و غم  
هرگاه که «زار» یاد آن کرد گریست      چون زین سخنش مدار عالم شد خم

\* \* \* \* \*

لَمْ يُمَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ  
بَعْدَ الْهَادِينَ وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةٍ  
رَحِمِهِ وَاقْصَاءِ وُلْدِهِ إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفِي لِرِعَايَةِ الْحَقِّ  
فِيهِمْ<sup>۱</sup>

۱-واژه «مقت» به معنی دشمنی بسیار سخت است- «اقصاء» به معنی: تبعید کردن و دور کردن است.

«فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره اوصیاء گرامی او که یکی پس از دیگری راهنمایان دین بودند، اجرا نشد» یعنی بعد از درگذشت آن بزرگوار اکثر امت امتثال امر او را نکردند» و پر دشمنی با او کمر همت بسته و بر غضبش اصرار ورزیدند، و بر قطع رحم و آواره کردن آل اظهارش اجتماع کرده، و آنانرا از مقام و مسند خلافت دور کردند، مگر اندکی از آنان «از مؤمنان حقیقی» که حق اهل بیت را رعایت کرده و با رسول اکرم وفای به عهد نموده و اوامر او را اطاعت کردند.»

### بیوفائی امت در امتثال امر رسول اکرم

چه خوب این دعای شریف تاریخچه مختصری از ظهور انبیاء و اوصیاء از اول خلقت آدم تا پایان کار را بیان می دارد، و به شرح حال و زندگانی پیغمبران اولوالعزم پرداخته تا موضوع را به دوران پیغمبر خاتم می کشاند، که شمه ای از زندگانی و سرگذشت آن بزرگوار گذشت و در ادامه آن درباره وصی و خلیفه بلافصل او امیرالمؤمنین علیه السلام موضوع را پی گیری کرده است.

و اکنون در بند مورد شرح و از این بخش از دعا بحث در جریان و ماجراهای بعد از رسول اکرم است، که داعی تأسف خود را بسیار از آن وقایع اظهار می دارد.

خوب توجه داشته باشید که چگونه بعد از رسول اکرم گروه بیشتری از پیروان اسلام از اطاعت و فرمانبرداری در امر او سرباز زدند و امتثال امر آن بزرگوار را نکردند، قبلاً در مورد وصایا و سفارشات رسول اکرم به امت اسلام مطالبی در همین کتاب خواندید.

مگر آنحضرت آیه تطهیر را درباره اهل بیت خود برای امت بازگو نفرمود؟!!

مگر در ذکر آیه مودت سفارش و توصیه نکرد که اهل بیت مرا دوست  
بدارید؟!

مگر نگفت: که اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولوالامر که «علی  
باشد» با هم مترادف است؟!

مگر در روز غدیر خم در آن اجتماع عظیم علی را روی دست بلند نکرد و  
گفت هر کس من مولای او هستم، علی مولا و سرپرست اوست.

مگر نفرمود: هر کس من پیغمبر او هستم، پس علی امیر و ولی اوست؟!

مگر نگفت: من و علی از يك نور و از يك شجره واحد هستیم؟!

مگر نفرمود: که من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است هر کس  
بخواهد به شهر من وارد شود باید از دروازه آن داخل شود؟!

مگر نفرمود: گوشت و خون من با گوشت و خون علی آمیخته شده و علی  
بعد از من پیشوا و هادی امت است ای داد و بیداد و ای صد افسوس!! پس چه شد که  
بعد از رسول اکرم تمام گفتار او را زیر پا گذاشتند و امر او را امتثال نکردند.

دیدید و شنیدید چه بر سر علی علیه السلام آوردند، خوب است دوباره  
بازگشت کنید به بخشهای قبل در همین کتاب و درباره دوران زندگی و ماجراها که بر  
آن بزرگوار گذشت توجه فائید!!

چه فساد و خلافتکاریها و بی رحمیها که از ائمه کفر و ضلال و پیروان آنها  
درباره امام هدایت علی علیه السلام بوقوع پیوست.

باز خوب توجه کنید: که آن فاسقان بدکار و فاجران ستمکار که از امر  
رسول سرباز زدند با دخت گرامی او فاطمه زهرا سلام الله علیها که مظهر آیه تطهیر  
است، چه کردند!!

آیا این روایت را نشنیدید؟! که مجاهد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله نقل کرد که فرمود: فاطمه پاره ای از تن من است، و او به منزله دل و جانی است که در بدن من می باشد، پس هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر که اذیت من کند خدا را اذیت کرده است!

آیا این روایت را نشنیدید؟! که از عایشه پرسیدند، که محبوبترین مردم نزد رسول خدا که بود، جواب داد: پیغمبر فاطمه را از همه کس بیشتر دوست می داشت، پرسیدند از مردان محبوبتر که بود جواب داد: علی (ع).

حالا دیدید که چگونه از امر رسول سرباز زدند و با عترت و اهل بیت او چه معامله ای کردند!، شنیدید بعد از رسول چه بر سر دخت گرامی او فاطمه زهرا آوردند تا به جائیکه حتی توطئه کردند و به جنازه او جسارت نمودند و آزار رسانیدند (که تا هم اکنون آرامگاه او علیها سلام مخفی مانده است)

در هر حال، در بند مورد شرح خواندید که بعد از رسول از او امر آنحضرت سرپیچی کردند و از امر خدا سرباز زدند و از ائمه هدی که سفارش آن بزرگوار بود پیروی نکردند، یعنی مسیر هدایت را در راه دین خدا و رسول به انحراف کشیدند! و اوصیاء رسول را یکی پس از دیگری کنار زدند و بر دشمنی او اصرار نمودند، و بالاتر آنکه بر قطع رحم و خویشان او تلاش کردند و آنانرا از اجتماع و گرد هم بودن آواره کردند.

نتیجه آنکه اکثر امت بر این روش ادامه دادند، مگر اندکی از آنان همانند: سلمان و اباذر و غیره که وفای به عهد خود کردند و در اطاعت امر خدا و رسول پایمردی نمودند و حق اهل بیت گرامی رسول را رعایت کردند و از آنها اطاعت و پیروی نمودند.



بعد از رسول اکرم اکثر امت عهد خود را شکستند!

اگر در حالات انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السلام و اقوام و امتهای آنها خوب توجه داشته باشیم، می بینیم که قرآن مجید هم اشاره به گذشته و هم آینده آنها کرده است.

در بند مورد شرح امام علیه السلام اشاره می فرماید که پیروان رسول اکرم بعد از رحلت او منحرف شده و فرمانبرداری از وصیت و سفارشهای او نکردند و با دشمنی بر او اصرار ورزیدند و بر قطع رحم و دور کردن خویشان او پافشاری کردند، چقدر این موضوع به خوبی مصداق آیه شریفه را می رساند که خدایتعالی می فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ  
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ  
هُمُ الْخَاسِرُونَ<sup>۱</sup>

«آنانکه پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند می شکستند، و پیمانهایرا که خدا دستور داده برقرار سازند قطع می کنند و در جهان فساد می نمایند آنان زیانکارانند.»

این آیه شریفه درباره کسانی است که از جاده بندگی خارج شده و از اطاعت خدا و رسول سرباز زده اند، و چنین اشاره می کند: آنانکه پیمان خدا را محکم ساختند و

می شکنند، یعنی همان پیمانیکه خداوند در عمق روح و باطن سرشت ایشان قرار داده، یا همان پیمان فطری که در نهاد آنهاست آنرا شکسته و بر آن وفا نمی کنند، با کیفر بدی مواجه می شوند.

همچنانکه بعد از رسول پیروان او پیمانهای را که بسته بودند همه را زیر پا گذاشته و قطع کردند، و آنچه را که خدا و رسول دستور داده بودند عمل نکردند، که یکی از مصداقهای آن قطع رحم می باشد و دیگر قطع پیوند و ارتباط با رهبران الهی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین.

و همچنین همان پیمان شکنی در بی اعتنائی به کتب آسمانی که خدایتعالی دستور پیوند به همه آنها داده است.

جالب اینستکه، در تفسیر نور الثقلین، و در تفاسیر دیگر در بعضی از روایات جمله: «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» را به رابطه با امیرمؤمنان و ائمه اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده اند.

در تفسیر پرهان، از حضرت صادق علیه السلام درباره عهد در این آیه آورده که فرمود: آن عهدی است که اخذ شده بود از ایشان برای خدا به ربوبیت و برای حضرت محمد صلی الله علیه وآله به نبوت و برای علی علیه السلام به امامت و برای شیعیان ایشان به محبت و کرامت (و اقوال دیگری در این باره ذکر کرده اند)

حاصل آنکه بعد از رسول اکرم از اطاعت او سرباز زدند و عهد و پیمانی را که با او بسته بودند شکستند و رعایت حقوق اهل بیت را نکردند.

این عبارت کوتاه را خوب توجه کردید که فقط اشاره شده (پیروان رسول بعد از او امتثال امرش را نکردند) ولی موضوع خیلی بالاتر از این حرفها می باشد!! چنین تصور نشود که خدایتعالی به این سادگیها از جرم عظیم آنها می گذرد چون آنان پایه گذار انحرافی شدند که در اولین مرتبه پس از تحکیم مبانی اسلامی فساد و

طغیان خود را ظاهر کرده و از راه حق منحرف شده و مردم و تابعین خود را هم به انحراف کشیدند و عمل آنها موجب شد که میلیاردها از مسلمانان جهان در هر دوره و زمان از آنان پیروی کرده و کجروی آنها تا زمان ظهور امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ادامه پیدا کند، و حقیقتاً گناه آنها بخشودنی نیست، همچنانکه خدایتعالی در تأیید این معنا در آیه دیگر در شدت کیفر آنها می فرماید:

وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ  
اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ  
لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۱

« آنانکه عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهائیرا که خدا دستور برقراری آنها داده قطع می کنند و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت خدا بر آنها باد و کیفر و مجازات بدی در سرای آخرت دارند. »

آری، آنانکه بر خلاف سفارش رسول اکرم، همچنان بدرفتاری با علی علیه السلام و سایر ائمه هدی کردند و از فرمان رسول درباره گرامی داشت و محبت اهل بیت سرباز زدند مستوجب عقوبت سختی بسوده و عمل آنها از طرف پروردگار بی پاسخ نخواهد ماند، شاید همان کلمه « لعنت » در آیه برای آنها کافی باشد.

دیدی که چه شد کار خسان بعد رسول  
بر آل علی ستم نمودند چنان  
از امر خدا و دین حق کرده عدول  
جائیکه ستم رسید حتی به بتول

\* \* \* \* \*

ای لعنت حق بر آن ستمکاران باد  
پیوند چو کرده قطع از آل رسول  
که بوده بر اعمال قبیح خود شاد  
هم قطع رحم نموده از روی عناد

\* \* \* \* \*

بر دشمنی و خصومت آل کُبار  
یک شمه مختصر از آن «زار» بگفت  
بسیار به جهد خود نمودند اصرار  
با آنکه نداشت دل بر این امر قرار

\* \* \* \* \*

فَقْتَلَ مَنْ قُتِلَ وَ سَبِيَ مَنْ سُبِيَ وَ أَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ وَ  
جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الثُّبُوتِ<sup>۱</sup>

«پس کسیکه باید کشته شود، کشته شد؛ و کسیکه باید اسیر شود، اسیر شد، و کسیکه باید آواره شود، آواره و تبعید شد، (یعنی دشمنان رسول بعد از او از روی عناد و خصومت با خاندان گرامی او، بعضی را کشتند و گروهی را اسیر کردند، و جمعی را هم از وطن دور و آواره کردند) و بنا بر امر تقدیر، فرمان قضا درباره آنان اجرا شد بر آنچه امید از آن حسن ثواب و نیکی پاداش است»

۱- قُتِلَ وَ سُبِيَ وَ أَقْصِيَ هر سه ماضی مجهول می باشند.

مخالفان رسول اکرم بعد از او گروه بسیاری را کشتند.

در پیرو این بیان که فرمود: بعد از رسول اکثریت امت امثال امر او را نکردند و از اطاعت او سرباز زدند و پیوند ارتباط را با خانواده آن بزرگوار قطع کردند و بر دشمنی او بسیار اصرار ورزیدند، در فقره مورد شرح اشاره می فرماید: کار خصومت و عناد آنان بجائی رسید که کشتند گروه های بسیاری - کشتند گروهی را که می خواستند جلوگیری کنند از حکومت ظلم و فساد آنها - کشتند گروهی را که مانع بروز شرك و نفاق و بی دینی بودند - کشتند کسانی را که در هدایت و راهنمایی خلق به سوی خدا کوشا بودند - کشتند کسانی که امر خدا و رسول را اطاعت می کردند - کشتند کسانی که هر کس آنانرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است.

و در اینجا به مرتبه بالاتری اشاره می شود: کشتند کسی را که هر کس خون او را بریزد گویا خون خدا را ریخته است!! (سبحان الله) این چه تشبیهی است!، نکند به ساحت قدس الهی جسارت شود، اگر نه در زیارت آقا ابا عبدالله گفته نشده بود: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ**، «سلام بر تو ای خون پاک خدا و فرزند شهید در راه خدا» اگر چنین بیانی از معصوم نرسیده بود، نگارنده هیچگاه جرأت اظهار این کلامرا نداشت، ولی حقیقتاً با ایماء و اشاره گفته می شود که اهمیت معنا در همین مقام است، یعنی مقام ولایت در نزد خدایتعالی در همین مرتبه است.

اکنون شرح این موضوع به طول می انجامد که بخواهیم در مسیر تاریخ قدم برداریم، و بگوئیم: چرا و چگونه علی را شهید کردند، چگونه و برای چه امام حسن را مسموم کردند، چگونه و به چه بهانه سرور آزادگان جهان امام حسین را کشتند، و بر چه علت و خصومتی خلفاء جور و ستم بر شهادت هر يك از ائمه هدی قیام کردند.

آن بزرگواران همه در راه خدا و پیروی از راه رسول شریعت شهادت نوشیدند، همه مظلوم کشته شدند هر يك پس از دیگری اولیای خون یکدیگر بودند، یعنی قصاص در اختیار آنان بود، ولی افسوس که برای بعضی از آنان حتی این فرصت و این موقعیت پیش نیامد که بتوانند ستمکارانرا قصاص نمایند و به سزای عمل خود برسازند، و گویا این امر موکول به مأموریت امام زمان علیه السلام است که مطالبه خون آن بزرگواران کرده و از قاتلان آنها انتقام میکشد «بعداً در همین دعا این بحث خواهد آمد»

چون امام زمان علیه السلام در حقیقت، وارث تمام انبیاء و اوصیاء است و حق مطالبه خون بهای آنها را دارد، مگر نه خدایتعالی فرمود: **وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لوكِیْهِ سُلْطٰنًا...** «کسیکه مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه قصاص قاتل را قرار دادیم.»

حتی آنانکه در هنگام قتل آن بزرگواران قصاص شده اند باید محاکمه آنها تجدید شده و در حد جرم خود قصاص شوند یعنی همانطور که بعداً گفته می شود: اگر کسی دیگری را بدون گناه بکشد مثل اینستکه همه مردم را کشته است پس قصاص برای کشتن یکنفر درباره آن قاتل کافی نیست.

البته آن علی علیه السلام بود که درباره قصاص قاتل خود به فرزندان خود دستور فرمود: که مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه ور شوند و گفته شود: چون امیرمؤمنان کشته شده در مقابل خونهای زیادتری ریخته شود، آگاه باشید تنها قاتل من «عبد الرحمن بن ملجم مرادی» است که باید کشته شود، درست

دقت کنید، هنگامی که من از ضربه ای که او بر سرم زده شهید شوم، تنها يك ضربه کاری بر او بزنید و بعد از کشتن بدن او را مثله نکنید!!

چقدر این معنا درس عدالت می آموزد که اگر کسی مظلوم کشته شود قصاص گیرنده خون او می تواند تنها قاتل را بکشد، چون اگر به تلافی خون یکنفر بخواهند چند نفر را بکشند این خلاف دستور است مگر آنکه توطئه ای در کار باشد ولی از آنطرف چون منتقم حقیقی که بخواهد انتقام خون اولیاء حق را بگیرد شاید با توجه به این آیه شریفه اقدام نماید که خدایتعالی فرمود:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ  
النَّاسَ جَمِيعًا...<sup>۱</sup>

«هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته است.»

در اینجا بی مورد نیست که به تفسیر این آیه توجه شود، در بیشتر از تفاسیر درباره این سؤال مهم پاسخهای بسیاری داده اند که چگونه قتل يك انسان برابر است با قتل همه انسانها و در هر تفسیر مطالبی در این باره استدلال کرده اند.

اما چنین به نظر می رسد که از میان مفسران اینطور برداشت می شود که این معنا امری مسلم است، که اگر کسی حجّت خدا و رهبر الهی را به قتل برساند غیر از توجه به آیه شریفه حقیقتاً گویا همه مردم را به قتل رسانیده، چون يك فرد راهنما و هادی که حیات معنوی انسانها در مأموریت او قرار دارد و مردم را از راه گمراهی

نجات می دهد و سبب احیای تمام مردگانی می شود که در مسیر ضلالت قرار دارند، پس آن فرد به امر الهی حیات بخش تمام افراد عالم است.

بنابر این آن گروه ستمکاران که هر يك از ائمه هدی را به قتل رسانیده اند گویا تمام مردم را به قتل رسانیده و حیات معنوی آنانرا نابود کرده اند، از اینجهت باید انتقام بیشتری در انتظار آنان باشد.



مخالفت با رسول (ص) در هر دوران بر وجهی ادامه پیدا کرد.

در بیان مورد شرح اشاره شد بر اینکه بعد از رسول اکرم در هر دوران خلفاء ظلم و جور برای در دست گرفتن حکومت باطل و ریاست بر مردم گذشته از اینکه بزرگان و رهبران دین را کشتند با تبلیغات وسیعی بر بدگوئی و دشنام دادن بر آنها مبادرت کرده و با اسیر کردن خاندان آنها و تبعید نمودن بعضی از آنها قیام کردند، تا هر چه می توانند مردم را از راه دین و از توجه به خاندان عصمت و طهارت دور نگهدارند و از راه قرآن منحرف نمایند.

اینکه بسیار شنیده اید که بعد از رحلت علی علیه السلام معاویه با پیروان آن حضرت چه معامله ای کرد، و چگونه در مسند خلافت خود مردم را با آل علی (ع) بدبین کرد، همچنان در اولین اعلامیه ای که در رابطه به این امر صادر کرد آن بود، که اخطار کرد هیچکس حق ندارد در مناقب علی و اهل بیت او صحبت کند، بلکه باید خطبا بر منابر بروند و او را لعن نمایند، و در این حکم خود بسیار سختگیری نمود و بعضی را محکوم به قتل و بعضی را اسیر و بعضی را تبعید نمود، و در این رابطه بخش نامه ای به تمام بلاد در زیر فرمانش صادر کرد بر این مضمون که: «سخت گیری کنید و نگران باشید در حق هر کس که دانستید از دوستان علی و معبان اهل بیت است، نام او را از دیوان عطایا که از بیت المال مقرر است محو کنید»

و در بخش نامه دیگر اعلام کرد: هر کس را به دوستی علی و اهل بیت او

متهم است اگر چه استوار نباشد بهمان تهمت او را بکشید و سر از تنش بردارید.

چون این احکام از معاویه پراکنده شد، عمال و حکام او بقتل و غارت

شیعیان علی علیه السلام پرداختند و بسیاری را به تهمت و گمان به قتل رسانیدند و

خانه های ایشانرا خرابه و ویران کردند، و چنان کار بر شیعیان تنگ شد که اگر

شیعه ای می خواست یا دوست موافق خود سخنی بگوید او را به سرای خویش می برد و از پس حجابها می نشست و بر روی خادم و مملوک خود درب را می بست، آنگاه او را سوگند می داد که از مکتون و ضمیر خود سرّی بیرون نیفکند، پس با کمال وحشت حدیثی را نقل می کرد.

در هر حال در اثر تبلیغات گسترده و دشنام بسیار با آل علی علیه السلام احادیث و روایات کذب و دروغی را وضع کردند و این خاندان را هدف بهتان و تهمت قرار دادند و مردمان را به تعلیم و تعلم آن مجعولات وادار کردند.

بسیاری از قضات دنیا پرست و آنانکه در هر دوران مترصد سود جوئی و آشوب طلبی هستند از این راه در دستگاه معاویه از عطایای او و باجگیری بهره ها بردند و جایزه و خلعتها گرفتند، و در آخر تمام این احادیث مجعوله را طوری بر مردم وانمود کردند که عوام و غیر عوام باور کردند و گمان بردند که این احادیث صحیح است!!

خلاصه از تدبیر شوم معاویه کار به جایی رسید که در هر شهر و بلد که خطیبی بر منبر می رفت، در اول به لعن و دشنام گفتن به علی و اهل بیت او زبان می گشود و برائت از حضرت او می جست.

اکنون در رابطه با فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: «و سُبِّ مَنْ سُبِّ وَ اَقْصَى مَنْ اَقْصَى» ببینیم، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با اهل بیت او چه معامله ای کردند، اگر بخواهیم این معنا را تشریح کنیم باید شرح واقعه کربلا را در این بیان بگنجانیم، ولی چون این موضوع مسئله ای است که شیعیان جهان همه می دانند بلکه مورخین شرق و غرب هم از این ماجرا خبر داده اند: که چگونه بعد از شهادت آن بزرگوار اهل بیت او را که حجت خدا حضرت

علی بن الحسین امام سجاد در جمع آنها بود به اسارت گرفته و به سوی کوفه و شام با وضع ناهنجار و رقت باری حرکت دادند، همچنانکه سرهای شهدا را بر سر نیزه ها کرده و در هر شهر و بلد گردانیدند، و بر مردم امر را مشتبه کردند که اسرای خارجی را آورده اند «یعنی این اسراء از خانواده ای هستند که از دین اسلام خارج شدند!!»

بسیار شنیده اید که چه جسارتها به آن خانواده محترم روا داشتند، و شنیده اید در مقابل آنهمه خشونتها و نارواینها چقدر خانواده آل رسول ایستادگی کردند، چگونه در مجالس یزید و ابن زیادها شجاعتها بکار برده و بحث و گفتگوها به راه انداختند خطبه های امام سجاد و حضرت زینب را شنیده اید که چگونه پایه های حکومت ظلم و ستم را متزلزل کردند، «و شرح این داستان خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد»

در هر حال اگر تاریخ را ورق بزنیم خواهیم دید که در هر دوران هر يك از خلفاء ظلم و جور بنی امیه ها و بنی عباس ها و خلفاء بعد چه بر سر ائمه هدی علیهم السّلام آوردند و چه مصائبی بر آنها وارد کردند، چگونه دستور قتل آنها را به وسائل گوناگون فراهم آوردند.

در اثر همین کجروپها و ستمکاریها از بعد از رسول تا کنون به اوصیاء گرامی او در هر دوران مخالفت و بدرفتاریها شده است که تا هنوز هم اسلام در محور اصلی خود قرار نگرفته و اکثر امت اسلام پیرو همان حکومتهایی هستند که بر ائمه هدی ظلم و ستم روا داشتند، و این امید حاصل است که روزی آخرین وصی رسول اکرم حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه به فرمان حق تعالی قیام کرده و دنیا را از این بجمام گسیختگی و کفر آمیزی نجات بخشد.

## چرا اولیاء حق آنهمه در دنیا ستم دیده اند!!

در پایان بند مورد شرح این نکته را باید توجه داشت که: نکند این تصور برای خواننده بوجود آید که چرا و چگونه ائمه هدی علیهم السّلام که هر يك قلب عالم امکان هستند، آنهمه مورد شتم و ستم قرار گرفتند و با آنهمه مصائب گوناگون در هر دوران مواجه شدند «در حالیکه آنان اگر اراده می کردند می توانستند به امر حق تعالی دستگاہ خلافت و سلطنت هر جبار ستمکار و طاغوت زمان خود را زیر و رو کنند و قدرت آنها را متلاشی نمایند.

پس چطور ممکن است که آنها با این نیروی الهی که در اختیار دارند و آن مقام برگزیدگی و قرب که در نزد حق تعالی دارند دنیای آنها آنهمه مشقت بار و رنج آور باشد، بسیار شنیده اید که هر يك از آن بزرگواران برای اقامه دین خدا چه مبارزاتی بعمل آوردند، چقدر متحمل جنگ و جدالها بودند چه صدمات و جراحتهای سنگین بر بدن آنها وارد آمد، چه ماجراها و نارواینها داشتند، و همانطور که در سیاق کلام دعا خواندید بعضی را کشتند بعضی را اسیر کردند بعضی را به زندان انداخته یا تبعید کردند.

«سُبْحَانَ اللَّهِ» در ظاهر بنظر می رسد که اولیاء حق نباید به چنین مصائبی در دنیا درگیر باشند، ولی در همین پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام سر این معنا را آشکار کرده و مطلب را تمام نموده است، همچنانکه می فرماید:

وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ...

اشاره بر اینکه: فرمان قضا درباره آنان اجرا شد بر آنچه امید از آن حسن

ثواب و نیکی پاداش است

و آنها هم همه در مقام رضا و تسلیم بر قضا و قدر بودند، همچنانکه در زیارت آن بزرگواران می خوانید، «و سلمتم له القضاء» اشاره بر اینکه آن برگزیدگان در برابر امر الهی در مقام رضا و تسلیم بوده اند و در مقابل حوادث دوران و مصائب و ماجراها هیچگونه نارضایتی از خود نشان نداده و از هر جهت مطیع و منقاد قضا و قدر الهی بوده اند.

چقدر این موضوع قابل توجه است که خدایتعالی درباره جهادگران و آنانکه در دنیا برای حفظ دین و ایمان به مصائب گوناگون دچار می شوند و برای آنانکه اطاعت امر او کرده و از هیچ آزار و ستمی در راه او بیسی ندارند در چند مورد از قرآن مجید اشاره به پاداش نیک آن جهان کرده و آنانرا به حسن ثواب نوید می دهد، همچنانکه جایی می فرماید:

فَاتِيهِمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ  
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ<sup>۱</sup>

«پس خدا پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد و خدا دوستدار نیکوکاران است»، و در جای دیگر فرمود:

..... ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ<sup>۲</sup>

«این پاداشی از طرف پروردگار است و بهترین پاداشها نزد اوست.»

۱- سوره آل عمران آیه ۱۴۸.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۹۵.

آری خدایتعالی اراده فرموده است که در مقابل آنهمه مصائب و ناراحتیها که بندگان برگزیده او متحمل شدند و از عهده آزمایش های او بر آمدند در سرای جاوید آناترا مشمول بهترین پاداش نماید، پس این لطف و محبتی از طرف پرورده گار نسبت به آنان است.

چون بعد رسول ماجرا گشت پدید	پس کشته شد آنکه کشته باید گردید
جمعی شده اند بر اسیری پابند	جمع دیگری بیه حکم آنان تبعید

\* \* \* \* \*

اینست همان که شد در امر تقدیر	بود است چنین مقدر اندر تدبیر
بسیار ز ظلم و جور حُکام پلید	دادند همه حکم خدا را تغییر

\* \* \* \* \*

از روز ازل قلم بر این کرد حساب	جمعی به عقاب و جمع دیگر به مثاب
بر آنچه مقدر است شد «زار» سهم	چون داد خدا به عاشقان حسن ثواب

\* \* \* \* \*

اِذْ كَانَتْ اَلْاَرْضُ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ اَلْعَاقِبَةُ  
لِلْمُتَّقِيْنَ وَ سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنْ كَان وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُوْلًا وَ لَنْ  
يُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ.

«چون زمین از آن خداوند است، هر کس از بندگان خود را که بخواهد وارث  
ملك آن می کند، و عاقبت کار و نیکی فرجام و پیروزی نهائی بنفع  
پرهیزگاران است، و منزّه است پروردگار ما، همانا که وعده او در مرحله عمل و  
محقق الوقوع است و هرگز خدا خلف وعده ننماید، و او در هر حال و در هر کار  
در کمال اقتدار و غالب و حکیم و درست کردار است.»

ائمه هدی علیهم السلام در مقام ولایت وارث زمین هستند.

بعد از آنکه اشاره شد که قضا و قدر در دوران زندگی هر يك از ائمه هدی  
(ع) به مرحله اجرا در آمده و نقش خود را در برنامه الهی بازی کرده است، باید  
دانست که چگونه و چرا این مقدرات بیشتر توأم با مصائب و ماجراها بوده است، با  
توجه به سیاق کلام در پیرو همین معنا در دعا آمده است: که این از جهت آنستکه  
مقام آن بزرگواران را خدایتعالی به مرتبه والا و شایسته ای برساند که انتظار ثواب  
آن در قرآن مجید و در وعده های خدایتعالی آشکار است.

همچنان ادامه کلام در پیوستگی این معنا در ارتباط به آیات قرآنی چنین  
است: که خدایتعالی به ارث می دهد زمین را به هر کس از بندگانش که بخواهد و  
تأیید می فرماید که عاقبت کار «یعنی پایان حسن ثواب» از برای اهل تقوی است و  
از جهت تأکید این وعده اشاره می فرماید: که منزّه است خدا از آنکه بخواهد در وعده  
خود خلاف کند، چون او سبحانه و تعالی در هر کار در کمال اقتدار علم و حکمت  
است.

با آنکه این بند از دعا چند آیه قرآنی را در خود قالب گرفته است، ولی نه تنها به این چند آیه بلکه به آیات بسیاری پیوستگی دارد، که در این مورد نظر خواننده را جلب می‌نمائیم:

در اول باید توجه داشت که ارتباط مستقیم این بند از دعا به این آیه شریفه است که می‌فرماید:

....إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ، يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ  
لِلْمُتَّقِينَ.<sup>۱</sup>

«زمین از آن خداست و آنرا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند واگذار می‌کند و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است»

این نکته را باید توجه داشت که بطور کلی تمام انبیاء و فرستادگان خدا يك نوع حکومت در روی زمین داشته که در واقع می‌توان گفت: که آنان ولی و کارگزار اهل زمین بوده و در مقام ولایت به اذن خدایتعالی هر گونه تصرفی در امر سرپرستی ملك زمین و ساکنان آن می‌توانند داشته باشند همچنانکه در جای دیگر خدایتعالی می‌فرماید:

....إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.<sup>۲</sup>

«زمین را بندگان شایسته خدا به ارث می‌برند.»

۱- سوره اعراف آیه ۱۲۸.

۲- سوره انشاء آیه ۱۰۵.



در بعضی از روایات آمده است: که این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام و اصحاب او می باشد.

**در اصول کافی**، روایتی از امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: من در کتاب علی صلوات الله علیه در تفسیر آیه شریفه: **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ...** دیدم که آنحضرت نوشته بود، من و اهل بیت من آن جمع هستیم که به میراث داد ما را خدایتعالی همه زمین را و ما نیز آن متقیان که خدایتعالی فرمود: **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.**

و در رابطه با این معنا آیه دیگر بر مضمون دیگر این موضوع را تأیید می کند که می فرماید:

**و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ**<sup>۱</sup>

«خدایتعالی منت می نهد بر آنانکه ضعیف شمرده شدند و آنانرا پیشوا و امام قرار داده و وارث دیگران»

در روی زمین قرار می دهد.

در بیشتر از تفاسیر آمده است که این آیه شریفه درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام است.

در **معانی الاخبار**، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، که

رسول اکرم فرمود: این پیشوائی تا روز قیامت در ما جریان دارد. قابل توجه اینکه نه تنها این بزرگواران وارث ملک زمین در این دنیا بوده و هستند، بلکه در آخرت هم وارث مقاماتی در بهشت می باشند که دنیا پرستان از آن محروم بوده و نتوانستند از راه عمل صالح و تقوی آن مقامات را بدست بیاورند. چه خوب قرآن مجید این معنا را آشکار کرده و می فرماید: **تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا**<sup>۱</sup> «این بهشتی است که به هر کس از بندگان خود که متقی باشد میدهم» و کیست که از برگزیدگان خدا اتقی و پرهیزگارتر باشد. بنا بر این آیه شریفه دیگر بر این معنا مصداق کامل دارد که فرمود: **أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**<sup>۲</sup> اشاره بر اینکه: اهل تقوی در رأس آنها ائمه هدی قرار دارند و وارثانی هستند که ارث می برند از زمین و از جنت فردوس.

۱- سوره مریم آیه ۶۳.

۲- سوره مومنون آیه ۱۱.

وعدۀ خلافت امام در روی زمین حتمی الوقوع است.

در قسمت دوم از بند مورد شرح که اشاره می فرماید: **سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كُنَّا وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ** این بیان در تأیید همان آیه قبل است که فرمود: ما زمین را سرانجام به متقین می سپاریم، که خلاصه تفسیر آن گذشت و دانسته شد که در دوران آخر، زمین و حکومت در ملکداری آن به وجود مقدس امام زمان علیه السلام واگذار می شود و در پیرو این معنا هم تأکید می فرماید: که این وعده محقق الوقوع است و بهیچوجه خلاف در آن راه نخواهد یافت.

در اینجا می توان به آیه دیگری توجه داشت که در رابطه با همین معنا اشاره بوجود مقدس امام ولی عصر **عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ** شده است، همچنانکه می فرماید:

**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...'**

« خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینان را خلافت روی زمین بخشید و دینی را که برای آنها پسندیده پا برجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد »

«در کنز الفوائد» و «غیبت شیخ» و «بحار الانوار» و بسیاری از کتب دیگر روایت کرده اند که این آیه درباره مهدی موعود و یاران او نازل شده است.

در بیشتر از تفاسیر هم متذکر شده اند: که از اهل بیت صلوات الله علیهم منقول است که این آیه درباره مهدی موعود علیه السلام و یاران او می باشد و بعضی اشاره کرده اند که آیه در حق آل محمد ورود یافته و تأویل آن در شأن وجود مقدس امام زمان علیه السلام است.

مرحوم طبرسی در ذیل آیه شریفه می گوید: از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است که در تفسیر آیه فرمودند: درباره مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است.

در تفسیر روح المعانی، و بسیاری از تفسیرهای شیعه از امام سجّاد علیه السلام چنین نقل شده است که: در تفسیر آیه فرمود: به خدا سوگند آنها شیعیان ما هستند، خداوند کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که «مهدی» این امت است، زمین را پر از عدل و داد می کند آنگونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و او همان کسی می باشد که پیغمبر در حق او فرمود: اگر از عمر دنیا جز يك روز باقی نماند او ظهور خواهد کرد....

اکنون در تفسیر این آیه و آیات قبل توجه پیدا کردید، که وعده حکومت الهیه امام زمان علیه السلام در روی زمین حتمی الوقوع است، و در بند مورد شرح از نظر تایید این معنا باز اشاره شده است به آیه دیگری که خدایتعالی درباره کسانی که اعتقاد خود را در مورد وعده الهی راسخ دانسته اند بیان داشته و می فرماید:

و يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا<sup>۱</sup>

«پاك منزّه است پروردگار ما، مسلماً وعده پروردگارمان انجام شدنی است»

حاصل آنکه باید دانست آنچه را که خدایتعالی از هر جهت بر بندگان خود وعده داده است به مورد اجرا گذاشته خواهد شد، و این معنا را قرآن مجید با بیانات گوناگون بسیار تایید کرده و در مواردی صراحتاً می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَعْدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ<sup>۲</sup> «همانا خدا وعده داد شما را وعده حق و راست»

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ<sup>۳</sup> «آنچه وعده داده شوید فرود آینده است»

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ<sup>۴</sup> «آنچه وعده داده شوید راست و درست است»

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا<sup>۵</sup> «وعده خدا راست است و کسی راستگوتر از او در گفتار نیست»

جالب آنکه در پایان بند مورد شرح از نظر محکم کاری در وعده های خدایتعالی آمده است: وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، اشاره براینکه او در انجام وعده های خود در کمال اقتدار و غالب و حکیم و درست کردار است، و این جمله را خدایتعالی از نظر اهمیت معنا در متمم ۴۸ آیه از قرآن مجید بر وجوه گوناگون آورده است،

۱- سوره اسراء آیه ۱۰۸.

۲- سوره ابراهیم آیه ۲۲.

۳- سوره مرسلات آیه ۷.

۴- سوره ذاریات آیه ۵.

۵- سوره نساء آیه ۱۲۲.

همچنانکه می فرماید:

اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ - فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ -  
اِنَّهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ - وَ اللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ - وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيْزاً  
حَكِيْماً

آنکس که بود ولی حق روی زمین  
غالب شود او بر همه ادیان جهان  
او وارث ملك اینجهان است یقین  
در صدر حکومتی که بسیار مکین

\* \* \* \* \*

انجام شود وعده حق بی کم و کاست  
در وعده حق خلاف هرگز نه سزااست  
امرست که قول آن فقط باشد راست  
هم قول بجا باشد و هم فعل بجاست

\* \* \* \* \*

این نکته بدان که همچنان آخر کار  
آن صاحب عصر در قیام و پیکار  
گیرد به جهان حکومتی نیک قرار  
آید بهمان طریق که گوید «زار»

\* \* \* \* \*

فَعَلَى الْأَطْيَابِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِمَا وَاللَّهِمَا فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ وَ أَيُّهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَ  
لِمِثْلِهِمْ فَلْيُذْرِفِ الدَّمُوعُ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يَضِجُ  
الضَّاجُونَ وَ يَعِجُ الْعَاجُونَ ۱

« پس هر پاکان از خاندان نبوت محمد و علی که درود خدا بر آن دو بزرگوار و آل  
اطهارشان باد، باید گریه کنند گریه کنندگان و برای ایشان زاری و فغان نمایند  
ندبه کنندگان، چه برای مثل ایشان (همچنان امامان معصوم و مظلوم و شهدای  
در راه دین) باید اشک از دیده ها ریخته شود، و فریاد و شیون سردهند فریاد  
کنندگان، و ناله و زاری و آه و ضجه از دل برکشند ضجه زندگان. »

### برای چه باید گریه کرد؟!

امام علیه السلام در بند مورد شرح اشاره به مظلومیت آل اطهار کرده و بر  
مصائب وارده بر ایشان گریه و ندبه روا داشته است.

تا این قسمت از دعا توجه کردید، که بعد از رسول اکرم امت نادان و خلفاء  
جور و ستم پیشه چه بر سر اهلیت گرامی آن بزرگوار آوردند.

قبلاً خواندید که علی علیه السلام را با چه ماجراهائی مواجه کردند و با  
چه شقاوت بی رحمی او را شهید کردند چقدر به او و خانواده اش دشنام دادند، و  
همچنین شنیدید که چه بر سر دخت گرامی رسول اکرم فاطمه زهرا سلام الله علیها  
آوردند، با فرزندان او حسن و حسین علیهما السلام چه کردند. اگر تاریخ را ورق

۱- «اطیاب» اسم تفضیل، به معنی «پاک و پاکیزه و نیکو و برگزیده» (ذرف) یعنی روان گردید (عج) نعره زد فریاد

بزنید خواهید دید که شرح حال و زندگانی هر يك از ائمه هدی چقدر جانسوز و جانگداز است.

اینکه بعضی می گویند چرا برای مصائب وارده بر این آقایان گریه و زاری می کنند، و بعضی دیگر هم ندانسته از راه دلسوزی دز امر دین می گویند: گریه و زاری برای مصائب و شهادت پیشوایان دین فایده ای ندارد، و باید به جای گریه قیام کرد و داد مظلومان را از ظالم گرفت، و بعضی دیگر می گویند اصلاً گریه کردن سبب رکود و مانع فعالیت و مبارزه در راه اسلام می شود، این آقایان اشتباه می کنند، گریه خود محرك بروز احساسات و آمادگی برای مبارزه و امر جهاد است، گریه مرتبه شوق و محبت را به حدی بالا می برد که گریه کنندگان برای ایصال به مطلوب خود هر گونه فداکاری و از خود گذشتگی را در خود احساس می نمایند، و اصلاً گریه خود عاملی برای امر پیروزی و سلاحی برای امر جهاد و مبارزه است، گریه عواملی در نهاد ایجاد می کند که سبب امیدواری و رسیدن به هدف نهائی است «و بعداً در این مورد از بُعد دیگر مطالبی خواهیم داشت»

اکنون در جواب این آقایان که می گویند در مصائب پیشوایان دین نباید گریه کرد گفته می شود: که آیا حسّ عواطف و انسان دوستی کجا می رود؟ ما در داستانها شنیده ایم که يك سرباز گم نام خارجی در راه ایمان و عقیده خود رنجها کشیده و سرانجام مظلوم شهید شده است، آیا شما برای این فردی که نمی شناسید هیچ متأثر نمی شوید، در حالیکه شنیده ایم مزار این سرباز گمنام در غرب زیارتگاه دلسوختگان امر سیاست است و مردم گروه گروه با دسته های گل در حال حزن و اندوه بر سر قبر آن سرباز رفته و ابراز احساسات و تألم می کنند و بر او سلام می فرستند!!

حال می خواهیم بگوئیم: آیا جای آن نیست، که برای برگزیدگان خدا که ثبات عالم هستی بستگی بوجود آنان دارد در مصائب و سوگواری آنها گریه کنند؟



آیا کسی از آن بزرگواران مظلوم تر کشته شده است؟ آیا چگونه ما باید همدردی به ایشان نمائیم؟ ما که در زمان حیات آنان نبودیم که بتوانیم کاری انجام دهیم، غور از این است که اکنون آتش شوق را در یاری آنان بوسیله اشکهای چشم خود خاموش کنیم!!

و از طرف دیگر: مسئله گریه کردن برای مظلومیت برگزیدگان خدا چیزی نیست که ما بخواهیم امروزه مطرح کنیم این مسئله از اول خلقت آدم علیه السلام مطرح بوده است، نشنیدید زمانی که فرشته وحی واقعه کربلا را برای پدر ما آدم ابوالبشر تعریف نمود و او را از ماجرائی که بر سر فرزندش می آید آگاه ساخت، او بسیار گریه کرد!!

آیا اکنون موقع آن ترسیده که ما با پدر خود اقتدا کنیم و محبت خود را با آن محبان و برگزیدگان خدا بوسیله گریه ابراز نمائیم.

آنانکه ایراد و اشکال بر گریه کردن در مصائب ائمه هدی می آورند، آنان همچنان بر تضرع و زاری در مقام مناجات با پروردگار هم ایراد دارند، آنان اصلاً با خواندن دعا مخالفند دیگر چه خواسته که توام با گریه و ندبه باشد، آنها غافلند از اینکه تنها وسیله ای که می تواند قوت بخش روح و مبارزه در امر جهاد باشد همانا دعاء است که اهل ایمانرا بسیار دلگرم کرده و برای سازندگی بیشتر در راه اهداف دین و خداپرستی آماده می سازد.

و اصولاً موضوع مهمی که در عالم معنویت حکمفرما است، توجه به سوی حق تعالی و خواندن او در مقام دعا با حالت تضرع و زاری است، آنانکه مخالف این معنا هستند، این موضوع را درک نکرده اند که:

**گریه و زاری در مقام توسل به حق تعالی و در واسطه قراردادن برگزیدگان او، خود يك حالت شوقی ایجاد می کند که سرتاسر وجود داعی**

را در مسرت و نشاط فرو می برد، و در مقدمه در وجه تسمیه همین کتاب «ندبه و نشاط» مطالبی از بعد دیگر متذکر شدیم.

اکنون گفته می شود: که چون موضوع کتاب در شرح دعای ندبه می باشد، چه خوب است که خواندن دعا توأم با دلسوزی و ندبه و گریه شوق برای جلب محبت الهی باشد، همانطور که می دانید موقعیت هر چیزی را باید از خدایتعالی طلب کرد، حتی آنکس هم که به سوی میدان رزم و جهاد قدم می گذارد باید پیروزی خود را از خدا خواسته و با مقربان درگاه او توسل جوید.

این همان دعا و گریه و ندبه است که نیروی اهل ایمانرا از هر جهت بسیج کرده و ضعف و ناامیدی را از آنان دور می نماید و آنانرا به خواسته های خود موفق می دارد.

و از طرف دیگر آنانکه در خداجوئی و حفظ دین خود قدم بر می دارند و بی اعتنائی مردم را به دین حق مشاهده می کنند این موضوع برای آنان سخت و گران و بسیار گریه آور است که ببینند دشمنان اسلام چگونه می خواهند دین خدا را ضایع کنند و به پیشوایان آن دین مبین اهانت وارد آورند.

در هر حال با عطف توجه به بند مورد شرح در این دعا، گریه و ندبه بر مصائب رسیده به آن بزرگواران از همین جهت است که آنان برای حفظ دین خدا و بقاء مذهب حق با ماجراهای سهمگین مواجه بوده و مظلوم شهید شده اند، لذا جا دارد که اهل ایمان از جهت دلسوزی و همدردی با آنان، اشک از دیدگان خود فرو ریزند تا حقانیت آنها ظاهر شده و رسوائی دشمنان ایشان شایع گردد.

و بعضی چنین گفته اند: که گریه بر ایشان گریه بر اسلام است که در هر دوران چه دستهای مرموز و سیاستهای خائنانه ای از طرف دشمنان دین در کار است که می خواهند آنها را از سر راه ریاست و جهانگشائی خود بردارند.

## گریه از نظر قرآن مجید

همانطور که می دانید ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین به مصداق کریمه:  
**فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً<sup>۱</sup>** آن بزرگواران بیشتر در عوالم حزن و اندوه  
 بوده و اغلب گریان بوده اند، تا بحدی که در حالات آنان شنیده اید: که چه شب  
 زنده داریها داشته و در نماز و دعا و سجده با حالت خضوع و خشوع با پروردگار خود  
 به راز و نیاز مشغول بوده اند.

و با آنکه تمام متوجه مقام رحمت واسعه الهی بوده اند، در عین حال  
 مرتبه خوف را از دست نداده و یا شاید بوسیله گریه و زاری آبی بر آتش  
**شعله های شوق بر نهاد خود فرو می ریختند.**

و یا به اعتبار دیگر می توان گفت: که در مقام خشیت که مخصوص آن  
 بزرگواران بوده، با لذت ریزش اشکهای چشم چنان حالت نشاط انگیزی برای آنان  
 حاصل می شد، که از این طریق خود را به مرتبه قرب نزدیکتر می ساختند!  
 البته در معنای آیه ایکه گذشت خدایتعالی فرمود: «پس باید که خنده کم  
 کنید و گریه بسیار» ولی در جای دیگر صراحتاً دستور می دهد و در تأیید این معنا  
 تأکید می کند؛ که خواندن دعا و روی آوردن به حضرتش باید بر این اصل استوار  
 باشد: **أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً...<sup>۲</sup>** «پروردگارا خود را از روی تضرع و پنهانی  
 بخوانید»، و با کمال خشوع و خضوع و تضرع و زاری و انکسار رو به سوی او  
 آورید.

۱- سوره توبه آیه ۸۲.

۲- سوره اعراف آیه ۵۵.

و این خود یکی از آداب دعا و توجه به سوی پروردگار و شرایط استجاب است که داعی باید حالت تضرع و زاری داشته باشد تا نتیجه مطلوب حاصل نماید.

اما موضوع مهم اینست که قرآن مجید مسئله گریه را چنان بزرگ و انمود کرده که گویا پیوستگی آنرا به ماوراء این عالم گسترش داده است، همچنان در داستان فرعونیان بعد از آنکه عذاب بر آنها نازل شد و غرق شدند، می فرماید: **فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ.....<sup>۱</sup>** «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد»

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است «گریه نکردن زمین و آسمان بر آنها» ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند، می گویند: (آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند)

اما این احتمال داده شده که منظور «گریستن اهل آسمان ها و زمین است» زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند.

بعضی نیز گفته اند: «که گریه آسمان و زمین يك گریه حقیقی است» که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص «علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب» خودنمایی می کند.

جالب اینکه در ذیل آیه شریفه در ارتباط با فقره مورد شرح در، تفسیر مجمع البیان، روایتی آورده است، که اشاره می کند، هنگامیکه حسین بن علی علیه السلام شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه آن

سرخسی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان گردید.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: آسمان بر یحیی بن زکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز رقت باری شهید شد) و بر حسین بن علی علیه السلام چهل روز گریه کرد، و بر دیگری جز این دو گریه نکرده است

پس زمانیکه زمین و آسمان برای مظلومیت حجت‌های خدا گریه می کنند، چرا ما گریان نباشیم!! البته درك این معنا برای ما ثقیل است که چگونه ممکن است زمین و آسمان گریه کنند! ولی اگر این توجه حاصل شود که بدانیم هر چیزی در عالم صاحب روح است، پس هر صاحب روحی در آن نظام مخصوصی که در عوالم خود قرار دارد، هم در حالت مسرت و خوشحالی و هم تأثر و ناگواری است.

بنابر این نه تنها زمین و آسمان بلکه تمام موجودات عالم می توانند این حالات را دریابند، همچنانکه قرآن مجید متذکر است که هیچ موجودی در عالم نیست مگر آنکه به تسبیح و تقدیس پروردگاری مشغولند، پس آنها هم در عالم مسرت از مواهب الهی خوشحال و هم از آنچه مورد رضایت حق تعالی نیست افسرده و در عالم خود گریانند؛ که این معنا از درك ما خارج است.

ائمہ ہدی علیہم السلام خود برای چه گریہ می کردند؟!

در بند مورد شرح از این دعا دستور داده شده کہ داعی باید برای ضایع شدن حقوق پیشوایان اسلام و مظلومیت آنها و مصائب وارده بر ایشان گریہ کند، ولی مسئلہ اینجاست کہ آیا آن بزرگواران کہ ما از نظر محبت و اشتیاق برای تقرّب به آنان گریہ می کنیم آنها خود برای چه و در چه مراحل گریان بودند.

خوب توجہ داشته باشید: کہ امام علی علیہ السلام در تعلیمات عالیہ خود در دعای کمیل عرض می کند:

يَا إِلَهِي لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُوا وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُ وَ أَبْكِي  
لَأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ... یعنی خدایا! برای کدام يك از کارها به  
سوی تو شکایت کنم و برای کدام يك از آنها بنالم و گریہ کنم، آیا گریہ کنم بر  
عذاب دردناک و سختی آن، «آیا شیون کنم» از طولانی کردن بلا و مدت  
آن...

در اینجا چنین نمودار است کہ آن بزرگوار در هنگام دعا همیشه خود گریان بوده است، چون در پایان همین دعای کمیل عرض می کند: أَرْحَمُ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ... «خدایا رحم کن بر کسیکه سرمایہ اش امید و ساز و برگش گریہ است» کہ در اینجا گریہ را آخرین سلاح در میدان بندگی و اطاعت بکار برده است

در واقع این نکتہ را باید توجہ داشت کہ سالکین الی اللہ باید آنچنان در عبادات توجہ قلبی را به سوی لطف و مرحمت الہی جلب نمایند کہ آثار آن از دیدگان شان ظاہر شدہ و اشک شوق از سرچشمہ محبت آنان فرو ریزد.

امام سجّاد علیه السلام در رابطه با این معنا در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند: «وَمَالِي لَا أَبْكِي وَلَا أَدْرِي إِلَيَّ مَا يَكُونُ مَصِيرِي...» «و چیست مرا که گریه نمی کنم و چگونه است که نمی دانم پایان کار و بازگشتم به کجا خواهد بود»، یعنی چرا گریه نکنم و ننالم از اینکه متوجه عاقبت امر خود نیستم، و در پیرو این بیان چنین ادامه می دهد:

فَمَالِي لَا أَبْكِي، أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي  
 أَبْكِي، لِضَيْقِ لِحْدِي، أَبْكِي لِسُئَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ،  
 أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا....

«پس چیست مرا که گریه نمی کنم، اشاره بر اینکه: چرا گریه نکند کسی که شاهین مرگ بر بالای سر او بال و پر گسترده است، یا آنکه چکنم که گریه نکنم» و باید که گریه کنم «از سکرات جانگداز مرگ و بیرون شدن جانم از بدن.»

گریه کنم برای تاریکی وحشت زای گور، گریه کنم برای تنگی طاقت فرسای لحد (جائیکه باید در آن آرام گیرم) گریه کنم از پرسشهای پی در پی و بازخواستهای که نکیر و منکر از من می کنند، گریه کنم برای آن هنگام که از فبر بیرون می آیم برهنه و عریان در حالیکه بار سنگین گناهان خود را بدوش گرفته ام.<sup>۱</sup> و مطالب دیگری درباره گریه کردن ائمه هدی در موارد گوناگون است که شرح آن بطول می انجامد، ولی اکنون با توجه به اینکه از وظیفه پیروان آن بزرگواران

۱- این موضوع بسیار گسترش دارد که نگارنده در کتاب «عشق و رستگاری» در این معنا مطالب جالبی آورده،

طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

است که هر کس باید مراتب محبت خود را از همین طریق گریه و خضوع و خشوع بر آنها ابراز نماید یعنی بیاد بیاورد ماجراها و ستمهایی که در راه دین حق بر آنها وارد آمده است و دل سوخته خود را از این راه با اشکهای چشم خاموش نماید.

ولی در عین حال از تعلیماتی که آن بزرگواران در مقام دعا داده و اشاره ای که در موجبات گریه کردن ذکر کرده اند چنین نمودار است، که هر کس باید برای نفس خود و مراحلی که در پیش دارد گریان باشد، و این تعلیمات خود سبب همبستگی و ارتباط قلبی داعی را با آن بزرگواران می‌رساند، یعنی زمانیکه ما گریه کنیم بر آنچه امام گریه کرده است، این خود نشانه دوستی و محبت کامل و موجب تقرب به سوی پروردگار است.

از طرف دیگر بطور کلی گفته می‌شود: گریه در تمام مراحل در باطن امر باعث انبساط خاطر و سبب مسرت و نشاط برای داعی است چون عقده های درونی را آرامش می‌بخشد و صفای باطن ایجاد می‌نماید.

در راه خدا شهید گشتند تمام	آنانکه به راه حق نمودند قیام
اینست فداکاری آیات عظام	بسیار ستم که بر یکایک بگذشت

\* \* \* \* \*

دلها همه بی تاب و پریشان باشد	پس جای بسی ندبه و افغان باشد
هم گریه کند هر آنکه گریان باشد	هم ناله کند هر آنکه او نالان است

\* \* \* \* \*



در مکتب عشق راه عقل است چنین  
جائیکه زمین و آسمان گریانند  
که گریه کند هر آنکه باشد غمگین  
پس گریه کنید گریه با حال خرب

\* \* \* \* \*

يك نکته بس عجیب باشد در کار  
پس آخر گریه شادی دیدار است  
در گریه ز هجر میرسی بر دیدار  
چه خوب که این نشاط را بیند زار

\* \* \* \* \*

أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ أَيْنَ ابْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ  
وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ

«کجاست حسن بن علی؟ «مسموم زهر جفا» کجاست حسین بن علی؟  
«سید الشهداء» کجایند فرزندان حسین؟ که هر يك رهبری شایسته و صالح و  
درستکار و راستگو و خوشرفتار، یکی پس از دیگری بودند». (کجایند آن  
حجت‌های خدا؟!)

کلمه «أَيْنَ» چه نقش مهمی در لسان عرب دارد؟!!

با عطف توجه به مطالب قبل که از اول به ترتیب درباره وجود مقدس انبیاء  
علیهم السّلام اشاره شد و سپس بعد از رسول اکرم و پیغمبر خاتم سرگذشت زندگانی  
اولین وصی او علی علیه السّلام را متذکر شدیم و چنین تأکید گردید که بر مصائب و  
مظلومیت آن بزرگوار و فرزندان گرامیش باید گریه و ندبه کرد، اکنون در اینجا به  
سلسله مراتب در این بخش از دعا به آغاز کلمه «أَيْنَ» به ذکر نام شریف آنان  
پرداخته، و گویا داعی با ایراد این بیان حالتی به خود گرفته که به فقدان چیز مهمی  
مبتلا شده است و گم کرده ای دارد که می خواهد او را دریابد.

و اینکه در اول می گوید: أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ أَيْنَ ابْنَاءِ  
الْحُسَيْنِ..... از اینجا معلوم می شود که از فقدان امامان معصوم و از رنج هجران  
آنها در کمال ناراحتی اظهار چنین بیاناتی می کند و با حالت ندبه و زاری ناطق بر این  
کلمات بوده است

آنچه در این سلسله از فقرات دعا در بند مورد شرح قابل توجه است، در  
بیان کلمه استفهام آمیز «أَيْنَ» می باشد که در واقع شاید داعی می خواهد به ذکر  
این واژه در سرآغاز جمله علل گریه و ندبه خود را با ایما و اشاره بیان دارد، و یا

می خواهد شدت محبت خود را در فراق و مهجوری آن بزرگواران ابراز نماید، و از این راه احساسات خود را در فقدان آنان برای گریه و ندبه برانگیزاند، و شاید از این طریق می خواهد خشم و غضب خود را نسبت به ستمکاران و غاصبان حقوق ایشان ظاهر نماید چون نام هر يك را که به این واژه آغاز می کند حاکی از مصائبی است که در کمال مظلومیت به آنان رسیده است.

و این معانی تمام در اسرار کلمه استفهام آمیز «أین» گنجانیده شده، چون در اصطلاح عرب اینطور معمول است که هر گاه بخواهند چیزی را از کسی طلب کنند که کمال ادب را رعایت نمایند و در واقع تقاضای آنان آمرانه نباشد عبارت را به همین کلمه آغاز می کنند که از جهت نرمی کلام و فروتنی می گویند «أین» کجاست مطلوب من.

و در این سلسله دامنه دار از فقرات دعا که شرح آن در پیرو همین بند بیاید، داعی این روش نیکو را بکار برده و مثل اینکه راز دلی دارد که می خواهد با هر يك از امامان در میان بگذارد.

اکنون برای اینکه اسرار دیگری از کلمه مرموز «أین» را مورد توجه قرار دهیم، می بینیم که در قرآن مجید در بعضی از موارد این کلمه با حالت اعجاب انگیزی ذکر شده، بطور مثال در جایی می فرماید: **أینَ شُرکَاؤُکُمُ الذِّینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ**<sup>۱</sup> «کجا هستند آنهایی را که شرکاء خدا قرار می دادید؟» یا به عبارت دیگر: **أینَ الْمَفْرُوقِ**<sup>۲</sup>، «کجاست گریزگاه؟»

در هر حال این واژه حالات گوناگونی به ترکیب کلام در بیان می دهد،

۱- سوره انعام آیه ۲۲.

۲- سوره القیامه آیه ۱۰.

همچنانکه، امام سجّاد علیه السّلام این کلمه را در سطح دیگری درباره مواهب و عطایای الهی در سخنان خود بکار برده، و در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند:

أَيْنَ سِتْرِكَ الْجَمِيلِ؛ أَيْنَ عَفْوِكَ الْجَلِيلِ؛ أَيْنَ فَرْجِكَ الْقَرِيبِ؛  
أَيْنَ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ.....

و این بیان در آغاز کلمه «أَيْنَ» در هر جمله ادامه دارد، و حاصل معنا چنین است: کجاست پرده پوشی نیکوی تو؟ کجاست بخشایش بزرگ تو؟ کجاست گشایش نزدیک تو؟ کجاست فریاد رسی سریع تو؟ کجاست رحمت واسعه تو؟ و کجاست؟.... یعنی اینها همه آنچه‌هایی است که ما انتظار وصال آنها را داریم؛ اینها همه آنچه‌هایی است که فقدان آنها برای ما ناگوار است.

پس معلوم شد که در فقره مورد شرح جمله: أَيْنَ الْحَسَنِ وَ أَيْنَ الْحَسِينِ، چه معنای لطیف و اسرار آمیزی در آن نهفته شده است.

اثر کلمه «أَيْنَ» در انقراض حکومت بنی امیه

خدایتعالی که خالق کلام است، در کلمه «أَيْنَ» اثراتی قرار داده است که می توان گفت: اینهم خود یکی از اعجاز کلام است.

در شرح این بند از دعا که يك سلسله از فقرات آن به این کلمه آغاز شده، بیانگر اسراری می باشد که برای خواننده و گوینده بسیاری از وقایع و اتفاقات و ماجراهای تاریخی را یادآور می نماید و از این طریق خاطراتی را زنده می سازد که اکثر تأثرآور بوده و حالت اندوه و گریه و زاری و ندبه ایجاد می کند.

اکنون در اینجا بی مورد نیست که داستان انقراض حکومت بنی امیه که آنهمه ظلم و ستم با علی و آل اطهار و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام روا داشتند بیان نمائیم، تا دانسته شود که چگونه به نداء مظلومیت امام حسین علیه السلام خلافت بنی امیه منقرض و تمام افراد آنها نابود شدند.

**در کتاب وظائف الشیعه**، در رابطه با شرح همین بند از دعا آورده است: از ابی مخنف نقل است که چون، عبدالله سفاح اول خلیفه عباسی به اریکه خلافت قرار گرفت، از راه سیاست با بنی امیه بنای دوستی گذاشت، روزی بسیاری از بنی امیه در مجلس او بر کرسیها قرار داشتند که ناگاه یکی از غلامان او وارد شد و گفت: ای خلیفه شخصی بر در است که زبانی فصیح و بیانی ملیح دارد، ولی با لباسهای ژولیده و غبارآلودی می خواهد وارد شود، خلیفه گفت: این دوست ما «سدیف» است به او اجازه ورود دهید.

بنی امیه چون نام «سدیف» را شنیدند همه خائف شدند و تعجب کردند که او چگونه زنده است، زیرا در زمان بنی امیه روزی در مسجد الحرام همین سدیف با صدای بلند مدح بنی هاشم و مذمت بنی امیه می نمود که بنی امیه او را بسیار زدند و اذیت کردند، تا آنکه گمان کردند که کشته شده، پس او را در جای پستی انداختند و زنی او را برداشت و معالجه نمود و از ترس بنی امیه او را در بیابانها و کوهها جای داد.

در این حال، چون «سدیف» وارد شد «سفاح» او را احترام کرد و بر او خلعت پوشید و از این صحنه بنی امیه بسیار مضطرب شدند.

«سفاح» در خفا به «سدیف» قبلاً گفته بود که می خواهد برای نابودی بنی امیه طرحی بریزد، و این نقشه را بر این برنامه مخصوص عملی نمود، که روزی را بنام جشن و سرور دعوت عمومی اعلام کرد تا خلعت بخشی عام نماید و

غلامان و لشکریان مسلح خود را دستور داد که پشت پرده ها جای بگیرند و منتظر باشند که هر گاه «سفاح» عمامه خود را بر زمین انداخت آنها وارد مجلس شوند و تمام بنی امیه را به قتل برسانند!

چون مجلس آراسته شد و بنی امیه بر کرسیها قرار گرفتند غلامی را دستور داد که نام یکایک از بزرگان را ببرد تا هر کس که حاضر است بیاید و خلعت خود را بگیرد و شروع به نامهای بنی هاشم که اشراف طوائف هستند بنماید.

«در اینجا خواننده خوب توجه داشته باشد که شاهد کلام در ذکر این داستان تأثیر کلمه «این» در رابطه با فقره مورد شرح است»

پس غلام ندا داد: «أَيْنَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلِبِ» بیاید و خلعت خود را بگیرد. «سدیف» گفت: او در جنگ بدر به دست یکی از طایفه بنی امیه به قتل رسید!

سفاح گفت: نام او را از دفتر محو کن و دیگری را بخوان، غلام ندا داد «أَيْنَ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلِبِ» کجاست حمزه بیاید و خلعت خود را بگیرد، «سدیف» گفت: در جنگ احد «هند» زوجه ابوسفیان «وحشی» را برانگیخت تا حمزه را کشت، و هند جگر او را بیرون آورد و در دهان نهاد ولی آن مانند سنگ شد تا جزء بدن او نشود «از اینجهت او را (أَكَلَةَ الْأَكْبَاد) گویند» «سفاح» گفت: نمیدانستم نام او را قلمزن و دیگری را بخوان، غلام باز چنین ادامه داد:

کجاست عقیل بن ابوطالب؟ بیاید و جایزه خود را بگیرد، سدیف گفت: وقتی از شام به مدینه می رفت همین طایفه در راه او را کشتند!

سفاح گفت: دیگر را ندا کن، غلام ندا در داد: کجاست

مسلم بن عقیل؟ بیاید و جایزه خود را بگیرد، سدیف گفت: این طایفه او را در کوفه شهید کردند و بدن او را از پای دارالاماره بزیر انداختند و ریسمان به پای او بستند و او را به بازارها کشانیدند، و پدر او را سب نمودند.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را بخوان، غلام گفت:

کجاست شخص اول عالم اسلام علی بن ابیطالب؟ بیاید و خلعت خود را تصرف کند.

سدیف گفت: آنحضرت را ابن ملجم مرادی شهید نمود و معاویه شادی ها کرد و شام را آذین بندی نمود.

سفاح گفت: از او بگذر و دیگری را ندا کن، غلام گفت:

أَیْنَ الْحَسَنِ ، کجاست؟ سبط اکبر حسن بن علی، بیاید خلعت خود را بگیرد، سدیف گفت: «جعده» زوجه آنحضرت به وعده های دروغ معاویه آن بزرگوار را مسموم و بوسیله زهر شهید نمود.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را ببر، غلام درداد:

أَیْنَ الْحُسَيْنِ، کجاست؟ سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی، بیاید و جایزه خود را دریافت نماید.

سدیف گفت: آه آه، همین طایفه به دستور یزید در کربلا کنار آب فرات حسین را با لب تشنه با اصحاب و جوانانش شهید کردند و سر او را بر بالای نیزه با عیال او به کوفه و شام بردند و یزید بسیار شادها کرد.

در هر حال با ذکر همین گونه بیانات غلام از سدیف جویای حال بعضی از شهدای دیگر همانند عباس بن علی و دیگران شد.

سپس، سفاح به سدیف گفت: حالات موالی خود را بیان کردی و از حال برادر من خیر نمی دهی سوگند تو را به خدا که از حال او هم چیزی بیان کن:

سدیف گفت: خجلت می کشم که بگویم: مروان که از این طایفه است او را گرفته و سر او را در انبانی از پوست گاو کرد و هزار تازیانه بر او زدند تا او را کشتند.

ناگاه در آن مجلس «یزید بن عبدالملک» یکی از سران بنی امیه فریاد کشید که ای سدیف!! وای بر تو با این گونه عبارات می خواهی خلیفه را بر ما غضبناک کنی!

سدیف گفت: بلی! منظور و مقصود من همین است.

پس سفاح، صدا به گریه و ناله بلند نمود، و اشعاری خواند که مضمونش اینست:

بنی امیه گمان کردند که بنی هاشم از ایشان راضی می شوند و گمان دروغ بردند، قسم بحق پیغمبر و وصی بر حق او که خواهند دید که گمان ایشان بر خلاف است.

و این اشعار را با مطالب دیگری ادامه داد و با گریه و ندبه هیجانی در مجلس بوجود آورد، و سپس طبق قرارداد قبلی عمامه خود را بر زمین زد و لشکریان از پشت پرده با شمشیرهای از غلاف کشیده وارد مجلس شدند و تمام سران و افراد بنی امیه را به خاک و خون کشیدند که تمام صحنه مجلس آغشته به خون گردید.

آری از ذکر این داستان چنین نتیجه گرفته می شود که آیا چه اثراتی در کلمه «آین» می باشد که این گونه تلافی جویان را برای گرفتن انتقام آماده نمود، و از طرف دیگر دلها را متوجه مظلومیت خاندان رسول اکرم نمود و از مصائبی که به آنان



رسیده حالات ندبه و گریه و ماتم بوجود آورد.

و هیچ بعید نیست، همانطور که در سیاق کلام در دعا برای آگاهی ستمکاران چنین سئوالهای استفهام آمیزی در مورد ستمدیدگان اظهار شده، در هنگام قیام و ظهور امام زمان علیه السلام هم برای انتقام کشیدن از هواخواهان این ماجراها و از دشمنان خاندان آل اطهار به بعضی از موارد خلافاکاریها بر همین وجه اشاره شود تا مورد انتقام روشن و آشکار گردد.

تنها رهبران راستگو و درستکار ائمه هدی هستند.

در بند مورد شرح بعد از آنکه داعی گفت: کجاست حسن (ع) و کجاست حسین (ع)، سپس اشاره بوجود مقدس اوصیاء دیگر از فرزندان حسین علیهم السلام کرده و می گوید: **أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحٍ بَعْدَ صَالِحٍ وَ صَادِقٍ بَعْدَ صَادِقٍ** و بدینطریق آنانرا یکی پس از دیگری صالح و صادق معرفی می نماید، و برای تثبیت مقام ولایت ایشان در پیرو این سلسله از فقرات دعا (که شرح آن بعدا بیاید) به آغاز کلمه «**أَيْنَ**» اوصاف و مرتبه و شخصیت ایشانرا به مضامین گوناگون بیان می دارد، که اکثر در روایات اسلامی این اوصاف مورد تأیید قرار گرفته است. همچنان در مورد اینکه صدیقان و صالحان در بعضی از آیات قرآنی بوجود مقدس ائمه هدی تفسیر شده است روایاتی متذکر می شویم، بطوریکه در ذیل آیه شریفه آمده است:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ۱

«کسیکه خدا و پیامبر را اطاعت کند همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و راستگویان و شهداء و نیکوکاران و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

در تفسیر اهل بیت، از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، و از صدیقان علی مرتضی، و شهیدان حسن بن علی و حسین بن علی، و صالحان فرزندان حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسگری، و مراد، به حَسُنَ اَوْلَیْکَ رَفِیقاً حضرت حجة علیه السلام می باشد.

و همچنین از حضرت باقر علیه السلام است، که در تفسیر آیه شریفه: وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِیْنَ فرمود: با آل پیغمبر باشید و در تأیید این معنا امام رضا علیه السلام هم فرمود: مراد از راستگویان ائمه هدی می باشند  
امام سجّاد علیه السلام هم این معنا را بر وجه دیگر در مقام دعا تأیید فرموده، و در تعلیمات عالیّه خود به ابو حمزه ثمالی در پنج مورد از دعا تقاضای پیوستن و الحاق به صالحین کرده و عرض می کند:

اللَّهُمَّ الْحَقِیْنِ بِصَالِحٍ مِّنْ مَّضَىٰ وَ اجْعَلْنِی مِّنْ صَالِحٍ مِّنْ بَقِیَّ  
وَ خُذْبِی سَبِیْلَ الصَّالِحِیْنَ.....

«اشاره بر اینکه: خدایا برسان مرا به نیکوکاران و شایستگان از گذشتگان و قرار ده مرا از نیکوکاران و شایستگانی که باقی مانده اند و بگیر مرا در طریق صالحین.»

و هیچ شکی نیست که در فقره اول نظر مبارک آنحضرت الحاق به جد بزرگوارش بوده، چون در جای دیگر هم عرض می کند: وَ الْحَقِیْنِ بِاَوْلِیَائِکَ الصَّالِحِیْنَ مُحَمَّدٍ وَ اِلَهِ الْاَبْرَارِ.... و در فقره بعد که عرض می کند:

وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَالِحٍ مَنْ بَقِيََ اشاره معنا بدون شك بوجود مقدس فرزندان گرامیش بخصوص حضرت بقية الله می باشد که اکنون صالحترین فرد از افراد روی زمین است و اطلاق «صَالِحٍ مَنْ بَقِيََ» به همان بزرگوار می باشد.

این امر چگونه بوده باشد مکتوم  
هم گفته در این بیان حسن نیز کجاست  
گویند کجاست آن حسین مظلوم  
آنکس که شده ز جور عدوان مسموم

\* \* \* \* \*

اکنون به جواب این سخن گویم راست  
هر کس که کند اراده سوی محبوب  
که هم حسن و حسین هر جا پیدا است  
هر جا که توجهش بر او شد آنجا است

\* \* \* \* \*

از بعد همد هر يك از آل کبار  
هر گاه که قصد سوی هر يك دارید  
هم صادق و صالحند هم از ابرار  
بینید به هر مکان که می بیند «زار»

\* \* \* \* \*

أَيْنَ السَّبِيلِ بَعْدَ السَّبِيلِ أَيْنَ الْخَيْرَةِ بَعْدَ الْخَيْرَةِ أَيْنَ  
الشَّمُوسِ الطَّالِعَةِ أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ أَيْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ أَيْنَ  
أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ

«کجايند رهبران راه حق و راست یکی پس از دیگری؟ کجايند خوبان و  
هرگزیدگان هر يك از پی هم؟ کجايند خورشیدهای تابان و طلوع کننده؟  
کجايند ماههای فروزان و نوردهنده؟ کجايند ستارگان پرفروغ و درخشنده؟  
کجايند پرچمها و نشانه های باثبات دین و ستونهای علم و پایه های استوار  
دانش؟»

بهترین برگزیدگان خدا راهنمایان خلقند!

در این بند از دعا باز بر آغاز کلمه «آین» که محرک حالت ندبه و گریه است اشاره دیگری به خصوصیات هر يك از ائمه هدی (ع) یکی پس از دیگری کرده و چنین بیان می دارد: کجایند آنانکه راهنمای مردم به سوی خدایند؛ «أَيْنَ السَّبِيلِ بَعْدَ السَّبِيلِ».

آری آن بزرگواران هر يك به نوبه خود رهبران راه حق و حقیقت بوده و مردم را به سوی رضا و خوشنودی خدایتعالی و به طریق بهشت دعوت می کردند، و قبلاً هم بر مضمون دیگر شرح این معنا در فقره: «فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَى رِضْوَانِكَ» بیان گردید و گفته شد: که آن بزرگواران راهنمای مستقیم به سوی حقتعالی و طریقه استوار به سوی رضا و خوشنودی او بودند.

در زیارت جامعهم در شأن ایشان می خوانید: «وَالِی سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ» و شما راهنمایندگانید به راه او، و همچنین باز در همان زیارت بروجه دیگر آمده است: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ» شمائید راه بزرگ.

بنابراین با حالت اعجاب باید گفت: کجا هستند آن راهنمایان بزرگ راه

حق؟

اما در پیرو این فقره از بند مورد شرح اشاره دیگری به برگزیدگی این آقایان می نماید و چنین ادامه می دهد: «أَيْنَ الْخَيْرَةِ بَعْدَ الْخَيْرَةِ» کجایند آن برگزیدگان خدا یکی پس از دیگری؟ یعنی کجایند آنها که پایه و اساس همه نیکیها و ستونهای پی ریزی شده همه خوبیها و نیکوکاریها هستند.

و باز در استناد به این معنا گفته می شود که در زیارت جامعهم کبیره هم

در شأن این بزرگواران آمده است: وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ، و شرح این موضوع در تفسیر آیه شریفه روشن می شود که می فرماید:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ<sup>۱</sup> و همچنین آیه دیگر که می فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...<sup>۲</sup>

«اشاره بر اینکه: از میان شما جمعی دعوت به خیر و نیکی می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند»

طبق بعضی از روایات: بهترین از امتی که مردم را امر به خیر و نیکی می نمایند و از بدیها باز می دارند آنان اهل بیت پیغمبرند، و این معنا می رساند که وجود مقدس ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین خیر محض برای خلق عالمند.

۱-سوره آل عمران آیه ۱۰۴.

۱-سوره آل عمران آیه ۱۱۰.

اطلاق خورشید و ماه و ستاره به ائمه هدی چه معنا دارد؟!  
 در ادامه بیان در بند مورد شرح آمده است: **أَيْنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ،  
 أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ أَيْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ** «کجايند خورشیدهای درخشانده و کجايند ماه  
 های نور دهنده و ستارگان پر فروغ»

بنا بر آنچه که گفته شده است: اطلاق شمس و قمر و نجوم بر ائمه هدی (ع)  
 از باب استعاره و کنایه و تشبیه معقول به محسوس است، همانطور که خورشید و  
 ماه و ستاره در عالم محسوسات دنیا را روشن کرده و ظلمت و تاریکی را برطرف  
 می نمایند، ائمه اطهار علیهم السلام هم به انوار علم و فضائل دلهای عالمیان را روشن  
 کرده و تاریکی کفر و شرک و جهالت را برطرف می نمایند.  
 در روایاتی که در ذیل بعضی از آیات مربوطه آمده است این معنا را  
 روشن می نماید، همچنان در آیه شریفه که می فرماید:

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ  
 وَالْبَحْرِ...<sup>۱</sup>

«او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و  
 دریا بوسیله آنها هدایت شوید»

در تفسیر نمونه، آورده است: «در بعضی از روایات که از طریق اهل بیت  
 علیهم السلام وارد شده، استفاده می شود که این آیه تفسیر دیگری دارد، و آن



اینکه منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان معصوم هستند که مردم بوسیله آنها در تاریکیهای زندگی از گمراهی نجات می یابند.

**در تفسیر اثنی عشری**، آورده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من ائمه معصومین مانند نجومند بدرستی که ستارگان امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند، چنانچه ستارگان ریزان شوند قیامت قائم شود، همچنان هر گاه زمین از اهل بیت من خالی شود قیامت قائم گردد. و همچنین روایات دیگری در رابطه با بند مورد شرح در آیه دیگر آمده است که می فرماید:

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ<sup>۱</sup> «خدایتعالی نشانه هائی قرار داده که بوسیله ستارگان شبها هدایت می شوند»

**در تفسیر علی بن ابراهیم**، در ذیل این آیه شریفه آورده است: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ستاره اشاره به پیامبر است و علامات امامان هستند، عین همین مضمون از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام است که در تفسیر آیه فرمود ستاره مائیم.

و باز از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است: که پیامبر به علی فرمود: تو ستاره بنی هاشمی و تو یکی از آن علامات هستی.

در هر حال همچنانکه نور خورشید و ماه و ستارگان در عالم ظاهر پرتو افکن است انوار درخشنده تر و پرفروغ تر و فروزان تر و تابانتر ائمه هدی علیهم السّلام تمام عوالم باطن را منور ساخته است، بطوریکه نور آن بزرگواران قابل مقایسه با نور خورشید و ماه و کواکب نیست، همانگونه که در زیارت جامعه کبیره در شان آنان می خوانید:

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ «خدا آفرید شما را از نورهایی و محیط به عرش خود گردانید»

یعنی نور آن بزرگواران در مجموعه جهان هستی و در تمام عوالم باطن پرتو افکن است، کدام خورشید و ماه و ستاره است که نورش محیط به عرش الهی باشد، موضوع از این حرفهای معمولی خارج است!! نمی توان حق معنا را در این بیان ادا نمود چون آنان «نور الانوار» هستند، مگر در زیارت علی علیه السّلام نمی خوانید؟ السّلامُ عَلٰی نُورِ الْأَنْوَارِ.

بنابراین باید گفت: نور ظاهری خورشید و ماه و ستاره چیست؟ نور ائمه هدی نورست که در دل هر ذره از کائنات درخشندگی دارد، نورست که از نور خدایتعالی گرفته شده، نورست که تمام خورشیدها و منظومه های شمسی را در کهکشانها و در عرش الهی روشن ساخته است، چه می توان گفت: جز آنکه بگوئیم: اَللّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

در پایان بند مورد شرح گفته می شود که در شرح جمله «وَقَوَاعِدُ الْعِلْمِ» در همین کتاب قبلاً درباره علوم ائمه هدی مطالبی گذشت.

چیزی نبود که جز محبت یابد  
باید که به سوی عشق او بشتابد

از بساطن نور آنچه بر دل تابد  
هر کس که به قلب خود بیابد آن نور

\* \* \* \* \*

نوریست که نیست جز ز انوار خلیل  
نور است همان که باشد از نور اصیل

نوریکه بُود به هر شب و روز دلیل  
خورشید و مه و ستاره کی نور دهند

\* \* \* \* \*

رفتند کجا یکایک از آن ابرار  
یادم همه آید از بیانات «زار»

پس سوی کجا نظر کنم بر انوار  
هر جا که نظر به ماه و خورشید کنم

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ

«کجاست حضرت بقیه الله «امام زمان» که بیرون از خاندان آل اطهار و رهبران هدایت کننده نیست»

### بازمانده تمام انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام کیست؟!

خوب توجه داشته باشید: از اول این دعاء تا این قسمت درباره معرفی سلسله حجتهای خدا تمام پیمبران اولوالعزم و اوصیاء گرامی ایشان بود، و اکنون از این قسمت به بعد درباره معرفی وصی خاتم حضرت بقیه الله علیه السّلام است و از اینجاست این دعا بیانگر آنستکه هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند.

اگر خواننده تا این بخش از شرح دعای شریف را مطالعه کرده باشد، خواهد دریافت که بعد از آنهمه تفصیل در شرح مطالب اکنون با اصل موضوع رسیده ایم، یا به عبارت دیگر گفته می شود که آنچه تا اینجا در این کتاب نوشته شده مقدمه ای برای این اصل بوده است، یعنی از این فصل موضوع بحث درباره صاحب این دعا امام زمان حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه است.

همانطور که در مقدمه کتاب در ذکر سند این دعا گفته شد که آن از بیانات امام صادق علیه السّلام است که مورد تأیید امام زمان علیه السّلام قرار گرفته است، بنابراین در این بند از دعا، امام صادق علیه السّلام در مقام تعلیم از آنچه خود به علم امامت از آن آگاهی دارد، بر سبیل استفهام اشاره می فرماید: **أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ** «کجاست آخرین حجّت خدا باقی مانده هدایت کنندگان از اولین تا آخرین».

این یکی از اعجاز کلام ائمه هدی علیهم السّلام است که از وجود آخرین

حجّت خدا در روی زمین خبر داده اند، که هم اکنون در هر دوران هم کسی نمی داند آن وجود مقدس در کجاست؟

حقیقتاً نگارنده نمی تواند آنطور که شاید و باید حق این معنا را درباره آن بزرگوار ادا نماید، و نمی داند که این بیان رسا را چگونه به گوش جهانیان برساند، و بگوید: ای اهل عالم آگاه باشید که یکی از بازماندگان تمام انبیاء و اولیاء حق که اکنون در روی زمین زنده و پاینده است، منتظر امر و فرمان الهی می باشد تا خود را بر جهانیان ظاهر سازد، و ظلم و ستم و نارواییها را از صفحه جهان براندازد و صحنه گیتی را از لوث شرك و كفر پاك سازد و عدل و داد حقیقی را برقرار نماید، و نام نامی آن بزرگوار، حضرت ولی عصر، امام زمان: مهدی موعود حضرت بقیة الله است

گرچه حاجی نوری در «نجم الثاقب» ۱۸۲ نام برای آنحضرت ذکر نموده، ولی برای آن وجود مقدس، نام «بقیة الله» مصداق کاملی دارد چون او علیه السلام باقی مانده تمام حجتهای خدا در روی زمین است.

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که ارتباط این نام شریف به آیات شریفه قرآنی در کجاست؟ در آنجا که می فرماید: **وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ...**<sup>۱</sup> این آیه در پیرو آیه ای آمده است که خدایتعالی یادآوری می فرماید، آن زمانی را که حضرت ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از آنچه می پرستید بیزارم، به جز آن معبودیکه مرا آفرید که بزودی هدایتم خواهد کرد، سپس به این آیه اشاره می فرماید که: **« خدایتعالی این یکتا پرستی را در نسل او باقی گذاشت »** و معنای کلمه توحید **« لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »** است.

و یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: که در میان فرزندان ابراهیم همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بر دین اسلام ترغیب می نموده است.

از امام صادق علیه السلام مرویست که مراد به «کَلِمَةً بَاقِيَةً» که حضرت ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشته، امامت است که تا روز قیامت در میان ذریه او باقی خواهد بود.

و در احادیث ائمه علیهم السلام تفسیر این آیه چنین وارد شده است که: گردانید خدایتعالی امامت و خلافت را «کلمه دائمی» در عقب ابراهیم، که مراد از آن عقب؛ آل محمد صلی الله علیه و آله است.

از «سدی» که روایات خاصه و عامه است، منقول است: که در تفسیر «فی عَقِبِهِ» گفته است: که آنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. اما این معنا در آیه دیگری از قرآن مجید بوجه جالبتری آمده است آنجا که می فرماید:

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...<sup>۱</sup> «باقی گذاشته خدا بهتر است از برای شما اگر ایمان داشته باشید»

در تفاسیر آورده اند: با آنکه آیه مورد بحث مخاطب قوم حضرت شعیب اند و منظور از «بَقِيَّةُ اللَّهِ» سود و سرمایه حلال و پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد



«بقیة الله» از خاندان رسول اکرم است.

در بند مورد شرح که نام بقیة الله را به عترت رسول اکرم پیوست داده، این خود بیانگر تثبیت مقام بقیة اللهی به آخرین بازمانده از خاندان پیغمبر خاتم است، همچنانکه امام علیه السلام می فرماید: **أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعُتْرَةِ الْهَادِيَةِ.**

در اول باید دانست که «عترت» به معنی: اولاد، اصل و نسل، ذریه، طایفه، عشیره، خویشان نزدیک، و اهل بیت آمده است.

در مورد عترت رسول اکرم کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده، و آیات بیشماری از قرآن مجید که در بعضی از تفاسیر حدود ۳۰۰ آیه ذکر کرده اند، بر این موضوع اشاره شده است، که نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره بیشتر از این آیات را مورد استناد قرار داده است.

و بعضی چنین گفته اند: که قریب یک چهارم از قرآن در شأن خاندان و عترت رسول اکرم اشاراتی دارد که با تطبیق به روایات متعددی اهمیت موضوع را در سطح بالائی رسانیده اند.

و چون پیغمبر خاتم برگزیده خدا و جامع تمام مراتب کمال انسانیت و بندگی بوده، عترت او هم در مقام ولایت و امامت برگزیده خدایتعالی و همه از یک نور واحد خلق شده اند، همچنانکه مرتبه امتیاز و فضیلت آنان در نزد مسلمانان جهان بسیار روشن است.

اما در میان مطالبی که تا کنون درباره عترت گفته و نوشته شده همان «حدیث شریف ثقلین» است که اکنون در اینجا به مختصری از آن بیان اشاره خواهیم

کرد:



از آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دو موضوع بسیار اهمیت می داد و سعادت امت خویش را در تمسک به این دو چیز گرانبها و ارزنده می دانست و بسیار بر وجوه گوناگون با يك مضمون خاص این موضوع را به اهل ایمان گوشزد می فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

اشاره بر اینکه: من دو چیز گرانبها و ارزشمند بین شما می گذارم و می روم، یکی کتاب خدا (که رشته ای است کشیده شده از آسمان به سوی زمین) و یکی عترت و اهل بیتم، که نشانی عترتم آنستکه حتی چشم برهم زدنی از قرآن جدا نمی شوند، و این دو همیشه ملازم همدتا با هم بر کنار حوض کوثر مرا دیدار کنند، (و قبلاً در شرح فقره «وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَيَّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي» به این حدیث اشاره شد.

و اما این حدیث در روایت دیگری بر این مضمون آمده است که می فرماید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا.

این بیان ناطق است بر اینکه هر مذهب و مسلکی که کتاب خدا «قرآن» و عترت «ائمه هدی» مصدق آن نباشد تا الی یوم القیامه باطل است، و آنانکه بر این دو اصل مهم تمسک نجویند برای همیشه گمراه و از خیر و سعادت دو جهان محروم خواهند شد. ببینید در اینجا رسول اکرم قرآن و عترت را قرین و عدیل یکدیگر قرار

داده بطوریکه در روایت اول فرموده این دو از یکدیگر تا روز قیامت جدا نمی شوند، از این بیان معلوم می شود، با آنکه قرآن کریم هر چند جامع نیازمندیهای خلق است لکن برای فهم و درک حقایق آن احتیاج به راهنمایی کسانی دارد که دارای این علم بوده باشند، چون آنحضرت صراحتاً اعلام فرمود: که قرآن از عترت و «عترت» از قرآن هرگز جدا نخواهند شد.

پس تمام افرادی که در جستجوی فهم قرآنی هستند محتاج به عترت می باشند، و در حقیقت تنها این بزرگوارانند که عالم به جمیع علوم قرآنی هستند، لذا تمسک به آنان موجب امنیت از ضلالت و گمراهی خواهد بود، و از اینجهت امامت و خلافت حقه الهیه منحصر به عترت پاکیزه است.

در کتاب عیون الرضا، آمده است: از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد، معنای عترت در کلام رسول الله چیست؟ آن بزرگوار فرمود: من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهمین ایشان مهدی و قائمشان است می باشیم.

در اصول کافی، متجاوز از پانزده روایت که در آن اشاره بر اسامی عترت و فضائل و مناقب آنان شده ذکر نموده است.

تنها یکی از آل پیمبر باقیست	آن حجت خاتمی که نامش نامیست
پیروز شود بر همه ادیان جهان	او یک تنه خود در این مقامش کافیت

تا آنکه کند جمله ستمکار اسیر  
نه شاه بماند، نه وزیری نه امیر

گویند کجاست این چنین مرد دلیر  
کاری بکنند که کفر بر بند درخت

\* \* \* \* \*

از پرده بیرون شود به هنگام ظهور  
این مسئله نزد خلق باشد مشهور

آن مهدی رهتما کجا باشد دور  
چیزی نبود که زار گوید پنهان

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّالِمَةِ

«کجاست آن آقا، آن امامیکه برای ریشه کن کردن ستمکاران مهیا و آماده است.»

### دوران ستمکاری پایان خواهد یافت

اینکه در فقره مورد شرح می فرماید کجاست آن امامیکه پشت ستمکارانرا بشکند و طریقه ظلم و ستم را براندازد، باید گفت: آن آقا در پس پرده غیبت حاضر است، و بفرمان خدایتعالی به موقع بیاید و مأموریت خود را انجام دهد.

گر چه ممکن است خدایتعالی به ستمکاران و اهل جور و عدوان در دنیا مهلت دهد که هر چه می خواهند بر گناه خود بیفزایند تا مشمول عقوبت شدیدتری باشند، ولی چون سنت الهی بر این امر تعلق دارد که در همین دنیا هم آنانرا به کیفر اعمالشان برساند و آنها را از صحنه روزگار براندازد، و به مصداق کلام معروف که می گوید: «دنیا به کفر باقی می ماند ولی به ظلم باقی نمی ماند» لذا سیر تاریخ بیانگر همین معنا می باشد که می بینیم در هر دوران هر گروهی که ظلم و ستم بر دیگران روا داشتند، دیر یا زود خدایتعالی آنانرا به کیفر اعمالشان رسانیده و از میان برداشته است، همچنانکه در جایی از قرآن مجید در ارتباط با فقره مورد شرح آمده است:

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup>

«پس بریده شد دنباله گروهی که ستمکار بودند، و منقطع شد اصل و نسب ایشان، لذا حمد از برای پروردگار جهانیان است.»

البته همانطور که خدایتعالی انبیاء و اولیاء خود را یاری کرد و دشمنان آنها را نابود نمود و نسلشان را از بین برد، پس در هنگام قیام امام هم که اهل ظلم و ستم مشغول لهو و لعب و فساد و تباهی هستند و اهل عالم از ظلم و جور آنها به ستوه آمده باشند به امر حقتعالی پیشوا و رهبر موعود امام زمان ظهور خواهد کرد و حکومت عدل و داد را برقرار خواهد ساخت و اهل باطل را ریشه کن و معاندین و مخالفین را سرکوب و طاغیان و یاغیان را منکوب خواهد کرد.

پس به شکرانه این نعمت که امام علیه السلام بر تمام دشمنان خدا و دین تسلط پیدا می کند، خود آن بزرگوار و اصحاب او و آنانکه ایمان آورده اند به این قول قائل می شوند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**

همچنانکه در فقره دیگری در همین دعا که بعداً شرح آن بیاید می فرماید:

وَقَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَاجْتَثَّتْ أَصُولَ الظَّالِمِينَ وَنَحْنُ  
نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

«یعنی و بریده باشی دنباله متکبران و سرکشان و برکنده باشی ریشه ستمکارانرا، و ما بگوئیم که حمد از برای پروردگار جهانیان است.»

این معنا بر این اشاره است که هنگام ظهور پیروان حقیقی اسلام و اهل ایمان با امام

زمان خود همصدا شده و از آن فتح و پیروزی که نصیب آنان گردیده همه با هم سپاس و ثنای حقتعالی را با همان بیان مذکور بجا آورند.

در هر حال اراده خدایتعالی بر این امر تعلق گرفته است که برای پیروزی اسلام و از میان برانداختن مخالفین و دشمنان آن این مأموریت عظیم را به عهده آخرین حجّت خود گذارد تا برنامه سیر تکامل به مرحله نهائی خود برسد.

سرکوب کند جمله ستمکاران را	آنکس که کند جمع همه یاران را
پس محو کند سلطه خونخواران را	تا قطع شود نسل همه بدکاران

\* \* \* \* \*

یا بر ستمی کند نهاد خود شاد	هر کس که کند به زندگانی بیداد
تا آنکه کند گناه ، بسیار زیاد	مهلت دهدش خدای بر او چندان

\* \* \* \* \*

از کرده خود شود به سختی بیزار	روزیکه رسد به کیفرش هر بدکار
خوشحال شود هر آنکه باشد چون زار	پس حمد خدا کنند نیکوکاران

\* \* \* \* \*

أَيْنَ الْمُنْتَظَرِ لِأَقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعَوَجِ

« کجاست آن رهبر مصلحی که انتظار او را داریم برپا دارد راستی را و کجی ها را راست نماید »

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن آقا که چشمها براه اوست تا بیاید  
کج رفتاریها را راست و نادرستیها را اصلاح کند.

از انتظار ظهور امام زمان علیه السلام چه نتیجه ای حاصل  
است!

انتظار فرج، امید و آرزویی برای ظهور یکتا ناجی بشر حضرت  
حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام است، و این خود برای اهل ایمان اعتقاد کاملی  
می باشد که از هر جهت یأس و ناامیدی و بیهوده گرایی را از آنان دور می نماید،  
بخصوص چون وجود مقدس امام زمان علیه السلام در حقیقت رحمت است، و انتظار  
فرج برای ایصال به آن رحمت امری بسیار مؤکد است، چون این انتظار بیانگر آنستکه  
آن بزرگوار بیاید و حکومت حقه الهیه را در سرتاسر جهان تشکیل دهد و سپاهی  
عظیم برای جهاد سازندگی در سرتاسر عالم ایجاد نماید و دین مبین اسلام را بر تمام  
ادیان پیروز و غالب سازد و مردم دنیا را از این آشفتگی و هرج و مرج رهائی بخشد.  
این انتظار برای عموم اهل ایمان عاملی نیروبخش و سازنده و تحریک آمیز  
است که در هر آن منتظر چنین وعده ای باشند که از طرف خدایتعالی به تمام ادیان  
الهی و به تمام مردم روی زمین داده شده است.

کسیکه انتظار ظهور مصلح جهانی را داشته باشد همیشه خود را آماده  
می کند که برای حضور به خدمت آن بزرگوار شایستگی پیدا کند، یعنی در رفتار و  
کردار خود مواظبت می نماید، که هیچگاه خطائی از او سر نزند و هر چه می تواند در  
تزکیه نفس خود می کوشد و اخلاق خود را نیکو نگه می دارد و کارهای شایسته  
می کند، چون هم صحبت شدن با مهدی (ع) و شرفیابی بحضور آن بزرگوار

قابلیتی می خواهد که تا آراستگی پیدا نشود این امر میسر نخواهد شد.  
 اصلاً اگر کسی خود را چنین آراسته کند اگر عمرش هم قبل از  
 ظهور آنحضرت پایان یابد، هیچ بعید نیست که در زمان حیات خود خدمت آن آقا  
 تشریف حاصل نماید و درك حضور آن بزرگوار کند.

و بنابر آنچه گفته شده این نکته قابل توجه است: که مسئله انتظار  
 ظهور امام علیه السلام نمی تواند مسئولیتهای فردی و اجتماعی را از اهل ایمان سلب  
 نماید، چون وظائفی به عهده اهل انتظار است که باید در این راه برای قیام و ظهور آن  
 بزرگوار آمادگی کامل حاصل نمایند و در مقابل نارواییها و ستمکاریها ایستادگی و  
 مقاومت بکار برند.

بعضی از کوتاه نظران و غیر واقع اندیشان مسئله انتظار ظهور مهدی  
 علیه السلام را يك عقیده ضعیف و بازدارنده از پیشبردهای اهداف اسلامی  
 می دانند، و چنین وانمود می کنند که مسئله انتظار برای تخدیر افکار توده های به  
 زنجیر کشیده شده و ساخته و پرداخته استعمار است، در حالیکه اینطور نیست؛  
 اعتقاد به ظهور چنین مصلحی يك ریشه فطری در تمام نهادها داشته، و بقول بعضی  
 این عقیده در اعماق عواطف تمام مردم جهان و صاحبان کتاب و مسلمانان و بخصوص  
 شیعیان نفوذ کاملی دارد، و مخالفین این عقیده چون همیشه از دید مادی به چنین  
 مسائلی می نگرند، توجه کاملی به فضیلت و خصوصیات این امر ندارند و از حقیقت  
 معنای انتظار فرج غافلند.

در هر حال باید این توجه را حاصل کرد که انتظار ظهور دولت حق، و  
 آرزوی زندگی کردن در دولت کریمه الهیه گذشته از فضائل بیشماری که دارد، خود  
 عبادتی مستقل بلکه افضل عبادات است، چون در آیات و روایاتی که بعداً بر آنها  
 استناد خواهد شد، این معنا روشن می شود: که مهدی موعود علیه السلام مظهر



نویدی می باشد که پیروزی نهائی اهل ایمانرا امید بخش است، همچنان ظهور آن بزرگوار وعده ای نیکو از طرف خدایتعالی می باشد که او اهل ایمانرا برای حکومت حقه الهیه در روی زمین مستقر خواهد ساخت و مستضعفان جهان را که در زیر سلطه ظلم و جور بودند بر آنها منت نهاده تا پیشوا و دست اندرکار دولت کریمه باشند، و بندگان صالح و درستکار وارث آن ملک و حکومتی باشند که در هر دوران از هر حکومت جبار و خونریزی به حکومت دیگر منتقل شده است،

بنابر این انتظار فرج همان انتظار برقراری حکومت حقه است که تمام افراد جهان از شرّ ظلم و جور آسوده شده و در سایه و پناه عدل و انصاف با آرامش خاطر به عبادت پروردگار عالم پرداخته و به ذکر او مشغول باشند.

روایاتی که درباره انتظار ظهور امام (ع) وارد شده است.

اکنون برای اینکه نتیجه کاملی از بحث انتظار داشته باشیم، بهترین طریق آنست که مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و روایاتی که روی این مسئله تأکید می کند مورد توجه قرار دهیم.

همچنان قریب صد خبر در فضیلت انتظار فرج و ظهور امام زمان علیه السلام در منابع خبری ذکر شده که از نظر اختصار به چند خبر از آن اکتفا می کنیم.

در تفسیر جامع، آورده است: «عیاشی» از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السلام انتظار فرج را سؤال کردم، فرمود: فرج یکی از گشایشها می باشد، چه نیکو است صبر کردن و انتظار کشیدن فرج، آیا نشنیده ای قول خداوند را که در قرآن می فرماید: «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»<sup>۱</sup> «چشم براه باشید که من با شما چشم در راهم»

و همچنین در ذیل آیه شریفه که می فرماید: «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ»<sup>۲</sup> «انتظار داشته باشید که من نیز باشم انتظار برنده ام» عیاشی، از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: چقدر خوب است صبر و بردباری نمودن و انتظار فرج کشیدن.

و این دو آیه بر حسب تأویل که (امام می فرماید) امر به انتظار ظهور امام زمان علیه السلام می باشد.

۱- سوره هود آیه ۹۶.

۲- سوره اعراف آیه ۷۱.

در کتاب **ینابیع الموده**، از کتاب **مناقب خوارزمی**، از امام باقر، از امیرالمؤمنین، از رسول اکرم علیهم السلام روایت کرده که فرمود: بهترین عبادت انتظار فرج است، صاحب کتاب «**مناقب**» می گوید: **منظور از انتظار فرج انتظار ظهور مهدی علیه السلام است.**

در **اکمال الدین**: از امام جواد علیه السلام رسیده که بعد از حضرت عسگری علیه السلام آنکسی است که قائم بحق و منتظر است: پرسیدند چرا او را مُنتظر گویند، فرمود: چون او غائب می شود و غیبت او بسیار طولانی می گردد و شیعیان با اخلاص انتظار او را می کشند و دشمنان انکار او می نمایند.

امام **سجاد علیه السلام**، به ابوخالد کابلی فرمود: شیعیانیکه در زمان غیبت امام دوازدهم انتظار او را دارند بهترند از اهل هر زمانی، زیرا معرفت ایشان در مورد امام در حال غیبت مانند حال حضور است، و ایشان در درجه مجاهدین زمان پیغمبر و داعیان براه حق می باشند.

کسی از **امام صادق علیه السلام**، پرسید چه می گوئید درباره آنکس که دارای ولایت امامان است، و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: او همانند کسی است که با رهبر انقلاب در خیمه او بوده باشد، سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام در مبارزاتش همراه بوده است، و در بعضی روایات آمده: همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد.

و در روایات متعددی آمده است که انتظار چنین حکومتی را داشتن به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده، همچنانکه از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که رسول اکرم فرمود: بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن

است.

و چنین گفته اند: که این حدیث اعم از اینست که انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم و یا به مفهوم خاص، یعنی، انتظار ظهور مصلح جهانی باشد. در پایان این بحث این معنا قابل توجه است: همانطور که ما منتظر ظهور آن بزرگوار هستیم شاید آن آقا هم منتظر آراستگی و آمادگی ما برای ظهور خود باشد.

آنکس که پس پرده غیب است نهان	روزی برسد که رخ گشاید به عیان
ما منتظر لقای آن سالاریم	باشد که دهد صفا کران تا به کران

\* \* \* \* \*

دیدید اگر عاشق زاری غمگین	بنشسته سر راه نگارش به کمین
دل سوختگان عشق بس منتظرند	هرگز نبُود موجب اعجاب چنین

\* \* \* \* \*

خواهید شوید بر نکو رویان یار	باشید همیشه منتظر، بر دیدار
چون دوری یار در ره عشق خطاست	کوشید به وصل تا که باشید چو «زار»

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ الْمُرْتَجِي لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ<sup>۱</sup>

«کجاست آن آقا که امید می رود اساس ظلم و بیدادگری و خصومت و دشمنی را از جهان براندازد»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن مرکز امید که ما امیدواریم و خود امیدوار است که عدل و داد را در عالم برقرار نماید.

ظلم و فساد تا کجا در مسیر تکامل راه خود را طی می کند؟! همانطور که بسیار شنیده اید، و در روایات اسلامی به مضامین گوناگون اشاره شده است که: ظلم و جور و فساد و تباهی تا بجائی مسیر خود را می پیماید که برای قیام و ظهور امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه آمدگی کامل حاصل شود، و آنچنان کفر و عصیان سرتاسر روی زمین را فرگیرد که گروه گروه مردم در ستمکاری از هم سبقت می گیرند، حکام و فرمانروایانیکه در هر منطقه از ممالک دنیا بر مظلومین و مستضعفین حکومت می کنند، بیدادگری خود را بجائی می رسانند که مردم جهان همه از اوضاع وحشت انگیز به ستوه در می آیند و به حدی تجاوز و تعدی و ستمکاری آنان از حد در می گذرد که گویا در بیدادگری با هم مسابقه گذاشته اند، شاید مصداق این آیه شریفه در آن زمان ظاهر شود که خدایتعالی فرمود:

## و تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ<sup>۲</sup>

«می بینی بسیاری از ایشانرا که پیشی می گیرند بر یکدیگر در شتافتن به

۱- «مرتجی» به معنی امیدوار، امید داده شده، «ازاله» به معنی از بین بردن و نابود ساختن است.

۲- سوره مائده آیه ۶۲.

## سوی گناه و تعدی و ستمگری»

آری آنوقت است که همه چشم براهند تا مگر «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» آنوقت است که امیدواریهای مردم جهان در امیدواری همان فرد مصلحی است که نجات بخش تمام ستمدیدگان اهل عالم است.

در بند مورد شرح می خوانید: «أَيْنَ الْمُرْتَجَى» کجاست آن امیدوار، یا آن امید داده شده! اشاره این کلام بر آنستکه، معلوم می دارد امیدواری آن آقا برای برانداختن و نابود کردن ظلم و فساد از تمام امیدواران دیگر ثابت تر است، چون این امیدواری را عطف به نجات بخشی و نابود کردن جور و تعدی و برطرف نمودن کجرویهها می دهد.

با آنکه بعضی بر آن عقیده اند که برای آمادگی ظهور امام علیه السلام باید بینش مردم جهان در سطح بالائی قرار گیرد تا بتوانند معرفت و شناختی از امام حاصل نمایند و خود را برای حکومت حقه الهیه آراسته نمایند، این معنا بجای خود برای مستضعفین جهان محفوظ است، ولی بلاشك موجبات و پدیده ظهور آنحضرت در آن موقعیتی است که سرتاسر گیتی را ظلم و جور و فساد فراگرفته باشد، و از دین و آئین خبری نباشد، از اسلام جز اسمی باقی نماند و از قرآن جز رسمی برقرار نباشد «و این معنا در شرح فقرات بعد بتفصیل خواهد آمد»

از ظلم و ستمکاری و جور و بیداد

روزیکه شود برون زعالم فریاد

آنکس که بپا کند همه عدل و داد

ناگاه کند ظهور از پرده غیب

## أَيْنَ الْمُدَّخَرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ<sup>۱</sup>

«کجاست آن ذخیره و اندوخته شده تا بیاید و تجدید کند واجبات دینی و سنتهای از میان رفته را»

یا بر این اعتبار، کجاست آن آقا که پنهان بوده است از چشمها و او بیاید و تازه کند احکام واجبات و مستحبات دین خدا را.

### احکام و سنن الهی چگونه تجدید می شود؟!

این بند از دعا بیانگر آنستکه: امام زمان علیه السلام زمانی ظهور نماید که در هر کجا تمام احکام و سنتهای الهی زیر و رو شده باشد و از واجبات و احکام امور دینی جز بدعتها و کجروها چیزی باقی نمانده باشد، همه چیز از مسیر اسلام خارج شده و از حدود و قوانین شرعی گذشته باشد، و اعتقاد مردم دنیا بر همان مبنائی باشد که حکومتهای فاسد جهان برای مصلحت اندیشی و سیاست گزاری بر ملت خود تحمیل کرده باشند.

اکنون در همین دوران هم بوضوح آشکار است که در حکومتهای ممالک نزدیک به غرب و شرق و غیره که بیشتر ادعای اسلامی دارند چه قوانین غیر اسلامی حکمفرما است، که اغلب بویی هم از اسلام راستین از آنها استشمام نمی شود، و حتی می بینید: در عبادات و واجبات آنها سنتها را شکسته و برای خود روش مخصوصی در پیش گرفته اند، و این هنوز آغاز کار است تا بجائی بکشد که دیگر کسی اسلام حقیقی را نشناسد، و این اوضاع و احوال چنین ادامه پیدا کند که با پیوستگی ظلم و جور و فساد توأم گردد.

۱- «مُدَّخَر» اسم مفعول به معنی اندوخته شده و ذخیره شده است.

چون زمانی که احکام و سنت‌های حقیقی الهی اجرا نگردد، دامنه فساد و فحشاء گسترده تر خواهد گردید و زمانی که فساد و فحشاء گسترش یابد دین خدا از میان برداشته شود.

آنوقت است که سرغیبت امام علیه السلام آشکار شده و به اعتبار بیان فقره مورد شرح، آن ذخیره شده که پنهان از دید چشمها می باشد بیاید و مأموریت حتمی الوقوع خود را انجام دهد، و دین حق را بر تمام ادیان غالب سازد و تمام کجیها و بدعتها را برطرف نماید و سنت‌های الهی را از واجبات و مستحبات همه را ترویج و تجدید نماید

ولی نکته قابل توجه آنستکه، نکند در این معنا توهمی پیش آید که تصور شود، امام علیه السلام بخواهد دین جدیدی را غیر از اسلام عرضه نماید!! اینطور نیست، بلکه دین اسلام در آن زمان برای افرادی که در بدعتها و کجرویها بودند تازگی دارد، و آن آقا مأموریت دارد که تمام حدود الهی را که تغییر داده اند و احکامی را که تبدیل نموده اند همه را بجای خود برگرداند چون خدایتعالی پیروزی همین دین را وعده داده است که فرمود: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...**

و از آنطرف باید دانست که احکام و سنت‌های الهی بهیچوجه قابل تغییر و تبدیل نیست و خدایتعالی نفی ابد کرده است که هیچگونه تحوکی در آن راه نخواهد یافت، اگر چه دورانی بدعتها بر آن گذاشته شده باشد و حدود و مرز آن رعایت نشده باشد.

اکنون به ادامه این بیان در معنای سنت الهی از ابعاد گوناگون به آیات الهی از نظر قرآن مجید توجه نمائید.



## سنت‌های الهی تغییر پذیر نیست!!

همانطور که می‌دانید؛ امام زمان علیه السلام در مقام ولایت قائم مقام تمام انبیاء عظام است، و او مأموریت دارد که حاصل رسالت رسولان را به ثمر رساند، و این امری بس خطیر است که او علیه السلام برای این برنامه ریزی ذخیره شده و اکنون از چشمها پنهان است.

و مسلماً باید دانست که این فرمان به دست توانای آن بزرگوار انجام پذیرد، و همانطور که انبیاء علیهم السلام درباره اقوام زمان خود به سنت‌های الهی عمل می‌کردند، و در هر دوران با مستکبران و طاغوتیان زمان خود مواجه بودند آن بزرگوار هم با همین مسائل و درگیریها مواجه می‌گردد که باید به سنت الهی عمل نماید

اگر به آیات مربوطه قرآنی در این مورد توجه حاصل شود، این معنا روشن می‌گردد که سنت الهی در شرایط مشابه همیشه جریان داشته و خواهد داشت، همچنانکه خدایتعالی به رسول اکرم فرمود:

سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا  
تَحْوِيلًا<sup>۱</sup>

«این سنت ما در پیمبران است که پیش از تو فرستادیم، و برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت»

لذا این سنت در تمام دوران جریان داشته و تا زمان به ثمر رسیدن آخرین حکومت حقه الهیه جریان خواهد داشت بخصوص آنکه در زمان قیام امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه تمام مستکبران و گردنکشان جهان برای جلوگیری از اقامه حکومت الهی هر گونه خدعه و نیرنگ بکار می برند تا بلکه نگذارند انقلاب آن بزرگوار به ثمر رسد، و می خواهند با همان مکر و خدعه ای که اقوام پیمبران گذشته داشتند طریق استکبار را در پیش گیرند و برای دوری از راه حق حاضر نباشند به فرمان آن بزرگوار تسلیم شوند، شاید آیه شریفه این معنا را روشن نماید که می فرماید:

اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ مَكْرُ السَّيِّئِ  
 إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ  
 تَبْدِيلًا، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ۱

«یعنی اینها همه به خاطر آن بود که استکبار در روی زمین جستند، و حيله گریهای سوء داشتند، اما این حيله گریهای سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد، آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان، و عذابهای دردناک آنها را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و تحویلی نمی یابی.»

آری چنین است که در زمان قیام امام علیه السلام بنابر سنت الهی تمام مستکبران و گردنکشان سرکوب و منکوب خواهند شد و این سنت تغییر نخواهد کرد و مستکبران در هر دوران باید منتظر سرنوشتهای شوم همان طاغیان و ستمکاران قبل و گردنکشان اقوام گذشته بوده باشند، و در تأیید این معنا خدایتعالی در جای

دیگر می فرماید:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ  
تَبْدِيلًا<sup>۱</sup>

«این سنت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچگونه تغییری  
نخواهی یافت»

البته نظیر این تعبیر در موارد دیگر هم آمده است، همچنانکه جانی بر سبیل تهدید  
اهل کفر و مجرمین می فرماید:

سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ  
الْكَافِرُونَ<sup>۲</sup>

«این سنت الهی است که در گذشته نیز در بندگان او اجرا می شد و در آنجا  
کافران گرفتار زیان و خسران شدند»

در تفسیر نمونه، آورده است: از مجموع آیاتی که در سنت الهی آمده  
است، بخوبی استفاده می شود که منظور از «سنت» در اینگونه موارد قوانین ثابت و  
اساسی «تکوینی» یا «تشریحی» الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی دهد،  
و به تعبیر دیگر خداوند در عالم تکوین و تشریح اصول و قوانینی دارد که همانند

۱- سوره احزاب آیه ۶۲.

۲- سوره غافر آیه ۸۵.

قوانین اساسی مرسوم در میان مردم جهان دستخوش دگرگونی و تغییر نمی شود، و این قوانین، هم برای اقوام گذشته حاکم بوده است و هم بر اقوام امروز و آینده حکومت خواهد کرد.

بنابر این سنت الهی همان دستور و احکام دینی است که خدایتعالی به انبیاء خود تعلیم فرموده و آنان هم امت و پیروان خود را بر همان طریق ارشاد و راهنمایی می نمایند، و هیچکس نمی تواند در هیچ دوران سنت الهی را تغییر داده و یا تبدیل نماید حتی اوصیاء و ائمه هدی هم نمی توانند بر سبیل میل خود چه از نظر مصالح عمومی و چه بنابر مقتضیات اوضاع دوران سنت الهی را تغییر دهند.

پس ائمه هدی علیهم السلام در هر دوران حافظ و نگهدار سنن الهی بوده و مقررات دین را با آیات الهی تطبیق می دادند، و اکنون در اینجا بی مورد نیست، برای آنکه باز به ابعاد دیگری از معانی سنت آشنا شویم به چند روایت که در اصول کافی در این باره آمده است توجه نمائیم:

**رسول خدا فرمود:** برای هر حقی نمودار درستی است و بر فراز هر صوابی پرتو درخشانی، آنچه با کتاب خدا موافق است عمل کنید و آنچه مخالف کتاب خدا است وانهدید.

**امام صادق (ع) فرمود:** هر چیزی باید به قرآن و سنت برگردد، هر حدیثی موافق قرآن نیست زیور بندی شده «یعنی تقلبی و دروغ و خوشنمائی است» و همچنین آنجناب فرمود: هر که با قرآن و سنت پیغمبر مخالف باشد کافر است

**حضرت سجاد علیه السلام، فرمود:** بهترین کار ما نزد خدا آنستکه طبق سنت باشد، گر چه کم باشد

**جاهر گوید:** امام باقر (ع) فرمود: کسی نیست مگر آنکه نشاط و حرص در کار دین دارد و يك سستی و بی میلی هم دارد، هر که دوران سستی او به

سوی سنت و روش باشد رهبری شده، و اگر دوران فترت او به بدعت و خروج از دیانت کشد گمراه باشد، و همچنین آن بزرگوار در روایت دیگر فرمود: هر که از سنت و روش ثابت دیانت تعدی کند باید به سنت برگردانیده شود.

**امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:** سنت و روش دینی دو تا است، یکی در موضوع فریضه و ترتیب انجام عمل واجب الهی است که عمل به آن هدایت و ترکش ضلالت است، و دیگر سنتی است که در غیر فریضه است و عمل به آن فضیلت دارد و ترکش خطائی نباشد.

آنکس که ز چشمها همه پنهان است	او رهبر خلق و منجی انسان است
از پرده غیب روزی آید بیرون	این سنتی از مراحل ایمان است

\* \* \* \* \*

تجدید کند دین خدا را به عیان	توضیح دهد سنت حق را به بیان
نابود کند آنچه خلاف امر است	هر بدعت و کجروی که بود است میان

\* \* \* \* \*

چه خوب برد سیاست خود در کار	تا کس به جهان هیچ نبیند آزار
برپا کند او حکومت از عدل و داد	آنطور که می شنیدم از گفته «زار»

\* \* \* \* \*

أَيْنَ الْمَتَّخِرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ

«کجاست آن برگزیده ایکه انتخاب شده است برای برگردانیدن آئین ملی و

شریعت مقدس محمدی»

### شریعت کامل محمدی دوباره بازگردانیده می شود!

در معنای «شریعت» قبلاً مطالبی گذشت، و این فقره از دعا عطف به همان فقرات بخش اول است که فرمود: **وَ كُلَّ شَرَعَتَ لَهُ شَرِيعَةً وَ نَهَجَتَ لَهُ مِنْهَا جَاً** که خدایتعالی برای هر يك از انبیاء خود طریقه و آئینی قرار داده و برنامه و راهی مقرر فرموده، همچنان آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت محمدی جمع می باشد، و شرح این بیان از اقوال مفسران بتفصیل بیان گردید. و اشاره شد: که شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که برای امت آنحضرت تشریح شده است، مجموعه ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام به اضافه وحی که به محمد صلی الله علیه و آله فرستاده شده می باشد. و این کنایه از اینست که اسلام تمام مزایای شریعتهای سابق را داشته و بیشتر هم دارد.

پس اکنون؛ آیا چه کسی باید شرایع تمام انبیا و بخصوص کاملترین آن شریعت محمدی را که در اثر تحوّل دوران در حال از میان رفتن است برگرداند؟ آیا چه کسی باید آئین پاک ابراهیمی و شریعت محمدیه را اعاده نماید؟

آیا درست است که حاصل این شرایع به ثمر نرسد؟ و آنهمه گفتگو که درباره ادیان الهی بعمل آمده است همه از میان برود، آیا نباید مقصود نهائی از ادیان الهی حاصل شود؟ آیا کسی از برگزیدگان خدا برای این امر ذخیره و انتخاب نشده است؟ آیا پایان ماجرهائیکه گریبانگیر هر يك از انبیاء برای اقامه دین الهی و ترویج

شرایع آنان بوده نباید روشن شود؟ و آیا این کار به عهده کیست؟!  
 جواب این سئوالات را همین فقرات مورد شرح داده است که مکرر  
 می فرماید: کجاست آن بزرگوار؟ کجاست آن آقا؟ کجاست آن برگزیده، کجاست آن  
 ذخیره شده که از چشمها پنهان است «جان عالم به قربانش».

در روی زمین کجاست آن پاك نهاد	تا آنکه کِشد نقشه عالم به وداد
هر کس که بر او عقیده اش باشد نيك	بر مسند ایمان بنشیند دلشاد

\* \* \* \* \*

آن یار کجاست تا که در شرع مبین	بسیار کند تلاش در امر متین
یعنی که کند اعاده آئین رسول	آن گونه شریعتی که در اصل دین

\* \* \* \* \*

این نکته که در بیان همی رفت بکار	بسیار شنیده بود این مطلب «زار»
که رهبر عالم است در راه نجات	آنکس که بُود کاشف رمز و اسرار

\* \* \* \* \*

أَيْنَ الْمُؤْمَلِّ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحِبِّي مَعَالِمِ  
الدِّينِ وَ أَهْلِهِ<sup>۱</sup>

«کجاست آن آقا که آرزو داریم بیاید برای احیاء قرآن و برپا داشتن حدود و احکام آن»

یا بر این معنا: کجاست آن آرزو برده شده، که بیاید حدود و احکام قرآن را زنده کند

«کجاست؟ آنکه بیاید و جان تازه ای بخشد به آثار و نشانه های دین و زنده کند اسلام و اهل ایمان را»

امام زمان علیه السلام اسلام و قرآن را زنده می کند!

در دو مورد از بند مورد شرح امام صادق علیه السلام اشاره به حیات و زنده شدن آنچه می کند که در اثر تحوّل دوران در حال از میان رفتن و نابود شدن است، یکی احیاء قرآن و حدود و احکام آن و دیگر آثار و نشانه های مسلمانی و دین حقه الهی.

و این معنا بیانگر آنستکه، بلاشک تا زمان ظهور امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اسلام و احکام قرآن بقدری ضعیف می شود که به حالت احتضار درمی آید.

البته می دانید: قرآن مجید هر چیزی که در حال نابودی و از بین رفتن است، اشاره به موت یا مرگ آن نموده و برای زندگی و حیات دوباره آن وسیله ای را یادآور می شود، همچنانکه در چند مورد، درباره حیات بخشیدن به زمین مرده

۱- مؤمل یعنی آرزو برده شده- «معالم» به فتح میم و کسر لام، به معنی آثار و نشانه ها، می باشد.



می فرماید: **يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...** که بوسیله رحمت الهی و ریزش باران زمین مرده را خدایتعالی زنده می گرداند.

و این مثل «اماته و احیاء» در مسائل دیگر هم آمده است، همچنانکه قرآن مجید درباره کسانی که در مرتبه هلاکت در جهل شرك و کفر مرده اند، چنان می فرماید که بوسیله نور ایمان آنان زنده می شوند؛ قوله تعالی:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي  
النَّاسِ...<sup>۱</sup>

و این آیه شریفه در مقام تمثیل است که می فرماید: آیا کسیکه مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمتها باشد، و جالب اینکه در رابطه با فقره مورد شرح در تفاسیر روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که آنحضرت فرمود: مراد از (میت) کسی است که عارف به ولایت ائمه هدی علیهم السلام نبوده و حقتعالی او را به لطف و نصب ادله عارف گردانیده باشد، و مراد از نور امامی است که اقتدا کرده باشد به او یعنی «علی بن ابیطالب علیه السلام». بنا بر این در این بند از دعا که اشاره به زنده شدن دوباره قرآن و اسلام بوسیله وجود مقدس امام زمان علیه السلام می نماید، این معنا را روشن می سازد که در آخر الزمان کار فساد و تباهی در دنیا بجائی می رسد که دین الهی را به حال احتضار و از میان رفتن می کشاند، و لذا برای زنده کردن آن دین قیام مقدس امام لازم و ضروری است.

اگر خوب توجه حاصل شود در زیارت «جامعه کبیره» این معنا بر مضمون دیگر بر وجه روشنی آمده است که زائر عرض می کند:

وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ... .

«و مهیا و آماده برای یاری شما هستم، تا زنده کند خدایتعالی دین خود را بوسیله شما و برگرداند شما را به دوراننش و ظاهر سازد شما را برای گسترش عدلش و تمکین و مکننت و اقتدار بخشد به شما»

پس بنا به تعبیر این فقره از زیارت امام زمان علیه السلام زمانی ظهور فرماید که اسلام در مرتبه افول قرار گرفته باشد و یا در حال احتضار و موت باشد که خدایتعالی آنرا بوسیله وجود مقدس او علیه السلام زنده می گرداند و به جهان و جهانیان حیات تازه ای می بخشد.

البته این نکته را هم باید توجه داشت، همانطور که اکنون می بینیم در دنیا اسلام بتدریج گسترش پیدا می کند و شاید روزی برسد که سرتاسر کره زمین را بهمین نحو فرا گیرد، ولی باید دانست در عین حال اسلام حقیقی برقرار نمی شود و آنقدر حدود و احکام آن را منقلب کرده اند که با قرآن و سنت الهی تطبیق پیدا نمی کند و از آنجهت که احکام حقیقی آن اجرا نمی شود فساد و تباهی عالمرا فرا گرفته و سرانجام منجر به قیام و انقلاب مهدی علیه السلام می شود، آنوقت است که در واقع کاخ با عظمت اسلام که نابود و خراب شده تجدید بنا می شود و روح تازه بر کالبد مرده آن دمیده می شود و وعده الهی بوقوع می پیوندند.

## پایان ضعف و آغاز حیات اسلام

پس از آنکه در اثر تحوّل دوران مقام معنویت اهل عالم رو به افول گذاشت و دین و ایمان مردم در حال اضمحلال قرار گرفت، طبق روایاتی که قبلاً اشاره شد: ظلم و فساد و فحشاء در دنیا به حد نهائی خود می رسد و موقعیتی حاصل می شود که وعده خدایتعالی ظاهر شود و منجی عالم بشریت مأموریت خود را آغاز نماید.

در این معنا نگارنده در کتاب «مقام ولایت» شرح گسترده ای آورده و با استناد به روایات مربوطه وقوع انقلاب حضرت مهدی را به آخرین مرحله ضعف اسلام اشاره کرده است، در آن موقع که دنیا پر از هرج و مرج شده و کفر عالمرا فرا گرفته باشد در حالیکه در همه جا نام اسلام برقرار است ولی از مقررات و اجراء احکام قرآن خبری نیست.

همچنانکه در خبری آمده است، که رسول اکرم فرمود: سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَيَّ أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مَنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ... «یعنی بیاید بر امت من زمانیکه باقی نماند از قرآن مگر رسمی و نه از اسلام مگر اسمی که نام ایشان مسلمان است ولی بسیار از اسلام و قرآن دورند».

علی علیه السلام هم در خطبه ای بنام «خطبة البيان» که مهیج ترین کلمات آن بزرگوار است پیشگویی فرموده و آن خطبه بسیار مفصل است که علائم بسیاری از موقعیت ظهور امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اشکار فرموده و این خود یکی از کرامات و سخنان اسرارآمیز آنجناب است که در اینجا به چند جمله از آن خطبه طولانی اشاره می شود:

همچنان بعد از آنکه آن بزرگوار خود را معرفی می کند و اشاره می فرماید: بپرسید از من آنچه را که بخواهید، قبل از آنکه من را نبینید!! پس در

جواب یکی از اصحاب که سؤال کرد: چه زمانی قائم ظهور می کند؟ فرمود: در آن هنگام که باطل جلوه کند و حقایق پنهان و مکتوم ماند، امواج مصائب همه را فرا گیرد، دین ضعیف گردد، هوی و هوس شایع گردد، اولیاء گوشه نشین شده و در بروی خود ببندند، خونریزی بسیار شود، امت اسلام بسیار ضعیف و ناتوان گردد، مردم از منکر نهراستند، حلال را حرام و حرام را حلال کنند، مردم به شریرترین احوال گرایند، و دولت اشرار قدرت یابد (و بسیار از علائم دیگر که همه نشانه ضعف و از میان رفتن اسلام است).

نگارنده تفصیل این خطبه را در کتاب « بیان حقیقت » مشروحاً آورده است، و حاصل آنستکه امام زمان علیه السلام در ظهور خود و در مأموریت عظیمی که به عهده دارد به تمام این نارواییها و به تمام این ستمکاریها و به تمام این بی بندوباریها پایان خواهد داد و همه مخالفین را سرکوب و دین خدا را زنده خواهد ساخت.

اجراء کامل احکام اسلام در حکومت حقه الهیه!

اینکه در بند مورد شرح فرمود: **أَيْنَ الْمُؤْمَلُ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ**، که ترجمه آن گذشت، در این معنا باید گفت: که اولاً طبق بعضی از روایات کلمه « مؤمل » یکی از نامهای امام زمان علیه السلام است که پدر بزرگوارش او را به این نام نامیده، یعنی شیعیان آرزوی او را دارند و دیدارش را از خدایتعالی طلب می نمایند

و ذکر کتاب در این فقره از دعا از اسامی قرآن مجید است که یکی از ۴۴ نامی می باشد که برای قرآن ذکر شده، که نامی جامع و گویای آیات الهی است. و «حدود» در عبارت مورد شرح، همان احکام و مقرراتی می باشد که اندازه و مرز آن در قرآن مشخص است.

اکنون در اینجا اشاره این معنا بر آنستکه: همانطور که گفته شد در يك جهش انقلابی که قیام پیروزمندانه امام زمان علیه السلام به ظهور می رسد، تمام احکام و حدود اسلام و قرآن که از مرز خارج شده و آنچه از قوانین الهی که طبق قرآن اجراء نشده همه به مورد اجراء کامل و حکم حقیقی الهی درخواهد آمد و دیگر از بدعتها و سنتهای تغییر یافته اثری نخواهد ماند.

و این مأموریت بعهدہ یکتا منجی عالم بشریت انجام خواهد پذیرفت، چون آن بزرگوار مجری حقیقی احکام قرآن و حافظ حدود و حقوق تمام مراتب آن است و اصلاً عهده دار بیاداری تمام مقررات الهی می باشد.

همچنانکه در زیارت جامعه می خوانید: **وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ**، یعنی شما ائمه هدی بپا داشتید حدود و احکام الهی را. با ارتباط فقره مورد شرح به این معنا بی مورد نیست که در اول دانسته شود معنی حدود الهی چیست؟

« حدود » جمع « حد » و معنی وسیعی دارد که با توجه به آنچه مفسرین در این باره متذکر شده‌اند این معنا روشن خواهد شد.

« حد » گاهی به معنی، منع و مرز و اندازه آمده است، و هر چیزیکه حائل و حاجز میان دو چیز باشد و آنها را از هم متمایز سازد.

« حد » در جایی هم به معنی احکام و مقررات الهی ذکر شده است، و همچنین معنی مصطلحی از نظر شرع دارد که آن در کیفر و مجازات مجرمین بکار می‌رود، که به عنوان حد شرعی برای متخلفین از قوانین و احکام و دستورات الهی ذکر شده است.

اما موضوعی که از نظر قرآن مجید در این باره مطرح است، آنستکه: خدایتعالی در چند مورد بعد از ذکر مراتب احکام در امر واجبات و تکالیفی که از ضروریات اسلام می‌باشد و بر هر فردی انجام آن لازم است، می‌فرماید: **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ**، « این مرزهای الهی است »، (فَلَا تُقْرَبُوهَا) به آن نزدیک نشوید، یعنی از آن تجاوز ننمائید.

و در جای دیگر اشاره می‌فرماید: **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** « کسیکه در گذرد از حدود خدا همانا به خود ستم کرده است »

و در موردی هم خدایتعالی بشارت می‌دهد به اهل ایمان و بعد از آنکه اوصاف آنانرا برمی‌شمارد می‌فرماید: **وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** « مژده بر آنانکه حافظ و نگهبان حدود الهی و مجسری احکام او هستند ».

البته آنچه که در قرآن مجید صراحتاً در این مورد آمده است: پاداش کسانی که قوانین و اوامر الهی را طبق احکام او اجرا می‌کنند، بهشت آماده پذیرائی آنهاست، و کیفر کسانی که از حدود الهی و احکام آن تجاوز می‌کنند دوزخ می‌باشد.

و تذکر این نکته لازم است که گفته شود: اقامه حدود الهی بتمام معنا در زمان حکومت جهانی امام زمان بوسیله آن بزرگوار کاملاً مورد اجرا قرار خواهد گرفت، بلکه عمومیت پیدا می کند که تمام افراد عالم همه مقررات احکام الهی را حفظ کرده و از اینجهت دیگر خلافتکاری و نافرمانی و ظلم و ستم از جهان رخت بریندد. چون بطور کلی آنانکه در قیام آن بزرگوار از او علیه السلام متابعت می کنند بواسطه محبت و دوستی و پیروی از او خدایتعالی تمام معالم دینی را به آنها می آموزد، همچنانکه در شأن آن حضرت و امامان دیگر می خوانید:

بِمَوَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَادًا مِنْ  
دُنْيَانَا

« یعنی به برکت ولایت شما و پیوستگی ما با شما خدایتعالی تعلیم فرمود به ما اصول و فروع و احکام دین ما را، و بوجود شما آنچه از دنیای ما در تباهی و فساد بود اصلاح فرمود. »

و این هر دو جزء برنامه و مأموریت امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد که در قسمت دوم بند مورد شرح مصداق این معنا کاملاً آشکار است که اشاره می فرماید: **أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ**. کجاست آنکه جان تازه ای بخشد به آثار دین و اهل ایمان،

آن کو که بُود امید اهل ایمان  
تا آنکه دهد بر اهل عالم سامان  
آن یار کجاست تا که در مقدم او  
آید به جهان فساد و عدوان پایان

\* \* \* \* \*

آنکس که کند زنده حدود قرآن      او تازه کند حیات اهل ایمان  
ظاهر کند آنچه باشد آثار دین      هر چند بود هر که مخالف با آن

\* \* \* \* \*

چه خوب حکومتی که در آن دوران      اجرا کند احکام و حدود قرآن  
دیگر به کسی ظلم و ستم نیست روا      آسوده شود زار ز جور و عدوان

\* \* \* \* \*

أَيْنَ قَاصِمٍ شَوْكَةٍ الْمُعْتَدِينَ<sup>۱</sup>

«کجاست؟ شکننده قدرت و اقتدار تجاوزکاران»

دوران روزگار شاهد در هم شکستن ستمکاران است.

در فقرات قبل اشاره شد که امام زمان علیه السلام در قیام خود حیات تازه ای به اسلام و دین الهی می بخشد و احیاء می کند احکام و حدود قرآن را. پس لازمه این انقلاب چنان است که در اول باید تمام ستمکاران را نابود و قدرت آنانرا در هم شکند و متجاوزین را سرکوب و منکوب نماید.

۱- «قاصم» به معنی شکستن و جدا کردن توأم با شدت است «قاصم» اسم فاعل به معنی شکننده است.

«شوکت» به معنی، قوه و نیرو و جاه و مرتبه و قدرت است.



البته این یکی از سنن الهی است که دوران روزگار شاهد درهم شکستن ستمکاران است و خدایتعالی در هر زمانی اهل ظلم و جور را از میان برداشته و از نظر آزمایش گروه دیگری را روی کار می آورد، همچنان که تاریخ بر این امر گواه است و قرآن مجید هم در جایی متذکر شده و می فرماید:

وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا  
 آخَرِينَ ۱

«چه بسیار مناطق آباد ستمگرانرا که ما درهم شکستیم و بعد از آنها قوم دیگری را روی کار آوردیم»

و این روش ادامه داشته تا در انقلاب مقدس مهدی علیه السلام به مرتبه تکامل خود خواهد رسید، و آن زمان که ظلم و فساد و جور و عصیان بعد نهائی خود برسد، آنوقت مقابله با آن هم به شدت بیشتر در حد بالائی خواهد رسید، چون گسترش فساد و تبه کاری تمام عالمرا فرا می گیرد و دیگر مسئله دین و ایمان در هیچ کجا مطرح نیست و احکام و قوانین الهی رعایت نمی شود  
 لذا این مأموریت برای سرکوب کردن ستمکاران و نابود کردن از حد در گذرندگان به عهده امام زمان علیه السلام قرار خواهد گرفت، همچنانکه آن آقا در سخنان خود در دعای افتتاح اشاره بر این امر کرده، و عرض می کند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ مُبِيرِ الظَّالِمِينَ

## مُدْرِكِ الْهَارِيَيْنَ....

«سپاس و ستایش از برای خدائیبست که درهم شکننده سرکشان و سرکوب کننده  
جباران و هلاک کننده ستمکاران و کیفر رساننده ظالمان است»

و این سپاسگزاری اشاره به قیام و هنگام ظهور خود آن بزرگوار است که او  
علیه السّلام چنین مأموریتی دارد تا بتواند حکومت حقه الهیه را برقرار نماید و  
امنیت کامل در سرتاسر عالم بوجود آورد، گردنکشانرا همه خوار و ذلیل و اهل ایمان  
را به ترفیع مقام برساند، و ظلم و بیدادگری را از جهان براندازد و حکومت عدل الهی  
را برقرار نماید.

درهم شکنند پشت ستمکاران را	آنکس که کند جمع همه یاران را
تا بر سر عهد خود برّد پیمان را	مأمور شود بر آنچه از روز الست

\* \* \* \* \*

بر خون بکشد آنکه در آید به فساد	نابود کند هر که نماید بیداد
شاداب کند هر که بر او باشد شاد	پس خوب کند اقامه عدل و داد

\* \* \* \* \*

ظاهر شود آنکه باشد او از ابرار	این امر مسلم است در آخر کار
حتی به رهش نشسته می بینم زار	آنکس که برآه او همه منتظرند

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ هَادِمِ أْبْنِيَةِ الشَّرْكِ وَ النِّفَاقِ ١

«کجاست ویران کننده بنیادهای شرک و دورویی؟»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن آقا که خراب کننده کاخهای مجلل ریاست جمهوریها و قصرهای مَزین پارلمانها که در آن مکانها محل تصمیم گیری ستمکاریها و ترویج شرک و کفر و نفاق است، و مرکز طرح ریزی استکبار جهانی برای تسلط بر مستضعفین و محرومان جهان است!

### دو گروه عظیم از انقلاب مهدی (ع) بسیار کراحت دارند!

این نکته قابل توجه است: که بعضی از فقرات این دعا در فرازی قرار دارد که حاوی مطالب بسیار ارزنده و آموزنده است، در حالیکه بنظر می رسد اهمیت کلام در مرتبه بسیار ساده ای می باشد.

اگر در این بند از دعا به گفتار امام علیه السلام کاملاً توجه شود، خواهیم دریافت که آن بزرگوار اشاره به نکته مهمی از اوکین مرحله اعتقاد در اصول عقاید کرده و با کنایه جالبی در کلام خود اثبات توحید و نفی شرک را نموده است اینک بر سبیل استعاره می فرماید: کجاست آن ویران کننده بنیادهای شرک و نفاق: اشاره بر این امر می باشد، که بیاید آن آقا!! و جهانرا از لوث شرک و کفر و نفاق پاک و پاکیزه گرداند و تمام مراکز تصمیم گیری و قانونگذاری بنا حق و کاخهای شرک و ستم را منهدم سازد.

اما ارتباط مستقیم این فقره از دعا به همان آیه شریفه است که قبلاً تفسیر آن گذشت، و در تأویل آن دربارۀ قیام آنحضرت در متمم آیه فرمود:

۱- «هَدَم» به معنی خراب کردن و ویران کردن و از بین بردن است.

## لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>

در اینجا شاهد کلام در جمله آخر آیه است که اشاره می فرماید: آن بزرگوار در آن مأموریت حتمی الوقوع خود در آن انقلاب خونین دین خدا را زنده کرده و خداشناسی و مقام توحید را به تمام جهانیان عرضه می نماید، چون تنها در آن قیام دو دسته از مردم بیشتر در نگرانی شدید و کراهت کامل قرار دارند: یکدسته مشرکین و دسته دیگر منافقین هستند که موضوع مورد شرح گواه بر همین معنا می باشد، و این دو دسته در هر دوران منفورترین خلق در روی زمین می باشند، و چون در آن قیام مقدس نابودی و شکنجه آنها امر حتمی الوقوع است، پس نگرانی و کراهت آنها از همه بیشتر و آن انقلاب برای آنان ناخوش آیندتر است.

البته همانطور که می دانید: موضوعیکه قرآن مجید در آن بسیار پافشاری دارد و آیات بسیاری در مورد آن آورده است همان مسئله شرک و بیان حالات مشرکین است.

در اول این توجه را داشته باشید که خدایتعالی مأموریت تمام انبیاء علیهم السلام را بر مبنای همین امر استوار فرموده و بسیار مکرر در قرآن می خوانید: که به رسول اکرم دستور می دهد که با مردم بگوید:

## قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ.....<sup>۲</sup>

«بگو من مأمورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم»

۱- سوره توبه آیه ۳۳.

۲- سوره رعد آیه ۳۶.

و از همین جهت است که خدایتعالی گناه شرك را بالاترین گناه و غیر قابل آمرزش قرار داده (اگر کسی به صفت شرك بپیرد) و در دو مورد از قرآن مجید متذکر می شود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ . . . . ۱

«خداوند نمی آمرزد آنرا که به او شرك آوردند و می آمرزد هر چه کمتر از آن باشد برای هر کس که بخواهد»

و آنکس که برای خدا شریکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است، و در متمم آیه دیگر که بر همین مضمون آمده است می فرماید: هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری گرفتار شده و افتراء بزرگی به خدا بسته است.

بطوریکه بعضی از مفسران متذکر شده اند: این آیه از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش گناهان غیر از شرك را بیان کرده است.

در مجمع البیان، طبق روایتی از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: این آیه امیدبخش ترین آیات قرآنی است.

پس گناه شرك بسیار عظیم بوده که خدایتعالی آنرا غیر قابل بخشش قرار داده، همانطور که جایی هم آنرا ستمکاری عظیم خوانده و می فرماید: إِنَّ

الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ<sup>۱</sup> چون هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از همان شرک سرچشمه می گیرد، و دنیا پرستی و مقام پرستی و هوی پرستی هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شوند، همانگونه که اساس تمام حرکتهای صحیح و سازنده در مقام توحید تجلی می نماید.

در هر حال شدت مسئله گناه شرک بقدری نزد خدایتعالی مورد ناخشنودی است، که جایی صراحتاً می فرماید:

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ  
النَّارُ...<sup>۲</sup>

«هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را برای او حرام کرده و جایگاه او در آتش است»

و جایی هم بیزاری خود را از آنها اعلام داشته و می فرماید:

أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...<sup>۳</sup> «خداوند و پیامبر او از  
مشرکان بیزارند»

اینستکه می بینید در بسیار موارد در قرآن مجید مکرر آمده است:

فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ، «برتر و منزّه است خدا از آنچه بر او شریک قرار می دهند.»

۱- سوره لقمان آیه ۱۳.

۲- سوره مائده آیه ۷۲.

۳- سوره توبه آیه ۳.

اما موضوع مهمتر آنکه در ارتباط با فقره مورد شرح که می فرماید: **أَيْنَ هَادِمِ أَنْبِيَاءِ الشِّرْكِ وَالنِّفَاقِ** در این معنا اشاره وسیعتری به آیات دیگر از قرآن مجید شده که خدایتعالی این دو دسته مشرک و منافق را از يك بعد با هم مترادف قرار داده، که با توجه به مطالبی که گذشت، انقلاب حضرت مهدی برای این دو گروه بسیار ناخوش آیند است و از مفهوم فقره مورد شرح کاملاً آشکار می شود که کیفر عذاب این دو دسته در زمان قیام آن بزرگوار امری مسلم است و می توان با تطبیق این معنا به آیه شریفه موضوع را کاملاً درک نمود، همچنانکه می فرماید:

و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ  
وَالْمُشْرِكَاتِ....<sup>۱</sup>

«و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برند  
مجازات کند...»

و ادامه این آیه بر اینست که این دو گروه حوادث سوئی که برای مؤمنان انتظار می کشند تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند آنها را غضب کرده و از رحمت خود دور ساخته است و دوزخ را برای آنان آماده کرده، که سرانجام بدسرائی است.  
و اصلاً گذشته از اینکه منافقین در ردیف مشرکین قرار دارند، چون آنان بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا هستند خدایتعالی آنانرا به صفت دیگر معرفی کرده و می فرماید:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ<sup>۱</sup> «همانا که منافقین گناهکار از طریق حق  
خارجند»

و در جایی هم آنانرا به اهل کفر قرین و نزدیک کرده می فرماید: إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ  
الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً<sup>۲</sup> «خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ  
جمع می کند»

و این نکته را هم باید توجه داشت که بیشتر آیاتی که در مواعید عذابهای  
شدید در امر قیامت و آخرت آمده است درباره مشرکین و کفار می باشد که نگارنده  
در کتاب «سرنوشت انسان» در فصلی گسترده بابی در این مورد گشاده است.  
در هر حال آنچه که از گروههای مشرکین و منافقین تا زمان ظهور امام  
علیه السلام باقی مانده باشند همه در انقلاب بزرگ آن بزرگوار مجازات شده و نابود  
خواهند شد، اگر چه همه آنها از آن انقلاب کراهت داشته باشند.

آن منجی و رهبری که بود است امام	هنگام ظهور که در آید به قیام
از اهل نفاق و اهل شرکند تمام	آنانکه که بسی از آن کراهت دارند

\* \* \* \* \*

گویند حکومتیست با حق پیوست	آنچه که از آن قیام باشد دردست
هرگز نبُود برای آن هیچ شکست	پیروزی آن مسلم و پابرجاست

\* \* \* \* \*

۱- سوره توبه آیه ۶۷.

۲- سوره نساء آیه ۱۴۰.



بسیار در آن قیام آید پیکار  
سرکوب شود هر که بود از اشرار  
غمگین همه اهل کفر و اهل شرکند  
خوشحال شود هر آنکه باشد چون زار

\* \* \* \* \*

أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ وَالطُّغْيَانِ<sup>۱</sup>

«کجاست نابود کننده اهل بدیها و گناه و آنها که از حد خود در گذشته و گردنکشی می کنند»

یا به اعتبار دیگر: کجاست هلاکت کننده اهل فسق و فجور و اهل عصیان و سرکشان و متمردين.

نابود کردن فاسقین در اوکین حرکت انقلابی امام (ع)

فسق که به معنی خارج شدن از فرمان خدا و خروج از طریق حق و صلاح است، در تعریف آن کافیت که گفته شود: اوکین نمودار از نافرمانی شیطان رحیم بوده است، همچنان در زمانی که خدایتعالی آدم را خلق فرمود و به فرشتگان دستور داد که او را سجده کنند آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که او موجودی از سنخ پائین تری از آنان بود و مرتکب فسقی بزرگ شد که از فرمان پروردگارش سر باز زد، همچنانکه درباره او فرمود:

۱- «بَادَ» و «بَيَّأَدَ» یعنی هلاک و نابود کردند، و «مُبِيدٌ» به معنی نابود کننده است.

.... كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...<sup>۱</sup> «او از جن بود و

سپس از فرمان پروردگارش خارج شد»

و این موضوع داستان مفصلی دارد که در آیات قرآنی تفسیر آن آمده است، لذا: این صفت مذموم، «سرپیچی از امر پروردگار» گریبانگیر افرادی شد که از او پیروی می کنند، و گستردگی آن تا روز موعود در حدی است که بیشتر از مردمان را شیطان وادار به فسق و فجور می نماید و آنانرا از طریق حق باز می دارد.

البته سرچشمه تمام خطاکاریها و هر گونه عصیان و گناه و هر گستاخی و گردنکشی و طغیان از همان سرباز زدن از فرمان خدا و خروج از راه حق و صلاح است.

حتی گناه شرك و كفر که در نزد خدایتعالی بسیار عظیم است ناشی از

مسئله فسق و فسوق است

خدایتعالی درباره فسق و فاسقین آیات بسیاری بر مضامین

گوناگون آورده است و اهل فسق و فسوق را بر وجه جالبی معرفی فرموده جایی می فرماید:

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ<sup>۲</sup>

«کسانی که بر طبق آنچه که خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسق هستند»

ببینید این معنا شامل چه افرادی در هر دوران و در هر گوشه و کنار از ممالک جهان

۱-سوره کهف آیه ۵۰.

۲-سوره مائده آیه ۴۷.

است، اکنون چقدر همان حکام و سران دولتها در حکومت‌های پهن آور جهان که در هر قاره و منطقه ای حکومت می کنند، چه آنها که اغلب مسلمان هستند و چه غیر مسلمان، آیا آنان چگونه حکمفرمائی می کنند و چه احکامی صادر و اجراء می نمایند، حتی همانطور که دیده و شنیده می شود مقررات و قوانین آنها هیچ مناسبتی با احکام الهیه ندارد و خلاف آنچه می باشد که در کتب آسمانی برای برقراری دین خدا و برای انتظام امر عالم مقرر شده است، و می بینید که در ارتباط به این معنا خدایتعالی می فرماید:

وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفٰسِقُوْنَ<sup>۱</sup> «یعنی بسیاری از مردم هر آینه فاسقند»

و از همین جهت است که احکام خدا در سراسر روی زمین به مورد اجراء قرار نمی گیرد، مگر در حکومت‌های اقلیتی که آنها باز بطور کامل رعایت نخواهد شد.

پس عمومیت این معنا تا زمان ظهور امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه مصداق دارد که در هر دوران گروهی عظیم بلکه اکثریت مردم جهان در فسق و فجور و نافرمانی از اطاعت امر پروردگاری هستند و حتی گاهی گروه‌های دیگری هم به آنان می پیوندند و یا در واقع در زمره آنان قرار می گیرند، همچنانکه قرآن مجید درباره پیوند آنان می فرماید: اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ<sup>۲</sup> اشاره بر اینکه: آنان هم که اهل نفاق و دورویی هستند و گاهی هم امر به

۱-سوره مائده آیه ۴۹.

۲-سوره توبه آیه ۶۷.

منکر و نهی از معروف می نمایند، آنها هم در زمره اهل فسق می باشند و فاسقند، یعنی بیرون از دایره اطاعت و فرمان خدا هستند.

در هر حال خدایتعالی این گروه عظیم از نافرمان برداران را هدایت نمی کند، چون به اختیار و خواست خود راه ضلالت و گمراهی را برگزیده و از اطاعت امر خدا سر باز می زنند، همچنانکه شیطان هم در زمره همین گروه بوده و خدایتعالی او را به حال خود وا گذاشت و از همین جهت است که در چند مورد از قرآن مجید مکرر آمده است:

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «خداوند فاسقین را هدایت نمی کند»

پس روشن است که هدایت خدا شامل حال کسانی می شود که در طریق حق طلبی گام برمی دارند، و جویای حقیقتند، چون خدایتعالی بهیچوجه از افراد فاسق و گناهکار راضی نیست و جانی صراحتاً اشاره می فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ<sup>۱</sup> «خدا از جمعیت فاسقان

راضی نخواهد شد».

بنابر این بعد از آنکه جمعیت اهل فسق و عصیان و طغیان اکثریت مردم جهان را تشکیل داد و دانسته شد که آنان قابل هدایت نبوده و خدایتعالی از آنها راضی نیست، پس مأموریت بزرگ انقلاب مهدی علیه السلام بلاشک ظاهر شده و اگر آن گروه عظیم به خود نیابند همه را هلاک و نابود خواهد کرد و گروه سربراهی را در امر حق جایگزین آنان خواهد نمود.

آنکس که کند زنده در عالم ایمان  
 او نیز کند جمله ستمکار هلاک  
 نابود کند اهل فسوق و عصیان  
 بخشد همه جان تازه بر اهل جهان

\* \* \* \* \*

حاصل که کند جهان پر از عدل و داد  
 دیگر نرود ستم به کار هر کس  
 فساق همه به رنج و نیکویان شاد  
 نه ظلم به جا ماند و نه جور و فساد

\* \* \* \* \*

چه خوب که آنزمان نباشد آزار  
 چون نیست دگر رفاه و آسایش سلب  
 هر کس بره صواب باشد در کار  
 در خدمت خلق و خوش بیاساید زار

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ حَاصِدٍ فُرُوعِ الْغَيِّ وَالشَّقَاقِ<sup>۱</sup>

«کجاست آن قطع کننده شاخه های گمراهی و اختلاف»

و یا به اعتبار دیگر: کجاست آن مصلحی که نهال گمراهی و عناد و دشمنی و نفاق را از روی زمین ریشه کن سازد

### مگر قطع ریشه فساد بوسیله درو امکان پذیر است؟!

امام علیه السلام چه تعبیر لطیفی در این فقره از دعا بکار برده است که اشاره می فرماید: کجاست آن درو کننده ای که تمام محصولات هرزه و بی فایده و بی ثمر و ضرر رساننده را از روی زمین قطع و درو می کند.

گویا آن بزرگوار در قیام خود داس اصلاح و سازندگی را به دست گرفته و تمام علف های هرزه را قطع می نماید، یعنی تمام شاخه های درختهای خبیثه ای که سالها تناور شده، یا بر این معنا تمام شاخه هائیکه در فروع کج رویها قرار گرفته، یا به اشاره دیگر در اصل موضوع، تمام آنهائیکه در مسیر مخالفت در اوامر الهی به خط خود ادامه می دهند تمام آنانکه راه دشمنی و ناسازگاری در اطاعت امر الهی در پیش گرفته اند، تمام آنها که نفاق و دورویی را پیشه خود کرده اند، تمام آنها که متابعت از امر شیطان کرده و از هوای نفس پیروی می کنند، تمام کسانی که با رهبران دروغین بیعت کرده و به متابعت از آنان ادامه می دهند، تمام آنها که ظلم و ستمکار را بحد بالای خود رسانیده و به فساد و به فحشاء گرایش پیدا کرده اند، و خلاصه تمام

۱- «حاصد» به معنی درو کردن- «غی» به معنی: گمراهی، ضلالت، نومیدی است و «اغوا» هم از همان ماده غی

است که شیطان قسم یاد کرد: غیر از بندگان خالص خدا همه را اغوا خواهد کرد، بخصوص آنانکه

از او پیروی می کنند.

کسانیکه از یاد خدا غافل مانده و در لهو و لعب دنیا مستغرقند همه و همه را آن بزرگوار نابود و ریشه کن کرده و جهانی تازه از خیر و صلاح و صلح و صفا و عدل و داد برقرار سازد.

این ایماء و اشاره ایکه در فقره مورد شرح بر سبیل استعاره در کلام درو کردن شاخه های گمراهی و ضلالت همزمان با انقلاب مهدی علیه السلام آمده است، این معنا مسبوق به سابقه آیات قرآنی است، همچنانکه جانی می فرماید:

چه بسیار مناطق آباد ستمگر نشینان را که در هم شکستیم، و بعد از آنها قوم دیگری را روی کار آوردیم و آنان هنگامیکه احساس عذاب کردند پا به فرار گذاشته و می گفتند: وای بر ما، و همچنان این سخن را تکرار می کردند تا ریشه آنها را قطع کردیم و در ادامه بیان می فرماید:

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ۱

اشاره بر اینکه: پیوسته می گفتند «یا ویلنا» تا وقتی که گردانیدیم ایشانرا گیاهی درونده، و خاموش شدند، یعنی چنانکه گیاه را به داس دروند، ایشانرا به شمشیر درویدند و هلاک کردند.

اکنون شاهد کلام بر اینستکه با تطبیق این آیه شریفه به فقره مورد شرح که آن بزرگوار را حاصد فروع غی و شفاق خوانده است، پس آنحضرت تمام مفسدین و گمراهان و تمام مخالفین و سرکشان را همچنان درو کرده و تمام علف های هرزه را از سرزمینهای پاک اسلام نابود و برطرف سازد.

از هرزه علفهای بدو هر خاشاک  
پس بذر فشانند او جواهر در خاک

آنکس که کند صحن گلستان را پاک  
او نیک درو کند همه خار و خس

\* \* \* \* \*

نه خار به گل نه گل به خار است قرین  
این عالم خوش به نزد زار است یقین

دیگر نبود درخت کج روی زمین  
هر جا که نظر کنید باشد گلزار

\* \* \* \* \*



أَيْنَ طَامِسٍ أَثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ.

«کجاست محوکننده آثار کجذلی و هوا پرستی؟» کجاست آنکه آثار و نشانه های اندیشه های باطل و هواهای نفسانی را نابود می سازد.

### معانی واژه های «طامس» و «زیغ» چیست؟

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم، در شرح این فقره از دعا لازم است که دانسته شود: معنای «طامس» چیست؟ بنا بر این گفته می شود: که آن اسم فاعل از ماده «طمس» می باشد که در این فقره از دعا به معنی محو کننده و نابود کننده است، و استعمال این کلمه در قرآن مجید بیشتر در موارد عذاب ذکر شده است، همچنانکه در جایی خدایتعالی اشاره فرموده به یکی از عذابهایی که بعضی از گروه مجرمین را در همین دنیا مبتلا کرده، عذابی دردناک و وحشت زا که می فرماید: وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ...<sup>۱</sup> «یعنی اگر بخواهیم چشمهای آنها را محو می کنیم»

و در جای دیگر اشاره به گروهی از اهل کتاب کرده بر این وجه که می فرماید:

امِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا  
فَتَرُدُّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا.....<sup>۲</sup>

«ایمان بیاورید و بر آنچه فرستادیم بر شما تصدیق کنید پیش از آنکه صورتها

۱- سوره بس آیه ۶۶.

۲- سوره نساء آیه ۴۷.

را محو کنیم و به پشت سر برگردانیم.»

و در این فقره از دعا که می فرماید: **أَيْنَ طَامِسٍ أَثَارِ الزَّيْغِ...** این اشاره به شدت نابود کردن آثاری است که شرح آن بیاید و بوسیله آن بزرگوار آن آثار از میان برداشته شود.

اما واژه «زَّيْغُ» هم که در فقره مورد شرح آمده بر این معانی می باشد: کج روی، برگردیدن از حق، انحراف از راه راست، میل از حق به باطل و شك و تردید و دورویی.

و بیشتر این معانی مربوط به حالات نفسانی و عواملی می باشد که در قلب ایجاد می شود، همچنانکه قرآن می فرماید:

قَامًا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ  
الْفِتْنَةِ...<sup>۱</sup>

«آنها که در قلوبشان انحراف است پیروی از متشابهات می کنند تا فتنه انگیزی کنند.»

لذا این معنا ارتباط به عواملی در هوای نفسانی دارد که اصل شرح موضوع در همین مورد است، و امام زمان علیه السلام در انقلاب عظیم خود تمام آثار کجرویهای هوی و هوس نفسانی را از میان برمی اندازد.

امام زمان علیه السلام هوا پرستی را از میان برمی دارد.

نکته قابل توجه آنستکه دانسته شود: مسئله هواپرستی مترادف با مسئله شرك می باشد، که قبلاً اشاره شد گناهی عظیم تر از مسئله شرك نیست و ایمان آوردن مشرکان لجوج بسیار دشوار است، البته شاید در اطلاق شرك به مشرکان بیشتر این معنا حاصل شود که آنان بت پرست یا ستاره پرست یا گاو پرست و غیره می باشند.

ولی باید توجه داشت که اصل مسئله شرك همان پرستش هوای نفس است که پرستش تمام بت‌های دیگر را دربر گرفته و سرچشمه اصلی شرك می باشد، چون بت پرستی خود زائیده خرافات و يك نوع هواپرستی است و از آنجا که هوی و هوس پرستان منفورترین افراد عالم هستند، خدایتعالی درباره آنان می فرماید:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...<sup>۱</sup>

یعنی آیا ندیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داد؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده است،

در حدیثی آمده است: که مبعوض ترین معبودی که مورد پرستش

واقع شده است نزد خدایتعالی بت هوی و هوس است و چنین گفته اند: که موثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی می باشد، چون پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی

نیست، و همچنین هواپرستی مهمترین وسیله هدایت را که درك صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل او می کشد.

لذا از اینجهت که در هنگام قیام امام زمان علیه السلام که هواپرستی اکثریت مردم جهان را دربر گرفته است و دیگر هیچگونه قابل هدایت نیستند، آن بزرگوار این عامل اصلی شرك و کفر و فساد را محور و نابود کرده و اهل عالمرا همه به خداپرستی دعوت می نماید.

در بعضی از منابع اسلامی اشاره شده است که در آخر الزمان با آنکه اسلام گسترش پیدا می کند ولی این تنها اسمی از آن است بلکه گذشته از آنکه آداب اسلامی همه متروک می شود مردم هیچ توجهی هم به کتاب آسمانی اسلام قرآن مجید ندارند و همه دستورات قرآنی را پشت سر می گذارند، و این تنها از نظر همان هواپرستی و پیروی خواهشهای نفسانی است که مردم را از توجه بسوی خدا و علاقه به دین و آئین باز می دارد.

و از همین جهت است که خدایتعالی درباره هوای نفس در چندین آیه از قرآن مجید چنان محکم امر فرموده است که اهل ایمان نباید از هوای نفس پیروی کنند و مکرر می فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ... فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» «و پیروی مکن خواهش نفس را که بیرون برد تو را از راه خدا» چون سرچشمه مظالم و ستمکاریها هوی پرستی است

و اصلاً در رابطه با همین معنا خدایتعالی بر سبیل تنبیه و توبیخ اشاره می فرماید:

وَمَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ.....<sup>۱</sup>

«کیست گمراه تر از آنکه پیروی کند هوس خود را بی رهبری از خدا» خدا

هدایت نکند گروه ستمکارانرا.

پس در هنگام ظهور امام علیه السلام که مردم دنیا همه متوجه و پیرو هواهای نفسانی هستند و دیگر هیچ توجهی به اسلام و قرآن ندارند و کار آنها بجائی می رسد که دیگر قابل هدایت نیستند. سپس آن بزرگوار قیام فرماید و تمام آثار شرک و کفر و هواپرستی را از میان برخواهد انداخت، و اکنون وظیفه ما انتظار مقدم آن آقا می باشد که با این بیان او را طلب نمائیم و بگوئیم «أَيْنَ ظَامِسُ أَثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ»

یکسر بکند مجرم و محکوم هلاک

آنکس که ندارد از ستمکاران باک

آنها همه را کشد به خون و بر خاک

آنانکه هواپرست و اهل شرکند

\* \* \* \* \*

کس نیست که قابل به هدایت باشد

روزیکه یقین روز دلالت باشد

چون توبه کند عطف عنایت باشد

جز آنکه شود بر این حقیقت آگاه

\* \* \* \* \*

بہتر بود آنکہ قبل از آن روز قیام  
چون «زار» عقیدہ اش مسلم باشد  
ہر کس کہ نجات خواهد آرد اسلام  
برپا شود انقلاب از سوی امام

\* \* \* \* \*

### أَيْنَ قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكِذْبِ وَالْأَفْتِرَاءِ<sup>۱</sup>

«کجاست آن برنده و قطع کننده رشته های دروغ و بہتان؟»

یا بر این معنا: کجاست آن آقا کہ قید و بندہای شرک و کفر و بدعت را از  
ہم گسیختہ نماید!

### اصل منشاء دروغ تکذیب مقام ربوبیت است!

در بند مورد شرح کہ اشارہ بہ کلمہ «حبائل» شدہ است، معلوم می دارد کہ  
دروغ و افتراء قید و بندہای بسیار و رشته های گوناگونی دارد، بخصوص در موارد  
مختلفی کہ بر خدا و فرستادگان او دروغ و افتراء می بندند.  
شاید این معنا برای کسانی کہ آشنائی بہ آیات الہی ندارند موجب اعجاب  
باشد، کہ گفتہ شود: خدایتعالی متجاوز از دوست مورد از آیات قرآنی درباره دروغ  
و مذمت آن و آنچه ناشی از تہمت زدن و بہتان و افتراء است سخن بہ میان آورده کہ  
بیشتر درباره اہل شرک و کفر و نفاق و تکذیب کنندگان آیات الہی است.  
البتہ باید توجہ داشت کہ در بند مورد شرح سر منشاء تکذیب و افتراء

۱- «حبائل» جمع «حبالہ» بہ معنی قید و بند، و حبل کہ بہ معنی رشته و ریسمان آمدہ از همین معنی گرفتہ شدہ

است، و «افتراء» بہ معنی: بہتان و تہمت زدن است (و چیزی را بہ دروغ نسبت بہ کسی دادن).

همان انکار مقام ربوبیت و در مسئله شرك و كفر است که بیشتر در تمام دوران اقوام گذشته نفی توحید کرده و خدا و پیامبران را تکذیب می کردند. همچنان می بینید که در چند مورد در قرآن مجید بر وجوه گوناگون اشاره می فرماید:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ<sup>۱</sup> يَا بَر

مضامین دیگر که می فرماید:

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ - كَذَّبَتْ قَوْمُ ثَمُودَ - كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ<sup>۲</sup>

که این بیانات نشانگر آنستکه اقوام گذشته در هر دوران بر تکذیب و دروغ پردازی در امر حق بسیار اصرار داشته اند، و این خود در اول بهتان و افتراء بر پروردگار عالم است، همچنانکه در جایی می فرماید:

أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ<sup>۳</sup> «ببین چگونه بر پروردگار

خویش دروغ و افتراء می بندند».

۱- سوره ص آیه ۱۲.

۲- سوره شعراء آیه ۱۰۵ و آیات بعد.

۳- سوره نساء آیه ۵۰.

و این معنا در نزد خدایتعالی بسیار مورد اهمیت است که در پانزده آیه درباره گستاخی این گروه مکرر می فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ...<sup>۱</sup>

«چه کسی ستمکارتر است از آنکه بر خدا دروغ بسته او را تکذیب نموده است»

این همان اشاره به مشرکان و کسانی است که منکر توحید و نبوت و معاد هستند و برای ذات پاک حقتعالی شریک قائل می شوند و از آیات او روی برمی گردانند.

و یا بر وجه دیگر که می فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ...<sup>۲</sup>

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ می بندد، یا حق را پس

از آنکه به سراغش آمده تکذیب می کند»

در اینجا تکذیب حق تمام آن نشانه هائیکه از طرف پروردگار عالم برای هدایت خلق از ارسال رسل و فرو فرستادن کتب آسمانی ارائه شده است.

اما این گروه را قرآن مجید مکرر ستمکارترین مردم معرفی کرده است، چون صفاتی که برای آنها ذکر شده همه بر این معنا باز می گردد که در مسئله شرک و انکار نبوت و معاد و تکذیب آیات الهی است، همچنانکه در گفتار الهی تهمت و افتراء بر خدا به عنوان صفت بارز آنان ذکر شده است.

۱- سوره انعام آیه ۲۱.

۲- سوره عنکبوت آیه ۶۸.



اکنون از مجموع این آیات که مکرر درباره منکرین مقام ربوبیت و افتراء زندگان به خدا و تکذیب کنندگان پیمبران و انکار کنندگان آیات الهی و رستاخیز آمده است، چنین برمی آید که تا زمان ظهور و انقلاب امام این رویه ادامه داشته بلکه عمومیت بیشتری پیدا می کند و دیگر اکثر مردم جهان در مسئله دین و خداشناسی بی تفاوت بوده یا بر انکار اصرار می ورزند بلکه کار آنها هم به تکذیب و دروغ پردازی هم کشیده خواهد شد، پس آنوقت است که وجود مقدس منجی عالم بشریت به امر خدایتعالی قیام کرده و بعد از ارائه طریق حق تمام دروغگویان و دروغ پردازان و تکذیب کنندگان را به هلاکت رسانیده و دوران صدق و صفا و راستی را برقرار می نماید.

## خدایتعالی در مورد دروغگویان بسیار سختگیر است!

در بحث گذشته این توجه را حاصل کردید که چه گروهی از مردم نزد خدایتعالی ستمکارترین افراد عالم هستند، و دانستید که آنان همان افرادی هستند که افتراء و دروغ به خدا بسته و آیات او را تکذیب کرده و انکار حق و حقیقت می نمایند، در اینجا بی مورد نیست که دانسته شود خدایتعالی چه نظری نسبت به آنان داشته و خصوصیات آنها چیست و کیفر و مجازات آنان چگونه است. در اول باید این توجه را حاصل کرد که این گروه قابل هدایت نیستند، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كُفَّارٌ<sup>۱</sup> «خداوند آنکس را که دروغگو و کفران کننده است هدایت نمی کند»

چرا که خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است. و در جای دیگر این معنا را بوجه دیگر تأیید کرده می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ<sup>۲</sup> «خداوند کسی را که اسراف در دروغگویی دارد هدایت نمی کند» و مجازات دروغگوئیهها دامن خود او را خواهد گرفت.

و از آنجا که شدت مجازات آنان بسیار سنگین است خدایتعالی در سوره

۱- سوره زمر آیه ۳.

۲- سوره مومن آیه ۲۸.

مرسلات بعد از آنکه در مقام سوگند وعده های خود را دربارہ رستاخیز برمی شمارد و پاداش متقین و کیفر مجرمین را یادآور می شود، سپس در تہ مورد در همان يك سوره مکرر می فرماید: **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**، «وای در آنروز بر تکذیب کنندگان». (تفرین و شر و بدی باد بر آنها که خدا و پیامبر و روز رستاخیز را تکذیب می کنند) آنان از رحمت خدا دور خواهند بود.

و از آنطرف می بینید که خدایتعالی در سوره «الرحمن» بعد از آنکه نعمتهای بسیار خود را از مادی و معنوی در دنیا و آخرت برمی شمارد، بروجه توییح آمیزی دروغگویان را مورد سرزنش قرار داده و در ۳۱ آیه مکرر می فرماید:

**قَبَائِلٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**، «پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید».

البته این موضوع را کاملاً باید مورد توجه قرار داد، همانطور که در متن فقره مورد شرح اشاره به رشته های بسیار و گوناگون دروغگوئی شده است، این معنا نسبت به تمام مراحل دروغ و دروغ پردازیها و تهمت و افتراء عمومیت دارد، و باید دانست که هرگونه دروغ و دروغگوئی از نظر خدایتعالی و از نظر شرع و دین و وجدان مردود می باشد، چون دروغ گفتن در واقع همان کتمان حق و خلاف حقیقت است اینستکه خدایتعالی در جایی می فرماید:

**فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** <sup>۱</sup> «پس قرار دادیم لعنت خدا بر دروغگویان»

و این هشدار بزرگ است که معلوم می‌دارد با آنکه دروغ و دروغگوئی در هر دوران بسیار متداول است و طبق قرائنی که در دست است این منشاء و مایه فساد و تباهی تا زمان ظهور امام ولی عصر (عج) به حد نهائی خود می‌رسد و حق و حقیقت مورد تکذیب قرار می‌گیرد، لذا آن بزرگوار با قدرت مقام ولایت و سیاست جانانه که اعمال می‌کند این صفت بسیار مذموم را از میان مردم برخواهد انداخت، و در پیروزی انقلاب خود تمام قید و بندها را در این زمینه از هم گسیخته خواهد کرد

ظاهر شود او زهوشیاری به نبوغ	آنکس که در امر دین درآید به فروغ
پس قطع کند ریشه بهتان و دروغ	بر راستی و حق همه را سوق دهد

\* \* \* \* \*

چون کرد خدا به ذکرش این معنا یاد	سر منشاء کذب و افتراء است فساد
پس لعنت حق بر آن گنهکاران باد	که کس نبود نگون تر از اهل دروغ

\* \* \* \* \*

باید نکند نعمت او را انکار	گر شکر خدا کسی نگیرد بر کار
کاریست که زار باشد از آن بیزار	تکذیب روا نباشد اندر ره حق

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ مُبِيدِ الْعُتَاةِ وَالْمُرْدَةِ

« کجاست (آن بزرگوار نیرومند) که هلاک کننده و نابود کننده سرکشان و

متمردان است؟ »

نابودی تمام گروههای نابکار امری مسلم است.

قبل از آنکه بخواهیم وارد این موضوع شویم توجه به این معنا لازم است که دانسته شود: چگونه امام زمان علیه السلام به هنگام قیام خود تمام آنانکه از دین خدا روگردان هستند، تمام کسانیکه از فرمان خدا سرباز می زنند، تمام آنانکه یاغی و سرکش و طغیانگرند، تمام آنها که گستاخی و گردنکشی می نمایند، تمام کسانیکه از حدود و مرز الهی خارج شده اند، همه و همه را به هلاکت خواهد رسانید، چون دیگر زمانی رسیده است که دنیا از این آشفتگی ها خسته شده و تمام مردم که خود در این ماجراها گریبانگیر شدند، از این بیدادگریها و ظلم و جور و فساد و تبه کاریها به ستوه آمده اند، دیگر موقع آن رسیده که باید برنامه الهی اجرا شده و دولت کریمه ای به وجود آید.

چقدر حکومتهای استکباری که در جهان دم از صلح و عدالت زده اند، و جز با نابرابری و ستمکاری و ستیزه جوئی چیز دیگری ندارند، دیگر کسی طاقت شنیدن شعارها و تبلیغات دروغین در جهان ندارد، و ناچار تمام ستمکاران جبار که تظاهر به نیکی و اصلاح طلبی کرده اند به خاک و خون کشیده شده و به هلاکت می رسند.

اینکه می بینید در فقرات این دعا بیشتر از مسائل با آیات قرآنی تطبیق داده می شود از آنجهت است که دانسته شود امام علیه السلام در قیام خود با چه گروههایی مواجه می شود و با ارتباط با دوران گذشته چگونه باید آنها را قلع و قمع

نماید.

اکنون در همین زمینه توجه خواننده را به معنای هر يك از کلمات در بند مورد شرح با ارتباط به آیات الهی جلب می‌نمائیم تا معلوم گردد افرادی که در مقابل امام علیه السلام به هنگام قیام ایستادگی و مخالفت می‌کنند از چه سنخ و گروهی هستند

در اول باید توجه داشت که واژه «مبید» به معنی نابود کننده است و «بید» به معنای فنا و از بین رفتن است در قرآن مجید فقط در يك آیه اشاره به این کلمه شده است، آنجا که می‌فرماید: قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا<sup>۱</sup> «یعنی گمان نمی‌کنم هرگز نابود شود»

اما اصل مطلب در معنای واژه «عتاة» کلمه دیگر از فقره مورد شرح است که آن به معنی: سرکشان و طغیان‌کنندگان آمده است و «عتوو عتا» که اصل این کلمه می‌باشد به معنی: تجاوز و نافرمانی است.

در قرآن مجید این کلمه بیشتر درباره کسانی اطلاق شده است که از اطاعت امر خدا سر باز زده و سرپیچی آنان توأم با عناد و لجاح بوده است، بخصوص درباره آنان که کبر و خودبینی سراسر وجودشان را گرفته بوده است همچنان در مورد گروهی که در لجاجت خود اصرار داشته و انکار وجود پروردگار را داشتند می‌فرماید:

...لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عِتْوًا كَبِيرًا<sup>۲</sup>

۱- سوره کهف آیه ۳۵.

۲- سوره فرقان آیه ۲۱.

« یعنی آنها کسانی بودند که در نفس خود تکبر ورزیدند و طغیان و سرکشی نمودند »

و این همان روشی است که در همین دوران استکبار جهانی در پیش گرفته و تا زمان ظهور امام ولی عصر به حدّ نهائی خود می رسد

و اما در کلمه آخر فقره مورد شرح در معنای کلمه « مَرَدَه » که از ماده « مَرُود » بر وزن « سُروِد » است، آنهم به معنی طغیان و سرکشی آمده است، همچنانکه در اصطلاح عمومی هم « متحرّد » به معنی سرکش و یاغی است.

و از آنجا که این واژه در مرتبه صفتی پست و ننگین است، خدایتعالی در چند مورد در قرآن مجید آنرا نسبت به شیطان و شیطان صفتان داده است و در جایی می فرماید: وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ<sup>۱</sup> اشاره بر اینکه: ما آسمان را با ستارگان تزئین کردیم و آنرا از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم، و در جای دیگر درباره کسانی که از این موجود سرکش پیروی می کنند و بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا به مجادله می پردازند می فرماید:

و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ<sup>۲</sup>

« یعنی گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند »

۱- سوره صافات آیه ۷.

۲- سوره حج آیه ۳.

در اینجا خدایتعالی مردم طاغی و سرکش را پیرو همان موجود طاغی و سرکش خوانده است، و در جای دیگر درباره مشرکان در رابطه با همین معنا می فرماید: وَ اِنْ يَدْعُونَ اِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا<sup>۱</sup> «و نمی خوانند آنان جز شیطان سرکش را» .

حال دانستید که امام زمان علیه السلام در هنگام قیام خود مواجه با چه گروه بسیاری از شیطان صفتان است که باید ریشه آنانرا قطع نماید.

تا پاك كند جهان هم از شرّ و شرور	دارد به كجا آن مه جانانه حضور
در وقت قیام خود به هنگام ظهور	شیطان صفتان را همه نابود کند

\* \* \* \* \*

آسوده نشین که خواهد آمد آن یار	يك نکته بس است تا بگویم بر «زار»
نابود شود هر آنکه بودش آزار	آنکه که شود جهان ز بیداد خراب

\* \* \* \* \*



## أَيْنَ مُسْتَأْصِلٍ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ التَّضْلِيلِ وَ الْإِلْحَادِ ۱

« کجاست؟ (آن پیشوای مقتدریکه) برطرف کننده و ریشه برانداز دشمنان خدا و مردم گمراه و بی دین است»

### چه کسانی کفر و ضلالت را بر ایمان ترجیح می دهند؟

امام علیه السلام پیرو بیانات خود باز اشاره به گروههایی می کند که در هنگام قیام باید پاکسازی شوند، که يك دسته از آنها معاندین لجوج و دسته دیگر گمراهان، و همچنین گروه ملحدین که از دین خدا برگشته اند می باشند، که در واقع آنها همه در صف ضلالت قرار دارند.

بنابر این برای توجه به این معنا هیچ راهنمایی بالاتر از گفتار الهی نیست تا دانسته شود چه کسانی در وادی گمراهی و ضلالت در افتاده اند، و چه کسانی در قیام مقدس امام ولی عصر با آن بزرگوار مقابله و مبارزه می کنند. در قرآن مجید آیات بسیاری در این زمینه آمده است که خود تفسیر موضوعی جداگانه ای را در بر می گیرد.

اکنون برای اینکه دانسته شود در ارتباط با فقره مورد شرح چه کسانی اهل ضلالت و گمراهی هستند، توجه نمائید که خدایتعالی چگونه آنانرا معرفی کرده است،

۱- «مستأصل» یعنی از بن برکن و ریشه برانداز= «عناد» یعنی: ستیزه کردن، کجروی، گردن کشی، کینه توزی و دشمنی می باشد= «الحداد» در اصل از ماده «لحد» بر وزن «مهد» به معنی حفره ای که دريك طرف قرار گرفته، و به هر کاریکه از حد وسط مایل به افراط و تفریط کند الحداد گفته می شود- و معانی دیگر آن عبارت است از: بت پرستی، انکار خداوند کردن، از دین برگشتن، کفر و بی دینی، و هر گونه خصومت و جدالی که در برابر امر خدایتعالی بوجود آورند- و از این جهت آنانکه در قیام امام علیه السلام با آن بزرگوار مقابله می کنند آنانرا ملحدین می خوانند.

جائی می فرماید:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا<sup>۱</sup>

«کسیکه نافرمانی خدا و پیامبرش کند گرفتار گمراهی آشکاری شده است»  
یعنی راه سعادت را گم کرده و خود را به بیراهه و بدبختی کشانیده است، و همچنین قرآن مجید گروه دیگری را در ضلالت بر این وجه معرفی می نماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا  
بَعِيدًا<sup>۲</sup>

«کسانی که کافر شدند و باز داشتند دیگران را از راه خدا در گمراهی دور و  
درازی گرفتار شده اند»

این گروه بدترین راه ضلالت را اختیار کرده، علاوه بر گمراهی خود دیگران  
را گمراه کرده اند، آنان کفر را با بجاقت و عناد آمیخته و در بیراهه گام گذاشته اند که  
از راه حق بسیار فاصله گرفته اند.

و این دسته در واقع مترادف با مشرکان هستند که خدایتعالی درباره آنان

فرمود:

۱- سوره احزاب آیه ۳۶.

۲- سوره نساء آیه ۱۶۷.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا<sup>۱</sup> «هر کس برای خدا  
شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است»

و خلاصه آنکه خدایتعالی این معنا را در جایی بر وجه جامعتری بیان داشته، و  
می فرماید:

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ  
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا<sup>۲</sup>

«کسیکه خدا و فرشتگان او و کتابها و پیمبرانش و همچنین روز بازپسین را  
انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است»

بنابر این کسیکه به این پنج اصل مهم پشت پا زند، آنچنان از جاده اصلی  
منحرف شده که بازگشتش به شاهراه هدایت به آسانی ممکن نیست.  
و این مسئله ای است که تا هنگام قیام امام ولی عصر (عج) اغلب مردم  
جهان را دربر گرفته و او علیه السلام باید با آنان تا مرحله پیروزی مقابله نماید.  
اما گروه دیگری که در بند مورد شرح مشمول همین پاکسازی خواهند شد،  
آنانند که از دین خدا برگشته و بنام «ملحدین» معرفی شده اند و آنان انکار مقام  
ربوبیت را داشته و یا در واقع کفر و بی دینی را اختیار کرده اند و بر جدال و مخالفت  
و خصومت با آن بزرگوار تن در داده اند.

۱- سوره نساء آیه ۱۱۶.

۲- سوره نساء آیه ۱۳۶.

و این گروه هم خود مترادف با مشرکان هستند، همچنانکه در جایی  
خدایتعالی می فرماید:

انَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا...<sup>۱</sup>

«آنانکه دربارہ آیات ما انحراف می کنند و انکار می نمایند و از استقامت عدول  
می کنند بر ما مخفی نیستند»

حاصل آنکه: تمام گروهها که هلاکت و نابودی آنان بوسیله امام زمان  
علیه السلام تأکید شده است، با جزئی تفاوت در يك ردیف در مرتبه ضلالت و  
گمراهی قرار گرفته اند، و باید آن بزرگوار در قیام خود کار آنها را یکسره نماید.

در وادی پر خطر بیفتد گمراه	آنکس که نباشد از حقیقت آگاه
خود کرده چنین قبول خواه و ناخواه	ناچار به دوزخ است منزلگاهش

\* \* \* \* \*

از هم بکند جدا گنهکار و سعید	روزی برسد که آن سپه دار رشید
نابود شوند بر عذابی چو شدید	آنانکه به وادی ضلالت ماندند

\* \* \* \* \*

دیگر نه کسی ملحد و کافر ماند  
گر چه بُود این مقام قدری مکتوم  
آن رهبر خلق جمله را می راند  
زار است که سرّ آن همه می داند

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مَذِلِّ الْأَعْدَاءِ

«کجاست؟ (آن عزیز یا عزّت) که عزّت بخش دوستان حق و خوار کننده دشمنان خدا و اولیاء اوست»

یا بر این معنا: کجاست؟ آن آقائیکه دوستان خدا را عزیز و دشمنان او را ذلیل و خوار نماید.

یاوران امام زمان علیه السلام در مقام عالی عزّت هستند!!  
 قبلاً باید به این نکته توجه داشت که عزّت و قدرت مخصوص خدایتعالی می باشد، و نگارنده در کتاب «معارف الهی» در شرح فقره ای از دعای سحر که داعی عرض می کند: **اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِأَعْرَافِهَا...**  
 این معنا را از نظر قرآن مجید بر وجه گسترده ای آورده است، و با اشاره به این آیه شریفه که می فرماید:

**فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**<sup>۱</sup> ثابت می دارد که تنها خدایتعالی قاهر و غالب بر همه چیز است، عزّت می دهد هر کس را که خواهد، و ارجمند سازد آنکس را که مورد عنایت قرار دهد، همچنان کریمه: **تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ**، بر همین معنا آمده است.  
 و آن چنان است که بزرگان عالم در پیشگاه عظمتش خاشع و خاضعند، قدرتی بالاتر از قدرت او نیست، در دنیا و آخرت سربلندی و ارجمندی و ذلت و خواری در اختیار اوست.

همچنانکه خود آقا امام زمان علیه السلام در دعای افتتاح این معنا را با مضمون جالبی آورده و اشاره می فرماید: قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعْزَاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعِظْمَتِهِ الْعُظْمَاءُ... مقهور می کند به عزت خود عزیزان را، یعنی در مقابل عزت و ارجمندیش همه مقهور و مغلوبند، و بزرگان در پیشگاه عظمتش فروتن و خاشعند، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است، يَا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ.

اما با آنکه حقتعالی خود فرمود: تمام عزت از آن اوست، در جای دیگر از نظر افاضه و اعطاء مقام عزت به برگزیدگان اولیاء خود اشاره می فرماید: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup> «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است» که در حقیقت عزت هر فرد و هر چیز در عالم از عزت او سبحانه است، و این مقام عزت حقیقی است.

اما آنانکه در ظاهر در این دنیا از نظر آزمایش الهی در نظر خلق شریف و ارجمند شدند و شایستگی مقام حقیقی عزت را ندارند، چنانکه خدایتعالی اراده فرماید به عزت و غلبه خود در آن واحد آنها را خوار و ذلیل و بيمقدار خواهد کرد، همچنانکه این معنا در شرح همین فقره از دعا اشاره شده است، و امام زمان علیه السلام در قیام خود به فرمان حقتعالی اهل ایمان را عزت بخشیده و صاحبان عزت پوشالی را به ذلت می کشاند، یعنی در آن روز که اهل استکبار و ثروتمندان بی ایمان جهان فکر می کنند که عزیز دنیا هستند بطلان گمان آنها ظاهر خواهد شد، و چنان در آن انقلاب عظیم خوار و ذلیل می شوند و پوز آنان به خاک مالیده می شود که ذلت حقیقی را درمی یابند.

اما بالعکس اهل ایمان و کسانی که مورد استعمار مستکبران بودند بلکه تمام مستضعفان خداشناس که در زیر سلطه و اقتدار ظالمانه ستمگران به سر می برده اند و آنانکه در ظاهر امر در نزد متکبران و قدرتمندان خوار و خفیف بوده اند، همه عزیز و ارجمند شده و در مقام احترام در می آیند، و آنوقت است که مشیت حقتعالی چنان تعلق می گیرد که آنانرا پیشوا و رهبر و صاحب عزت گرداند، و در این معنا اشاره ای در قرآن مجید آمده است که می فرماید:

... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى  
 الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ.....<sup>۱</sup>

اشاره بر اینکه: ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما که از آئین خود بازگردد (به خدا زبانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، آنان در برابر مؤمنان متواضع و مهربان و در برابر ستمکاران و کافران نیرومندند.

این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که بعضی آنرا در مورد علی علیه السلام در فتح خیبر می دانند. ولی جالب اینکه: در تفسیر برهان و اثنی عشر، آورده اند: که این آیه در شان مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه و اصحاب او نازل شده است و اول آیه خطاب به آن کسانی است که ظلم کردند بر آل محمد علیهم السلام و ایشانرا مقهور و مقتول ساختند و حق آنانرا را غصب نمودند، و مؤید اینست فرمایش «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ» چه این موجب آنست که این قوم موصوفه موجود نبوده باشند در وقت نزول، پس خطاب شامل قوم موصوفه بعد از ایشان باشد



تا به قیام ساعت، و منافاتی در جمع این حدیث و احادیث سابقه نیست. در پایان این بحث گفته می شود: که اصلاً ذلت بخشیدن مخالفان در زمان حکومت حقه الهیه به دست توانای امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، این معنا در قرآن مجید بسیار روشن آمده است که در جایی اشاره می فرماید: کسانی که با خدا و رسول او دشمنی می کنند و عناد و ستیزگی در پیش می گیرند آنها در زمره ذلیل ترین افراد عالم هستند،

قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ** ۱

پس در آن انقلاب عظیم کسانی که با حکومت حقه الهیه مخالفت می ورزند و به مبارزه برمی خیزند، آنها خود به خود ذلیل ترین افرادند، و آنانکه از دین حق حمایت می کنند عزت و ارجمندی را برای خود کسب کرده اند.

در بعضی از ادعیه هم آمده است: **يَا مُعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ**، که در شرح این معنا اشاره شده است: مهدی علیه السلام در قیام خود شیعیان مستضعف را عزیز و کافران مستکبر را ذلیل خواهد ساخت

بر امر خدای بسته خود این پیمان	آنکس که دهد عزت اهل ایمان
ذلت دهد او به هر که دارد عصیان	که خوار کند هر آنکه نافرمان است

\* \* \* \* \*

عزّت بُود از خدا و از آل رسول  
پس ذلت اهل کفر را شکی نیست  
هم آنکه در اعتقادش اینست قبول  
دیدی تو اگر که کافرانند ملول

\* \* \* \* \*

هر کس که گرفت اصل ایمان در کار  
چون هر که بُود عزیز از عزّت اوست  
در عزّت خود نمود بر حق اقرار  
اینست که بارها همین گوید «زار»

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى

«کجاست؟ (آن صاحب تقوی) که کلام جامع او بر تقوی و پرهیزگاری است»

### کلام جامع الهی بر تقوی بنیانگذاری شده است!

چه خوب است که بیشتر از فقرات این دعا ارتباط قرآنی داشته و خواننده را به پاره ای از اسرار آیات الهی آشنا می سازد.

نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح چند فقره از زیارت جامعه دربارہ اینکه ائمه هدی علیهم السلام پیشوای متقین بوده و خود ازهد و اتقی از تمام اهل عالم هستند و همچنین در این مورد که آن بزرگواران همگی در توحید و سفارش به تقوا بسیار تأکید کرده اند مطالب گسترده ای آورده است.

ولی اکنون در اینجا برای اینکه دانسته شود که برنامه حکومت حق الهیه و کلام جواهر آسای امام زمان علیه السلام در برقراری دین خدا و دولت کریمه چیست؟ در ارتباط با فقره مورد شرح توجه خواننده را به پاره ای از آیات الهی در این مورد جلب می نمائیم.

قبلاً باید توجه داشت: که بطور کلی تقوی عبارت از فرمانبرداری و فروتنی بندگان در برابر پروردگار عالم و دوری جستن از عذاب الهی است، همچنین رضا و خوشنودی خدایتعالی را طلبیدن و از هر گونه نافرمانی و خطا درگذشتن است، و بطوریکه گفته اند «حق تقوی» همانا فرد اعلای بندگی می باشد، بنحویکه هیچگونه سستی و غفلتی در آن راه نیابد و تماش فرمانبرداری محض و شکرگزاری خالص باشد، و این مراتب و درجاتی دارد که مرتبه کمال آن در وسع و قدرت بیشتر از مردم نخواهد بود.

در مورد تقوی و متقین در قرآن مجید آیات بسیاری آمده است، که از همان سرآغاز اشاره به طریق سالکین این راه شده و می فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>

«این همان کتابی است که در آن تردیدی نیست و وسیله هدایت برای پرهیزگاران است» این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که اهل تقوی را کاملاً معرفی می نماید.

ولی در جای دیگر خدایتعالی اهل ایمان را دعوت به مرتبه عالی تقوی و پرهیزگاری کرده و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ...<sup>۲</sup>

اشاره بر اینکه: ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که حق تقوی و پرهیزگاری است از خدا بپرهیزید و گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید.

در میان مفسران در اینکه منظور از «حق تقوی» چیست؟ سخن بسیار است، اما چنانکه بسیاری گفته اند: حق تقوی آخرین و عالیترین درجه پرهیزگاری است، که پرهیز از هر گونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق می باشد، و همچنین اطاعت و فرمانبرداری کامل از اوامر و نواهی او سبحانه و تعالی است، که در این راه به مرتبه کامل نمی رسد مگر آنکس که عمل او خالص و پاک باشد.

و بنابر روایاتی معنای «حق تقوی» آنستکه: خدا چنان اطاعت شود که

۱- سوره البقره آیه ۲.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۲.

معصیتی همراهش نباشد و چنان در یاد بماند که فراموشی همراهش نباشد و چنان سپاسگزاری شود که کفرانی در آن راه نیابد.

در تفسیر المیزان، آورده: برای تقوی منازلی است که فهم عوام مردم قدرت و توانائی بر آنرا تصدیق نمی کند، و از موضوعات خارج از استطاعت آدمی می شمارد، یا اینکه مردان میدان تقوی و پرهیزگاری آنها را در پشت سر گذاشته، با همت عالی به دشوارتر از آنها اقبال کرده اند!!

آری از جمله: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، هر کس به حسب استطاعت و قدرت شخصی خود معنائی می فهمد و بدنبال آن می رود، اینجاست که خدایتعالی برای سیر و سلوک و رسیدن به مقام عالی تقوی دستور می دهد که تا اندازه استطاعت و توانائی هر کس به سوی آن حرکت کند، و این منافاتی به آیه دیگر ندارد که می فرماید:

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ »

ائمہ ہدی علیہم السلام پیشوای متقین و پرهیز کارانند.

اما اصل موضوع در فقرہ مورد شرح کہ اشارہ می فرماید: **أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى**، ارتباط بر این معنا دارد کہ تقوی بر چه کسانی ملازم است، و قبلاً گفته شد کہ تقوی منازل و مراتبی دارد کہ در مرتبہ اول از ایمان بہ غیب شروع شدہ و بہ اطاعت و فرمانبرداری کامل در اوامر و نواہی الہی تا مرز رضا و خوشنودی او سبحانہ و تعالی پایان پذیرفتہ، و ہر کس در این راہ بہ مرتبہ ای دست می یابد تا بعدیکہ بعضی تقوی ملازم آنها شدہ و از آنان جدا نخواہد شد چنانکہ در قرآن مجید آمدہ است: زمانیکہ خدایتعالی آرامش و سکینت را بہ رسول اکرم و بر مؤمنین نازل کرد، سپس فرمود: **وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقُّ بِهَا....**<sup>۱</sup>

کہ کلمہ تقوی را نیروی جدانشدنی از ایشان بیان فرمود، و شاید «کلمہ» در آیہ همان روح ایمان باشد کہ هموارہ آدمی را امر بہ تقوی می کند، و یا بہ اعتبار دیگر اشارہ بر اینستکہ تقوی را ملازم ایشان کرد کہ پیوستہ با آنان باشد.

چقدر جای توجہ است کہ ہر گاہ برخورد با چنین آیاتی از قرآن مجید می کنیم می بینیم کہ در حقیقت روح معنا ارتباطی مستقیم با مقام ائمہ ہدی علیہم السلام برقرار می نماید، همچنانکہ در ذیل آیہ شریفہ در « کتاب توحید » آورده است کہ در خطبہ ای از امیرالمؤمنین علیہ السلام است کہ فرمود: **نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى**، اشارہ بر اینکہ: مائیم کلمہ تقوی و طریق ہدایت و دستگیرہ محکم و استواری کہ انقطاع بر آن حاصل نیست

و در کتاب اکمال، ہم از حضرت رضا علیہ السلام این روایت نقل شدہ

است که فرمود:

نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَىٰ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ

بنابر این کسی به مراتب عالی تقوی نخواهد رسید جز به پیروی و اطاعت از رسول اکرم و ائمه هدی (ع) چون تنها این بزرگوارانند که علامات و نشانه های کامل تقوی در آنها پدیدار و دوستان خود را به سوی این مقام رهبری می نمایند:

و از طرف دیگر: خدایتعالی درباره تقوی و متقین در قرآن مجید آیات بسیاری آورده که از جهات گوناگون بندگانرا امر به پرهیزگاری برای نیل به مقام رستگاری کرده است.

سفارش ائمه هدی علیهم السّلام همه در تقوی و پرهیزگاری است. اگر خواننده بخواهد این توجه را حاصل نماید که برنامه حکومت امام زمان علیه السّلام در دولت کریمه او چیست؟ و اعلامیه هائیکه همزمان با انقلاب و قیام آن بزرگوار از طرف او صادر می شود چگونه است، و همچنین آنحضرت در چه زمینه هایی سخن پراکنی دارد، این معنا در همین يك جمله از فقره مورد شرح گنجانیده شده که اشاره می فرماید: **أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى** . یعنی کجاست آن بزرگواریکه در سخنرانیهای خود مردم را همه به تقوی و پرهیزگاری دعوت نماید:

برای درك این موضوع بهتر آنستکه به توصیه و سفارش جدّ بزرگوارش امام علی علیه السّلام توجه شود، چون ائمه هدی علیهم السّلام همگی در تعلیمات عالیّه خود بر يك روش خاص و استوار هدایت مردم را به عهده داشته اند، همچنانکه در زیارت جامع می خوانید: **وَ وَصَّيْتُكُمْ التَّقْوَى وَ فَعَلْتُكُمْ الْخَيْرَ** «سفارش و توصیه شما امامان همه به تقوی و پرهیزگاری است و کار شما همه نیکو می باشد»

اکنون در رابطه با فقره مورد شرح و از آنجهت که اصولاً دانسته شود که تقوی و عمل به آن چیست؟ اشاره به بعضی از سخنان امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه می شود تا مصداق این معنا کاملاً ظاهر گردد.

در قسمتی از خطبه ۱۱۳ در پیرو سرخط این اعلامیه: **أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ**... می فرماید: بندگان خدا شما را سفارش می کنم به تقوی و ترس از خدا که آن تقوی توشه راه آخرت است، و توشه ای که صاحب آنرا به منزل مقصود می رساند، و پناهی است که می رهاوند و به مراد فائز می گرداند، ای بندگان خدا همانا تقوای خدا منع کرده است اولیاء خود را از حرامها و



لازم ساخته دل‌های ایشان را بر ترس به خدا تا بیدارگردانیده شبهای ایشانرا در نماز و تشنه ساخته گرمای روزهای ایشان را در روزه.

در این خطبه يك سلسله از مراتب و موارد تقوی را متذکر شده که خواننده برای اطلاع کامل باید به همان خطبه مراجعه نماید.

و باز در خطبه ۸۲ که آنرا خطبه «غراء» می نامند، در ذیل عبارت: **أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ضَرَبَ لَكُمْ الْأَمْثَالَ...** اشاره به يك سلسله دیگر از موارد تقوی کرده می فرماید: وصیت می کنم شما را ای بندگان خدا به تقوی و پرهیزگاری و ترس از عذاب خدا، خدائی که برای شما مثل ها زده است، تا پند گیرید و از خواب غفلت بیدار گردید، و تعیین نمود برای شما دوران حیات شما را که از آن بیش و کم نگردد، و پوشیده بر شما لباسها و روزی شما را توسعه داد، و احاطه کرد به شما از جهت احصاء و آماده ساخت برای شما جزا را، و بوسیله حجت‌های خود شما را بترسانید و در آزمایش قرار داد.

و این خطبه بسیار طولانی است که اهل معرفت باید برای آشنائی به مقام تقوی آنرا مورد مطالعه قرار دهند.

اما وصیت جالب آنحضرت درباره تقوی به فرزندش امام حسن علیه السلام است، در حالیکه از مفهوم آن خطبه برمی آید که آن وصیت جنبه عمومی داشته و برای همگان است، و نگارنده را دریغ آمد از اینکه در اینجا به چند جمله از آن اشاره نکند.

در قسمتی از خطبه ۳۱ «باب المختار» آنحضرت در ذیل این بیان: **فَأَنِّي**

**أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، أَيُّ بَنِيَّ...** اشاره فرمود: که ای فرزند من تو را سفارش و وصیت می کنم به پرهیزگاری و ترس از خدا و سفارش می کنم تو را به ملازمت امر و

فرمان خدایتعالی و به آباد داشتن دل خود بیسار او و چنگ زدن به ریسمان او و آن سبب و رشته ایکه بین تو و خدا استوارتر می باشد، و دلت را به موعظه و اندرز زنده بدار، و بر زهد و پارسائی بمیران و به یقین و باور به ایمان خدا و رسول توانائی ده و به حکمت و دانش احکام الهی روشن نما، و بیسارآوری از مرگ خود را ذلیل و خوار گردان و به اقرار به فناء و نیست شدن دنیا خود را به بدیها و دردهای دنیا بینا کن و به هجوم آوردن روزگار در گردش شبانه روز خود را بترسان.

و نیز ادامه می دهد: آخرت را به دنیای خویش مفروش، در چیزیکه نمی دانی سخن مگوی، و در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن، و از رفتن راهی خودداری کن که از گمراهی آن بترسی، زیرا خودداری در هنگام سرگردانی گمراهی بهتر است از انجام دادن کارهای ترسناک، و به نیکوکاری امر کن تا اهل آن گردی و به دست و زیانت ناپسندیده را نهی نما، جهاد کن جهادی که شایسته است در راه خدا، و از سرزنش، سرزنش کنندگان باک نداشته باش، و برای حق هر جا هر سخنی که باشد اقدام کن، در همه کارها نفس خویش را به خدا واگذار و در وصیت من فهم و اندیشه خود را به کار گیر.

اکنون این توجه را داشته باشید که این قسمت از سخنان علی علیه السلام در تقوی و پرهیزگاری است، و چون بیانات ائمه هدی علیهم السلام همه از یک مأخذ سرچشمه می گیرد، خوب متوجه این معنا باشید که امام زمان علیه السلام در قیام خود گذشته از مراتب این بیانات مسئله تقوی را به طوری به جهانیان اعلام می دارد که متناسب اوضاع آنزمان در حکومت حق الهیه باشد، یعنی با آنکه تمام کلمات ائمه هدی علیهم السلام در تقوی جامع است، جامعیت سخنان آن بزرگوار در مرتبه ای قرار می گیرد که توجه تمام مردم جهانرا بخود جلب می نماید و برای عموم قابل درک می باشد.

آنکس که ندارد به جز از حق پروا  
دانی چه کند سخنوری در بلوا  
گوید ز خدا و از رسول و قرآن  
باشد همه گفته های او در تقوا

\* \* \* \* \*

آنگاه که پیروزی او گشت تمام  
بر خلق جهان فرستد او نیز پیام  
که طاعت امر حق به هر نحو کنید  
اینست همان جامع تقوا به کلام

\* \* \* \* \*

ای کاش که ما را ره تقوی بودی  
چون در ره غیر حق ندارد سودی  
بسیار که «زار» با خود این عهد نمود  
راهی برود که باشدش خوشنودی

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى

«کجاست؟ آن در رحمت الهی که از آن درگاه به سوی معرفت و شناسائی او وارد شوند»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن دری که گشاده می شود به سوی خداجویان و طالبان دین و ایمان.

### معنی «باب الله» چیست؟!

اینکه در این فقره از دعا حضرت بقیة الله امام زمان علیه السلام «باب الله» خوانده شده است در این معنا چند وجه مورد توجه است:

وجه اول آنکه گفته شود، آن بزرگوار باب ایمان به خداوند است، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه هدی علیهم السلام می خوانیم: «وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ» اشاره بر اینکه مراتب غائی ایمان باید زیر نظر آن بزرگواران طی شود، و راهی را که آنان در این مقام برگزیده اند باید انتخاب شود که در واقع دروازه های طرق ایمان باید بوسیله آن آقایان گشوده شود!!

همچنانکه امام زمان علیه السلام در هنگام قیام خود دروازه های ایمان را بر تمام مناطق جهان و افراد عالم می گشاید.

وجه دوم: آنکه ممکن است معنی «باب الله» در شأن ائمه هدی همان باب رحمت و نعمت الهی باشد که از طریق آن بزرگواران به اهل عالم افاضه می شود و آنان همه رحمت و نعمتی برای جهانیان هستند که بندگان از در آن رحمت ها به نعمتهای الهی می رسند و وارد میدان سعادت و خوشبختی و کامیابی می شوند، و در بعضی از ادعیه اشاراتی در این معنا آمده است.

وجه سوم: آنکه آن بزرگواران «باب الحوائج» هستند و حاجات مردم در مقام توسل به آنان برآورده می شود و حتی انبیاء عظام هم هر گاه تقاضای مهمی از خدایتعالی داشته اند از باب توسل به آنان برآمده و خدایتعالی خواسته های آنها را برآورده است.

و اصولاً این موضوع در میان تمام افراد اهل ایمان عمومیت داشته و آنانکه اعتقاد کامل بر این امر دارند در حوائج خود مکرر در مقام توسل برآمده و به خواسته های خود رسیده اند.

وجه چهارم: ممکن است آن بزرگواران باب امتحان خلایق باشند که بوسیله آنان مردم آزمایش شوند، و این معنا به اعتبار فقره دیگر از زیارت جامعه کبیره است که اشاره می فرماید: **وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ** «یعنی بوسیله شما آزمایش می شوند مردم»

و اگر بر این موضوع کاملاً توجه شود خواهیم دریافت که از همان صدر اول اسلام در زمان خود رسول اکرم این باب افتتاح گردید، بسیار شنیده اید که در انتصاب حضرت علی علیه السلام به مقام خلافت همان مسلمانان چگونه در آزمایش قرار گرفتند و علی علیه السلام در آغاز چگونه وسیله آزمایش قرار گرفت، همچنانکه اکثر مردم از عهده این امتحان برنیامدند و راه خطا را پیمودند.

البته تمام ائمه هدی وسیله آزمایش برای خلق بوده اند، يك نگاه اجمالی به تاریخ زندگانی آن بزرگواران کافیهست، اگر تنها به داستان کربلا توجهی کرده باشید، این معنا بر شما روشن خواهد شد، که چگونه امام حسین علیه السلام در آن واقعه تاریخی باب آزمایش برای مردم زمان خود بود، بلکه باب آزمایش الهی برای عموم مردم جهان که در هر دوران در مقابل ستم قرار گرفته اند، که این آزمایش تا زمان ظهور فرزندش امام ولی عصر (عج) ادامه دارد.

دیدید که چگونه آن بزرگوار حجت را به اهل کفر و عصیان و طغیان تمام کرد و چگونه تمام افراد و گروهها در آن قیام شرافتمندانه مورد آزمایش قرار گرفتند و تنها عده قلیلی از عهده این امتحان برآمدند.

و از طرف دیگر: در معنای باب آزمایش بوسیله ائمه هدی می توان گفت: که این باب، باب متابعت از ایشان است که هر کس از در ولایت برای اطاعت از امر خدا و رسول داخل شود از عهده امتحان بخوبی بر آمده است، چون این درب براه مستقیمی به سوی خدایتعالی گشوده شده است، که در واقع هر کس از آنان متابعت کند، دریچه علم و کمال به روی او بازگشته و به مقام شامخ ایمان رسیده است، چون آن بزرگواران درهای معرفتی هستند که به سوی معرفت حقتعالی گشاده شده اند.

و از همین جهت است که خدایتعالی در جایی اشاره می فرماید: ..... وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...<sup>۱</sup> «بیایید در خانه ها از درهای آنها» یا در هر مقامی از طریق صحیح و دروازه مخصوص آن داخل شوید.

جالب اینکه در ذیل آیه شریفه در بیشتر از تفاسیر روایتی از امام باقر از تفاسیر اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند؛ که در مورد این آیه فرمود: ما ابواب خداوند و طریق وصول به او و داعیان به سوی بهشت خدا می باشیم.

و از اشاره ای که در این روایت بکار رفته است، معلوم می دارد که در تمام امور دینی و مذهبی، هر کس باید از طریق اصلی که راه ائمه هدی علیهم السلام است وارد شود و برنامه های خود را از آنها بگیرد؛ چون وحی در خانه آنها نازل شده و آنان پرورش یافتگان مکتب وحی الهی می باشند.

و از همه چیز گذشته، آنان باب علوم الهی هستند، همچنانکه رسول اکرم

در کلام جواهر آسای خود فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيْهَا بَابُهَا** و شرح این معنا قبلاً در همین کتاب گذشت و دانسته شد که آن بزرگواران همه ابواب خزائن علوم الهی هستند.

اکنون در پایان این بحث چنین نتیجه گیری می شود که معنای «باب الله» بسیار گسترده است؛ که نگارنده بهیچوجه قادر نیست که غیر از مطالبی که ارائه کرده است چیز دیگری بیان نماید و حقیقت امر آنستکه: ابهت کلام در حدی می باشد که غیر از خود امام کسی توانائی ندارد که از حقایق آن مطالبی به قالب الفاظ در آورد و آنچه که گفته شد در حد استعداد ما می باشد. لذا از ساحت مقدس امام علیه السلام پوزش و معذرت طلبیده و خاتمه کلاماً بحضور یکایک از ائمه هدی به مصداق زیارت امین الله در ارتباط با شرح همین معنا سلامی عرضه می داریم:

**السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبُ اللَّهِ وَ بَابُهُ.**

درهای در درگه حق است وسیع	یک درب از آن دریست بسیار رفیع
آن در که کلید آن بود نزد امام	تا باز شود رسی به یاران شفیع

\* \* \* \* \*

خواهی که روی به سوی درگاه اله	باید زد روی نگریدی گمراه
گر از در خاص او قدم برداری	از وسعت رحمتش شوی خود آگاه

\* \* \* \* \*

اینست حدیث من به واقع بینان	طی کرده طریق خود زیاب ایمان
هم از در علم و رحمتش راهی هست	راهی که گشاده می شود بر آنان

\* \* \* \* \*

اینست عجب که هر دری باشد باز      سالک برسد بر آنچه باشد دمساز  
لیکن زدری که «زار» افتاد براه      طی کرد به یک لحظه بسی راه دراز

\* \* \* \* \*

### أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ

کجاست آن وجه الهی یا «آئینه خدائی» که اولیاء حق به او روی آورند؟  
یا به اعتبار دیگر: کجاست؟ آن وجه نورانی که دوستان خدا به سوی او  
توجه حاصل نمایند!

### وجه خدایتعالی از نظر قرآن مجید

اسرار بسیاری در بعضی از فقرات این دعا نهفته شده است که در شرح آنها  
باید کمال احتیاط را بکار برد، در عین حال چه باید کرد که خواننده بتواند اهمیت  
مطالب این کلمات جواهر آسای را تا حدی درک نماید.

همچنان در فقره مورد شرح که به وجه خدا در شأن امام اشاره شده این معنا  
بسیار دقیق است که باید در اول دانسته شود «وجه» چه معنا دارد.

اگر بخواهیم در این مورد به قرآن مجید توجه داشته باشیم می بینیم که  
تفسیر بعضی از آیات مربوطه «وجه» را به ذات خدایتعالی معنی کرده اند همچنانکه  
جائی می فرماید: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**.....<sup>۱</sup> که اشاره بر اینستکه:



«همه کس در معرض فنا هستند جز ذات پروردگار» و در جایی دیگر فرمود: **وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْأِكْرَامِ**<sup>۱</sup> «هیچ چیز به صفت بقاء متصف نخواهد شد مگر ذات اقدس خدا».

آقا علی علیه السلام هم در دعای کمیل اشاره به این معنا عرض می کند: **وَ بِوَجْهِكَ الْبَاقِيَ بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ** پس در اینجا به این اعتبار وجه خدایتعالی به معنی ذات اقدس اوست، و بعضی از مفسران گفته اند: در این آیات که وجه بکار برده شده يك نوع احترام و اهمیتی است که مقام بزرگی و شرافت را می رساند. بعضی دیگر: معنی وجه را صفات کریمه خدایتعالی ذکر کرده اند که با ثبوت ذات اقدس او ثابتند.

و بعضی دیگر از مفسرین وجه خدایتعالی را ثواب و خوشنودی او ذکر کرده اند، و استناد به این آیه شریفه نموده که می فرماید:

.... **وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**....<sup>۲</sup>

و بعضی هم به معنی رضای پروردگار آورده و به این کریمه استناد

کرده اند: **وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ**...<sup>۳</sup>

در تفسیر مجمع البیان: آورده: «وجه خدا» یعنی خود خدا!!

در تفسیر المیزان، پس از شرحی به تفصیل در این مورد آورده: که ممکن است مراد

۱- سوره الرحمن آیه ۲۷.

۲- سوره البقره آیه ۲۷۲.

۳- سوره رعد آیه ۲۲.

به کلمه «وجه» جهت‌ی باشد که منسوب به خدا است، که خدا از آن ناحیه منظور می‌شود، و به سویش توجه می‌کنند (این معناها فقره مورد شرح ارتباط مستقیم دارد) چون طریق امام زمان علیه السلام همان جهت‌ی می‌باشد که منسوب به خدا است و توجه مردم را به خود جلب می‌نماید!! پس چون آن بزرگوار قیام نماید تمام اولیاء و دوستان خدا متوجه او شده و به سوی حضرتش روی آورند، و مصداق فقره مورد شرح ظاهر خواهد شد که: **أَيَّنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.**

### چگونه وجه خدایتعالی اشاره بوجود مقدس امام شده است!

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که در فقره مورد شرح که «وجه خدا» اشاره بوجود مقدس امام زمان علیه السلام شده چه معنا دارد. در اول باید دانست که در کتب لغت و قاموسها در چند صفحه در معانی «وجه» توضیحات گسترده‌ای داده اند که در اینجا بی مورد نیست به چند معنا از آن در ارتباط با بیان مورد شرح مختصر اشاره ای شود. بعضی از معانی وجه را که صاحبان قاموس متذکر شده اند از این قرار است: صورت، چهره، روی هر چیز، طریقه، قصد، نیت، جمال، جهت، ناحیه، قدر، منزلت و رضا می‌باشد.

اما آنچه که می‌توان در ارتباط به فقره مورد شرح بر این معانی تعبیر نمود همان معنای «جمال» است که ظاهراً صورت نیکو و وجه زیبایی می‌باشد، و باطن آن تجلی حسن و زیبایی و جلوه گر مراتب روحانیت و معنویت است که توجه به آن در اعلی مرتبه لذت می‌باشد.

و در این مورد می توان گفت: که حقیقت جمال بالاتر از حسن و زیبایی است، چون در مرحله جذابیت قرار داشته و اختیار قلوب را به سوی خود می کشاند. و در واقع مقام ظهور جمال تجلی به صفات و مقامیست که دیده ها و دلها با مشاهده به زیباییهای آن مجذوب و فریفته می شوند، همچنانکه ذات اقدس الهی به صفات جمال آراسته و در مقام وجود او ثابت است، همانطور که در اسماء صفات او آمده است **يَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ**.

بنابر این در این فقره از دعا که اشاره می فرماید: **أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ** مراد از «وجه الله» همان پرتوی از وجه نورانی الهی است که نمایانگر عظمت و نیکوئیهای اوست، و این همان جلوه‌ای است که صفات جمیله او سبحانه در آئینه مقام ولایت تجلی کرده است.

و یا به اعتبار دیگر: این همان «وجه الله» است که قلوب اهل ایمان را به خود جلب کرده و مرتبه صفت جمال را در وجود مقدس امام زمان علیه السلام ظاهر می سازد، و از اینجهت هر کس به سوی آن بزرگوار روی آورد گویا به سوی حقتعالی توجه پیدا کرده است.

هنگام ظهور یاران امام همه نزد او حضور یابند!

موضوع دیگری که از اسرار دیگر مطالب این فقره از دعاء است، توجه و گرایش اهل ایمان به ظهور امام علیه السلام و استقبال یارانش در آن قیام ثمربخش است که در او کین اخطار در آن اعلامیه ای که صادر می فرماید، تمام یاران و اصحاب او هر کجا که باشند پروانه وار به گرد شمع وجود او جمع شده و با دیدار همان وجه نیکو و سیمای نورانی او که در حقیقت آئینه تمام نمای جمال حق است علاقه و محبت خود را به آنجناب ابراز می دارند، همچنانکه گویا دیگر نمی توانند دیده از رخسار و جمال محبوب خود بردارند، و بقدری شیفته و جاذب آن بزرگوار می شوند، همچنانکه شمایل و سیمای جد بزرگوارش را در نظر مجسم کرده اند، و همه گوش به فرمان او قرار داده و آماده مبارزه و جهاد می شوند!

شاید اشاره کلام در فقره مورد شرح که فرمود: کجاست آن وجه الهی که:  
الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ، منظور از توجه اولیاء به سوی آن بزرگوار، همان گردهمائی اصحاب و یاران او و دیگران از اهل ایمان هستند که آنان به مجرد اطلاع از ظهور آنجناب برای استقبال او علیه السلام از یکدیگر سبقت جستند و باوسائل سریع السیری که در آن زمان در اختیار مردم جهان است از تمام ممالک دنیا به سوی او می شتابند.

همچنان آیات قرآنی اشاره به گردهمائی اصحاب و یاران مهدی آمده است که در اینجا تنها به يك آیه اکتفا می کنیم، آنجا که می فرماید:

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا  
يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً.....<sup>۱</sup>

برای هر طایفه ای قبله ای است که متوجه آن شوند، پس پیشی بگیرید در  
نیکیها و اعمال خیر بر دیگران و هر جا که باشید خداوند شما را حاضر  
می کند.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت بما رسیده جمله: «أَيْنَمَا تُكُونُوا  
يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» به اصحاب مهدی علیه السلام تفسیر شده است.

از جمله تفسیر برهان، چهارده حدیث از ائمه معصومین علیهم السلام  
روایت نموده و در استشهاد به آیه شریفه آورده است که مراد اصحاب حضرت قائم  
هستند که از اطراف زمین خدمت آنحضرت جمع می شوند.

در کتاب **روضه کافی**، از امام باقر علیه السلام روایت کرده، که بعد از  
ذکر این جمله فرمود: که منظور از اصحاب امام قائم علیه السلام که سیصد و سیزده  
نفر می باشند، به خدا سوگند منظور از «أُمَّةٌ مَعْدُودَةٌ» آنها هستند که در يك ساعت  
همگی جمع می شوند، همچنان پاره های ابر پائیزی که در اثر تندباد، جمع و متراکم  
می گردد.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: به خدا  
سوگند هنگامیکه مهدی علیه السلام قیام کند تمام پیروان ما را از شهرها گرد خود  
جمع می کند.

در پایان این بحث در ارتباط با فقره مورد شرح روایتی را که در ذیل آیات  
مربوطه در «تفسیر لاهیجی» از حضرت امام صادق علیه السلام آورده متذکر

می شویم، همچنانکه فرمود: نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ وَ بِهِ اسْتِنَادُ اَيْنِ رَوَايَتِ  
پس از شرحی کوتاه انبیاء و اوصیاء را «وجه الله» نامیده است.

حاصل که کنم سخن به يك نکته تمام	اینست حقیقتی که در عین کلام
در وجه خدا اگر نظر خواهی کرد	بینی همه جلوه گاه آن نزد امام

\* \* \* \* \*

آنانکه به عشق یار بی تاب شوند	هنگام ظهور جزء اصحاب شوند
بینند جمال یار در جلوه دوست	از خود گذرند و محو آداب شوند

\* \* \* \* \*

من در نظرم جمال یار است هنوز	به به چه صفا در انتظار است هنوز
خوش گفتم مرا هاتف غیبی در گوش	دیدم به جهان که «زار» زار است هنوز

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

«کجاست آن وجود مقدسی که بوسیله او افاضات و موهبت‌های الهی، زمین و آسمان را بهم متصل می‌کند»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن آقائیکه واسطه میان خالق و مخلوق است!

چگونه امام علیه السلام وسیله اتصال بین زمین و آسمان است! آنانکه اطلاعی از شئون مقام ائمه هدی علیهم السلام در حد شایسته ای ندارند، این معنا بر آنها گران است که درک نمایند چگونه آن بزرگواران می‌توانند در امر ولایت به اذن خدایتعالی متصرف به این عالم باشند و فرمان آنها در تمام اشیاء جاری و نافذ باشد.

بسیار این مسئله برای اهل ایمان و حتی برای عموم شیعیان ضرورت دارد، که اگر چه به امر امامت و ولایت اعتقاد دارند، ولی باید بطوری به حقیقت آن مقام آشنا شوند و بطوری امام را بشناسند که خدایتعالی خود آنانرا معرفی کرده است اکنون باید در این مورد توجه داشت که ائمه هدی علیهم السلام صاحب مسند و مقام ولایت تکوینی و دارای منصب و رتبه ولایت تشریحی از جانب پروردگار عالم هستند، و به اذن و فرمان الهی عالم در اختیار و قبضه اقتدار آن بزرگواران بوده و می‌باشد، یعنی هر قدرت و تصرفی که به انبیاء و اولیاء داده شود همه به اذن و فرمان مستمر الهی است و با لطف و عنایت او می‌توانند در ممکنات تصرف نمایند، چون هر کس در هر مقام و رتبه ای که باشد بخودی خود نمی‌تواند بدون اذن خدایتعالی کوچکترین کاری که مربوط به عالم تکوین باشد انجام دهد، مگر شنیدید که عیسی علیه السلام گفت: من به اذن خدایتعالی کور را بینا و مرده را زنده می‌کنم، و از طرف دیگر هر يك از اولیاء حق که ولایت تکوینی

داشته باشند ولایت جزئی و خاص بوده و ولایت تام و مطلق غیر آنچه مخصوص ذات اقدس الهی است به موهبت بر آنها اعطاء می گردد.

خوب است برای درك کامل این معنا علاقه مندان به سیاق کلام در زیارت جامعه کبیره که بهترین معرف ائمه هدی علیهم السّلام است توجه نمایند که آنهم از سخنان یکی از خود آقایان بزرگواران امام دهم حضرت هادی علیهم السّلام است.<sup>۱</sup>  
در آن زیارت در رابطه با همین موضوع در فقره مورد شرح در معرفی آن بزرگواران چنین اشاره می فرماید:

وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.

یعنی خدایتعالی به خاطر شما نگاه میدارد آسمان و زمین را در جای خود تا نیفتد به زمین «سقوط نکند» جز به امر و فرمانش

پس اهمیت این موضوع با توجه به فقره مورد شرح در شناسائی امام زمان علیه السّلام بخوبی روشن می شود، چون این بیان عیناً از آیه قرآنی اقتباس شده و از نظر اهمیت در فقرات زیارت قالب گرفته است، همچنانکه در آیه شریفه می فرماید:

..... وَ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ<sup>۲</sup> و همچنین در آیه

دیگر بر مضمون دیگر می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا<sup>۳</sup>، که حاصل معنا اشاره

۱- نگارنده: در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را در حد توانائی خود بر وجه گسترده ای بیان داشته است که طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- سوره حج آیه ۶۵.

۳- سوره فاطر آیه ۴۵.



بر آنستکه: خدایتعالی نگاه می دارد کرات و اجرام سماوی را تا بر زمین نیفتند جز به اذن و فرمان خودش.

و شاهد کلام در آیات شریفه روایاتی می باشد که در بعضی از تفاسیر آمده است.

در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود: «بِنَا يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» یعنی به سبب وجود ما خدایتعالی نگاه می دارد آسمانها و زمین را از اینکه زایل گردند!

و از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» یعنی اگر نباشد در زمین یکی از ما هر آینه فرو می رود زمین با اهل آن.

بنابر این از برکت وجود آن بزرگواران که حجج الهی در روی زمین هستند آسمان و زمین با هم اتصال داشته و به خاطر ایشان قوای جاذبه در آنها حکمفرما است، و این معنا در دعای عدلیه در شأن امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه خوب آورده و اشاره می فرماید:

و بِيَقَائِهِ بَقِيَّتُ الدُّنْيَا، وَ بِيَمْنِهِ رِزْقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتِ  
الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ

«با ماندگاری او مانده است جهان، و از خیر و برکت او روزی دریافته  
آفریدگان، و از وجود او استوار مانده زمین و آسمان»

اما اشاره دیگری هم بر مضمون دیگر در ذیل آیه شریفه آمده است که می فرماید:

... وَ لَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ  
كَرْهاً.....<sup>۱</sup>

«و تمام کسانی که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا اجبار در برابر فرمان او  
تسلیم اند»

در ذیل آیه شریفه در تفسیر برهان آورده است: «ابن بکیر» گوید: سؤال  
نمودم حضرت ابوالحسن علیه السلام را از این آیه شریفه، فرمود: نازل شد در حق  
حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه، که وقتی آن بزرگوار قیام نمود، به یهود و نصاری  
و بت پرستان و کفار در شرق و غرب زمین اعلام کرده و عرضه فرماید بر آنها اسلام  
را، پس هر که اسلام آورد به طوع، امر فرماید او را به آنچه در اسلام واجب شده و  
خدایتعالی امر فرموده، و هر که اسلام نیاورد او را به هلاکت رساند، تا آنکه باقی  
نماند در مشارق و مغارب هیچکس مگر موحد شود خدا را.

اکنون که مقام آن بزرگوار در مرتبه امامت و ولایت روشن گردید و دانسته  
شد منزلت او در نزد خدایتعالی در چه مقام است، پس شایسته است که در شأن آن  
بزرگوار گفته شود: امام زمان، قطب عالم امکان، امام عالمیان، ناموس دهر، مدار  
عصر، ولی امر و حجّت خدا در روی زمین است.

اما در پایان این بحث با آنکه این موضوع خارج از مقام شرح و تفسیر در  
دعای ندبه است، ولی نگارنده بر خود لازم دانست که بعضی از محبان و دوستان آقا  
امام زمان را متذکر سازد که در شناخت امام خود توجه بیشتری مبذول دارند  
همچنانکه در همین دوران مشاهده گردید گروهی از عوام که خود را دوست و محب

آقا می دانند، گاهی ندانسته شعارهایی می دادند که خارج از شأن آن بزرگوار است، بسیار شنیده اید که می گفتند « مهدی در جبهه ها علمدار است » یا با این شعار دیگر: برای دفن شهدا مهدی بیا مهدی بیا، و بسیار شعارهای دیگر از این قبیل که در خور شأن آن مقام ارجمند نیست.

« سبحان الله » این گونه شعارها جسارت به ساحت مقدس آن بزرگوار است، آن حجت بر حق، آن صاحب الامر، آن برگزیده خدا، آن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه که زمین و آسمان و آنچه در آنهاست به امر خدایتعالی در زیر فرمان و اقتدار اوست، آن آقا که اگر اراده فرماید در يك آن تمام ممالك جهان زیر و رو شده و تبدیل به خاکستر می گردد، و اگر اشاره فرماید تمام اهل کفر و طغیان در آن واحد به هلاکت خواهند رسید، آیا شایسته است که بیاید کسی را دفن نماید یا پرچم سبزی بر دوش گذاشته و جلودار شود!!

بلی اگر شنیده اید که او پرچم دار است، صحیح است ولی آن بزرگوار برافرازنده پرچم توحید و اسلام در سرتاسر ممالك جهان است او علیه السلام عکم هدایت خلق را بر دوش می کشد (همچنانکه در شرح این معنا در فقره بعد مطالبی خواهد آمد)

امید است که دوستان و ارادتمندان آن آقا با تحقیقات کامل و مطالعه این کتاب شریف امام زمان خود را بهتر بشناسند!

آن حجت حق کجاست کز روی یقین  
پیوست دهد چو آسمان را به زمین  
یعنی که کند متصل از فرش به عرش  
تا آنکه جهان بیایدش زیر نگین

اینست مقام آنکه در کون و مکان  
با اذن خدا توان کند گن فیکون  
تسلیم بود بر امر او انس و جان  
کاری که بود مرحله اش در امکان

\* \* \* \* \*

بر اهل خرد بود مقامش معلوم  
از بی خردان رنج نمی گیرد «زار»  
قدری که چو شایسته بود بر معصوم  
چون شأن ولی بود بر آنها مکتوم

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى<sup>۱</sup>

کجاست؟ «صاحب الزمان» !! آن صاحب روز پیروزی و برافرازنده پرچم توحید و هدایت.

پرچم هدایت در تمام ممالک جهان افراشته می شود.

اینکه در بند مورد شرح کلمه «صاحب» اشاره بوجود مقدس امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شده است، این یکی از القاب آن بزرگوار است که او را «صاحب الزمان» خوانند و این از آنجهت است که آنحضرت همیشه با زمان همراه است و در کنار مردم و با آنان پیوسته و امام و پیشوای آنها می باشد، و همچنین یار و یاور بر اهل ایمان در هر دوران است، که نتیجه نهائی از این دوستی و همراهی استمرار مقام امامت آن بزرگوار تا هنگام ظهور و روز تعیین شده است که در آن روز، فتح و پیروزی او در تمام ممالک جهان گسترده شده، و می گشاید درهای ایمان را به روی خلق، و حکم و داوری می کند بر تمام مردم جهان، لذا او را صاحب بوم الفتح گفته و به «صاحب الزمان» و «صاحب الامر» ملقب کرده اند.

آری در آن روز فتح پرچم اسلام بر مراکز تمام دادگستریهای جهان افراشته شده و باب هدایت بروی خلق عالم گشوده خواهد شد، یعنی آن بزرگوار دنیا را می کند همان برنامه ای که هر يك از ائمه هدی بعد از رسول علیهم السلام پی گیری کردند و از هدایت و ارشاد خلق فروگذاری نکردند.

قبلاً درباره اینکه ائمه هدی همه هادی و رهبر مردم در هر دوران بودند

۱- «صاحب» به معنی: ملازم، معاشر، یار، دوست، مالک، دارنده و اصحاب است.

«رایت» به معنی: بیرق، علم، پرچم، علامت و نشانه است.

مطالبی گذشت، ولی در اینجا توجه خواننده را به روایتی که به شرح این فقره ارتباط مستقیم دارد جلب می‌نمائیم.

در کتاب «معانی الاخبار» به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم در تفسیر این جمله از آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چه می‌فرمائید؟ فرمود: هر امامی هادی هر قومی است در زمان خودشان، (بنابر این هدایت از همین باب برائمه هدی جریان یافته) تا آنکه بوجود مقدس مهدی علیه السلام رسیده است

و بنابر روایاتی که قبلاً گذشت، همچنانکه امام اول شیعیان هادی است امام آخر هم مهدی می‌باشد، و روزی در رسد که پرچم هدایت را برای غالب ساختن دین حق بر تمام ادیان در سرتاسر جهان برافرازد و هم اکنون در پرتو هدایتش جهان در انتظارمقدم مبارك اوست.

در پایان این بحث در ارتباط با جمله آخر از فقره مورد شرح که اشاره می‌فرماید: «وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى» طبق بعضی از روایات، این همان رایت و پرچمی است که از طرف رسول خدا در فتوحات صدر اسلام به دست علی علیه السلام سپرده شده و با برافراشتن آن فتح و پیروزی نصیب لشکریان اسلام می‌گردید و آن پرچم نزد اهل بیت علیهم السلام باقی ماند تا چون حضرت قائم ظهور نماید آن پرچم را برافرازد.

آنکس که بود صاحب این عصر و زمان  
هم صاحب روز فتح و هم ملك جهان  
روزی برسد که پرچم دین حق  
افراشته سازد او به دربار شهان

\* \* \* \* \*

زان پس همه جا حکومت از آن اوست  
هر گوشه از جهان بر عدل است قرار  
منصوب نسازد او به کاری جز دوست  
جانا چه حکومتی که بسیار نکوست

\* \* \* \* \*

آری شود از وجودش عالم آباد  
دیگر نبُود فساد و ظلم و بیداد  
چون رهبریش بُود همه عدل و داد  
بنگر که چگونه «زار» باشد دلشاد

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ مَوْلَفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا<sup>۱</sup>

«کجاست؟ «آن مصلح حقیقی» که جامه صلح بر جهانیان بپوشاند و پیوند دهد خلق عالم را به آرامش و رضا»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آن الفت دهنده و گردآورنده تفرقه اندازان و جدائی طلبان به سوی وحدت و رضا و خوشنودی خدا

### پیوند مردم با یکدیگر در راه صلح و صفا و خوشنودی

آنچه از این معنا استنباط می شود، آنستکه: قبل از ظهور امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اوضاع اجتماعی مردم بر نحوی است که از هم گریزان و گروه به گروه با یکدیگر در حال جدال و خصومت هستند، صلح و صفا از میان آنها رخت برسته و همه از دست یکدیگر ناراضی و به ستوه آمده اند، تمام دول عالم در حال جنگ و نزاع با یکدیگر و همه از سلاحهای نابود کننده که در اختیار همه آنها می باشد ناراحت و وحشت زده هستند، نمی دانند چه باید کرد!!

آنوقت است که شاید در هنگام ظهور و آغاز انقلاب، امام علیه السلام همان اعلامیه ای که در زمان رسول اکرم صادر شده بر جهانیان اعلام فرماید، و بر همان مصداق کریمه: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا<sup>۲</sup>** به اهل عالم برساند: که ای مردم: همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و در این اخطاریه جهانیانرا دعوت به اتفاق و اتحاد نماید و همه را به سوی اسلام و قرآن بخواند تا کسی باقی نماند که دین حق الهیه را نپذیرفته باشد و همه مردم جهان را به مقام رسالت

۱- «شمول» به معنی، فراگرفتن و احاطه، مثل «جامه به خود پیچیدن» و «شمل» به معنی، دربر گرفته .

۲- سوره آل عمران آیه ۱۰۳.



رسول اکرم و ولایت ائمه هدی اعتقاد کامل حاصل نمایند.  
در اینجا بی مورد نیست که در ارتباط با فقره مورد شرح این آیه شریفه  
تطبیق داده شود که در پیرو آیه بالا می فرماید:

..... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ  
قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا...

«بیاد بیاورید نعمت بزرگ خدا را که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در  
میان شما الفت ایجاد کرد.»

در تطبیق این آیه شریفه با فقره مورد شرح ممکن است همان یادآوری نعمت  
الهی ایجاد دوستی و برادری کند در میان گروهها، و مردم را وادار به اندیشه و  
تفکر در وضع اندوه بار گذشته نماید و اختلاف و پراکندگی را به امر وحدت و رضا و  
خوشنودی رساند و از اینطریق دلها را با هم الفت دهد و در پرتو این یگانگی و در  
پناه چنگ زدن به حبل الله ایجاد محبت در قلوب همگی کرده و رضا و خوشنودی  
خدایتعالی را فراهم سازد.

در زیر لوای حق به حکم قرآن	آن کو که کند جمع همه اهل جهان
تألیف دهد قلوب اهل ایمان	در صلح و صفا و بر رضای یزدان

\* \* \* \* \*

هر کس که رسد به هر که گوید که درود	پس دوستی و محبت آید بوجود
چیزی نبود مگر که خوانند سرود	جز تهنیت و سلام در خوشنودی

\* \* \* \* \*

در شکر و سپاس سبقت از هم جویند      با هم سخن از فضل الهی گویند  
دیگر نه کسی راه ضلالت پوید      راهی که برفته «زار» با هم پویند

\* \* \* \* \*

أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ أَيْنَ الطَّالِبِ  
بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا<sup>۱</sup>

«کجاست «آن منتقم حقیقی» که از ظلم و ستم و کینه توزی امت، بر پیامبران و فرزندانشان دادخواهی کند، و قصاص خون بنا حق ریخته آنان نماید.»  
«کجاست آن آقا که از خون جذبزرگوارش کشته شده در کربلا انتقام گیرد.»

### انتقام گرفتن از قاتلین پیامبران بوسیله امام علیه السلام

در این بند از دعا در اول اشاره به انتقام دشمنان و کینه ورزان با پیامبران الهی شده است، و این جزء یکی از موارد برنامه های انقلاب آن بزرگوار است، چون ستمکاریهایی که بر انبیا و فرزندان آنها وارد شده کمتر انتقام از عاملین و منکران و قاتلان آنها گرفته شده است، و به مصداق آیه شریفه که می فرماید:

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ<sup>۱</sup> وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ<sup>۲</sup> باید  
گذشته از عذاب اخروی به شکنجه و رسوائی دنیائی هم برسند.

و این از نظر آزمایش الهی است که پیامبران و اقوام ایشان را در هر دوران در مسیر امتحان قرار داده و تاریخ نشان می دهد که همیشه امتها به دشمنی و مخاصمت برخاسته و باطل را بر حق ترجیح می دادند، همچنانکه خدایتعالی خود می فرماید:

۱- «ذحول» به معنی دشمنی و کینه توزی است.

۲- سوره البقره آیه ۱۱۴.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ <sup>۱</sup> «و همچنین برای

هر پیامبری دشمنی از مجرمین قرار دادیم»

و بسیار شنیده اید که اغلب مخالفان و ستیزه جویان در هر دوران پیامبران الهی را کشتند، بطوریکه در قرآن مجید می بینیم در بسیاری از آیات مکرر فرموده است: وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ <sup>۲</sup> که آنان بدترین مردم از اهل کفر و عصیان بودند و انبیاء خدا را بنا حق کشتند، همچنانکه حضرت یحیی و حضرت زکریا و غیره را کشتند.

و در خبر است که طغیان این از حد در گذشتگان به حدی بود که در يك بامداد هفتاد پیغمبر را در بازار کشتند.

در تفسیر اثنی عشری، آورده: که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که بعد از تلاوت این آیه فرمود: بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در ساعت اول روز کشتند، پس یکصد و دوازده نفر از عباد برخاستند تا برایشان امر به معروف و نهی از منکر کنند، ایشانرا هم نیز در آخر روز کشتند، و این موضوع تفسیر گسترده ای دارد.

اما آنچه مسلم است مجازات و انتقام گرفتن از ظالم، حق مظلوم و حق صاحب خون است، و هیچکس نمی تواند مانعی بر سر راه صاحبان حق ایجاد نماید، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

۱-سوره فرقان آیه ۳۱.

۲-سوره آل عمران آیه ۱۱۲.

وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ<sup>۱</sup> کسیکه

بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد ایرادی برای او نیست.

اکنون اگر گفته شود که این مأموریت چرا به عهده امام زمان علیه السلام گذاشته شده و از آنطرف معلوم است که در زمان ظهور آنحضرت دشمنان و قاتلین انبیاء و اولیاء حق در دنیا نیستند که مورد انتقام قرار گیرند، پس چگونه این معنا صورت عمل به خود خواهد گرفت؟:

در اول باید گفت که چون امام علیه السلام وارث تمام انبیاء و اوصیاء است و صاحب خون تمام مقتولین بنا حق کشته شده از آنان است و حق قصاص برای او ثابت می باشد، چون در تأیید این معنا خدایتعالی می فرماید:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيَّهِ سُلْطٰنًا<sup>۲</sup> «یعنی آنکس که

مظلوم کشته شده برای ولیش حق قصاص قرار دادیم»

بنابر این تنها باقی مانده اولیاء حق همان بزرگوار است که انتقام گیرنده از ظلم و ستمهایی می باشد که اهل کفر و ظلم بر انبیاء و اولیاء حق وارد کردند. و در ثانی، اگر گفته شود که چگونه ستمکاران و قاتلین برگزیدگان خدا که اکنون در دنیا نیستند در ظهور امام انتقام از آنها کشیده می شود: این معنا دو وجه دارد، یکی آنکه عیناً مربوط به خود قاتلین و ستمگران زمان انبیاء است، که بنا به تفسیر بعضی از آیات قرآنی و روایات مرسوطه که شرح آن کتاب جداگانه ای را در بر می گیرد، تمام تبه کاران روزگار سیاه که مخصوصاً با فرستادگان خدا و

۱- سوره شوری آیه ۴۱.

۲- سوره اسری آیه ۳۳.

اوصیاء ایشان در افتاده اند، به دنیا رجعت خواهند کرد و از آنها انتقام گرفته خواهد شد. نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در جمله «مُصَدِّقٌ بِرِجْعَتِكُمْ» شرحی به تفصیل در این معنا آورده و به اثبات رسیده است که این عقیده از عقاید حقه شیعه اثنی عشریه است.

و وجه دیگر اینکه مربوط به پیروان قاتلین و کسانی که بعد از آنها راضی به عمل زشت و ننگین ایشان می باشند یعنی کسانی که بر اعمال خلافکاری پدران و پیشینیان خود نسبت به دشمنی و خصومت با پیامبران و اولیاء حق راضی و خوشنود بودند و اکنون هم عمل آنانرا به قتل و ستمکاری با پیامبران تأیید می کنند و از کردار آنها خوشحالند، این گروه همه مشمول امر انتقام هستند.

همچنانکه، علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: راضی شونده به کار جماعتی از خیر و شر، داخل شونده در آن کار است و با ایشان شریک می باشد، و نیز بر داخل شونده در باطل دو گناه است، گناه بجا آوردن و گناه خوشنودی او به آن عمل.

پس در زمان ظهور امام آنانکه راضی بودند بر خصومت و دشمنی با پیامبران مشمول انتقام خواهند گردید.

یکی از اهداف قیام حضرت مهدی طلب خون امام حسین است! از مطالبی که گذشت دانسته شد که امام زمان علیه السلام وارث تمام انبیاء و اوصیاء بوده و انتقام گیرنده از دشمنان و قاتلین آن بزرگواران است، و اکنون در پیرو بند مورد شرح صراحتاً می فرماید: «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَا» و این معنا چنین می رساند که در برنامه انقلاب آن بزرگوار دیگر جانی برای ستمکاری ستمکاران باقی نخواهد ماند، تمام فرعون و فرعونیان و یزید و یزیدیان و امثال آنها دیگر نتوانند دنیا را به ظلم و فساد و تباهی کشانند، چون سرکوب پیروان و تابعین آنها جزء برنامه قیام و انقلاب بوده و هیچکس را هم قدرتی نیست که مانع پیروزی حق بر باطل گردد.

روایات بسیاری داریم که امام زمان علیه السلام انتقام گیرنده از دشمنان و قاتلین انبیاء و جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام می باشد، و اگر آن روایات هم نبود، بیان همین فقره از دعا سند آن برای ما بسیار معتبر است، امام صادق علیه السلام صراحتاً اشاره می فرماید: کجاست آن طلب کننده خون بهای شهید کربلا؟!۱

در کتاب «مصلح غیبی» آورده است<sup>۱</sup>: که یکی از اهداف قیام حضرت بقیة الله ارواحنا فداء طلب خون حضرت سید الشهداء علیه السلام است، زیرا در زیارت عاشورا که صحیح ترین سند را دارد می خوانیم:

أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

« که روزیم کند خونخواهی تو را با امامی پیرومند از خاندان محمد که درود خدا بر او و آلش باد » و در جای دیگر در همان زیارت آمده است

وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ هُدَى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ  
مِنْكُمْ...

که اشاره هر دو عبارت بر این معنا خلاصه می شود: خدا مرا روزی کند که در رکاب امام مهدی حجة بن الحسن علیه السلام که یاری شده و ظاهر و ناطق بحق است و از شما اهل بیت می باشد طلب خونتان را بکنم.

و باز در تأیید این معنا در زیارت عاشورای دیگر آمده است: وَ أَنْ يُؤَفِّقَنِي لِلطَّلَبِ بِثَارِكُمْ مَعَ الْأِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْهَادِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ « و مرا موفق دارد در طلب خون پاک شما که به ظلم ریختند در رکاب امام منتظر مهدی آل محمد از خونخواهان شما باشم.

حاصل این معانی اشاره بر اینست که: جنگ یزید و یزیدیان با حضرت سید الشهداء علیه السلام يك جنگ شخصی و فردی که دسته ای با دسته دیگر به خاطر دشمنی با هم، و یا حتی به خاطر کشورگشائی نبوده تا آنکه همان عده معلوم یعنی ستمگران آن زمان مورد مآخذه واقع شوند و با مردن آنها موضوع منتفی گردد، بلکه آن جنگ، جنگ حق و باطل و طرفدارانشان است و به اصطلاح امروز هدف مکتب بوده و نه شخص، و لذا این جنگ از اول دنیا و از روز نخست ادامه داشته ولی در هر زمانی به مناسبتها شدت و ضعف پیدا کرده و قربانیانی می گرفته است، تا آنکه در زمان حضرت سید الشهداء علیه السلام این جنگ به اوج خود



رسیده و یکی از بهترین اولاد ابوالبشر را شهید کرد و خون آنحضرت را بدون آنکه حکومت شیطانی را به کلی از بین ببرد به زمین ریخت.

و لذا در ادامه همان جنگ که حضرت بقية الله ارواحنا فداء قیام می کند، چون به پیروزی نهائی یعنی از بین بردن تمام آثار باطل و برقراری حق و حقیقت در سراسر جهان موفق می شود، در حقیقت طلب خون حضرت سید الشهداء علیه السلام را کرده و کسانی که در این مبارزه شرکت کنند در رکاب امام زمان علیه السلام موفق به طلب خون آن آقا شده اند

اینست که حضرت مهدی علیه السلام در اعلامیه خود می فرماید: ای

مردم جد غریب حسین را مظلوم کشتند!!

که گفته شود امام هنگام قیام  
خاص آنکه شهید کرنلا بود امام

يك مسئله شد تمام در اصل کلام  
خونخواهی هر شهید و مظلوم کند

\* \* \* \* \*

این امر بُود به نزد نیکان معلوم  
آن کشته راه حق که باشد معصوم

گویند حسین کشته شد بس مظلوم  
من در عجبم چه کس کُشد قاتل او

\* \* \* \* \*

کس نیست مگر صاحب هر عصر و زمان  
آنانکه به نزد «زار» باشند عیان

آن منتقمی که زنده باشد به جهان  
گیرد همه انتقام از بد کیشان

\* \* \* \* \*

أَيْنَ الْمَنْصُورِ عَلَيَّ مَنِ اعْتَدَى عَلَيَّ وَ افْتَرَى

«کجاست «آن امام مقتدریکه» پیروزمند و غلبه کننده است بر هر متجاوز و

تعدی کننده که نسبت دروغ و افتراء بر او بندد»

یا به اعتبار دیگر: کجاست آنکه یاری شده از جانب خدا است که بر

ستمکاران و تعدی کنندگان و افتراء زنندگان مظفر و پیروز باشد.

تمام متجاوزین در قیام امام علیه السلام سرکوب خواهند شد.

در این فقره از دعا که اشاره به «أَيْنَ الْمَنْصُورِ» شده است «منصور»

یکی از اسامی امام زمان علیه السلام است، همچنانکه در کتاب «نجم الثاقب» و در

کتب دیگر مذکور است.

در تفسیر فرات، در ذیل آیه شریفه: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً..... (که

قبلاً تفسیر آن گذشت) آورده است که مراد از (مقتول) حسین علیه السلام و مراد

از «منصور» امام زمان علیه السلام است، که آن بزرگوار با پیروزی و ظفر خونخواهی

می کند و انتقام می کشد از کسانی که بر اهل بیت رسول اکرم ستم روا داشته اند،

چون آن بزرگوار تنها کسی می باشد که حق انتقام کشیدن از آنها را دارد، مگر نه

خدایتعالی فرمود:

فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى

عَلَيْكُمْ.....<sup>۱</sup> «یعنی هر کس به شما تجاوز کرد شما هم با او مقابله با

مثل کنید.

پس آنهمه تعدی و تجاوز که نسبت به برگزیدگان خدا بعمل آمد و فرصتی برای قصاص و انتقام گرفتن از تجاوز کنندگان حاصل نگردیده و آنهمه ستمکاری که در هر دوران از طرف متعدیان بر مظلومان وارد می آید و تا دامنه ظهور امام زمان علیه السلام به سرعت و بر شدت ادامه می باید، پس چه کسی باید با آنها مقابله کند آنها که رعایت احکام الهی را نکردند و مردم را از راه خدا باز می دارند، آنها که به خدا و پیامبر و اولیاء او افتراء می بندند، آنانکه هر گونه تجاوز و تعدی به جان و مال مردم می کنند آنها که خدایتعالی درباره آنان فرمود: **وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ.**

پس آیا نباید کسی باشد که جلوگیری از ستمکاری آنان نماید؟، آیا نباید فردی بنام «منصور» که از جانب خدایتعالی یاری شده است با آنان مقابله نماید، پس او کجاست؟، پس «**أَيْنَ الْمَنْصُورِ عَلَيَّ مَنِ اعْتَدَى**»، کجاست آن بزرگوار که ولی و کارگزار بر تمام خلق عالم است؟، کجاست آن آقا که اختیار کامل دارد و حاکم حقیقی شرع است؟ کجاست آن مرد قدرتمند که تمام متجاوزین را سرکوب کرده و حکومت عدل و داد برقرار نماید؟ و کجاست آنکه داد مظلوم را از ظالم بستاند؟

از مرز و حدود آن خداوند ودود	آنانکه گذشته اند از مرز و حدود
بر کیفر خود رسند روز موعود	آنانکه همه ظلم و ستم داشته اند

\* \* \* \* \*

باشد همه انتقام بر دست امام	این مسئله گفته شد که در روز قیام
دیگر به هلاکتش شود کار تمام	هر کس متجاوز و تعدی کار است

\* \* \* \* \*

گویم سخنی درست از گفته «زار»  
چون اصل حکومت است بر عدل و داد  
زان پس نبود کسی به دنیا بدکار  
پس می شود اینجهان ز شادی سرشار

\* \* \* \* \*

## أَيْنَ الْمُضْطَرِّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا

« کجاست آن آقا، که چون در حال پریشانی دعا کند به اجابت رسد؟ »

بلکه شاید اشاره بر این باشد: کجاست آن بزرگواریکه در مقام توسل در نزد حقتعالی دعای محبان و دوستان مضطر و پریشان را اجابت کند.

### دعای امام زمان علیه السلام در حال اضطرار!!

اضطرار معانی گوناگونی دارد که مصداق آن در فقره مورد شرح همان حالت آشفتگی و پریشانی در اولین حرکت قیام و انقلاب امام زمان علیه السلام است. البته این قیام بزرگ همچنان ساده و آسان نیست، انقلابیست که باید پیروزی آن سرتاسر جهان را فرا گیرد، با آنکه تصرف امام علیه السلام به اوضاع عالم در حد مقام ولایت است ولی حمایت آن بزرگوار از طرف پروردگار عالم امری ضروری و لازم است، یعنی بدون کمک مستمری و تأییدات دائمی الهی هیچ کار میسر نیست. اینست که آن بزرگوار در عین حال که از کمال اقتدار برخوردار است، باز توجه خود را در حالت اضطرار به حقتعالی معطوف داشته و خواستار موفقیت در امر مبارزه و پیروزی در آن انقلاب عظیم است.

با آنکه خدایتعالی وعده فرموده است که دعای داعی که شرایطش جمع باشد به اجابت رساند ولی در فقره مورد شرح که تکیه روی عنوان « مضطر » شده است، چنان نمودار است که امام علیه السلام در قیام خود در اوضاعی آشفته پرهیجان ترین حالت را دارد که تمام توجه قلبی و روح شریفش را بسوی حقتعالی معطوف داشته و حلّ هر مشکلی را از او سبحانه و تعالی خواهان است.

لذا با حالت اضطرار دست به دعا برمی دارد و ظفر و کامیابی را در آن ماجرای عظیم از خدایتعالی می خواهد.

قرآن مجید در رابطه با همین معنا اشاره ای دارد که می فرماید:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ ۱

« آیا کیست که اجابت کند درمانده را، یعنی نیست در عالم وجود، کسیکه اجابت کند فرو مانده را وقتی که در حقیقت او را بخواند، مگر ذات یگانه حق تعالی. »

در تفسیر نمونه: در ذیل آیه شریفه آورده است، در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود، و کارد به استخوان می رسد و از هر طرف درمانده و مضطر می گردد، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن بست ها را برطرف سازد و نور امید بر دلها بتابد و درهای رحمت را بروی انسانهای درمانده بگشاید تنها ذات پاک اوست نه غیر او.

اما آنچه که در متمم آیه مورد تفسیر آمده ارتباط کامل به فقره مورد شرح دارد که می فرماید: وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ... اشاره بر اینکه نه تنها مشکلات و ناراحتیهای مضطر را خدایتعالی در اجابت دعایش برطرف می سازد بلکه می فرماید: شما را خلفای روی زمین قرار می دهد.

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی صلوات الله و سلامه علیه شده، همچنان در تفسیر نور الثقلین در روایتی از امام باقر علیه السلام آورده است که فرمود:

به خدا سوگند که گویا من مهدی را می بینم که پشت به حجر الاسود زده

و خدا را به حق خود می خواند، سپس فرمود: به خدا سوگند مضطر در « کتاب الله » در آیه « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ... » اوست.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: این آیه در باره مهدی از آل محمد علیهم السلام نازل شده به خدا قسم « مضطر » او است، هنگامیکه در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجا می آورد و دست به درگاه خدای متعال برمی دارد دعای او را اجابت می کند، ناراحتیها را برطرف می سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد!

البته در تفسیر این معنا چنین گفته اند: این آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشن آن وجود مبارک مهدی علیه السلام است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد و بشریت در بن بست سختی قرار گرفته باشد و حالت اضطرار در کل عالم بوجود آمده باشد، در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین او علیه السلام دست به دعا برداشته و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند اجابت این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد.

روزیکه ندارد این جهان هیچ قرار	هر کس بُود از زندگی خود بیزار
با حالت اضطرار آن منجی خلق	دستی به دعا برآورد در این کار

\* \* \* \* \*

بر خانه کعبه اش بُود تکیه گاه	آنجا که توجهش به لطف الله
بر اهل جهان دهد در این امر پیام	سازد همه را بر این قیامش آگاه

\* \* \* \* \*

جز آنکه برَد به خالق خود ایمان  
پس زار نباشد آنزمان سرگردان

آنوقت دگر کسی نماند به جهان  
هر کس به تلاش در ره جانان است

\* \* \* \* \*



## أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى

« کجاست آن پیشوا و صدر نشین و بالاترین مقام خلق عالم که صاحب احسان و نیکوئی و در حدّ اعلای تقوی و پرهیزگاری است »

### مقامی بالاتر از مقام حجّت خدا در روی زمین نیست!

در اول باید در معنای « صدر الخلائق » این توجه را داشت که هم اکنون در روی زمین و در کل تمالك جهان مقام کسی بالاتر از مقام حجّت خدا حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیست او پیشوائی عالیقدر و رهبر کلّ در هردوران و قائد عظیم الشان در دوران قیام و انقلاب خود است، کسی محبوبتر از آن بزرگوار از مقام انسانها در دنیا در نزد خدایتعالی نیست!

درباره شأن و مقام آنحضرت در اینجا دیگر لزومی برای تکرار مطالب نیست، تنها باید گفت: او علیه السلام هم اکنون حجّت خدا در روی زمین است و اگر يك آن وجود مقدس حضرتش در روی زمین نمی بود زمین و اهل آن برقرار نمی ماند.

اما در این مورد که در فقره مورد شرح امام علیه السلام را صاحب « پر » و « تقوی » خوانده است، این دو صفت عالی برای آن بزرگوار کاملاً ثابت است، از آنجهت که می بینیم خدایتعالی در بعضی از آیات قرآنی از نظر توجه بندگان به سوی تقرّب این دو کلمه را مترادف قرار داده، همچنان جایی می فرماید:

و تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى .....<sup>۱</sup> « و کمک کنید با یکدیگر در

راه نیکی و پرهیزگاری »

بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه آورده اند: در این آیه که «بر» و «تقوی» هر دو با هم ذکر شده اند، یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید و نیکو می باشد، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می باشد و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکیها و هم در مبارزه با بدیها انجام گیرد.

و این همان روش عمده ای است که بوسیله آقا امام زمان علیه السلام در به ثمر رسیدن انقلاب آن بزرگوار باید اعمال گردد.

و از طرف دیگر در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «وَ عَنَّا صِرَ الْأَبْرَارِ» که این آقایان بزرگوار ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همه فطرت و گوهر طینت ایشان بر تمام مظاهر «بر» و نیکوئی سرشته شده است، و خدایتعالی درباره شان و مقام آنان فرمود:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ - إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ<sup>۱</sup>

«اشاره بر اینکه نامه اعمال ابرار و تیکان در علین است و مسلماً تیکان در

انواع نعمت متعمند»

این آیات شریفه تفسیر گسترده ای دارد که تنها در اینجا متذکر می شویم: در بعضی از تفاسیر با استناد به روایتی آمده است: که هر کجا در قرآن مجید جمله «إِنَّ الْأَبْرَارَ...» آمده است منظور اهل بیت رسول اکرم می باشند.

اما در رابطه با فقره مورد شرح درباره تقوای آن بزرگوار هم قبلاً در شرح

فقره: **أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَىٰ** مطالبی گذشت و در ذیل آیه شریفه: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ...» روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرمود: **نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَىٰ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ** «مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی».

بنابر این امام زمان علیه السلام نیکوکارترین فرد از افراد عالم بوده و ازهد و اتقی از تمام بندگان خدا در روی زمین می باشد و درصدر خلاق در هر دوران قرار دارد.

در روی زمین کجاست آن یارِ نهران	آنکس که بُود به حق ابر مرد جهان
او صدر خلاق است در هر دوران	بر نیکی و تقوا همه اش کار عیان

\* \* \* \* \*

در يك سخنی که گفته ام در دو کلام	شد جمله مطلبیم دو این امر تمام
یعنی به همان زبان ز گفتار زار	که نیست کسی قائل ما غیر امام

\* \* \* \* \*

**أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَىٰ وَ ابْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَىٰ وَ ابْنِ خَدِيجَةَ  
الْفَرَاءِ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ الْكُبْرَىٰ**

«کجاست فرزند پیامبر عالیقدر محمد برگزیده خدا «و کجاست؟» فرزند علی، پسندیده حق و فرزند خدیجه والامقام و زیبا، «و کجاست؟» فرزند فاطمه زهرا علیه عالیّه گرانقدر و بزرگوار.»

## شناسائی مهدی موعود از نظر اصل و نسب

در این بخش از دعا در يك سلسله مترادفی به معرفی آقا امام زمان علیه السلام می پردازد و در اول اشاره به اصل و نسب آن بزرگوار کرده تا او کاملاً شناخته شده و در مدت غیبت طولانی کسی ادعای مهدویت نکند، همچنانکه تا کنون در هر دوران دروغگویان و شیادان بسیاری این ادعا را کرده اند و گاهی هم بوسیله قدرتهای بزرگ جهانی و عمال بیگانه پشتیبانی شده اند، و برای تضعیف عقاید شیعیان از آنها حمایت کرده و ایجاد اختلاف نموده اند!!

پس در اینجا گفته می شود: که حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام، ذریه رسول اکرم فرزندی برومند حضرت امام حسن العسگری علیه السلام می باشد و او خاتم اوصیاء پیغمبر آخر الزمان و امام دوازدهم شیعیان است.

لذا در این بند از دعا بوجود مقدس او اشاره شده و می فرماید: کجاست؟  
فرزند گرامی رسول برگزیده خدا!

در این معنا باید گفت: ائمه هدی علیهم السلام از آنجهت ذریه و اولاد رسول خدا خوانده شده اند که آن بزرگواران پسران فاطمه زهرا سلام الله علیها دخت گرامی پیغمبر می باشند، و در این مورد گفتگوهای بسیاری شده است تا پاسخگوی بعضی از مخالفان باشد که می گویند: نسبت ذریه را به اولاد دختر نمی توان داد.

بطوریکه در زیارت جامعہ کبیره می خوانیم: **اَلْسَّلَامُ عَلٰی مَحَالِ مَعْرِفَةِ**

**اللّٰهِ ... وَ ذُرِّيَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ** درود بر پایگاههای خداشناسی، و سلام بر ذریه رسول خدا.

با تطبیق این فقره از زیارت به بند مورد شرح که اشاره می فرماید:

کجاست فرزند رسول برگزیده خدا؟ این معنا روشن می شود که آن بزرگواران از

فرزندان فاطمه زهرا دخت گرامی رسول اکرم هستند و اولاد دختر هم مانند اولاد پسر ذریه مرد هستند.

و اینکه بعضی در این معنا تأمل دارند، شاید با توجه به بعضی از آیات قرآنی و بعضی از روایات این موضوع بر آنها روشن گردد، همچنانکه از شیعه و سنی نقل شده است که رسول اکرم درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

هُذَانِ ابْنَايَ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، «کسیکه دوست بدارد این دو  
فرزند مرا همانا که مرا دوست داشته است»

و روایات بسیار دیگری آمده است که رسول اکرم اطلاق ولد و فرزند را از امام حسن و امام حسین تا حضرت مهدی علیهم السلام به فرزندان خود نموده است. اما آنچه که مفسرین در این باره گفته اند: چنین است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر بطور یکسان پیش می رود و نوه های پسری و دختری هر دو «ذریه» و فرزند زاده ایشان محسوب می شود، و در این معنا بیشتر استناد کرده اند به آیه شریفه که می فرماید:

.... وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ  
مُوسَى وَ هَارُونَ ....

در این آیه شریفه و آیه ماقبل از آن، نام جمع کثیری از پیامبران که از

دودمان ابراهیم علیه السلام بودند ذکر کرده، نخست می گوید: از دودمان ابراهیم (ع) داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون هستند که پاداش مقام نیکوکاری آنان این مقام است، و سپس نام زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد، و اضافه می کند که همه آنها از صالحان بودند.

بنابر این حضرت عیسی علیه السلام که بدون پدر به دنیا آمده است در آیات فوق از فرزندان ابراهیم شمرده شده، با آنکه می دانیم تنها او از طرف مادر به آنها مربوط می شود، و روی همین جهت است که امامان اهل بیت همه از طرف دختر به پیامبر می رسند و ابتداء رسول الله فرزندان پیغمبر خوانده می شوند، همچنانکه در زیارت ایشان آمده است: **السلامُ علیک یا بن رسول الله**، سلام بر تو ای فرزند رسول خدا.

و از آنطرف در کتب شیعه و سنی روایات بسیاری آمده است که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان پیغمبر گرامی می باشد و در اینجا از نظر تبرک اکتفا می کنیم به روایتی که در کتب «ینابیع الموده» و «مناقب خوارزمی» آمده است: ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: علی بعد از من امام امت من است و یکی از فرزندان علی قائم منتظری است که هر وقت ظهور کند زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آنطور که پر از ظلم و جور شده باشد.

و همچنین در کتاب «المهدی» آورده است: «ابوداؤد» در کتاب «صحیح» خود از ام سلمه روایت کرده که گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

ذریه انبیاء قبل است رسول	فرزند خودش دخت گرامیست بتول
از اوست همه ذراری آل کبار	خاص آنکه بود امام بر حق مقبول

\* \* \* \* \*

آن حجّت حق امام انس و جان است  
او دین خدا کند بروزی پیروز

فرزند رسول و هم وصی بر آن است  
روزیکه جهان ز کفر و شر ویران است

\* \* \* \* \*

ای داد که غائب است آن نیکو نام  
خواند همه یار و یاوران را به حضور

خوش آنکه برون ز پرده آید بر کام  
تا «زار» ببیندش کند عرض سلام

\* \* \* \* \*

بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَكَ الْوِقَاءُ وَ الْحِمَى<sup>۱</sup>

«پدر و مادرم به فدای تو و جان من به قربانت و بلاگردان و حافظ و نگهبان تو

باد»

### جان عالم فدای حجت خدا باد!!

در این فقره از دعا، داعی در کلام خود گریزی زده و از غیب التفات به حضور و خطاب کرده است، و در اینجا امام زمان علیه السلام را مخاطب قرار داده، و گویا از اینکه او را به حسب و نسب و صفات جمیله یاد کرده و به فرزندى رسول اکرم و فاطمه سلام الله علیها خوانده است، شوق او بالا گرفته و احساسات خود را بر همان زبان محبت آمیز که در میان محبان معمول است آشکار نموده و اشاره می فرماید: پدر و مادرم فدای تو و جان من نگهبان و سپر بلای تو باد.

در اینجا خوب توجه داشته باشید که این کلام از بیانات گهربار امام صادق علیه السلام است که خطاب به فرزندش می فرماید: جان من و پدر و مادرم فدای تو باد، و این معلوم می دارد آن بزرگوار به مقام و شخصیت والای فرزند خود کمال آگاهی را دارد و به قدر و جلال او نزد خدایتعالی کاملاً واقف است!

پس جاییکه امام علیه السلام اینگونه شدت محبت خود را به آن بزرگوار ابراز نماید؛ ما چه بگوئیم؟! چیزی نمی دانیم و اگر هم چنین گوئیم: جان پدر و مادر ما چه ارزشی دارد، لذا باید گفت: جان عالم به قربانت ای امام زمان، تمام مخلوق و تمام هستی جهان به فدایت ای حجت بر حق و ای ولی الله الاعظم!

حقا اگر تمام خلق عالم به شناسائی مقام آن بزرگوار آشنائی داشته باشند و

۱- «وِقَاء» به معنی هر چه به آن چیزی را نگهدارند و در پناه گیرند - «حِمَى» به معنی، نگهبانی و حمایت است.



اگر بدانند: هم اکنون عالم بوجود مقدس او برقرار است و او محبوبترین خلق نزد پروردگار جهان است همه بالاتفاق می گویند: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي....  
و در این معنا می بینیم اغلب در زیارات ائمه هدی علیهم السلام این شدت محبت ابراز شده که زائر عرض می کند: بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أُسْرَتِي.. یعنی پدر و مادرم و خودم و خاندان و عائله ام و ثروت و متعلقاتم فدای شما باد.

بخصوص در زیارت جامعه کبیره که از بیانات امام هادی علیه السلام است، این عبارت در پنج مورد تکرار شده است و این معنا چنین می رساند که زائر کمال محبت خود را نسبت به محبوبان خود ابراز داشته و بهترین دوست داشته خود را در طبق اخلاص گذاشته یکجا به حضور آنان اهدا نماید. و شاید بهترین احسان را برای پدر و مادر خود دعائی قرار داده که آنها را فدای محبوب و جانان خود می نماید. و از این گذشته این خود ارتباط مستقیم به عشق ورزی و محبت به سوی خود حقتعالی دارد، که اگر کسی راضی باشد عزیزترین نزدیکان، یعنی پدر و مادر و نفیس ترین چیزهای خود را در راه خدایتعالی نثار کند راه او همان خط پیامبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است، چون همه چیز در عالم در برابر محبت با خدا و رسول او ناچیز و بی ارزش است که محبان باید از تمام این مسائل گذشته و تمام علائق خود را کنار زده تا به مقصد نهائی برسند.

آنکس که در امتیاز از خلق جداست  
چون نیک نظر کنی بر آن یار جداست

جانم به فدای آنکه محبوب خداست  
هم جان من و تمام اهل عالم

ارزش نبود به جان من در ره دوست  
 گر جمله شود جهان فدایش نیکوست  
 چون کس نبود نکوتر از خلق جهان  
 بهتر ز همه به نزد حق تنها اوست

\* \* \* \* \*

من عاشق دل داده آن مه رویم  
 بالله ندانم چه ز عشقش گویم  
 بس واله و شیدا ز غم هجرانش  
 چون زار شتابان ره وصلش پویم

\* \* \* \* \*

يَا بَنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ يَا بَنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ يَا بَنَ الْهُدَاةِ  
 الْمُهْدِيِّينَ يَا بَنَ الْخَيْرَةِ الْمُهَذَّبِينَ يَا بَنَ الْغَطَارِفَةِ الْأُنْحَبِينَ يَا بَنَ  
 الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ يَا بَنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُتَّخِبِينَ يَا بَنَ الْقِمَاقِمَةِ  
 الْأَكْرَمِينَ ۱

۱- «ساده» جمع، سبده به معنی بزرگ و آقا و سرور- «اکرمین» به معنی، گرامی ترین، سخی ترین.

«نجباء» جمع نجیب: به معنی، اصیل و شریف و خوش گوهر و گرامی.

«هداة» جمع هادی به معنی، راهنما و پیشوا و نماینده.

«خیره» اسم جنس، به معنی، از همه بالاتر، از همه بافضیلت تر، و خیرات هم گفته اند.

«غطارفة» جمع، غطراف و غطریف، به معنی آقای نیکو، مهتر بزرگ، جوانمرد سخی.

«انحِب و منتجب» از ماده «جی» به معنی جمع کردن و «اجتباء» به معنی جمع کردن و بطور اختیار برگزیدن است.

«اطائب» جمع «اطیب» اسم تفضیل به معنی پاکیزه تر، خوشیوتر.

«خضارمة» اسم جنس، به معنی: آقای باکرامت و بسیار بخشنده.

«قماقمة» جمع قماقم، به معنی: صاحب عطاهای بسیار، سخی و مهتر قوم و به معنی دریا هم آمده است.

«ای فرزند آقایان و بزرگمردان مقرب درگاه خدا- ای فرزند گرامی ترین افراد نجیب و شریف و بااصالت- ای فرزند راهنمایان راه یافته و رهبران هدایت پذیرفته- ای فرزند برگزیدگان مهذب و بهترین پاکیزگان آراسته- ای فرزند سروران و بزرگمردان برگزیده و نیکزاد- ای فرزند نیکوترین پاکان و پاکیزگان عالم- ای فرزند آقایان با کرامت و بسیار بخشنده- ای فرزند سرکردگان صاحب عطا و رؤسای با شوکت و کرامت»

صفات نیکوی ائمه اطهار همه در وجود مبارک امام زمان جلوه گر است!

بعد از آنکه داعی علیه السلام که گویا فرزند عزیزش امام زمان را در حضور یافته و با حالت شدید عشق و محبت بر او دلپاخته است و او را همچنان به فرزندى رسول اکرم و على و فاطمه والامقام خوانده است، سپس باز او را مکرر نداء می کند و به حسب و نسب آباء گرامیش یاد می کند و با شوق و شعف گفتار خود را در عالم محبت هیجان انگیز می نماید، و از برای ایجاد مسرت همچنان اشاره به اسماء و صفات و القاب عالیہ اجداد بزرگوارش کرده و از این طریق شوق خود و دیگران را به سوی او برمی انگیزاند.

در اینجا این نکته قابل توجه است که گفته شود: اصولاً ذکر نامها و صفات ائمه هدی همگی بسیار لذت بخش است بطوریکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: **فَمَا أَحْلَىٰ أَسْمَائِكُمْ**، چقدر نامهای شما شیرین و زیبا است، چقدر ذکر صفات جمیله شما نیکو و خلوت بخش است! چون این نامها و صفات عالیہ از تجلی صفات نیکوی الهی است.

چقدر این معنا شدت شوق و اشتیاق را بالا می برد، چقدر آتش عشق و

محبت را شعله ور می سازد چقدر گفتن و شنیدن نام و صفات این برگزیدگان خدا لذت بخش و روح پرور است.

بی مورد نیست که نام شریف این کتاب « نده و نشاط » گذاشته شده است، چه سرور و نشاطی از این بالاتر که کسی محبوب خود را با عناوین گوناگون صدا کرده و به امید وصال خود را برای دیدار او آماده سازد.

چه مسرت و شادی از این بالاتر که سالکان الی الله برای ایصال به مقام قرب با رهروان کوی عشق همقدم شده و به سوی حضرتش قدم بردارند.

آنانکه دوستی و محبتشان با خدا در مرتبه « أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » است با اولیاء و برگزیدگان او هم چنین هستند، می دانند آنهمه فضل و کمالات که از طرف او سبحانه و تعالی بر آن بزرگواران افاضه شده است همان مقام محبت را هم نسبت به آنان ایجاب می نماید، این از همان بزرگواری آنان است که شأن آنها را در عظمتشان جلوه گر می سازد.

و اینکه در این سلسله از بیانات داعی اشاره به معرفی آقا امام زمان در ذکر صفات اجداد بزرگوارش می نماید، معلوم است که خود داعی امام صادق علیه السلام صاحب تمام آن صفات نیکو و آن مقامات بزرگواری است، چون همه آن آقایان از نور واحدند، بلکه به مصداق کلام معروف « آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری » این معنا در وجود مقدس حضرت مهدی امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه جلوه گر است.

لازمه مقام صاحب الامر مرتبه سیادت است.

در این بند از دعا داعی اشاره به مقام سیادت و بزرگواری اجداد گرامی امام زمان علیه السلام کرده و او را چنین نداء می کند: **يَا بَيْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ** و این معنا می رساند که امامت و صاحب الامر باید در اختیار کسانی باشد که از هر جهت شایستگی داشته باشند، چون زمامداری که آقا و بزرگوار نباشد اعتباری برای فرمانروائی و بیاداری امر دین بخصوص در حکومت و دولت کریمه ندارد.

و این خطاب به آقا امام زمان بر این عنوان در واقع اشاره به مقام مجد و شرف و شخصیت خود آن ولی امر می باشد که دارای تمام صفات اخلاقی و صاحب فضائل نفسانیه و علمیه و مراتب عالیه بسیاری می باشد، و همانگونه که تمام انبیاء علیهم السلام این مقام سیادت را دارا بودند تا آخرین فرد اوصیاء ایشان در تمام مراتب وارث آن بوده و آقائی و بزرگواری او ثابت است.

و از آنطرف چون حسب و نسب ائمه هدی علیهم السلام گذشته از اینکه از سلسله انبیاء به جد بزرگوارشان رسول اکرم می رسد و سیادت و بزرگواری او هم بر کسی پوشیده نیست لذا آنانرا «**سادات مکرمین**» خوانده اند.

و قبلاً در حدیثی گذشت که پیامبر اکرم فرمود: **(أَنَا سَيِّدٌ وَكَدِ آدَمَ وَ لَا**

**فَخْرًا)** یعنی من آقا و برگزیده اولاد آدم هستم و در این مرتبه جای فخری برای من نیست، چون این مقام از طرف پروردگار عالم بر من مرحمت شده و از جانب خودم نیست تا به آن افتخار کنم.

و باز در حدیث دیگر است که فرمود: **(أَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ**

**الْأَوْصِيَاءِ)** یعنی من سید انبیاء هستم و علی سید اوصیاء است.

و همچنین طبق روایات دیگر رسول اکرم سید عرب و علی علیه السلام را

سید الوصیین و فرزندان گرامی او را سادات اهل بهشت خوانده اند، لذا امام زمان علیه السلام خود سید و آقای تمام اهل جهان در هر دوران است که باید حاکم و والی و صاحب الامر بر مردم باشد.

این نکته هم قابل توجه است که در معنای سیادت بطوریکه در بعضی از تفاسیر آمده است: سید کسی را گویند که متولی امر نوع مردم باشد و در قسمت زندگی و معاش از آنان سرپرستی کند و مدیر امور آنان باشد، یا در فضیلتی از فضائل بر آنان برتری داشته باشد، و چون اعطاء این مقام تنها از طرف خدایتعالی میسر است، لذا باید او مقرب درگاه الهی باشد، که تمام این خصوصیات در وجود مقدس امام زمان علیه السلام متجلی است؛ پس در فقره مورد شرح می خوانیم: **يَا بَنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ**.

ائمه هدی علیهم السّلام از طرف خدایتعالی برگزیده شده اند.  
 در ادامه این بند مورد شرح می خوانیم: **يَا بَنَ الْغَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ يَا بَنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَجَبِينَ** بیان این دو جمله با قرآن مجید بی ارتباط نیست، همچنان کلمه « اجتباء » هر کجا که در کلام الهی آمده است، بغیر از يك مورد در برگزیده شدن پیامبران بکار رفته، و در بعضی از آیات مربوطه هم روایات موثقی نقل شده که نشانگر ارتباط تفسیر با برگزیدگی ائمه هدی علیهم السّلام است  
 از جمله در کتاب « مناقب این شهر آشوب » در تفسیر آیه شریفه: **وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا...**

از حضرت سجاد علیه السّلام روایت کرده، که فرمود: ما ائمه هدی و برگزیده خدا.

در تفسیر لاهیجی، در ذیل آیه شریفه: **وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَيْكُمْ**، معنی آیه را چنین آورده است: و جهاد کنید در راه خدا حق جهادش او برگزیدشما را و نگردانید بر شما در دین هیچ شکی از آنکه کیش پدرتان ابراهیم است، و روایتی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده که در معنای « هُوَ اجْتَبَيْكُمْ » فرمود: ما ائمه برگزیدگان .

در قاموس قرآن هم در ذیل این آیه شریفه آورده است: هر که با نظر انصاف در این آیه دقت کند، خواهد دید که به ائمه دوازده گانه علیهم السّلام تطبیق می شود زیرا آنها برگزیدگانند به تمام امت و آنان فرزندان ابراهیم اند نه همه مردم  
 در زیارت جامعه کبیره هم می خوانیم: **وَ اجْتَبَيْكُمْ بِقُدْرَتِهِ** (وشهادت میدهم) که برگزید خدایتعالی شما را به قدرت کامله خود.

آری خدایتعالی می تواند به قدرت خود برای رهبری جامعه و برای پیروزی دین حق کسانی را انتخاب کند که از هر جهت شایستگی داشته باشند، یعنی مقام شایستگی را خود به آنها اعطا فرموده بر وجهی که آنان متقی و پرهیزگار، معصوم و بی گناه، مطیع و فرمانبردار، عامل اجرای تمام احکام و اوامر او و آگاه به پاره ای از اسرار خلقت باشند و خلاصه خدایتعالی می تواند کسانی را آئینه و تجلی گاه صفات عالیه خود قرار دهد و یا به عبارت دیگر: امامانی برگزیند که به مراتبی از اوصاف جمال و کمال و جلال و نورو عظمت و علم و عزت و قدرت او آراسته باشند.

پس اگر در این بند از دعا در شأن آقا امام زمان می خوانید: **يَا بِنَّ الْخَضْرَاءِ الْمُنْتَجِبِينَ**، گذشته از آنکه این بزرگوار فرزندان برگزیدگان الهی است خود هم یکی از برگزیدگان است که او را برای نتیجه نهائی ولی و حجت در روی زمین قرار داده و برای برنامه مخصوص و ظهور دین حق آن آقا را زنده نگاهداشته و او را ناظر بر اوضاع عالم قرار داده است.

در پایان در شرح مابقی از فقرات در بند مورد شرح درباره اینکه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همگی هادی و راهنما و پاک و پاکیزه و گرامی و برگزیده می باشند در صفحات قبل در بیانات مربوطه مطالبی گذشت که دیگر لزومی برای تکرار نیست.

ای آنکه توئی زاده پاکان نجیب	هم زاده آنکه او خدا راست حبیب
باشد حسب و نسب تو را از نیکان	کس نیست به مثل تو به سادات قریب



از هر که نکو بُود تو بس شایانی  
 بی تو نیوَد جهان قرارش آنی

ای آنکه تو برگزیده جانانی  
 تو پور پیمبران بر حق باشی

\* \* \* \* \*

خوش باد بر آنکه خود بر او باشد دوست  
 گویا همه جا که هست رویش بر اوست

فرزند رسول همچنان نیکو روست  
 سوگند بحق حق که در عشق «زار»

\*\*\*\*\*

يَابْنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ يَابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ يَابْنَ الشُّهُبِ  
الثَّقِيْبَةِ يَابْنَ الْأُنْجُمِ الزَّاهِرَةِ<sup>۱</sup>

«ای فرزند ماه چهرگان منور، ای فرزند چراغهای فروزان، ای زاده انوار  
شکافنده و ستارگان جهنده، ای فرزند کواکب و ستاره های تابنده و روشن.»

### تشبیهاتی نیکو به مقامات عالیہ برگزیدگان حق

این سلسله از فقرات دعاء با ایماء و اشاره به ذکر نکاتی اسرارآمیز بر وجه  
استعاره پرداخته است، همچنانکه اباء و اجداد گرامی وصی خاتم را تشبیه به  
متعلقاتی بلند مرتبه و نورانی از عالم خلقت کرده است که در واقع بدون وجود آن  
متعلقات نظام جهان برقرار نخواهد بود؛ همچنانکه بدون وجود آن بزرگواران هم جهان  
پایدار نمی ماند.

همانطور که برای برقراری و مقام زیست در این عالم نور خورشید و ماه  
ضروری است و قوای جاذبه هر يك از کرات برای نگهداری و تعادل کره دیگر لازم  
است، جذبۀ ولایت اولیاء حق و انوار درخشنده آنها نیز برای نگهداری و انتظام امر  
عالم مسئله ای ضروری و جدانشدنی است که اگر يك آن زمین از وجود مقدس آنان  
خالی بماند از هم متلاشی و گسیخته خواهد شد.

آنان جاذبه ای دارند که آنچه در زمین و آسمان است به امر خدایتعالی  
می تواند مجذوب اراده ایشان قرار گیرد، و صاحب انواری هستند که نور آنها از پرتو

۱- «بدور» جمع بدر، به معنی شب چهارده است- «شهب» جمع شهاب، به معنی شعله آتش و ستاره روشن است.-

«ثاقب» به معنی، نافذ و سوراخ کننده و تابان و درخشان است- «انجم و نجوم» جمع نجم، به معنی ستاره

و کواکب است- «زاهر» به معنی تابان و درخشنده است.

نور الهی گرفته شده است، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانید: خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ و یا به عبارت دیگر که فرمود: وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ، و از پرتو نور آنان نور ایمان در دلهای خلق عالم تابان و درخشان است، چون آن نوری مخصوص است که آن نور پاک در اصلاب مطهر پدران و ارحام مطهره مادران هر يك از آن بزرگواران تابیده شده است.

مگر زیارت آقا ابا عبدالله را نخوانده اید که زائر عرض می کند: أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ... «گواهی می دهم که تو نوری بودی در پشتهای فرازنده و در ارحام پاک و برارنده». این نور از همان سراج منیری است که قرآن مجید درباره جد بزرگوار آنان اشاره فرمود:

وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً «ای رسول، ما به فرمان خود تو را دعوت کننده به سوی الله و چراغ روشنی قرار دادیم».

**در تفسیر نمونه**، در ذیل آیه شریفه آورده است: «سراج منیر» بودن پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به اینکه «سراج» به معنی چراغ و «منیر» به معنی نورافشان است، اشاره به معجزات و دلایل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکیها و ظلمات را می زداید و چشمها و دلها را به سوی خود متوجه می کند و همانگونه

«که آفتاب آمد دلیل آفتاب» وجود او دلیل حقانیت اوست.

و خود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر را از افق آسمان و روح انسانها می زداید، و نور وجود مقدس او تیرگیها را محو می کند و حقایقی که از خلق پوشیده باشد انوار معرفت او بر آنها پرتو افکن است  
قبلاً در شرح فقرات همین دعا در بند: **أَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ، أَيْنَ**  
**الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ** در ذیل عنوان: اطلاق خورشید و ماه و ستاره با ائمه هدی علیهم السلام مطالبی گذشت و در ذیل آیات مربوطه روایاتی بیان گردید که تا حدی این تشبیهات در مقام استعاره روشن شده است.

تشبیه دیگری از ائمه هدی (ع) به «شهاب ثاقب»

اما در معنای آنکه داعی ائمه هدی علیهم السلام را باز بر وجه استعاره تشبیه به «شهاب ثاقب» نموده، این معنا با توجه بیشتری به تفسیر آیات مربوطه روشن خواهد شد همچنانکه خدایتعالی در جایی می فرماید:

الْأَمِّنُ مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ<sup>۱</sup>

بعد از آنکه فرمود: ما آسمان دنیا را با ستارگان تزئین کردیم و آنرا از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم که نتوانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، و هر گاه بخواهند چنین کنند آنانرا از هر سو هدف تیرها قرار دهیم، سپس می فرماید: «مگر آنها که در لحظه کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند، که شهاب ثاقب

آنرا تعقیب می کند.»

در تفسیر نمونه، آورده است: «شهاب» در اصل به معنی شعله ای است که از آتش افروخته زیانه می کشد و به شعله های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می شود نیز می گویند.

البته می دانیم اینها ستاره نیستند، بلکه شبیه ستارگانند، قطعات سنگهای کوچکی هستند که در فضا پراکنده اند، و هنگامیکه در حوزه جاذبه زمین قرار گیرند به سوی زمین جذب می شوند و بر اثر سرعت و شدت برخورد آنها با هوای اطراف زمین مشتعل و برافروخته می شوند.

و اما «ثاقب» به معنی نافذ و سوراخ کننده است، گوئی بر اثر نور شدید صفحه چشم را سوراخ کرده و به درون چشم انسان نفوذ می کند، و در اینجا اشاره بر اینستکه به هر موجودی اصابت کند آنرا سوراخ کرده و آتش می زند

و نظیر این آیه هم آیه دیگری داریم که در میان مفسران نظرهای مختلف و گوناگونی درباره این آیات وجود دارد، که بعضی بر سبیل ظاهر آیات تفسیر می کنند و بعضی در مقام تمثیل و کنایه مطالبی آورده اند، و بعضی دیگر مسیر خاصی را پیموده اند و برداشت معینی دارند به خصوص در تفسیر نمونه، (تحت عنوان يك احتمال) چنین آورده است.

این احتمال نیز وجود دارد: که «سما» در آیه قبل کنایه از آسمان ایمان و معنویت است که همواره شیاطین تلاش می کنند به این محدوده راه یابند و از طریق وسوسه در دل مؤمنان راستین نفوذ کنند، اما پیامبر الهی و امامان معصوم علیهم السلام و پیروان خط فکری و عملی آنها با شهاب ثاقب علم و تقوی بر آنها هجوم می برند و آنها را از نزدیک شدن به این آسمان منع می کنند، و در پایان این بحث در آن تفسیر می گوید: ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان که با

امواج نیرومند قلمشان شیاطین را به عقب می رانند و آنها را طرد می کنند.  
 بنابراین از این معنا چنین نتیجه گرفته می شود که امام زمان مهدی  
 موعود عجل الله تعالی فرجه خود نوری است که از سراج منیر رسول اکرم اقتباس  
 شده و آن زمان که تاریکی کفر و ظلم و فساد سرتاسر عالم را فراگیرد آن نور همچنان  
 تیر شهابی در ظلمتکده جهان فرود آید و عالم را به نور خود منور گرداند و نورش در  
 دل عالمیان چنان پرتو افکن گردد که در هیچ منطقه از جهان تاریکی جهل و کفر باقی  
 نماند

ای آنکه توئی ز نور و فرزند نور	یعنی که توئی رسول اکرم را پور
تو زاده ماه و انجم و خورشیدی	اینست کنایه ای که باشد مستور

\* \* \* \* \*

فرزند چراغ و نور را معنی چیست	باشد مثلی که در خور شأن کیست
آنکس که بود زاده نور الانوار	جز زاده خاتم پیمبر کس نیست

\* \* \* \* \*

گویا که بیاید او چنان تیر شهاب	مهلت ندهد به مستحقین عقاب
هم پاره کند ظلمت و تاریکی کفر	هم نور دهد به اهل ایمان و ثواب

\* \* \* \* \*

این نکته که گفته شد بود از اسرار	رمزیست نهان که باشد از عشق یار
شاید که کسی نیایدش در باور	لیکن به خدا چنین بود نزد «زار»

\*\*\*\*\*

يَابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ يَابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ يَابْنَ  
الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ يَابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ

«ای فرزند، راه های هویدا و روشن حق، ای فرزند نشانه های آشکار دین و  
پرچمهای برپا شده، ای فرزند دانشهای کامل و استوار، ای فرزند سنتهای  
معروف و قوانین و احکام مشهور دین»

تکرار این فقرات بر مضامین دیگر از نظر اهمیت کلام است!

در این بند از دعا داعی باز منسوب می کند امام زمان علیه السلام را به هر يك از لوازم مقام ولایت، و نسبت می دهد به آن بزرگوار طرق هدایت و نشانه های برپاداری دین حق و تثبیت می کند دانش آن آقا را در مقام علوم کامله که ویژه آباء گرامیش بخصوص رسول اکرم بوده و اشاره می کند به آنچه که در مأموریت او علیه السلام باید جامه عمل بپوشد، یعنی تمام سنتها و احکام الهی که در دولت کریمه آن بزرگوار به مرحله اجراء در خواهد آمد.

و در این بیانات چنین نمودار است که آن بزرگوار خود دارای تمام این اوصاف و فضائلی می باشد که نسبت به آباء گرامی او داده شده است.

در فقره اول این بند از دعا که اشاره به نسب آنجناب کرده و می فرماید: **يَا بْنَ السَّبِيلِ الْوَاضِحَةِ** در شرح فقرات قبل که اشاره فرمود: **فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ...** و همچنین: **أَيْنَ السَّبِيلِ بَعْدَ السَّبِيلِ**، مطالبی در رابطه با فقره مورد شرح گذشت و با عطف توجه به این بیانات نسبت این آقا به اجداد بزرگوارش در این تشبیه آشکار می شود.

و همچنین در دو فقره دیگر در بند مورد شرح که فرمود: **يَا بْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ**، **يَا بْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ** در شرح فقرات قبل که اشاره نمود: **أَيْنَ أَعْلَامِ الدِّينِ** و در فقره دیگر: **ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ...** بیاناتی گذشت که باز نشانگر همین انتساب او علیه السلام به آباء گرامیش می باشد.

و اما در جمله اخیر که فرمود: **يَا بْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ** به شرح فقره: **أَيْنَ الْمُدَّخَرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ** مراجعه شود.



بنابر این در این بیانات که اطلاق فرزند نسبت به مسائل و عواملی شده است که تشبیه و تمثیل آن در عالم معنا بسیار مورد اعتبار است از جهت مجد و عظمت و مقام خاص آن بزرگوار می باشد، چون در واقع تمام خصوصیات و فضائل انبیاء و اولیاء خدا را منسوب به این آقا کرده است.

ای آنکه تویی صاحب انوار و جلال	علم تو بُوَد علوم کامل به کمال
داری تو همه صفات آباء گرام	نیکو بُوَدت هر آنچه داری به خصال

\* \* \* \* \*

آنکس که بُوَد در امر عالم مسئول	گردد همه او به مشکلاتی مشمول
چون هر چه که سنت است از حکم اله	باید که کند در آن قیامش معمول

\* \* \* \* \*

آن ره که همه سران حق پیمودند	هر يك به طریق خود در آن ره بودند
راهیست به نزد «زار» بسیارنکو	آنانکه در این رهند خوش آسودند

\* \* \* \* \*

## يَابْنَ الْعَالَمِ الْمَأْثُورَةِ يَابْنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ يَابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ

«ای فرزند علامتها و نشانها و دستورات وارده، ای فرزند صاحب کرامات و معجزات موجوده، ای فرزند راهنمایان معلوم و شناخته شده.»

فرزند معجزات موجوده چه معنی دارد؟!

در بند اول از بیان مورد شرح که می خوانیم: **يَابْنَ الْعَالَمِ الْمَأْثُورَةِ**، قبلاً مطالبی در شرح جمله: **أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ**... در ارتباط به این معنا گذشت، و گفته شد: که **مَعَالِمِ** به معنی نشانها و علامت است، و در اینجا که کلمه «**مَعَالِمِ**» به واژه «**مأثوره**» ترکیب شده است، در معنای «**مأثوره**» باید گفت: که آن کلام موجز و حدیث کوتاهی می باشد که متوالیاً توسط راویان معتبر ذکر می شود. و نیز گفته شده است که انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام همه نشانها و علاماتی در راهنمایی خلق به سوی حق تعالی بوده و هر يك به نوبه خود مأمورتهائی را عهده دار بوده اند.

بنا بر این در فقره مورد شرح اشاره معنی بر آنستکه: ای فرزند بزرگوارانیکه آثار معالم علوم الهیه را از رسول گرفته هر يك به دیگری سپرده اند، و این بیان معلوم می دارد، که اکنون تمام آثار علوم و روایات با اسناد و دلائل معروفه در نزد خود آقا امام زمان که یکی از فرزندان بزرگواران است موجود و محفوظ و نگهداری شده است.

اما آنچه که در این بند از دعا مورد توجه است آنستکه: داعی اشاره می فرماید: **يَابْنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ** که این جمله هم مانند بعضی از فقرات قبل بر

سبیل استعاره آمده است ، چون در واقع برای معجزه نمی توان فرزندی قائل شد ، مگر آنکه بگوئیم: ای فرزند صاحبان معجزه یا به عبارت دیگر ای فرزند کسانی که امر خارق العاده از آنها سر می زند که دیگران از آوردن به مثل آن عاجز باشند.

اکنون مهمتر اینکه در این جمله اشاره به معجزات موجوده شده است که بدون شك و تردید همان قرآن مجید است که در هر دوران و در هر وضع موجود نقش مؤثری در هدایت و راهنمایی مردم دارد ، و همچنین هیچکس نتوانسته است آیاتی مانند آن بیاورد و بعداً هم کسی قادر نیست.

و از طرف دیگر قرآن يك سند موجود است که بیانگر بعضی از معجزات مهم الهی بوده و اگر این سند روشن نبود مردم از معجزات و از خود قرآن که معجزه است بی خبر بودند.

با آنکه بسیار شنیده اید که انبیاء علیهم السلام معجزات بسیاری داشته اند ، از قبیل زنده کردن مردگان و شفای بیماران ، و همچنین اخبار از مغیبات که بعضی در قرآن آمده است ، ولی در این بند از دعا که امام زمان علیه السلام را فرزند معجزات خوانده است اشاره مستقیم آن بوجود مقدس رسول اکرم جد بزرگوار آنحضرت است.

و در این مورد آنچه که بعضی از محققان متذکر شده اند ، معجزات تمام پیغمبران از رسول اکرم به ظهور پیوسته ، همچنانکه ، « این شهر آشوب » نقل کرده است که شماره معجزات آنحضرت چهار هزار و چهارصد و چهل معجزه بوده که شرح سه هزار از آن معجزات در کتب مربوطه ذکر شده است ، و اکنون چون نمی توانیم تحقیقات خود را در این گونه مسائل بجائی برسانیم ، همانقدر متذکر می شویم که انبیاء و اولیاء حق در مقام ولایت تکوینی و اختیاراتی که خدایتعالی در مرتبه تصرف به این عالم به آنها داده است جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آنها خارق العاده بوده است.

اینستکه بعضی از معجزات مهم که پذیرش آن برای بعضی از مردم غیرقابل باور است در قرآن مجید صراحتاً ذکر شده، همچنان داستان معراج رسول اکرم که قبلاً در فقره، وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ شرح آن گذشت و باز در جمله دیگر که بعداً در همین ارتباط در این دعا آمده است بیان دیگری در این مورد خواهیم داشت.

و معجزه مهم دیگر آن بزرگوار همان مسئله شق القمر است که خدایتعالی در این باره فرمود:

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت»

که این شکافتن ماه حادثه بزرگی از معجزات رسول اکرم است، و ما در اینجا مجالی برای گسترش این بحث نداریم علاقه مندان باید به کتب مربوطه یا تفاسیر مراجعه نمایند.

همینقدر متذکر می شویم: که مسأله شق القمر به صورت اعجاز انجام گرفته و آیات مربوطه شواهد روشنی در این امر در بردارد و روایات بسیاری در کتب اسلامی در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت یا تواتر است، بهیچوجه نمی توان آنرا انکار نمود.

بنابر این چون اصل قرآن مسائل اعجاز را در بردارد و اصلاً هر يك از آیات آن خود معجزه ای است، در فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: يَا بَنِي الْمَعْجِزَاتِ الْمَوْجُودَةِ این معنا بیانگر آنستکه گفته شود: ای فرزند آن کسیکه قرآن بر او نازل شده است، ای فرزند آن کسیکه به معراج رفت، ای فرزند آن کسیکه شق القمر کرد، و

لذا می توان امام زمان علیه السلام را به صاحب تمام معجزات منسوب کرد. و اصلاً می توان گفت: که وجود مقدس آن بزرگوار خود معجزه ای موجود است که او علیه السلام تا زمان قیام و ظهورش زنده و پنهان از دیدگان است.

در زاده معجزه چه معنا به بر است	شاید که به فرزندی قرآن اثر است
یا آنکه به فرزندی اهل اعجاز	این بسته بقول هر که صاحب نظر است

\* \* \* \* \*

گر نیک بگویم سخنی در گفتار	شاید که بُود گفته ز جمعی بسیار
بس خارق عادت از رسول اکرم	آمد به وجود آنچه بودش در کار

\* \* \* \* \*

قرآن همه معجز است مخصوص نگار	هر آیت آن که رفته هر لحظه بکار
گویند برای او بُود فرزندی	زین معجزه او کند به دشمن پیکار

\* \* \* \* \*

از نای و طرب شوند جمعی سرشار	تا آنکه رسند خود به وصل و دیدار
من نیز در این میان بسی منتظرم	تا بلکه رسم به آرزویم چون «زار»

\* \* \* \* \*

يَا بْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَا بْنَ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ يَا بْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ  
الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ

«ای فرزند رهروان راه راست، ای فرزند خبری بس بزرگ، ای زاده کسیکه او در  
اصل کتاب «قرآن مجید» در پیشگاه خداوند بلند مقام و صاحب حکم و فرمان  
و درست کار است.»

صراط مستقیم راه علی علیه السلام است.

در این بند از دعا در سه جمله داعی اشاره به اصل و نسب امام مهدی موعود علیه السلام به آباء گرامی او کرده، و گویا بیان خود را در مجموع ارتباط به آیات مربوطه قرآنی داده است، همچنانکه در اول می فرماید: **يَا بَنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.**

اکنون در رابطه به این معنا باید توجه خواننده به سوی آیات مربوطه معطوف گردد با آنکه قبلاً هم در فقره دیگر که اشاره به صراط مستقیم شده بود مطالبی در این مورد گذشت ولی در اینجا باید از بُعد دیگر بر این معنا توجه داشت. قرآن مجید در آیات بسیاری ارائه طریق به راه مستقیم کرده و در جایی که اشاره به اسلام و قرآن شده است می فرماید:

وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا<sup>۱</sup> «این راه راست پروردگار تو است»

و از طرف دیگر خدایتعالی پایه و اساس راه راست خود را بر يك معنای اصولی نهاده و در چند مورد اشاره می فرماید: که راه راست اینست که مرا عبادت و پرستش نمائید: **وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**<sup>۲</sup> «مرا پرستید که راه راست همین است.»

از بررسی آیات در این مورد چنان نمودار است که مقصود از صراط

۱- سوره انعام آیه ۱۲۶.

۲- سوره یس آیه ۶۲.

مستقیم همان پرستش خدایتعالی و پیروی از دین و آئین الهی است که تمام پیامبران را خدایتعالی بر این صراط هدایت فرمود، چنانکه درباره ایشان به رسول اکرم فرمود:

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup> «همانا که تو ای محمد از جمله فرستاده شدگانی که آنها براه راست بودند»

و شاید اهمیت این معنا در آن باشد که خدایتعالی در اولین سوره از قرآن بندگان خود را دستور می دهد که از او بخواهند آنانرا براه راست هدایت کند، راه آنهاییکه نعمت بر آنان ارزانی شده است همانطور که فرمود:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ «همان راه انبیاء عظام، همان راه رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام»

اما شاهد کلام در فقره مورد شرح بر اینستکه در بعضی از تفاسیر آمده است که مراد از «صراط مستقیم» علی بن ابی طالب و معرفت او علیه السلام است. علی بن ابراهیم، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود: بخدا ما صراط مستقیم هستیم.

در تفسیر لاهیجی، در ذیل آیه شریفه: وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ، از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود: بخدا قسم: «صراط حمید» ولایت ائمه هدی علیهم السلام است، که شما درآنید و قبول کردید.



ولیکن موضوع مهمتری که در شرح این فقره از دعا قابل توجه است اشاره به روایتی است که در تفسیر المیزان، آمده و می گوید:

در « معانی » از امام صادق علیه السلام نقل شده، « صراط مستقیم » راه به سوی معرفت خدا است و آن دو صراط است، یکی صراط در دنیا و یکی در آخرت، اما صراط در دنیا امام واجب الاطاعه است، کسیکه او را بشناسد و از راهنمایی او پیروی کند در آخرت از صراطی که پل دوزخ است عبور خواهد کرد، و کسیکه او را در دنیا نشناسد در آخرت پایش لغزش پیدا کرده در آتش دوزخ هلاک خواهد شد.

بنابر این از این روایات چنان نمودار است که ائمه هدی علیهم السلام در هر دو جهان راه مستقیم به سوی رحمت الهی و به سوی طریق بهشتند، آنانکه در دنیا در خط آن بزرگوارانند در آخرت هم از همان خط و صراط آنها بدون لغزش عبور خواهند کرد.

## ولایت علی علیه السلام خبری بس بزرگ است!

در جمله دوم از بند مورد شرح آمده است: **يَا بَنَ النَّبِأِ الْعَظِيمِ**، این معنا اشاره به یکی از آیات قرآنی است که در آغاز سوره نبأ به عنوان **بِك** استفهام آمیخته با تعجب می فرماید: **عَمَّ يَتَسَاءَ لُونِ، عَنِ النَّبِأِ الْعَظِيمِ**. «آنها از چه خبر از یکدیگر سوال می کنند؟»

سپس بی آنکه در انتظار هیچ آیه باشد، در پیرو آیه خود به پاسخگویی پرداخته می افزاید: آنها از خبری بزرگ و پر اهمیت سوال می کنند؛ همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند.

در اینکه منظور از این خبر بزرگ «**نبأ عظیم چیست؟**» مفسران پاسخهای متعددی گفته اند، گروهی آنرا اشاره به روز رستاخیز و بعضی اشاره به نزول قرآن و بعضی به همه اصول دین از توحید تا معاد کرده اند.

اما شاهد کلام در روایاتی است که از اهل بیت علیهم السلام در ذیل این آیه شریفه در تفاسیر نقل شده است، و آیه را تفسیر به مسأله ولایت و امامت کرده اند.

در تفسیر نمونه، آورده است: در روایات زیادی که از طرق اهل بیت علیهم السلام و بعضی از طرق اهل سنت نقل شده «**نبأ عظیم**» یا خبر بزرگ به مسأله ولایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بوده، یا به مسأله «**ولایت بطور اعم**» تفسیر شده است، این روایات گاه از خود علی علیه السلام و گاه از امامان دیگر نقل شده است.

همچنانکه «**حافظ ابو نعیم**» از اکابر اهل سنت از سدی روایت نموده، که حضرت پیغمبر فرمود: که مراد از «**نبأ عظیم**» ولایت حضرت علی بن ابیطالب

علیه السّلام است که خلائق را در قبر از آن سوال کنند.

**در تفسیر برهان**، در حدیث دیگری آمده است که روز جنگ صفین مردی از لشکر شام در حالیکه سلاح بر تن پوشیده و قرآنی حمایل کرده بود وارد میدان شد و سوره نبأ را تلاوت می کرد، علی علیه السّلام شخصاً به میدان او آمد و به او فرمود: آیا می دانی نبأ عظیمی که در آن اختلاف دارند چیست؟ آن مرد در جواب گفت: نمی دانم امام فرمود: بخدا سوگند منم نبأ عظیم که درباره آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع پرداخته اید، شما از ولایت من بازگشتید، بعد از آنکه پذیرفتید، و در قیامت بار دیگر آنچه را که قبلاً در این زمینه دانسته اید خواهید دانست

در روایت دیگری هم از امام صادق علیه السّلام آمده است: «نبأ عظیم» همان مسأله ولایت است. در تفسیر جامع، آورده: «ابن بابویه» از حضرت امام زین العابدین و حضرت رضا علیهما السّلام روایت کرده، که فرمودند: پیغمبر اکرم به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی تو باب و راه خدا و حجة پروردگار و نبأ عظیم و صراط مستقیم و مثل اعلی هستی.

حاصل کلام امام زمان علیه السّلام هم در بیانات خود در دعای افتتاح در پایان صلواتی که به آقا امیرالمؤمنین می فرستد اشاره می فرماید: **وَ أَيْتِكَ الْكُبْرَىٰ وَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ**، که معنای کلام جواهر آسای آن بزرگوار چنین است:

خدایا درود فرست بر علی بن ابیطالب که سردار و پیشوای گرویدگان است و وصی فرستاده پروردگار عالمیان، که او بنسبه تو ولی تو و دوست دار تو و برادر فرستاده تو و حجت و برهان تو و آیت بزرگ تو، «و خیر باشان و عظیم تو است». و اگر در این معنا تمام روایات را نادیده بگیریم همین کلام امام صادق (ع)

در بند مورد شرح و همین بیانات آقا امام زمان (ع) برای ما کافی است که دانسته شود «نبا عظیم» همان «خبر بزرگ ولایت علی علیه السلام است».

منظور از «امّ الكتاب» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در بند مورد شرح که گفته شد داعی در سه جمله اشاره بوجود مقدس علی علیه السلام کرده است؛ می توان گفت: که هر سه جمله هم تا حدی با هم مرتبط است، همانطور که در جمله اول فرمود: ای فرزند رهرو راه راست، سپس رهرو راه راست را چنین معرفی می کند: **يَا بَنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ**، این بیان ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می فرماید: **وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ**<sup>۱</sup> اشاره بر اینکه ما آنرا قرآنی فصیح قرار دادیم که نزد ما بسی بلند مرتبه و با اساس و محکم است.

این آیه شریفه تفسیر گسترده ای دارد که در معرفی قرآن مجید آمده است اما روایاتی در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر آمده است که معانی «امّ الكتاب» را اشاره بوجود مقدس علی علیه السلام کرده اند همچنان:

در تفسیر جامع آورده است: علی بن ابراهیم از «حماد» روایت کرده که گفت: از حضرت معنی آیه را سؤال کردم، فرمود: مرجع ضمیر «انّه» امیرالمؤمنین علیه السلام است، و حضرتش در سوره فاتحه که موسوم است به «امّ الكتاب» در آیه: **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، ذکر و بیان شده، چه آن حضرت راه راست و صراط مستقیم خداست.

در تفسیر مجمع البیان، از تفسیر برهان، نقل کرده است: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که شخصی از آنحضرت پرسید، که منظور از آیه شریفه چیست فرمود: منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است. و همچنین باز از

همان حضرت روایت شده که درباره « صراط مستقیم » هم فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام و معرفت او می باشد و دلیل آنرا هم همین آیه بیان فرمود که وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ.

بعضی هم چنین گفته اند: که این آیه تنها آیه ای است که اشاره بنام مقدّس علی علیه السلام شده است.

در تهذیب، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در دعای روز غدیر فرمود: پروردگارا شاهد و گواه باش: امام هادی و مرشد رشید امیرالمؤمنین علیه السلام است، همان شخصیکه در قرآنت او را چنین وصف فرمودی: وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ.

روایات بسیار دیگری با مضامین گوناگون در این مورد آمده است که در اینجا به همین مختصر اکتفا کردیم.

ای آنکه براه راست فرزندی تو	هم با خبری بزرگ پیوندی تو
یعنی نسب تو با علی پیوند است	بس باد همین که آبرومندی تو

\* \* \* \* \*

در سوره حمد گفتگو شد ز علی	چون «امّ کتاب» شد اشاره به ولی
در نزد خدا علی بنام است حکیم	گفته است در آن کتاب بسیار جلی

\* \* \* \* \*

در شأن علی سه چیز آمد به میان  
او شد نبأ عظیم در راه راست  
که «زار» در این سند بیاورد بیان  
در «أم کتاب» نام او گشت عیان

\* \* \* \* \*

يَا بْنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ يَا بْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ يَا بْنَ الْبُرَاهِينِ  
الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ

«ای فرزند آیات و معجزات و نشانه های روشن و آشکار، ای فرزند راهنمایان و دلیلهای ظاهر و هویدا، ای فرزند برهانها و حجتهای واضح و روشن.»

ائمه هدی علیهم السلام اکرم آیات الهی هستند!

این سه جمله در این بند از دعا همانند فقرات قبل بر وجه کنایه و استعاره است که داعی اشاره می کند: فرزندی امام زمان علیه السلام را به آیات و بینات و دلیلهای روشن و براهین آشکار، که معانی این جملات مترادف نمودار مراتبی از شئون ائمه هدی علیهم السلام است.

اما اصل موضوع در شرح جمله اول است که در رابطه به این موضوع بقدری مطالب گسترده است که حتی فشرده کردن آن بسیار مشکل می باشد، همچنان اگر بخواهیم از نظر قرآن مجید این معنا را مورد بررسی قرار دهیم خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد، ولی اکنون اکتفا می کنیم به مختصری از آن در این زمینه که در اول دانسته شود: معنی آیات از نظر قرآن چیست؟ و در ثانی اکرم آیات الهی چه می باشد و چگونه ائمه هدی علیهم السلام بر این معنا اطلاق شده اند.

شاید بعضی از کسانی که به قرآن هم آشنائی دارند، تا کتون متوجه این نکته نشده باشند که خدایتعالی در این مورد در کتاب خود در ۳۸۲ آیه درباره آیات خود بیاناتی گوناگون آورده است که اگر در مجموع به تفسیر آنها توجه شود، این موضوع کاملاً روشن خواهد شد.

اما آنچه که در اینجا بطور اجمال باید گفته شود آنستکه: معنی آیات از



نظر قرآن مجید به چند دسته تقسیم می شود، یکی آنکه بطور کلی تمام کلمات قرآن که با نظم مخصوصی در آمده و در جمله یا عبارتی بهم پیوسته است قرآن آنرا آیات خوانده است، دیگر آنکه معجزات انبیاء را آیات گفته است، گاهی تمام آثار قدرت و عظمت خدایتعالی را آیات خوانده و گاهی آنچه از عذاب و شکنجه که به اقوام و امم سالقه نازل شده آیات خوانده است، گاهی آنچه برای پند و عبرت مردمان است آیات خوانده و گاهی آنچه در خلقت آسمانها و زمین و آنچه در مسیر هستی و نظام آفرینش قرار گرفته آیات خوانده است، لذا خدایتعالی در اینکه آیات خود را بر وجوه گوناگون متذکر شده بر سبیل اگاهی می فرماید: **أُنظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ...<sup>۱</sup>**

«نگاه کن چگونه می گردانیم آیتها را، یا چگونه آنرا به افق افکار مردم نازل می کنیم».

بعضی از صاحبان تفاسیر برآنند که آیه بودن و علامت بودن به حسب موارد فرق می کند، مثلاً اجزاء قرآن آیه است چون علامتی بر وجود خداوند متعال می باشد، همچنان موجودات خارجی آیات خداوند زیرا وجود آنها دلیل بر وجود سازنده آنهاست، و خصوصیات وجودی آنها دلیل بر اسماء و صفات اوست و همچنین انبیاء و اولیاء حق آیات خدا هستند از نظر اینکه آنان برگزیده خدا بوده و مأموریت دارند مردم را با سخن و عمل به سوی او دعوت کنند، بنا بر این آیه بودن اشیاء شدت و ضعف پیدا می کند، و هر کس می تواند خود اکرم آیات را از این مراتب تشخیص دهد.

اکنون از مطالبی که گذشت اگر بخواهیم در مرحله اول تمام کتب آسمانی را آیات بگیریم قرآن مجید اکرم از آنهاست، چون حاوی تمام آیات و مصداق و مبین تمام علائم و نشانه ها از مراتب قدرت و عظمت و وحدت پروردگار است.

اگر بخواهیم آیات آفاقی را بررسی کنیم و به سوی کهکشانها و کرات و عوالم خلقت بالا نظر افکنیم، خواهیم دریافت که « عرش عظیم » اکرم آیات آفاقی است.

اگر بخواهیم آیات انفسی را بررسی کنیم با توجه به آیه شریفه: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...<sup>۱</sup> خواهیم دریافت که انبیاء و اولیاء اکرم از تمام فرزندان آدم هستند از آنجهت که طبق حدیث معروف: لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ إِلَّا فَلَاحَ جِهَانِ آفَرِينِشْ به واسطه وجود مقدس پیغمبر خاتم و اوصیاء گرامی او ایجاد شده است.

لذا تمام آنچه وسیله راهنمایی خلق به سوی خدا می باشد، آیات الهی و بهترین این وسائل و اکرم آیات در جمیع عوالم حقیقت آیت محمدیه است که او خود نفس کلّ و اولاد او ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین همه آیات گرامیند، همچنانکه در زیارت جامع در شأن ایشان آمده است، وَ الْآیَةُ الْمَخْرُوجَةُ وَ عِبَادَةُ الْمُكْرَمِينَ، و در زیارت علی علیه السلام می خوانید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آيَةَ اللَّهِ الْعُظْمَى .

امام زمان علیه السلام هم جد بزرگوارش را در دعای افتتاح به آیت بزرگ خدا معرفی کرده و ضمن درود بر او اشاره می کند: وَ أَيْتِكَ الْكُبْرَىٰ وَ النَّبَأَ الْعَظِيمَ.

بنابر این باید گفت که ائمه هدی علیهم السلام خزانه داران تمام مراتب آیات الهی بوده و تمام علائم و نشانه های مقام ولایت از نظر علوم و فضائل و تمام کمالات و همه دانش قرآنی نزد آنان انباشته شده است، و یا به اعتبار دیگر: خدایتعالی آن

بزرگواران را برای هر دوران علائم و نشانه هائی بر آثار و آیات خود قرار داده است، در حالیکه آنان خود یکی از مراتب آیات الهی هستند، همچنانکه در اصول کافی در ذیل آیه شریفه: **وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ** از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آیات» ائمه هستند و «نذر» پیمبرانند. و همچنین امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدایتعالی که فرمود: **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا**، فرمود: مقصود از آیات اوصیاء است.

و نیز در کتاب «عترت در قرآن» از تفسیر قمی و بنابیع المودة. نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ**... فرمود: آیات ائمه هستند و بعضی آیات قائم آل محمد مهدی موعود است.

پس مصداق این معنا در فقره مورد شرح: **يَا بَنَ الْأَيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ** بخوبی روشن گردید که آقا امام زمان علیه السلام خود آیت بزرگ الهی و از اکرم آیات است<sup>۱</sup>

۱- اکنون در اینجا مجالی برای گسترش این بحث نیست، ولی نگارنده: در کتاب «معارف الهی» در شرح دعای سحر در این بند از دعا: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ**... و همچنین در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در شرح فقره **«وَآيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ»** مطالبی گسترده آورده است، که طالبین برای اطلاع بیشتر می توانند به آن دو کتاب مراجعه نمایند.

ائمه هدی (ع) برهان و دلیل روشن الهی هستند.

در پایان بند مورد شرح که اشاره می فرماید: **يَا بَنَ الْبِرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ**، این معنا در زیارت جامعه کبیره در شأن آن بزرگواران در يك جمله کوتاه بیان گردیده و می فرماید: **وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ**، یعنی (گواهی می دهم) که خدا مخصوص گردانید شما را به برهان خود.

البته می دانید که کلمه «براهین» جمع برهان به معنی حجت روشن و دلیل قاطع آمده است، اما بعضی از عرفا در این معنا گفته اند که مراد از برهان حجج و دلیل به هر حق و هر حقیقت باشد که بر علیه یاوه گویان و دشمنان دین و ایمان اقامه می شود، و ائمه هدی علیهم السلام در برابر مخالفین و اهل ستیز بوسیله احتجاجات خود حقایق را اثبات می کردند.

و از طرف دیگر می توان معنای برهان را درباره آن بزرگواران به اعجاز و کراماتی تعبیر نمود که دلیل بر اثبات مقام ولایت و امامت آنان علیهم السلام می باشد.

اما اعتقاد بر اینست که: اگر معنی، برهان را دلیل قاطع و حجت روشن بگیریم، هیچ دلیل و حجتی بالاتر از قرآن کریم نیست که آن بزرگواران در خصوصیت این مقام قرار گرفته اند، و همچنان عالم به علم تفسیر و تأویل آن و مجری و حافظ احکام و اوامر آن می باشند، همچنانکه در تفسیر آیه شریفه: **وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**، آمده است که علم قرآن نزد آن بزرگواران بوده است، ولی در آیه دیگر این معنا بر وجه روشنتری آمده است، همچنانکه می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ  
نُورًا مُبِينًا<sup>۱</sup>

«ای مردم دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمده و نور واضحی  
برای شما فرستادیم»

این آیه شریفه تطبیق دارد به یکی از فقرات زیارت جامعه کبیره که باز  
در شأن ائمه هدی علیهم السلام می فرماید: وَ نورهٍ وَ بُرْهَانِهِ وَ رَحْمَةً اللّهِ وَ  
بَرَكَاتُهُ، اشاره بر اینکه: سلام بر نور پرفروغ و برهان روشن الهی که رحمت و برکات  
خدا بر آن باد.

منظور از برهان در آیه فوق چنانکه جمعی از مفسران گفته اند: و قرائن  
گواهی می دهد شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، و منظور از نور قرآن  
مجید است که در آیات نیز از آن تعبیر به نور شده است.

در احادیث متعددی که از طرف اهل بیت علیهم السلام رسیده و در تفاسیر،  
نور الثقلین و علی بن ابراهیم و مجمع البیان نقل شده است «برهان» به پیامبر  
(ص) تفسیر شده و «نور» به علی علیه السلام، و این تفسیر با تفسیر قبلی  
مناقضات ندارد، زیرا ممکن است از نور معانی وسیعی اراده شود.

بنابر این روشن گردید که در بیان فقره مورد شرح امام زمان علیه السلام:  
يَا بَنَ الْبُرَاهِينِ الْوَأَضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ، می باشد.

آیات خدا که در کتابیست بیان  
ایمان بحق بُود نشان از قرآن  
هر آیه بُود نشانه ای از ایمان  
آنجا که بُود جمله آیات عیان

\* \* \* \* \*

گفتی تو چنان اکرم آیات کجاست  
خواهی که بدانی تو همان اکرم کیست  
گوئیم چنین که امر آن نزد خداست  
آنکس که رسالتش در آفاق پیاست

\* \* \* \* \*

آیات خدا همه از آل اویند  
من در عجبم که «زار» در این معنا  
بہتر نتوان کسی از آنها جویند  
هر چیز که گفت دیگران هم گویند

\* \* \* \* \*

يَا بَيْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ<sup>۱</sup>

«ای فرزندان حجتهای کامله و رسا»

۱- «حجج» جمع حجّت: به معنی غلبه و قصد و برهان و دلیل آمده است، راغب گوید: حجّت دلیلی است که مقصود را روشن می کند.

## بهترین خلق خدا حجّت برآفریدگان است!!

این معنا کاملاً روشن شده است که انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السّلام حجّت خدا بر خلق عالمند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه معصومین می خوانیم: وَ حُجَّجَ اللَّهُ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ وَ دَرَفَقَرَهُ دِیْگَر آمده است وَ حُجَّجاً عَلَىٰ بَرِیْتِهِ، اشاره بر اینکه گواهی می دهم که شما ائمه هدی حجّت‌های بالغه الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت هستید و دلائل قاطعی بر آفریدگان خدا می باشید.

البته باید چنین باشد که بهترین خلق و برگزیده ترین افراد از جانب خدایتعالی بر خلق عالم حجّت باشند، چون با آن مقام شامخی که آنان دارند می توانند برای مردم در امر توحید و معارف الهیه و نبوت و معاد اقامه حجّت و دلیل نمایند، و از همین جهت است که در بخش اول همین کتاب خواندید که از اول آفرینش در جهان و تا پایان آن زمین بدون حجّت باقی نخواهد ماند، و آیه شریفه دلیل بر همین معنا می باشد که فرمود:

رُسُلًا مَّبِشْرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ  
بَعْدَ الرُّسُلِ....<sup>۱</sup>

«فرستادیم رسولان را در حالیکه مژده دهندگان بودند اهل ایمانرا و بیم کننده کافران و منافقان تا نباشد حجّتی بعد از فرستادن فرستادگان» یعنی نگویند کسی نبود که ما را به ایمان دعوت کند.

بنابر این تمام انبیاء و اوصیاء ایشان حجتهائی بوده اند که با همه کمالات و خصوصیات که داشته اند دین خدا را بر مردم ظاهر و حجّت را به آنها تمام کرده اند، آنان هم حجّت در این دنیا و هم حجّت در سرای آخرتند، در این دنیا مأمور ارشاد و هدایت و امر به نیکی و بازداشت از بدیها هستند، و در آخرت هم ناظر و گواه بر پاداش و کیفر اعمال و رفتار بندگان که در دنیا بجای آورده اند، بلکه آماده برای شفاعت نسبت به دوستان خود، و همچنین ناظر بر اوضاع و احوال آن جهان و دخول در جنت و یا دوزخ مردم هستند.

اما شاهد کلام در فقره مورد شرح ارتباط مستقیم به این آیه شریفه است

که می فرماید:

قُلْ قَلِيلٌ مِّنَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ فَلََوْ شَاءَ لَهَدَايَكُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>

«بگو برای خدا و دلیل رسا و قاطع است، اگر او بخواهد همه شما را هدایت

می کند»

در بعضی از تفاسیر آورده اند: امام باقر علیه السلام در رابطه با سئوالی پیرامون این آیه شریفه در جواب «سدیر صیرفی» فرمود: ما خازنان علم خدائیم و ترجمانان وحی او که به رسل و انبیاء وحی کرده است، و همچنین فرمود: ما حجّت تمام و برهان رسائیم بر هر که در پائین آسمان و هر که در بالای زمین است (مراد جن و انس اند).

در اصول کافی، روایات بسیاری آمده است حاکی از اینکه: زمین



هیچگاه از وجود حجّت خالی نخواهد ماند- از جمله نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: زمین همیشه نباید جز آنکه برای خدا در آن حجّتی باید؛ که حلال و حرام را به مردم رساند و مردم را به راه خدا بخواند.

و قبلاً در همین کتاب در شرح فقره «وَ حُجَّةٌ عَلٰی عِبَادِكَ» روایات دیگری از منابع موثق نقل گردید، و از همین جهت است که در هر يك از زیارات ائمه هدی علیهم السّلام می خوانیم: السّلامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ وَ بخصّوص در زیارت امام علی علیه السّلام آمده است: السّلامُ عَلٰی حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ، و همچنین در دعای توسل هم درباره تمام آن بزرگواران آمده است: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلٰی خَلْقِهِ، ای دلیل قاطع و رسای خدا بر خلقش ای آقا و ای مولای ما.

گویند که حجّت به همه خلق جهان	باشند کسانی که در عهد و پیمان
ثابت قدم و پاک نهادند همه	تا آنکه دهند دین حق را سامان

\* \* \* \* \*

برهان و دلیل آشکارند یقین	آنها همه رهنمای خلقند چنین
هر يك ز پی دگر در این امر مبین	باشند چنان حجّت حق روی زمین

\* \* \* \* \*

پس حجّت حق در این کتابست عیان	چون کرد نشانه ها در این امر بیان
کافیست همین دو بیت از شعر «زار»	که خوب و دلیل و حجّتی داد نشان

\*\*\*\*\*

## يَا بْنَ النِّعَمِ السَّابِقَاتِ

«ای زاده نعمتهای شایان» ای فرزند صاحبان نعمتها و بخشش های فراوان.

وجود مقدّس ائمه هدی علیهم السّلام خود نعمتی بزرگ است. گذشته از اینکه ائمه معصومین از طرف خدایتعالی وسیله هدایت و واسطه نعم و افاضه نیکیها و احسانها بر خلق عالمند وجود مقدّس آنها خود یکی از بزرگترین مراتب نعم الهی است.

اگر در معرفی این بزرگواران در زیارت جامعه کبیره نیامده بود: «وَأُولِيَاءَ النَّعْمِ» که آنان ولی نعمت بر خلق عالمند، نگارنده نمی دانست در این معنا چه بگوید!

در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که غیر از مطالبی که درباره نعم الهی آمده است صاحبان تفاسیر برآنند که آنچه انسان بوسیله آن به ساحت قرب خدا راه یابد و خوشنودی او را بجوید «نعمت است» و يك چیز در صورتی نعمت می شود که بر ولایت الهی مشتمل باشد؛ و ولایت خدا یعنی تدبیر امور بندگان بوسیله دین که آن تمام نمی شود.

مگر به ولایت رسول او، و ولایت رسول نیز بواسطه ولایت «اولی الامر» بعد از رسول به مرتبه تکامل می رسد، لذا در این سلسله از مراتب ولایت نعمتهائی است که در تفسیر آیه شریفه اشاره بر آن شده که فرمود:

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...<sup>۱</sup> «یعنی

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم»

این آیه شریفه که درباره نصب خلافت امیر مومنان علیه السلام است و در روز غدیر خم نازل شده است تفسیری به تفصیل دارد که تا کنون چند صد کتاب و رساله بر آن نوشته شده است، ولی در اینجا منظور از اتمام نعمت در امر ولایت است که خدایتعالی این دین را کامل ساخت و نعمت ولایت را که عبارت از اداره و تدبیر الهی امور دینی است بر مسلمانان تمام کرد.

**در تفسیر المیزان**، در ذیل روایتی در این مورد آورده است: اینکه امام صادق علیه السلام آیه ای را که در حق شخص امیرالمؤمنین نازل شده به همه اهل بیت نسبت داده اند، از آنجهت است که همه معصومین، اهل بیت، و تکلیف مردم نسبت به همه یکی می باشد (لذا آن بزرگواران همه در مقام ولایت، اولیاء نعم الهی هستند) این نکته را هم باید توجه داشت که خدایتعالی درباره نعمتهای خود آیات بسیاری بر وجه گوناگون آورده است که در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست.<sup>۱</sup> ولی اکنون گفته می شود که شاهد کلام در فقره مورد شرح، ارتباط مستقیم آن به این آیه شریفه است که می فرماید:

وَ اسْبَغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً<sup>۲</sup> اشاره بر اینکه:

خدایتعالی هر چه در آسمانها و زمین است برای شما رام کرد و نعمتهای خویش را آشکارا و نهان بر شما کامل نمود.

۱- نگارنده، در کتاب «بیان حقیقت» در شرح فقره ای از دعای افتتاح که در مقام سپاسگزاری عرض می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا» مطالب جالبی از نظر قرآن مجید درباره نعم الهی

آورده است که طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

در مورد اینکه نعمت ظاهر و نعمت باطن چیست؟ صاحبان تفاسیر مطالب گسترده ای آورده اند که اکنون از نظر اختصار به بعضی از آن اشاره خواهیم کرد. بعضی گفته اند: که نعمت ظاهر همان نعمت وجود و حیات و نعمتهائی است که خدایتعالی به عموم ارزانی داشته، از حواس ظاهری، گوش، چشم و هر يك از اعضای بدن و نعمت سلامتی و عافیت و بهره مندی از ارزاق نیکو. و مراد به نعمتهای باطن، نعمتهای غایب از حس است، مانند: شعور و اراده و عقل و ادراك و فهم و احساس، به اضافه مقامات معنوی که از راه اخلاص در عمل حاصل می گردد.

در تفسیر المیزان، آورده: مراد به نعمتهای ظاهری اضافه به نعمتهائی که گفته شد، نعمت دین خواهد بود، چون دین از نعمتهای محسوسی است که امور دنیا و آخرت مردم را نظام می بخشد، و لذا اسلام که مجموعه چیزهائی است که از طرف خدا نازل شده تا او را بپرستند دین است، و از آنجهت که از حیث عمل کردن بر آن مشتمل بر ولایت خدا و ولایت رسول و ولایت اولیاء امر بعد از رسول است، نعمت است.

در تفسیر گازر، آورده است: نعمت ظاهر آنستکه به مشاهده بدانند، و نعمت باطن را ندانند مگر به دلیل.

در تفسیر منهج، آورده: نعمت ظاهر ظهور اسلام و نصرت پیغمبر (ص) بر اعداء و نعمت باطن امداد ملائکه است.

و اما اصل موضوع که شاهد کلام در این بحث است آنستکه طبق روایات معتبری که در چند تفسیر نقل شده است در ذیل آیه شریفه: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» چنین آورده اند (نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است).

همچنانکه: در تفسیر المیزان، از کتاب «اکمال الدین» به سندی از «حماد بن ابی زیاد» روایت کرده که نقل می کند او گفت: من از آقای خودم موسی بن جعفر علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم، فرمود: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است که از دیدگان مردم پنهان می شود و گنجهای زمین برای او آشکار گردد، و هر چیز دوری برایش نزدیک باشد.

و در کتاب «انوار المضيئه» که درباره شخصیت امام زمان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از آیاتی که در باب ظهور آن بزرگوار تأویل شده همین روایت را نقل کرده است.

بنابر این معلوم گردید که امام زمان علیه السلام از فرزندان آن بزرگوارا نیست که اولیاء نعم الهی هستند، و وجود مقدس خود آن بزرگوار هم برای اهل عالم نعمتی بزرگ است، و مصداق این نعمت به خوبی ظاهر است که اکنون هر نعمتی که به خلق عالم در این جهان افاضه می شود به واسطه وجود آن بزرگوار بوده و هنگام قیام او هم نعمتهای ظاهر و باطن پروردگار آشکار خواهد گردید.

گویند که نعمت خدا افزونست	يك نعمت از آن ز دیده ها مکتونست
آن نعمت باطن است از اصل نعیم	که ظاهر آن به هر نعم مقرونست

\* \* \* \* \*

گر کوشش خود برید هر قدر بکار	تا آنکه کنید نعمت حق به شمار
هرگز نرسید بر حساب و قدرش	چون قسمت اعظمش بود در اسرار

\* \* \* \* \*

شد مطلب ما در این مقالات تمام      که نعمت ظاهر است هر نعمت عام  
هر گونه نعم که گفت در اینجا «زار»      از نعمت باطن است در شأن امام

\* \* \* \* \*

يَابْنَ طهَ وَ الْمُحْكَمَاتِ يَابْنَ يُسَّ وَ الذَّارِيَاتِ يَابْنَ الطُّورِ وَ  
الْعَادِيَاتِ

«ای فرزند طه و محکمت قرآن، ای فرزند یاسین و ذاریات، ای فرزند طور و  
عادیات»

اسرار مهمی که در شرح این بند از دعا نهفته شده است!

این بند از دعا ارتباط مهمی به حروف مقطعه قرآنی دارد، و همچنین به اسرار مهم دیگری که از نظر اهمیت مورد سوگند خدایتعالی قرار گرفته است در آن اشاره شده است.

در شرح این موضوع در اول باید دانست که در بیست و نه سوره از سوره قرآن مجید به حرفهائی مقطع بوجه گوناگونی در هر سوره آغاز شده است که حرفهای آن بریده از هم و بنظر می رسد مفهومی ندارد.

آنچه که بیشتر مفسرین متذکر شده اند: حروف مقطعه قرآن، همیشه جزء کلمات اسرار آمیز بوده که تفسیرهای متعددی بر آن ذکر کرده اند و اسرار مهمتر اینکه در کلمات این دعا امام صادق علیه السلام بعضی از آنها را منسوب به رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام کرده که این معنا می رساند آنچه را که مفسران در ارتباط با روایات معتبره در این مورد آورده اند بسیار موثق و قابل اعتماد است.

اما حقیقت امر آنستکه: نگارنده توانائی ندارد که در شرح این بند از دعا غیر از مطالب قرآنی اظهار نظری نماید، چون تنها امام علیه السلام خود به رموز و اسرار این بیانات واقف است، مگر کسی غیر از امام حقیقت این امر را می داند که معنای ای زاده طه و محکمت چیست؟!

بنابر این با توجه به این مسئولیت خطیر در شرح این معنا، اکنون توجه خواننده را به بیاناتی از مفسران عالیقدر جلب می نمائیم.

بعضی از صاحبان تفاسیر این حروف را اشاره به خود قرآن کرده اند که قرآنی با این عظمت که تمام دانشمندان و سخنوران جهان و تمام جن و انس از آوردن به مثل آن عاجزند، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد، و در



ارتباط مهمی که در میان حروف مقطعه و عظمت قرآن است، مفسران تفسیر گسترده ای در این مورد دارند، و بنظر بعضی در ارتباط این حروف به آیات قرآنی آنها را جزء متشابهات قرآن دانسته که علوم آن نزد پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است، و در این معنا می رسانند که این بزرگواران از قرآن جدا نیستند.<sup>۱</sup>

اما اصل موضوع در فقره مورد شرح از بند این دعا می باشد که در اول اشاره می فرماید: **يَا بِنَّ طُهْ وَالْمُحْكَمَاتِ**. همانطور که می دانید «طه» نام یکی از سوره های قرآنی است که این کلمه مرکب از دو حرف مقطعه است.

البته این کلمه خود معنای خاصی دارد، و از روایاتی که در بعضی از تفاسیر آمده است، با شرح این فقره از دعا تطبیق کامل دارد، همچنان توجه نمائید:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: «طه» یکی از اسامی پیامبر اکرم است، و از این حدیث چنین بر می آید که «طه» مرکب از دو حرف رمزی است «طا» اشاره به «طالب الحق» و «ها» اشاره به «هادی الیه» می باشد.

البته استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

۱- اخیراً بعضی از دانشمندان اسلامی تفسیر حروف مقطعه را با کمک مفزهای الکترونیکی بررسی کرده اند، و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشته شده که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی نسبت به حروف قرآن کاملاً روشن می سازد، یعنی مفز الکترونیکی با محاسبات دقیق خود این موضوع را روشن ساخته است که میزان هر يك از حروف چهارده گانه در هر سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به نسبت مجموع حروف آن سوره، چند درصد است، و این تفسیر بسیار گسترده است که طالبین برای اطلاع بیشتر می توانند به تفسیر نمونه جلد دوم مراجعه نمایند.

بعضی از مفسران گفته اند: کلمه «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان تدریجا به صورت اسم خاص برای پیامبر اسلام در آمده است تا آنجا که آل پیامبر را «آل طه» می گویند.

و از همین جهت است که در فقره مورد شرح آقا امام زمان علیه السلام را، **يَا بِنَ طه وَ الْمُحَكَّمَاتِ**: معرفی کرده است. و در تأیید این معنا در بیان آیه شریفه در پیرو کلمه «طه» می فرماید: **مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى**، «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت افکنی» پس معلوم می شود که خطاب «طه» به آن بزرگوار است، یعنی ای پیغمبر.

اما در مورد کلمه «محکمات» هم با توجه به آیه شریفه این معنا روشن می شود که می فرماید:

**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ  
الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ...**

«او کسی است که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است، که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن متشابه است»

و اینکه محکمات را «امم الكتاب» گفته است از آنجهت می باشد که واژه «امم» در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است، بنابراین «محکمات» اساس و

ریشه و مادر آیات دیگر قرآن محسوب می گردد.

درباره این آیه شریفه مفسران مطالب بسیار وسیعی آورده اند، ولی در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح باید گفت که: اصل موضوع هر اینستکه دانسته شود که قرآن و رسول و عترت او علیهم السّلام از هم جدا نیستند، همچنان خوب توجه کنید که در فقره مورد شرح می گوید: **يَا بَيْنَ طه وَ الْمُحْكَمَاتِ** که در اینجا بی پرده اشاره می کند: ای فرزند رسول اکرم چنانکه در تفسیر بالا گفتیم «طه» اشاره بوجود مقدس پیغمبر خاتم است، و پیرو آن عطف به این کلام می دهد: ای فرزند محکمات قرآن، یعنی ای فرزند امام امیرالمؤمنین علیه السّلام، چون در تعبیر محکمات در همین آیه شریفه اشاره به «**أُمّ الْكِتَابِ**» کرده و تفسیر این معنا در چند صفحه قبل در همین کتاب گذشت و اشاره شد به سوره حمد و آیه شریفه **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** و در ارتباط با آیه شریفه، **وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ**، دانسته شد که علی علیه السّلام در کتاب خدا «**أُمّ الْكِتَابِ**» خوانده شده است، و بنابر این آیات محکمات هم در «**أُمّ الْكِتَابِ**» است، و شما خود در این معنا دقت نمائید که تفسیر این آیات بوجود مقدس علی علیه السّلام اشاره شده است.

یکی از نامهای دیگر رسول اکرم «یس» است.

در فقره دوم از بند مورد شرح می فرماید: **يَا بَنَ يَسُ وَ الذَّارِيَاتِ**، که در اینجا هم درباره حروف مقطعه « یاسین » مطالبی می باشد که از نظر تفاسیر مورد بررسی قرار می دهیم.

در معانی الاخبار، از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: **أَمَّا «يس»** اسمی از اسماء پیغمبر صلی الله علیه و آله است که معنایش اینست: **أَيُّهَا السَّمِيعُ الْوَحِيُّ** «یعنی ای شنونده وحی»

در خصال، محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ده اسم است، پنج اسم آن در قرآن است: محمد، احمد، عبدالله، یس، تون؛ و اما آنها که در قرآن نیست: فاتح، خاتم، کاف، المقضی، المعاشر؛ است.

در تفسیر نمونه، آورده است: این کلمه مرکب از «یا» حروف (ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر اسلام است و به این ترتیب پیامبر را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است «یس» نام رسول خدا است و دلیل بر آن اینست که بعد از آن می فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی؛ این روایت از تفسیر «نور الثقلین» ذکر شده است.

در تفسیر اثنی عشری، آورده است: در «مجالس» - از حضرت امیرالمؤمنین در آیه شریفه: **سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ** <sup>۱</sup> سؤال شد، فرمود: «یس»

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مائیم آل محمد.  
و روایات دیگری در همین زمینه آمده است که در اینجا کفایت می کند  
و دانستیم که در معنای فقره مورد شرح «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...» امام زمان  
علیه السلام فرزند رسول اکرم و منسوب به آن بزرگوار است.

## فرزند ذاریات و طور و عادیات چه معنا دارد؟!

اما در مورد کلمات دیگر از بند این دعا که داعی امام زمان علیه السلام را به سه واژه از سه سوره قرآن منسوب کرده و او را زاده: ذاریات و طور و عادیات خوانده است در بیان این معانی و ارتباط آن با آیات قرآنی اسرار مهمی نهفته شده است: چون هر واژه که نام یکی آیات قرآنی است سرآغاز، حاوی سوگندهای مکرر و پر معنی می باشد، که این خود نمایانگر چهره اعجاز آمیز قرآن با توجه به شأن و مقام رسول اکرم است.

همچنان در آیات اولیه سوره «الذاریات» نخست سوگند یاد می کند به بادهائی که در آسمان ابرها را به حرکت در آورده بذر افشانی می کنند، و سپس به ابرهائی که بار سنگین از باران با خود حمل می کنند، و پیرو آن سوگند به فرشتگانی یاد می کند که کارها را تقسیم می کنند، آنوقت جواب قسم را چنین بیان می دارد: که آنچه به شما وعده داده شده است قطعاً راست است.

حال ببینید وعده هائیکه خدایتعالی داده در موارد رستاخیز و کیفر و پاداش و همچنین آنچه مربوط به مقام نبوت رسول اکرم و ولایت ائمه هدی علیهم السلام است چیست؟!

بعضی از عرفا گفته اند: مراد از «ذاریات» ائمه هدی علیهم السلام می باشند، که در این بند از دعا ایشان را تشبیه به بادهای وزنده و پرمفعت کرده، همچنانکه بادهای برای هوا منافع بسیاری داشته و برای نیاتات و بذر و گیاه و بسیار موارد دیگر فوائد بسیاری در بر دارد، و گاهی در اوضاع جوی تحول و مسائلی به وجود می آورد که لازمه امر انتظام عالم است.

لذا ائمه طاهرین علیهم السلام هم فیوضات ظاهره و باطنه را از جانب

خداوند به همه موجودات رسانیده، و تکالیف و احکام را به مردم می آموزند، و از نعمت وجود آنها خلق عالم بهره مند می شوند.

اما در مورد کلمه «و الطور» که در بند مورد شرح اشاره شده است، باید توجه داشت که در قرآن مجید در ده مورد از این کلمه سخن به میان آمده است، که نه مورد آن منظور از همان «طور سینا» می باشد که يك سوره از قرآن بر این کلمه نامگذاری شده و آن همان کوه و مقام و مکان مقدسی است که در آنجا وحی بر حضرت موسی نازل شده است.

و در آن سوره به این کلمه به مقامهای مقدس دیگر سوگند یاد شده است همچنانکه می فرماید: **و الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ** سوگند به کوه طور و کتابی که نوشته شده است در صفحه گسترده و سوگند به بیت المعمور و سقف برافراشته شده. این موارد قسم همه نزد پروردگار عالم مورد اهمیت خاصی قرار دارد، که اکنون در اینجا مجالی برای تفسیر آنها نیست، ولی گفته می شود: که در سوره «وَالْعَيْن» که در رابطه با همین «طور سینا» باز در مواردی از سوگند آمده است می فرماید:

**وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ، وَ طُورِ سَيْنِينَ، وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ**

«اشاره بر اینکه: قسم به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینین و قسم به

شهر مکه؛ ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.»

در تفسیر جامع، در ذیل آیات شریفه آورده است: «این باهویه» از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تأویل «تین و زیتون» حضرت امام حسن و امام حسین «و طور سینین» علی بن ابیطالب و ولایت آن حضرت می باشد که منافقین او را تکذیب کردند و «هلد امین» پیغمبر اکرم است.

و نیز در کتاب «وظائف الشیعه» از تفسیر «علی بن ابراهیم» آورده است: که مراد از «تین» پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از «زیتون» علی علیه السلام و از «طور سینین» حسن و حسین و از «هلد امین» ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین می باشند. و این دو روایت ممکن است از دو مأخذ باشد که هر دو مورد تأیید می باشد.

در هر حال در بند مورد شرح داعی: آقا امام زمان را منسوب به این بزرگواران کرده است و خود این بیان در کلام دعا: «يَا بَنِي الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ» صحت این معنا را کاملاً می رساند که تأویل آیات در شأن آن بزرگواران است. اما اشاره ای هم که در سیاق کلام به کلمه «والعاديات شده» باید توجه داشت که آن هم باز مربوط به داستانی از جنگهای زمان رسول اکرم است که شرحی به تفصیل دارد.

ولی آنچه در اینجا اشاره می شود آن است که کلمه «والعاديات» نام سوره ای از سور قرآنی است که در آن سوره باز اشاره به سوگندهائی شده است همچنانکه در آغاز می فرماید: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا...» «سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند و سوگند به جهاد گران بیدار.»

از آنجا که جهاد امر مقدسی است: این حیوانات در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها داده شود.

و تفسیر دیگری بر این وجه در این آیه آمده است: که سوگند به شترانی



است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقف و اماکن مقدسه به سرعت حرکت می کنند، و به همین دلیل دارای قداستی هستند که شایسته سوگند باشند.

حاصل آنکه: همانطور که در اول این بحث اشاره شد، منظور داعی از منسوب کردن امام علیه السلام به حروف مقطعه قرآنی و همچنین مقامات مقدسه کسی نمی تواند آنطور که شاید و باید این معنا را تفسیر نماید، و جز خود امام علیه السلام کس دیگر به اسرار و رموز آن واقف نیست، و این تشبیهات از آن جهت است که چون تمام این مسائل در ارتباط قرآن و رسول و عترت او علیهم السلام دور می زند، لذا این تشبیهات معرف شئون آقا امام زمان علیه السلام می باشد.

این نیست عجب گفته شود زاده طور	بر آنکه بود خلقتش از عالم نور
با آنکه شود گفته ز «طه» فرزند	چون او ز رسول و آل می باشد پور

\* \* \* \* \*

سوگند به هر چه در جهان است عظیم	کس نیست به جز خدا بر اسرار علیم
گر گفت امام، زاده قرآن است	چندان نبود عجب ز گفتار حکیم

\* \* \* \* \*

هر حرف که در کتاب شد از اسرار	در آن نسب امام آمد در کار
با آنکه به شرح آن بسی سعی برفت	لیکن نشد آشکار معنا بر «زار»

\* \* \* \* \*

يَابْنَ مَنْ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ دُنُوًّا  
وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ<sup>۱</sup>

«ای فرزندی کسی که نزدیک شد بلکه نزدیکتر تا آنجا که فاصله اش به اندازه دو سر کمان یا کمتر بود، و نزدیک در مقام قرب در مرتبه بالا در پیشگاه حضرت احدیت»، ( یعنی این نزدیکی با خداوند علی الاعلی صورت گرفت).

۱- «دنی» به معنی نزدیک شدن: «تدلی» به معنی نزدیک شدن و تعلق و آویزان شدن است. قاب قوسین به معنی دو سر

رسول اکرم تا چه اندازه به مقام قرب نزدیک شده است؟!  
 قبلاً در بخش اول این کتاب در فقرات این دعا اشاره شده بود: **وَ أَوْطَأْتُهُ  
 مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ وَ سَخَّرْتُ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَرَجْتُ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ**، که در این  
 مورد بطور کلی درباره معراج رسول اکرم در اولین مرحله آن مطالبی از نظر قرآن  
 مجید گذشت، و در آن شرح تنها موضوع آغاز سیر پیغمبر گرامی از مسجد الحرام به  
 سوی مسجد الاقصی بود و بقیه جریان سیر به آسمانها را به آیات دیگری موكول کرده  
 که در این فقره مورد شرح به آن اشاره شده است.

اگر خواننده آن قسمت از معراج را در بخش اول این کتاب مطالعه نکرده  
 است قبل از آنکه بخواهد این بخش را مورد بررسی قرار دهد مروری بر تفسیر قبلی  
 بنماید تا اطلاع خود را در این بحث به نتیجه مطلوب برساند.

همانطور که در قرآن مجید در دو سوره در مورد دو بخش مهم از معراج  
 سخن به میان آمده است در این دعا هم در دو موضوع اشاره به دو مرحله از سفر  
 رسول اکرم به مسجد الاقصی و آسمانها کرده است.

اکنون برای اینکه اهمیت این معنا ظاهر شود و شخصیت والای آقا امام  
 زمان علیه السلام از بعد خاص دیگری معرفی گردد در این بخش از دعا داعی نسبت  
 او را به فرزندی آن مقام خجسته ای داده که به نزدیکترین مرتبه قرب الهی شرف  
 حضور یافته است.

و چون شرح این بیان را غیر از آنکه باید از زبان قرآن بشنویم راه دیگری  
 ندارد، لذا در اینجا به تفسیر مختصری از آیات مربوطه می پردازیم.

در ارتباط با این معنا در سوره و النجم آیاتی مترادف آمده است که مقدمه  
 شرح داستان سیر رسول اکرم بعد از طی سفر به مسجد الاقصی سپس به سوی

آسمانها از آیه پنجم این سوره شروع می شود که می فرماید:

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوَى، وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى،  
ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

«اشاره بر اینکه: آنکس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داد، همانکس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد، در حالیکه در افق اعلی قرار داشت، سپس نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود.»

این آیات شریفه و آیات بعد تفسیر بسیار گسترده ای دارد که حتی کتب و مقالات بسیاری تا کنون بر آن نوشته شده است ولی اکنون در اینجا اشاره مختصری به تفسیر نمونه و بعضی از تفاسیر دیگر می نمائیم تا شرح بند مورد شرح روشن گردد. قبل از بیان این آیات چون سخن از نزول وحی بر پیامبر اسلام به میان آمده بود در این آیات در اول از معلم وحی سخن می گوید.

ولی قبلاً باید این توجه را حاصل کرد که این آیات را در بدو نظرهای ای از ابهام فرا گرفته که باید آنها را با دقت تمام برای برطرف ساختن این ابهامات مورد بررسی قرار داد، و این امر در این مختصر مقدور نیست، آنانکه علاقه برای اطلاع کامل دارند باید به تفاسیر مراجعه نمایند ولی تا آنجا که ارتباط این آیات به بند مورد شرح بستگی دارد بطور اختصار مطالبی متذکر خواهیم شد.

بعضی از مفسران برآنند که قرآن مجید نزول وحی را بر پیامبر

صلی الله علیه و آله در آیه اول چنین بیان می دارد: که خداوند شدید القوی و پر قدرت او را تعلیم فرمود، در حالیکه او به صورت کامل و در حد اعتدال در آمد و در افق اعلی قرار گرفت.

ولی نظریه دیگر مفسران چنین است: که می گویند، معلم پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل امین پیک وحی خدا بود که قدرت فوق العاده ای داشت. در ادامه آیه می فرماید: سپس نزدیک و نزدیکتر شد، آنچنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود، و در همین جا بود که آنچه وحی کردنی بود خداوند به بنده اش وحی کرد.

در آیه شریفه: **عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى**، تفسیرهای گوناگونی آمده است، همچنانکه بعضی گفته اند با آنکه در سوره «تکویر» این معنا بر «جبرئیل» عنوان شده، ولی چون در اینجا اصل معنا چنین است، که به کسی «شدید القوی» گفته می شود که تمام قدرتهایش فوق العاده باشد، پس این معنا تنها مناسب ذات پروردگار عالم است.

سپس در ادامه آیات مورد تفسیر می فرماید: **فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ، مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ، أَفَتُؤْمِنُونَ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ.**

در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود، قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گفت آیا با او درباره آنچه دید مجادله می کنید و باور ندارید.

در مورد اینکه در آن موقعیت وحی خدایتعالی به رسول اکرم در چه مسائلی بوده مفسران اقوال بسیاری نقل کرده اند که باید به تفاسیر مراجعه شود.

اما در جمله: **مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ**، بعضی از مفسران برآنند که این

دلیل بر يك شهود باطنی است نه مشاهده حسّی با چشم نسبت به جبرئیل. در روایات متعددی هم که از منابع اهل بیت نقل شده این آیات تفسیر به جبرئیل نشده؛ بلکه روایات موافق آنستکه: می گویند منظور از این آیات شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاک خداست که برای پیامبر صلی الله علیه و آله در این صحنه روی داد و در معراج بار دیگر تکرار شد و رسول خدا فوق العاده تحت تاثیر جذبه معنوی این دیدار قرار گرفت، همچنانکه در پیرو آیات می فرماید:

و لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى، إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى، مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى، لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.

این آیات همچنان ادامه بحثهای آیات گذشته درباره مسأله وحی و ارتباط پیامبر با خداوند و شهود باطنی اوست که می فرماید: بار دیگر پیامبر او را مشاهده کرد، و این شهود در کنار « سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى » روی داد، همانا که جنت المأوی و بهشت برین در کنار آن است، در آن هنگام که چیزی « سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى » را پوشانیده بود « نور خیره کننده ای » پیامبر این واقعیتها را مشاهده کرد، و چشم او هرگز منحرف نشده و طغیان ننمود، و تصورات باطل را در لباس حق ندید، و او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد.

در تفسیر نمونه می گوید: همانگونه که می بینیم همان ابهامی که در بدو امر، آیات گذشته را احاطه کرده بود بر این آیات که فراز دیگری از همان مطالب است سایه افکنده که باید توجه خاصی بر آن معطوف گردد.

همچنان در مورد « *صدره المنتهی* » چنین گفته اند: که اشاره به درخت پربرگ و پرسایه ای است که در اوج آسمانها در منتهالیه عروج فرشتگان و ارواح شهدا و علوم انبیا و اعمال انسانها قرار گرفته، جائیکه ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد. در تعبیر این معنا از بعضی از روایات چنین برمی آید که این درخت هرگز منظور از درختی شبیه آنچه در زمین می بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگهای آن تسبیح می کنند و امتهایی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.

اما « *جنت الماوی* » که در کنار این درخت عظیم قرار دارد، به معنی بهشتی است که محل سکونت است، و در اینکه این کدام بهشت است، در میان مفسران گفتگو می باشد، بعضی آنرا همان بهشت جاویدان می دانند که در انتظار اهل ایمان و پرهیزکاران است، و بعضی آنرا به معنی بهشت برزخی گفته اند که ارواح شهدا و مؤمنان موقتاً به آنجا می روند.

در تفسیر جمله « *ما زاع البصر و ما طغی* » اشاره بر این معنا شده است: که چشم پیامبر در مشاهده خود نه چپ و راست شد و نه از حد و مقصد تجاوز کرد و آنچه را دید عین واقعیت بود.

و همچنین در تفسیر آیه دیگر: « *لقد رأی من آیات ربی الکبری* » بعضی از مفسرین چنین اشاره می کنند: که دیده قلب پیامبر در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد و جز او ندید، و در همانجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس مشاهده کرد.

در پیرو این تفسیر گفته می شود: که مسأله شهود باطنی یکنوع درک و

دیدنی است که نه شباهت با ادراکات عقلی دارد و نه با ادراکات حسی که انسان از طریق حواس ظاهر آنرا درک می کند، و از جهاتی می توان آنرا شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست.

حاصل آنکه هدف معراج رسیدن پیامبر به شهود باطنی از یکسو و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است که در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ که در اینجا اشاره به مشاهده آیات بزرگ الهی کرده، در حالیکه در آغاز سفر خود به مسجد الاقصی در پیرو آیه مربوطه فرمود: لَتُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا، که اهل تفسیر در این دو مورد از مشاهدات آن بزرگوار مطالب گسترده ای دارند، چه در آغاز معراج و چه در سیر و سفر آنحضرت به پهنه آسمانها که آگاهی آن بزرگوار به مسائل بسیار مهمی از عالم فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیاء و اطلاعات وسیع دیگر در امر مخلوق و کرات آسمانی دیگر بوده است که این خود در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بوده است.

این نکته قابل توجه است که گفته شود: سفر معراج هرگز يك سفر عادی نبوده که با معیارهای عادی سنجیده شود، نه اصل سفر عادی بوده و نه مرکبش و نه مشاهداتش و نه گفتگوهایش و نه مقیاسهایی که در آن بکار رفته و تشبیهاتی که در آن آمده که بیانگر صحنه ها و عظمت آثاری می باشد که پیامبر مشاهده کرده، همه چیز به صورت خارق العاده در مقیاسهایی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته ایم رخ داده است.<sup>۱</sup>

اکنون با آنکه روایات بسیاری درباره معراج رسول اکرم آمده است که ذکر



آنها مقدور نیست ولی در اینجا به چند روایت مختصر در ارتباط با فقره مورد شرح از این دعا اکتفا می کنیم.

در تفسیر نور الثقلین، آورده است: مرحوم شیخ طوسی در «امالی» از ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می کند که فرمود: هنگامیکه به آسمان معراج کردم آنچنان به ساحت قدس پروردگارم نزدیک شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود.

مرحوم «صدوق» در «علل الشرایع» همین مضمون را از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که در ضمن یک حدیث طولانی می فرماید: هنگامیکه پیامبر به معراج برده شد و فاصله او از ساحت قدس پروردگارش به اندازه قوسین یا کمتر بود حجایی از حجابهها از برابر دیدگانش برداشته شد.

در روایات متعددی آمده است که در معنای «ثُمَّ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ» آورده اند که نزدیک شد رسول خدا به پروردگار متعال.

جبریل امین چو پر گشودی بالا	بالا تر از آن برفت آن مه والا
یعنی که رسول گام خود برد به پیش	تا قرب بحق نزد علی اعلی

\* \* \* \* \*

نزدیکی او به حد قوسی ز کمان	نزدیکتر آنکه وصل گردید عیان
در گفته محرمانه اش با محبوب	بسیار شد آشکار اسرار نهان

\* \* \* \* \*

در آن سفرش در آسمان شد دیدار      آیات عظیم و هم نشان از آثار  
آنطور همی که من شنیدم از «زار»      دید است در آن مقام جای ابرار

\* \* \* \* \*

لَيْتَ شِعْرِي آيِنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَىٰ بَلْ آيُ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْثَرِي  
أَبْرَضَوِي أَوْ غَيْرِهَا أَمْ ذِي طَوِي

«ای کاش می دانستم که فراق و دوری تو تا به کی ادامه دارد! (و یا کجا دلها  
به ظهورت آرام خواهد گرفت)، بلکه ای کاش می دانستم: کدام سرزمین تو را  
دربر گرفته و یاد رکدام قطعه خاک اقامت گزینی، آیا در منطقه «رضوی» یا  
جای دیگر یا در محیط «ذی طوی» باشی.»

امام زمان علیه السلام در کجا زندگی می کند؟!

در شرح این بند از دعا باید توجه کاملی معطوف گردد تا اشکالاتی که بعضی از منتقدین دعای ندبه بر این بخش از دعا وارد آورده اند مرتفع گردد. اینک داعی در اثر عشق و محبت سرشار اشاره می فرماید: که ای آقا فراق تو ناگوار است، و ای کاش می دانستم که دوری و مهجوری تو تا کی ادامه دارد! و باز از نظر شوق دیدار او علیه السلام اظهار می دارد که ای کاش می دانستم، تو کجائی؟ و کجا دست من به دامن تو خواهد رسید؟

این معنا کاملاً روشن است که بیان داعی در مقام تعلیم به دوستان و محبان آنجناب است در حالیکه خود داعی هم از نظر قرابت و در عالم جذب و ولایت آن آقا را بسیار دوست داشته و علاقه فرزندگی را به او نشان داده است.

و شاید در این بیان داعی می خواهد برساند که مهدی علیه السلام آن امام غائب، جایگاه و اقامت خصوصی ندارد و در هر کجا که اراده فرماید حضور به هم رساند.

و اینک اشاره به مکانهای خاصی می کند، همچنان « رضوی و ذی طوی » این از نظر قداست این مکانها می باشد، و گذشته از این هیچ بعید هم نیست که رفت و آمد آن بزرگوار در آن مکانها باشد، چون مسلماً آن آقا در اماکن مقدسه مکه و مدینه و عتبات عالیات رفت و آمدهای بسیاری دارد، و همچنین به مکانهای مقدسه دیگر از قبیل « رضوی و ذی طوی » هم به جهاتی علاقه مند می باشد!

اما بطوریکه اهل تحقیق درباره این دو جایگاه مقدس گفته اند « کوه رضوی » نزدیک به مدینه است و شرافت مکانی خاصی دارد، و فرقه مخصوصی برای عقاید انحرافی خود آن محل را دست آویز قرار داده اند که در رد عقاید آنها در ادامه

همین بحث اشاره خواهد شد.

و درباره « ذی طوی » هم چنین گفته اند: که آن سرزمینی مقدس و دارای کوهی با شرافت و عظمت است، همچنانکه شباهت دارد به آنچه در قرآن مجید در داستان موسی علیه السلام آمده است، هنگامیکه وارد وادی مقدس « طوی » شد و به او ندا رسید:

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى<sup>۱</sup>

«مانا منم پروردگار تو، پس درآور کفش های خویش را که تویی بر دره مقدس طوی»

چنین گفته اند: که واژه « طوی » يك معنى وصفی دارد، از ماده « طی » به معنی « پیچیدن » گوئی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده است. « راعب » در رابطه به تفسیر آیه شریفه می گوید: موسی باید يك راه طولانی بپیماید تا آماده وحی گردد، ولی خداوند آن راه را برای او درهم پیچیده و او را به هدف نزدیک ساخت.

در هر صورت از این بیان معلوم می شود که آن سرزمین که در بند مورد شرح به آن اشاره شده است « ذی طوی » سرزمین مقدسی می باشد که از هر سو برکات معنوی آنرا احاطه کرده است.

بطوریکه بعضی از تفاسیر نقل کرده اند « طوی » ممکن است نام سرزمین مقدسی باشد که در شام میسان « مصر » و « مدین » قرار دارد، و بعضی هم گفته اند

«ذی طوی» موضعی است يك فرسخی مگه در راه «تنعیم» که یکی از حدود حرم و طرف غربی است، و در آنجا خانه های مکه را می توان دید (و معروف به «زاهر» است).

در کتاب **وهائف الشیعه**، در رابطه به این معنا روایتی از امام باقر علیه السلام آورده؛ که فرمود: برای حضرت صاحب الامر علیه السلام غیبتی است، در بعضی از این شعبه ها و کوهها، و با دست مبارک اشاره به «ذی طوی» کرد. و در خبر دیگر فرمود: کجا است؟ امام قائم که از «ذی طوی» سرازیر شود با لشکری در شماره افراد لشکر بدر که سیصد و سیزده نفر باشند، و پشت به حجرالاسود دهد و رایت غلبه و پیروزی را برافرازد.

و از بعضی از اخبار مستفاد می شود: که امام زمان علیه السلام برای فریادرسی بیچارگان همه جا می رود و بیشتر در اماکن مقدسه و مقامهای رفیعه مکه و مدینه و حرمهای ائمه و مساجد رفت و آمد می کند.

از بعضی روایات دیگر هم چنین برمی آید: که محل اقامت و منزل آن بزرگوار از نظرها پنهان است، و پاره ای از خواص که شایستگی حاصل می نمایند پای در آن وادی با برکات نهاده به خدمت آنحضرت مشرف می شوند، همچنانکه در کتب معتبره کسانی که خدمت آقا رسیده اند نام آنها ذکر شده است.

## آیا دعای ندبه شباهتی به عقاید «کیسانیه» دارد؟!

اعتقاد فرقه «کیسانیه» آن است که: محمد حنفیه را بعد از امام حسین علیه السلام امام زمان و زنده دانسته اند و او را قائم می دانند، و گویند مکان زیست او در غاری از کوه رضوی است و خداوند آب و غسل برای او تهیه می کند که گرسنه نماند. (و این مذهب باطل است) همچنانکه تا کنون بر رد این عقیده مقالات بسیاری نوشته اند از جمله:

در انتشارات نسل جوان جلد دوم شماره ۱۹ مقاله ای در رابطه با اشکالی که در این بند از دعای ندبه، به بعضی از آنها که اطلاع کافی در این باره ندارند آورده اند، می نویسد: اخیراً در کتابی چنین خواندیم که در دعای ندبه عبارتی هست که با عقاید شیعه اثنی عشری سازگار نیست و به عقیده فرقه کیسانیه شباهت دارد، و اشاره به این بند از دعا کرده و می گوید: چرا گروههای خاصی سراغ حضرت مهدی را در «ذی طوی» و یا «کوه رضوی» می گیرند که جایگاه محمد حنفیه است که آن گروه معتقدند در این کوه از انظار مخفی شده و از آنجا ظهور خواهد کرد!!

در آن کتاب در پاسخ این اشکال آورده است: اما اینکه بعضی پنداشته اند، که این دعا شباهتی با عقاید «کیسانیه» دارد، کاملاً مردود است، و شواهد رد این گفتار از یکایک فقرات خود این دعا استخراج می شود.

با اینکه این فرقه «کیسانیه» کمتر پیروان شناخته شده ای دارد، و غالباً فقط نام آنها در کتب تاریخ ذکر شده و در واقع قرنهای می باشد که منقرض شده و از بین رفته اند، ولی دعای ندبه با صراحت تمام مذهب کیسانیه را نفی می کند و با عقیده شیعه اثنی عشری کاملاً منطبق است.

در چند جمله از دعای ندبه درباره نسب مهدی علیه السلام می خوانیم:

وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الْغَرَاءِ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى، در حالیکه محمد بن حنفیه هیچگونه نسبتی با خدیجه یا با حضرت فاطمه دخت پیامبر اسلام ندارد، جز اینکه مادرش «خوله حنفیه» دختر «جعفر بن قیس» بوده که نه ارتباطی با خدیجه و نه با فاطمه داشته است.

با اینحال جای تعجب است که کسی برای دعای ندبه شباهتی به عقاید کیسانیه قائل شود.

و باز در آن کتاب در ردّ عقاید این گروه مطالبی آورده که بحث آن به طول می انجامد، و همچنان اشاره به مطالب دیگر این دعا کرده و به آنها استناد می کند، که «شرح تمام آنها در همین کتاب به وجه گسترده ای گذشت»، جمله هائیکه مکرر می گوید: بعد از امام حسین علیه السلام امامان متعددی بودند که یکی پس از دیگری برای اصلاح امت دعوت به سوی خدا کرده و برای بسط علم و دین و دانش قیام کردند تا می رسد به آخرین ذخیره الهی که او را به صورت مفرد بیان کرده است. و از اینها گذشته: درباره عقیده کیسانیه، از کتاب «معجم البلدان» در موضوع «رضوی» می گوید: رضوی کوهی است در اطراف مدینه که پیغمبر اکرم درباره این کوه فرمود: رضوی کوهی است که خدا از آن راضی و خوشنود است، سپس بعد از نامبردن از کوههای مقدس دیگر، در ذیل کلام خود می گوید: رضوی در هفت منزلی مدینه است و گفته اند: آنجا آب فراوان و درختان بسیاری دارد، و این همان کوهی است که طایفه «کیسانیه» می پندارند محمد حنفیه در آن زنده است و اقامت دارد.

بنابر این کوه رضوی پیش از آنکه در عقاید «کیسانیه» نقشی پیدا کند، در سخنان پیامبر وارد شده است که از کوههای مقدس بوده، بلکه شاید انتخاب کیسانیه برای عقاید خود به خاطر همان قداستی بوده که خواسته اند با معتقدات

باطل خود معنویتی بخشند.

جزیره خضرا در رابطه با اقامتگاه حضرت مهدی علیه السلام!

با آنکه روایات بسیاری داریم حاکی از آنکه جایگاه امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در روی کره زمین معلوم نیست و آن بزرگوار اقامتگاه بخصوصی ندارد و هر کجا که اراده فرماید حضور بهم خواهد رسانید.

در عین حال در بعضی از کتابهای معتبر و مشهور از جمله: « کتاب المجالس » و « اثبات الهدی » و « بحار الانوار » و « کشف القناع » و « فهم الثاقب » و بسیاری از کتب دیگر در رابطه با « جزیره خضراء » و ارتباط با رویدادهای عصر ظهور و فرزندان حضرت مهدی (ع) در آن جزیره مطالبی به تفصیل آورده اند که باید مورد بررسی و کاوش اهل تحقیق قرار گیرد.

البته بعضی آن مطالب را نپذیرفته و بعضی احتمال داده اند که اگر جزیره خضرائی در روی زمین وجود داشته باشد امکان اینکه امام علیه السلام مرکز و پایگاهی در آنجا داشته باشد بعید نیست، و این احتمال دلیل بر آن نمی شود که مقام و استقرار دائمی آن بزرگوار را تعیین کرده باشند و این مسئله را نفی کرده باشند که او علیه السلام در میان خلق جهان نیست، بلکه این احتمال از آن نظر است که چون امام علیه السلام هم به مانند تمام افراد بشر از نظر زندگی عمومی و از نظر مسکن و لباس و خوراک و حتی از نظر سنت الهی در امر ازدواج و آنچه که به فرمان خدایتعالی برای زیست طولانی مقام حجّت الهی لازم باشد، باید با سایر مردم در این امور در تلاش و کوشش باشد.

لذا لازمه اینکه در مکانهایی مقام و استقرار داشته باشد باعث تعجب



نیست! البته آن بزرگوار هر کجا باشد با آن تصرفی که از نظر مقام ولایت به اذن خدایتعالی بر این عالم دارد می تواند در تمام مناطق جهان و هر بلادی در روی کره زمین حضور به هم رساند!

و از آنطرف امکان دارد که در هر شهری از ممالک جهان منزل و پایگاهی داشته باشد، حال چه سرزمین رضوی و چه کوه ذی طوی و چه جزیره خضراء و چه شهر مکه یا مدینه یا در «سُرْمِن رَی» باشد، و کسیکه باید حجت خدا در روی زمین باشد بی سرو سامان نیست!

و چون اساساً مسائلی که مربوط به زندگانی وجود مقدس آن امام بزرگوار است مربوط به علم غیب می باشد، و کسی را بر آن آگاهی نیست، لذا در مراحل اعتقادی نیاز به تحقیقات بیشتری دارد و هر کس باید خود چنان معرفتی حاصل نماید که ببیند آنچه را در این گونه مسائل آورده اند تا چه حد به حقیقت نزدیک است. اما شاهد کلام در شرح این بند از دعا بر آنستکه گفته شود: اخیراً کتابی بنام «جزیره خضراء» و (تحقیقی پیرامون «مثلث برمودا» انتشار یافته که در آن قبل از هر چیز درساره منطقه اسرار آمیز «مثلث برمودا» سخن به میان آورده است.<sup>۱</sup> با آنکه موضوع «مثلث برمودا» از بحث کتاب حاضر خارج است ولی تنها از نظر ارتباط موضوع و همچنین روشن شدن بعضی از اسرار و رموز عالم خلقت برای کسانی که از این مسئله بی اطلاع هستند به مختصری از اوضاع یک منطقه کوچکی از جهان که اسرار عجیبی در آن نهفته شده اشاره می شود و برای اطلاع بیشتر خواننده را به کتابهایی که در این مورد نوشته شده حواله می دهیم.

۱- این کتاب نگارش «ناجی النجار» با ترجمه و تحقیق از جناب حجة الاسلام حاج آقا علی اکبر مهدی پور می باشد که در مطالب آن تحقیقات وسیعی از طرف دانشمند محقق مترجم آن کتاب بعمل آمده است.

«مثلث برمودا» که عجیب ترین و مرموزترین حوادث روی زمین در آن اتفاق می افتد، در غربی ترین بخش اقیانوس اطلس قرار دارد، که حوادث آن منطقه تاکنون نظر صدها نفر از پژوهشگران دنیا را به خود جلب کرده که آنان با تلاش پی گیر برای کشف اسرار آن همت گمارده اند، ولی متأسفانه تا حال تلاش آنان به جایی نرسیده و تئوری مورد اعتمادی ارائه نکرده اند.

تمام دانشمندان که به نوعی با مثلث برمودا سر و کار داشته اند، اتفاق نظر دارند که يك نوع ابهام و پیچیدگی بر مثلث سایه افکنده که برای کشف اسرار آن هر گونه تلاشی بی نتیجه مانده است.

کتابهایی که درباره مثلث برمودا نوشته شده صریحاً اعلام کرده اند که تاکنون هیچ هواپیمای اکتشافی و کشتی تحقیقاتی با سرنشینان آنها نتوانستند از این منطقه گذشته سالم به مقصد برسند، به مجرد اینکه به مرز مثلث می رسند، مثلث آنها را بلعیده و نابود می کند.

دانشمندان امریکائی به صراحت اعلام کرده اند، در این منطقه باید يك نیروی ناشناخته نهفته باشد که شاید از نیروی مغناطیسی زمین و یا نیروی مرموز دیگری باشد که آگاهانه یا ناآگاهانه هر چه را در مسیرش می یابد جذب کرده و به نابودی می کشاند.

این معمای پرابهام در حال حاضر یکی از مرموزترین پدیدهائی است که بشر با آن روبرو بوده و تا کنون از اسرار آن سردر نیآورده است، و به نظر می رسد که این جریان هشدار برای مردم جهان باشد که بدانند این امر مربوط به علم غیب الهی بوده، و این منطقه برای منظور خاصی به وجود آمده است.

اکنون با همان جزئی اطلاعاتی که از طرف پژوهشگران به وسائل گوناگون اکتشافی از هواپیماهای غول پیکر مجهز به تمام دستگاههای لازمه و همچنین از

کشتیهای تحقیقاتی به ما رسیده، و آنان پس از این اخبار مفقود الاثر شده اند، بالاتفاق گفته اند: تا آنجا که به مرز «مثلث برمودا» نزدیک شده اند: آبهای سفید و جزیره سرسبزی مشاهده کرده اند که آن سرسبزی و درخشش خاصی دارد و از خود، نور سبز رنگی ساطع می کند.

و اینک با توضیحی که درباره این منطقه اسرارآمیز داده شد، این موضوع با داستانی که درباره یکی از شیعیان بنام (شیخ زین الدین علی بن فاضل) در بسیاری از کتب معتبره نقل شده است تطبیق داده می شود.

همانطور که قبلاً گفته شد: تمام کاوشگران در آخرین مرحله تحقیقاتی خود که نزدیک به مرز مثلث برمودا شدند مخایره کرده بودند که مشاهدات آنها به آنجا رسیده که آبهای سفید و شفاف در اطراف جزیره ای سرسبز و درخشنده می بینند که نورانیت خاصی آن منطقه را پوشانیده است، و طبق داستانی که «علی بن فاضل» از سفر خود نقل کرده عیناً همین بیان را با همین خصوصیت ذکر کرده است.

بنابر این بعضی احتمال داده اند که جزیره خضرا در پیرامون مثلث برمودا قرار دارد که اگر وجود مقدس مهدی علیه السلام در آن مکان پایگاهی داشته باشد از گزند تمام حوادث محفوظ باشد.

و ذکر این داستان در کتاب «جزیره خضرا» نقل از کتاب «بحار الانوار» بطور تفصیل آمده است همچنانکه در آن کتاب اشاره می کند: در خصوصیات بسیاری میان «مثلث برمودا» و «جزیره خضرا» که برخی از دانشمندان در چند قرن پیش به آنجا مشرف شده اند و اوصاف آن جزیره مقدس را تعریف کرده اند تناسب و نشانه های فراوانی وجود دارد، و اضافه می کند که ما هرگز نمی توانیم بطور قاطع بگوئیم که «مثلث برمودا» همان جزیره خضراء است، چون این مربوط به علم غیب و تنها خدا می داند، فقط می خواهیم بگوئیم که میان مثلث برمودا و جزیره خضرا وجه

تشابه فراوانی به داستان «شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی» دارد. سپس آن داستان را مفصلاً نقل می نماید که ما در اینجا از نظر آنکه تفصیلی گسترده دارد از بیان آن خودداری کرده ولی همینقدر متذکر می شویم: که «علی بن فاضل» یکی از مشتاقان و شیفتگان دیدار آقا امام زمان، طبق دعوتی که از شیعیان ساکن در جزیره خضرا از او بعمل آمده برای تشریف به حضور آن بزرگوار به آنجا رهسپار شده و پس از مشاهدات بسیاری که در آن سفر از شوق دیدار آنجناب داشته در مراجعت خصوصیات از آن سرزمین را توصیف کرده، که از جمله مشاهده آبهای سفید و نورانی و همچنین سبزی از حد شفاف آن جزیره و بیانات دیگری که با گفتار خلبانان هواپیماهای اکتشافی و دانشمندان در کشتی های تحقیقاتی که مشاهدات خود را در آخرین لحظه مخابره کردند تطبیق کامل دارد، لذا اعتقاد بعضی بر آنستکه این همان جزیره خضرا است.

و اگر کسی اصل این داستان که به تفصیل ذکر شده و کتابهاییکه درباره مثلث برمودا نوشته شده مطالعه نماید موضوع برایش روشن خواهد شد که آیا این واقعیت تا چه حد صحت دارد.

آنکس که بود واقف این امر نکوست	که روی زمین کجاست منزلگه دوست
گویا که به هر مکان حضورش برجاست	هر نور در عالم است از جلوه اوست

\* \* \* \* \*

هر جا که کند اراده او راست حضور	گر راه بود قریب پا راهی دور
باشد چو اگر به ذی طوی یارضوی	جائیکه کند جلوه شود پُر از نور

\* \* \* \* \*

گوریند که منزلگه او در خضر است      هر جا که بود مکان او گل آراست  
یک نکته عجب که من شنیدم از زار      گفتا که حضور او به هر جا برجاست

\*\*\*\*\*

عَزِيزٌ عَلٰى اَنْ اَرٰى الْخَلْقَ وَ لَا تُرٰى وَ لَا اَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا وَ  
لَا نَجْوٰى<sup>۱</sup>

«گران است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی، (چقدر ناگوار است) بر  
من که نشنوم از تو صدائی یا راز آهسته ای»

### یک ناشناس معروف!!

داعی در این بند از دعا چنین اشاره می فرماید: که ای آقا چقدر بر من  
سخت و دشوار است که همه را می بینم و تو از چشم ها پنهان و مخفی هستی و  
شناخته نشوی.

اینکه آن بزرگوار را ما نمی بینیم و از نظر ما غائب است نه از نظر آنستکه  
او علیه السلام در منطقه دوردستی باشد که بخواهد خود را از نظر مردم پنهان کرده  
باشد، بلکه چنین است که آن آقا اغلب در میان مردم است ولی کسی او را به عنوان  
امام زمان تشخیص نمی دهد و چه بسا با مردم رفت و آمد و آمیزش داشته باشد و

۱- «حسیس» به معنی: صدای محسوس و صوت مخفی و صدای آرام و ملایم است.

کارهای روزمره انجام دهد.

همچنانکه اعتقاد نگارنده بر آنستکه او علیه السلام هر کجا که استقرار داشته باشد با آن تصرفی که به اذن خدایتعالی بر این عالم دارد، امکان آنکه در هر منطقه از جهان هر آن که اراده فرماید می تواند حضور یابد.

در روایتی چنین آمده است: شیخ صدوق، در «اکمال الدین» از «زراره» روایت می کند: که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مردم امام خود را گم می کنند، او در موسم حج در بین مردم است و آنها را می بیند، ولی آنها او را نمی بینند. و این روایت به دو سند در غیبت نعمانی نقل شده است.

## مناجات آقا امام زمان علیه السلام چیست؟!

در قسمت دوم در بند مورد شرح داعی اشاره می فرماید: ای کاش صدای دلنواز و زمزمه راز و نیاز تو را می شنیدم، و ای کاش آهنگ مناجات روح پرور تو به گوش من می رسید.

و این خود سلب توفیقی برای دوستداران و محبان آن بزرگوار است که نه جمال دل آرای آن محبوب عزیز را ببینند و نه صدای شورانگیز او را بشنوند، چه خوب آن شاعر عالیقدر شیراز گفت:

دیده را فایده آنست که دلبر ببیند      ورنه ببیند چه بُود فایده بینائی را  
صوت دلبر نشنیدن چه بُود لذتِ سمع      که نباشد بجز این لطف، سخنرانی را

منی دانم خواننده عزیز تا چه حد واقف به بیانات آن بزرگوار و مناجات هایش می باشد، همانطور که می دانید حضرت آقا دعاهائی در مقام مناجات بر محبانش تعلیم داده که دستور خواندن یکی از آنها را بنام « دعای افتتاح » در شبهای ماه مبارک رمضان داده است، و هیچ بعید نیست که اگر اوقات شریف آن آقا مقتضی باشد دعا را خود در آن لیالی با برکت بخواند، و چقدر این مناجات طولانی در سطح بسیار والاتی قرار دارد که از همان سرآغاز آن معلوم است چه بیان رُسا و جالبی را سرلوحه مناجات خود قرار داده همچنانکه عرض می کند: **اللَّهُمَّ إِنِّي أفتتِحُ الشَّاءَ بِحَمْدِكَ.**

«خدایا ابتدا می‌کنم ستایش را به ستودن تو» یعنی سرآغاز بیانم را به حمد و سپاس تو می‌گشایم.<sup>۱</sup>

چه خوب هم اکنون که شرح این معنا در دست تحریر است همزمان با ایام ولیالی ماه مبارک رمضان است و نگارنده در يك آن به خاطرش رسید که شاید آن آقای بزرگوار که این دعا را به دستدارانش تعلیم فرموده خود هم با پروردگار خود با بیانات همین دعا راز و نیاز می‌کند!

و ای کاش که ما نجوی و صدای دل‌آرای آن آقا را در این مناجات می‌شنیدیم و چقدر ناگوار است که: **وَلَا أَسْمَعُ لَكَ حَسْبًا وَلَا نَجْوَى**

آن چیز که می‌دهد مرا بس آزار      بی شک بود آن نزد محبان دشوار  
که یار عزیز خود نمی‌بینم فاش      ای کاش که می‌شنیدم از او اسرار

\* \* \* \* \*

من را نبود حقیقت امر قرار      تا آنکه رسم به وصل او در دیدار  
آنی نبود که دل از او برگیرم      چون او نرود همیشه از خاطر زار

\* \* \* \* \*

**عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ تُحْبِطَ بِكَ دُوْنِي الْبَلْوَى وَلَا يَنَالِكَ مِنِّي**

۱- نگارنده شرح این دعا، عظیم‌الشان را در کتاب «بیان حقیقت» بروجه گسترده ای آورده است.



ضَجِيجٌ وَلَا شَكْوَى.

«گران است بر من که تنها تو گرفتار رنج و بلا باشی (و من از آن برکنار باشم)  
و ناله زار و شکایت من به تو نرسد»

### از غیبت امام (ع) با چه کس می توان شکایت کرد!

بعد از آنکه داعی اشاره به هجران محبوب خود کرده و نگرانی خود را از نرسیدن به حضور و دیدارش ابراز نمود، در این بند از دعا باز بر وجه دیگر اظهار گرانباری و ناگواری می کند از بلا و رنج و محنتهایی که به آن آقا می رسد، و از اینکه نمی تواند ضجّه و ناله و شکایت خود را به او برساند نگرانی و اندوه خود را آشکار می نماید.

اکنون شایسته است که ما از بیان قول خود بگوئیم: ای آقا کاش می توانستیم پروانه وار دور شمع وجود تو باشیم، ای کاش میسر بود که تو از ما پنهان نبودی تا بتوانیم در پناه حق و به یاری تو پرچم دین خدا را برافرازیم و تو را به خواست خدا از بلا و مصائب و از شر دشمنان حمایت نمائیم.

چگونه است که سختی و مشقت و رنج و آزار تو را دربر گیرد و بر ما آسیبی نرسد، در حالیکه ما آماده فدا کردن جان خود برای سلامتی وجود مقدس تو هستیم.

البته این امر مسلم است که تمام افراد عالم باید مورد امتحان و آزمایش الهی قرار گیرند و انبیاء و اولیاء هم از این امر مستثنی نیستند، و بلا و مصیبت آنها را رها نمی کند، همانطور که قرآن مجید هم با بیانات گوناگون این امر را تصریح فرموده و جانی می فرماید: ... لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا،<sup>۱</sup> و همچنین با بیان دیگر فرمود: وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً.<sup>۲</sup>

۱- سوره ملک آیه ۲.

۲- سوره انبیاء آیه ۳۵.

اشاره بر اینست که باید عیار و کار و بار هر کس بر محک امتحان ظاهر شود و از طریق خیر و شر تمام بندگان مورد آزمایش قرار گیرند.

اما شاهد کلام در بند مورد شرح بیشتر متوجه این امر است که داعی اشاره می فرماید: که چقدر سخت و ناگوار است بر من که ناله و ضجه و شکایتم بر تو نمی رسد، و نمی توانم مراتب همدردی خود را به ساحت مقدست عرضه بدارم و از درد هجران و دوری تو شکوه نمایم.

چه خوب این معنا را خود آقا بهتر می داند که شکایت دوستان و محبان او علیه السلام چیست؟ همچنانکه در دعای افتتاح که از بیانات خود آن بزرگوار است در مقام تعلیم اشاره فرموده است:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَةَ  
وَلِينَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهُرَ  
الزَّمَانِ عَلَيْنَا.

«خدایا همانا به درگاه تو شکایت می کنیم از فقدان پیغمبر تو (از نیافتن و

نبودن رسول اکرم) که رحمت تو بر او و آل اطهارش باد»

«و شکایت داریم» از غیبت امام خود، از پنهان بودن ولی و صاحب کارگزار ما.

«و شکایت داریم» از بسیاری دشمن و از اندکی تعداد خودمان.

«و شکایت داریم» از شدت و سختی فتنه ها و آشوبها (که بر ما

وارد می شود و یا در انتظار ماست)

«و شکایت داریم» از تظاهراتی که علیه ما انجام می شود (یا

شکایت داریم از غلبه محیط روزگار بر ما)

چقدر این بیانات جواهر آسا هیجان انگیز است که نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» شرح این معنا را به طور گسترده ای آورده است.

و این بیانات از تعلیمات عالیه خود آن بزرگوار بود ولی در اینجا ما باید

اضافه کنیم: که شکایت داریم که آقا و سرور عزیز خود را نمی بینیم، شکایت داریم که

جمال زیبا و اندام رعنا پیشوای عالیقدر خود را نمی بینیم، شکایت داریم که درک

حضور حجتهای الهی را نکرده و اکنون هم مبتلا به درد هجران و فراق و دوری آخرین

حجت خدا در روی زمین هستیم.

ولی بسیار خوشحالیم که آن آقا به خوبی بر این امر واقف است و بر تمام

شکایات دوستان خود آگاه است و از عشق و علاقه محبان خود از شوق دیدارش با

خبر است! اما تنها نگرانی ما از این است که مقدر نیست شکایات خود را حضوراً به

عرض آقا برسانیم.

ما را نبود بر آن بلا هیچ قرار

بر ما نرسد هیچ گزند و آزار

آنجا که بلا بر تو بیاید بسیار

سخت است اگر که بر تو آزار رسد

\* \* \* \* \*

مائیم در این میان بسی سرگردان

که نیستی ای عزیز ما را به میان

بر تو چه رسد شکایت از ما چندان

آری که چقدر ناگوار است بر این

\* \* \* \* \*

ما شکوه ز روزگار چندان داریم      بر جاست که از دوری تو خون باریم  
لیکن به امید وصل در هر شب و روز      با عشق تو همنفس به عشق زاریم

\* \* \* \* \*

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا .

«جانم فدای تو باد، ای ناپیدا و غائبی که از ما جدا نیستی»

### مسئله غیب و ارتباط آن با امام غائب (ع)

قبلاً در شرح فقره: **أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى**، در رابطه با فقره مورد شرح مطالبی گذشت، ولی اکنون در این بند از دعا صریحاً اشاره به غیبت حضرت آقا امام زمان علیه السلام شده است که خود **بِك** بحث گسترده ای دارد و تاکنون کتب و مقالات جداگانه ای بر آن نوشته شده است.

اما در اینجا با توجه به مطالب قبل که گفته شد امام علیه السلام هر کجا که اراده فرماید می تواند حضور یابد و اصولاً از نظر مقام ولایت بر اوضاع جهان ناظر بلکه حضور او در همه جا بستگی به خواست او دارد، پس نگارنده را به خاطر رسید که چگونه نام شریف آن بزرگوار را امام غائب گذاشته اند، بلکه اولی بر آنست که از این پس گفته شود:

**«امام حاضر»** (و در این بیان جای بسی معذرت خواهی از آن آقای بزرگوار است!) چه باید کرد که نمی توان آنچه که مربوط به خصوصیات و حالات امام علیه السلام است به رشته تحریر در آورد، چون قلم از ذکر اوصاف آن عالیجناب شکسته است.

و اکنون در اینجا نگارنده را به خاطر رسید به **بِك** مصراع شعر از شاعر عالیقدر شیراز و آن را یا مصراع شعر دیگر از عارف دیگر تلفیق نموده تا **بِك** بیت کامل شده و مصداق فقره مورد شرح را روشن نماید:

هرگز حدیث حاضر و غائب شنیده ای      او در میان جمع ولی جای دیگر است

آری، داعی هم در این بند از دعا اشاره می فرماید: جانم به فدای تو ای

آقا که از دیده ما پنهانی ولی از ما جدا نیستی! و شاید معنا چنین باشد: که هم در میان ما هستی و هم در جای دیگر.

پس با قدری تأمل در این بحث می توان حضرت آقا را به نام «امام حاضر» نام برد، چون آن بزرگوار بطور ناشناس در میان مردم زندگی کرده و حضور او در همه جا در هر بلاد و مکان در هر دیار و شهر و در هر سرزمین و کوهستان امکان پذیر است.

اما شاهد کلام در اینجا مسئله غیبت امام علیه السلام از بعد دیگر است که با توجه به بعضی از آیات قرآنی و روایات مربوطه این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در قرآن مجید در چند آیه اشاره به غیبت آن وجود مقدس شده است و انتظار اهل ایمان را برای حضور و ظهور او علیه السلام گوشزد می فرماید، همچنان در آیه دوم از سوره البقره فرمود:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ  
بِالْغَيْبِ وَ...

«این قرآن که تردیدی در آن نیست راهنمای پرهیزگاران است که بنا دیده ایمان آوردند»

در تفسیر اثنی عشری، و بعضی از تفاسیر دیگر بعد از آنکه تعبیراتی در وجوه غیب آورده اند، می گویند: مراد از غیب وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن العسكري امام زمان عجل الله تعالی فرجه است، که غائب و مستور از انظار است، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: مراد کسانی هستند که ایمان آورند به قیام

قائم علیه السلام که او حق است.

و نیز از آن حضرت سئوال شد از آیه شریفه فرمود: متقین شیعه علی علیه السلام و مراد به غیب، حجة غائب است و شاهد بر این حقیقت را با ذکر آیه دیگر آوردند که می فرماید:

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ<sup>۱</sup>

«بگو جز این نیست که ناپیدا از آن خداست پس منتظر باشید که ما هم با شما

از منتظرانیم»

و باز آن حضرت فرمود: مراد از غیب قائم ما می باشد، پس او روزی از سراپرده غیبت خارج شود و به دوران انتظار پایان خواهد داد.



## چرا امام زمان از دیده ها پنهان است؟

با آنکه خدایتعالی می تواند در هر حال حجت خود را از تمام آسیب و گزند ها محفوظ بدارد، ولی از نظر امر انتظام و آزمایش و تشکیلات ظاهری که بر عالم حکمفرما می باشد، گمان نمی رود که اگر امام زمان علیه السلام در میان مردم ظاهر بود او را تاکنون سلامت می گذاشتند، آن هم با آن دشمنان بسیاری که آن بزرگوار دارد.

این خیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که علت غیبت امام غائب را پرسیدند فرمود: آن جوان ناچار می باشد غائب شود از آن جهت که می ترسد او را بکشند.

و حتماً این اوضاع خصمانه ای که ما در دوران خود می بینیم اگر آن بزرگوار ظاهر می بود، آنی او را زنده نمی گذاشتند و یا هر لحظه در پی آزارش بودند.

در بسیاری از کتب علل غیبت آنجناب را بر وجوه گوناگونی آورده اند و هر يك از بزرگان این موضوع را بر وجهی متذکر شده اند، از جمله:

شیخ صدوق علیه الرحمه در «کمال الدین» و «علل الشرایع» از پدرش و او به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد، من گفتم: یا بن رسول الله برای چه غیبت می کند؟ فرمود: خداوند عزوجل می خواهد علائم پیغمبران را در غیبتهای خود درباره او نیز جاری گرداند، «ای سدید»! او می باید به اندازه غیبت های پیغمبران

غیبت نماید، قال الله تعالی لَتَرْكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ<sup>۱</sup> « اشاره بر اینکه آثاری از شما بر اساس آثار آنها که بیشتر بوده اند در میان شما نیز جاری است. »

و همچنین در همان کتاب از « عبدالله بن فضل هاشمی » نقل کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: صاحب الامر غیبتی دارد که ناچار از آن است، و پیروان باطل در آن تردید می کنند، من عرض کردم: یابن رسول الله چرا غیبت می کند، فرمود: به علتی که به ما اجازه نداده اند آشکار سازیم، عرض کردم: چه حکمتی در غیبت اوست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است، حکمت غیبت قائم ظاهر نمی شود مگر بعد از آمدن خود  
اوا

سپس آن بزرگوار فرمود: ای پسر فضل، این کار از امور الهی و سری از اسرار پروردگاری و غیبی از غیبهای خداوندی است، وقتیکه ما دانستیم که خدای عزوجل حکیم است، تصدیق می کنیم که تمام کارهای او از روی حکمت می باشد، هر چند علت آن برای ما آشکار نگردد.

اما در این معنا که آیا کسی از وجود مقدس حضرت ولی عصر در زمان غیبت استفاده می کند در کتاب « کمال الدین » از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که وی از رسول اکرم پرسید: آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش بهره مند می شود؟ فرمود: آری، به خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانید، آنها از وجود او منتفع می شوند، و از نور ولایتش در طول غیبت استضائه می کنند، چنانکه از آفتاب پشت ابر استفاده می برند.

در موضوع غیبت امام علیه السلام همانطور که گفته شد مطالب بسیار

است و روایات متعددی در این مورد آمده است که در کتب مربوطه نقل کرده اند، همچنان در «کتاب کافی» سی روایت از آنها نقل شده که برای تیمن و تبرک به چند روایت کوتاه از آن اکتفا می کنیم.

«عبید بن زراره» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مردم امام خود را نیابند، امام در موسم حج حاضر باشد و مردم را ببیند و مردم او را نبینند، مقصود اینست که به عنوان امامت او را تشخیص ندهند و نشناسند.

«محمد بن مسلم» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر شنیدید که صاحب الامر غائب شده، منکر او نشوید، امام صادق فرمود: برای قائم دو غیبت باشد در یکی از آنها در موسم حج شرکت کند و مردم را ببیند «یعنی به امامت نشناسند»

«ام هانی» گوید: از امام باقر علیه السلام از تفسیر قول خدایتعالی از آیه ۱۶ و ۱۷ سوره تکویر پرسیدم معنای سوگند به نهان شونده ها و به رونده های در لانه چیست؟ امام فرمود: امامی است که در سال دریست و شصت نهان می شود، سپس چون شهابی فروزنده در شب تار عیان می گردد، اگر به دورانش برسی چشمت روشن می شود.

جانم به فدایت ای نگار پنهان	که دیدن تو نباشد اکنون آسان
ای بس که به جمع دوستانی حاضر	لیکن همه دیده ها بُود از تو نهان

\* \* \* \* \*

افسوس اگر دیده شوی چندین بار	بس نیست در اشتیاق ما هر دیدار
چه خوب که هر زمان به عشق رویت	می بُود به ما بر تو همیشه سر و کار

\* \* \* \* \*

در غیبت یار درد هجران افزون      چون عشق نمی رود ز دلها بیرون  
ای کاش که زار دائم اندر وصلش      می بود که آنقدر نباشد دل خون

\* \* \* \* \*

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَازِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٍ  
يَتَمَنَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنَّا<sup>۱</sup>

«جانم فدای تو ای آقا که از نظر ما دوری ولی در کنار ما هستی (یعنی در واقع با ما نزدیک هستی!) جانم به فدای تو ای محبوبی که کمال آرزوی مشتاقانی هستی که پیوسته قنای تو را دارند (و هر آن شوق دیدار تو را در سر می پرورانند) از مرد و زن با ایمان که همیشه بیاد تو ناله شوق سر داده و بی تابی هجران تو را دارند»

۱- «نازح» به معنی: مهاجر، هجرت کننده، «نَزَحَ» یعنی هجرت کرد، دوریگزید.

«شائِق» به معنی: آرزومند، مایل، راغب «شوق» یعنی: آرزومندی زعبت، و میل خاطر.

«حَنُّ» به معنی: مشتاق شد، آرزو کرد، «حَنَّا» یعنی: قننا، شوق، آرزو رحمت، و شفقت و محبت و علاقه و تمایل.

## امید وصال در آرزوی دیدار!

این بند از دعا در تأیید فقرات قبل است که باز داعی اشاره به فراق و دوری از محبوب خود کرده در حالیکه او را نزد خود حاضر می‌داند.

و همچنین در این فقرات با اشتیاق و آفری اظهار جان نثاری کرده و در هفت مورد مکرر می‌فرماید: جان من فدای تو باد، جان من به قربانت ای آقا!!

اسراریکه در تکرار این کلمات است بسیار مرموز و رمز آن را داعی علیه السّلام خود بهتر می‌داند، همچنانکه قبلاً هم در کلمه «آیْنَ» این اشاره رفت که چگونه اشتیاق داعی برای پیدا کردن محبوب خود به مرتبه نهائی می‌رسد.

همچنین در کلام دیگر «عَزِيزٌ عَلَيَّ» که باز داعی در تکرار آن چقدر اظهار گرانباری و ناگواری و تأسف از فقدان عزیز دلبنده خود می‌نماید، و نیز در همین بند مورد شرح در کلمه «بِنَفْسِي» هم در اینجا از قبیل همین اسرار است، چون چیزی گرانبهارتر از جان هر کس نیست که در راه دوست فدا کند!

بعضی از عرفا گفته‌اند: سرّ تکرار هفت مرتبه در کلمه بنفسی که داعی با شوق تمام اظهار جان نثاری می‌کند، شاید بر این باشد که تا هفت مرتبه حجاب از میان برداشته شود و جمال محبوب در معرض دیدار درآید!!

و تمام این مراتب در سرّ غیبت آن عزیز نهفته شده که داعی عشق و علاقه خود را نسبت به دیدار محبوب خود ابراز می‌دارد، و همچنین آرزوی خود را در راه ایصال و پایان دوران هجران اظهار می‌نماید، چون او علیه السّلام دوست داشته شده همه دوستداران است.

قبلاً در همین دعا خواندید که آن آقا امید و آرزوی همه محبان و جان نثاران می‌باشد، و یکی از اسماء آن عزیز «مُؤَمِّل» است که شرح آن گذشت،

أَيْنَ الْمُؤْمَلِ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ، کجاست آن آرزو داشته شده که بیاید کتاب  
خدا و احکام آن را زنده کند.

و اظهار این بیانات ذکر اشتیاق داعی را می رساند، که می گوید: فدایت  
شوم آرزویم متوجه شوق دیدار تو است و این امید همیشه مرا به یاد تو نگاهداشته  
است.

جانم به فدایت ای عزیز جانان  
من در عجبم که این چه سری باشد  
که در همه جا حضور داری پنهان  
هم غائب و حاضری به هر جا و مکان

\* \* \* \* \*

من را بُود آرزو به دیدارت چند  
نه دسترسی که خود رسانم به حضور  
مشتاق لقای تو فتاده در بند  
نه طاقت آنکه خود رهانم ز کمند

\* \* \* \* \*

آنکس که به یاد تو شب و روز کند  
گر شوق محبتش رسد بر فریاد  
بر دل همه ناله های جانسوز کند  
او آتش عشق خود پرافروز کند

\* \* \* \* \*

در هجر تو ناله های جانسوز رواست  
اینست که «زار» از غم هجرانت  
در عشق تو هر بلا تحمل برجاست  
در ناله زار خود فغانش بر پاست

\* \* \* \* \*

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامِي<sup>۱</sup>

«جانم فدای تو باد، ای صاحب عزت و مقامی که کسی شأن و عزت و مقام تو را ندارد»

یا به اعتبار دیگر: جانم به قربان تو ای آقا که وابسته به عزت و مقامی هستی که همطراز و هم شأنی نداری، و برتر و بالاتر از تو کسی در جهان امروز نیست!.

کسی در مقام عزت و ارجمندی همطراز با حضرت بقیه الله نیست.

در این بند از دعا که داعی اشاره به جان نثاری خود به عزیزترین فرد عالم را می نماید، بسیار قابل توجه است که دانسته شود آن عزیز کیست و او چگونه عزت یافته است.

بعضی از خصوصیات آن بزرگوار را در خلال این دعا خواندید که او علیه السلام فرزند کیست و از نظر اصل و نسب چه مقامی دارد و ارجمندی او تا چه حد است که خدایتعالی آن عزیز را طول عمر بخشیده و در حیاتی طیب و نیکو زنده نگاهداشته است، و اختیاراتی در مقام ولایت تکوینی و تشریحی به او عطا فرموده و زیست او را در دنیا طوری قرار داده که از دیده ها پنهان ولی در هر کجا اراده فرماید می تواند حضور بهم رساند.

و همچنین مأموریتی به او برگزار کرده است که به موقع خود نتیجه تمام

۱- «عقد» به معنی بستن و «عقید» به معنی وابسته است- «یسام» در اینجا به معنی همتا و همطراز و هم شأن می باشد.

مأموریت‌های انبیا و اوصیا را به ثمر رساند و دین حق الهیه را بر تمام ادیان غالب سازد و دولت کریمه ای تشکیل دهد، و عدل و داد را برقرار نماید، همچنانکه از اول خلقت آدم تا آن زمان کسی به چنین حکومتی دست نیافته باشد، و صدها مراتب دیگر که در مقام عزت و ارجمندی خدایتعالی او را عزت بخشیده و کسی در عالم همطراز و هم شأن او نخواهد بود.

اما در شرح این فقره از دعا در اول باید گفته شود که معنی «عزت»

چیست؟

واژه «عز» به معنی ارجمند شدن و ارجمندی است، و «عزت» به معنی عزیز شدن و گرامی شدن است.

ولی علماء علم کلام برآنند که: «عزت» به معنی، غلبه و استیلا و چیرگی و ارجمندی و بزرگواری است و گاهی هم به معنی «تدرت وجود» یا «نادر الوجود و عزیز الوجود» آمده است.

البته تمام عزت مخصوص ذات باریتعالی است، و مقام عزت او فوق تمام مقامات و غالب است بر جمیع ما سوی، همچنانکه خود می فرماید:

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبُّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ<sup>۱</sup> «اشاره بر اینکه: منزّه است

پروردگار تو، پروردگار عزت و قدرت از آنچه وصف می کنند او را.»

پس هر کس را بخواهد به عزت خود عزیز می کند و چون غیر از او همه موجودات به حسب ذات ذلیلند تنها افاضه عزت و ارجمندی به آنها از طرف اوست.



ولی آنچه مسلم است: خدایتعالی عزت‌های حقیقی و دائمی خود را در دنیا و آخرت به آنهایی مخصوص گردانیده است که غیر از او چیزی را در دل راه نداده و جز او کسی را به سپاس و ستایش نپذیرفته اند، همانطور که در اسماء صفات او جَلَّ شأنه آمده است: **يَا مَنْ حَمْدُهُ عَزُّ لِلْحَامِدِينَ** ای آنکه ستایشت عزت است برای ستایش کنندگان.

شاید کریمه **تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ...** مشعر بر همین معنا باشد که توفیق هدایت می بخشد و با نور ایمان و نور معرفت عزتمند و ارجمند می سازد هر کس را که بخواهد، چون تنها او صاحب عزت است، بلکه اصل عزت و تمام عزت از حضرت عزت است همچنانکه فرمود: **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً**<sup>۱</sup> اشاره بر اینکه هر کس که عزت خواهد و آنکس که طالب شرف و ارجمندی باشد باید که از مالک و صاحب عزت طلب کند، چون به عزت او تمام برگزیدگان و تمام انبیاء و اولیاء او عزیز و ارجمند شدند، همچنانکه در کلام خود عزت آنها را عطف به عزت خود داده و می فرماید: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ**<sup>۲</sup> که عزت از برای خدا و رسولش و اهل ایمان می باشد، پس در حقیقت عزت هر فرد و هر چیز در عالم از عزت او سبحانه و تعالی است.

و شاید اشاره این آیه بر آن باشد که هر کس طالب عزت است باید متعزز شود به طاعت خدا، تا خدا او را عزیز گرداند، چون هر کس که از این راه رو برگرداند، خدایتعالی مقهور می سازد او را به عزت و قدرت قاهره خود، بلکه تمام

۱- سوره فاطر آیه ۱۰.

۲- سوره منافقون آیه ۸.

عزیزان و آنها که در ظاهر در این دنیا از نظر آزمایش در نزد خلق شریف و ارجمند شدند، چه بسا اراده فرماید در آن واحد به عزت و غلبه خود آنها را خوار و ذلیل و بی مقدار خواهد فرمود، همچنانکه از بیانات خود آقا امام زمان که صاحب عزت حقیقی است در دعای افتتاح عرض می کند:

قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعْزَاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعِظْمَتِهِ الْعُظْمَاءُ، و نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» این معنا را بطور گسترده ای تشریح کرده است: که خدایتعالی مقهور کند به عزت خود عزیزان را، یعنی در مقابل عزت و مقام ارجمندش همه مقهور و مغلوبند و بزرگان در پیشگاه عظمتش همه فروتن و خاضعند.

پس عزت از برای خدا و رسول و اولیاء حق و اهل ایمان است و اکنون کسی در این مقام از حضرت بقیه الله فی ارضه بالاتر نداریم که برای او در جهان همتا و همطرازی نیست و قبلاً هم در شرح فقره:

أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ در رابطه با همین معنا مطالبی از بُعد دیگر گذشت.

عزت بود آنکه را که عزت برجاست	آنکس که قیام او به هر جا برپاست
غالب شود او به امر حق در عالم	بر آنکه چو خود عزت خود را آراست

\* \* \* \* \*

جانم به فدای آن عزیز محبوب	این فدیة به نزد من بود بس مطلوب
چون بهتر از این نباشدم هیچ بها	گر هدیه به نزد او بیفتد مرغوب

\* \* \* \* \*

تا کس نکند دگر در این امر ستیز  
آن یار که نزد عاشقان است عزیز

در گفته خود زدم به يك بار گریز  
که نیست عزیزتر در عالم جز یار

\* \* \* \* \*

چونست عزیز هر که با او شد دوست  
هر کس که شود عزیز از عزت اوست

گر آنکه شوم عزیز امیری نیکوست  
از زار شنیدم این که هر آن بگفت

\* \* \* \* \*

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلِ مَجْدٍ لَا يُجَارِي، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ  
نِعْمٍ لَا تُضَاهِي بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفِ شَرَفٍ لَا يُسَاوِي<sup>۱</sup>

«جانم فدای تو باد، ای بنیاد مجد و شرافتی که خواری و پناهندگی در شان تو نیست، یعنی ای صاحب عظمت و بزرگواری که همانند و همپایه ای برای تو نباشد و مجد و عظمت تو با کسی برابری ندارد.»

«جانم به فدایت، ای نعمت پاینده و دیرینه ای که شبیه و مانند تو در عالم یافت نشود»

«جانم به قربان و فدای تو باد، ای آقای که قبرین و برابر با شرافت و مقام بزرگواری هستی، که مثل و مانندی برای تو نیست و با کسی برابری نداری»

### شان هیچکس با امام زمان علیه السلام برابر نیست!

هر يك از بندگان خاص خدا در هر مرتبه و مقامی که باشند هیچگاه شان آنها با آقا امام زمان برابری نخواهد کرد.

در مجد و عظمت، در علم و حکمت، در قدرت و شوکت، در مراتب کمال و جمال و جلال، در عزت و شرافت و ارجمندی، در حلم و بردباری، در صولت و هیبت، در شجاعت و عبادت، در زهد و تقوی و پارسائی و خلاصه در تمام مراتب صفات عالیه

۱- «اثیل» به معنی، اصل گرفتن، بنیاد و ریشه داشتن و در اصطلاح عرب «مجد اثیل» به معنی؛ بزرگی و استوار است.

در بعضی از نسخ، «یجاری» آمده است، که احتمالاً شاید در چاپ نقطه اشتباه شده است.

«جار» معانی بسیاری دارد، و در اینجا «لا یجاری» یعنی خوار و پناهنده نمی شود.

«تلاد» به معنی، قدیمی، موروثی، و دیرین است.

«لا تضاهی» یعنی، مشابه و مانندی ندارد.

کسی هم‌تراز و هم‌مقام با آن بزرگوار نیست.

مجد و شرف آن آقا در حدی است که کوتاهی و خواری و پائینی در آن راه ندارد، نعمت وجود او علیه السلام يك نعمت قدیمی و موروثی است، یعنی متمم همان نعمتی است که خدایتعالی آنرا برای اهل ایمان تمام کرده است.

در ارتباط با فقره مورد شرح قبلاً در جمله «يَا بَيْنَ النَّعْمِ السَّابِغَاتِ» این معنا گذشت که آن بزرگوار زاده نعمتهای شایان و فرزند صاحبان نعم و بخشش‌های فراوان است، چون خود و اجداد گرامیش همه «اولیاء نعم» بر خلق عالمند.

اصلاً خدایتعالی به وسیله وجود آن بزرگواران نعمت را بر جهانیان تمام نموده و در همان آیه شریفه مطلب را تمام کرده است که فرمود: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَنْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** .... که امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم، و قبلاً تفسیر این آیه گذشت که شأن نزول آن در نصب خلافت امیرمؤمنان علیه السلام است و در غدیر خم نازل شده، اما دامنه این اتمام نعمت و نتیجه برداری کامل آن در مأموریت امام حضرت حجة بن الحسن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه به ظهور خواهد رسید، و همانطور که در تفسیر آیه شریفه:

**وَ اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً**.... خواندید که او علیه السلام یکی از نعمتهای باطن است، همانطور که در تفسیر آیه شریفه گفته شده است: (نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است) که از دیده‌ها پنهان است و هر نعمتی که بر خلق جهان اعطا می‌شود از برکت وجود آن بزرگوار است!

## ارتباط شرافت امام علیه السلام با مبدأ شرافت!

در بخش سوم از بند مورد شرح داعی به عزت و شرافت امام علیه السلام اشاره کرده و آن آقا را متلبس به لباس شرفی کرده است که هیچکس برابر و مساوی با آن نیست.

البته همانطور که گفته شد هیچ مراتبی از شئون آن بزرگوار قابل مقایسه با شئون اهل عالم نیست به خصوص در این مورد که اگر توجهی به معنای شرف درباره خدایتعالی شود، شرح این موضوع به خوبی روشن خواهد شد.

در سخنان امام باقر علیه السلام در دعای سحر شبهای ماه مبارک رمضان آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرِّكَ بِإِشْرَافِهِ وَ كُلِّ شَرِّكَ شَرِيفٌ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرِّكَ كُله١

«خدایا درخواست می کنم از تو از رفعت و بزرگی و بلند مقامی تو به حق بالاترین مراتب آن (در حالیکه) تمام مراتب شرافت و بزرگواری تو شریف و ارجمند است، خدایا همانا که درخواست می کنم از تو به تمام مراتب شرافت و بزرگواریت»

در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که اصل شرف و شرافت از آن حقتعالی است، یعنی شرف او سبحانه و تعالی همان قدر و منزلتی است که مخصوص

۱- نگارنده در کتاب «معارف الهی» در شرح دعای سحر بیانات گسترده ای در این معنا آورده است برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

ذات پاك اوست، همان مرتبه کمال و جمالی است که در عالم جلوه گراست، شرف او در مقام علم و دانش ظاهر و در مرتبه علو و برتری کلی تجلی دار، شرف خدایتعالی بالاتر از آنست که در مقام توصیف درآید، چون تمام مقامات صفات عالیه او را در بر دارد.

اما شرف در مورد بندگان همان آبرو و حیثیت و ارجمندی و سرافرازی و بلند پایه ای و نیک نامی است که خدایتعالی نسبت به مراتب آن به هر کس که خواهد عطا فرماید، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است: **يَا مَنْ عَطَاءُهُ شَرِيفٌ** اشاره بر اینکه: خدایتعالی آنچه به بندگان خود از هر جهت عطا می فرماید، خواه از نظر مادی و یا معنوی بستگی کلی به مقام شرافت او داشته و خود جلوه ای از مرتبه بزرگواری اوست.

و اینکه می بینیم تمام مراتب شرافت را به یکی از برگزیدگان خود عطا فرموده و او را بسیار عزیز و محترم قرار داده و تمام مزایای امر خلقت را در اختیار او گذاشته و برنامه حکومت جهانی الهی را به عهده او واگذار نموده، آیا حق این نیست که گفته شود آن بزرگوار مثل و مانندی در روی کره زمین ندارد؟  
آیا نباید گفته شود که او شریفترین فرد عالم در جهان امروز است، پس جان عالم به قربان آن کسیکه در شرافت همتا و همانندی در جهان ندارد و کسی با او برابر و مساوی نیست!!

قولیست که جملگی برآند یقین  
این گونه شرافت ز حق شد تعیین

در مجد و شرف کسی به تو نیست قرین  
گویند تو اشرف از تمام خلقی

در هر نعمی که ظاهر است و پنهان  
مانند و مشابه از تو در نعمت نیست  
از اصل وجود توست نعمت به جهان  
هر کس که بگوید این ندارد امکان

\* \* \* \* \*

هر عزت و هر شرف که داری نیکوست  
در شأن و کرامت و مقام محمود  
اینها همه از عنایت و لطف اوست  
تنها بود این تو را از اعطاء دوست

\* \* \* \* \*

حاصل که تو را به کس نباشد مانند  
چون «زار» نمود ظاهر این معنا را  
این را همه خاص و عام بهتر دانند  
گفتند همه چنین به آوار بلند

\* \* \* \* \*

إِلَى مَتْنِي أَحَارُفِيكَ يَا مَوْلَايَ وَالِئِ مَتْنِي وَ آيَ خِطَابٍ أَصِفُ  
فِيكَ وَ آيَ نَجْوَى<sup>۱</sup>

«تا به کی در وادی تحیر درباره تو حیران و سرگردان باشم (و یا تا چه وقت در  
فراق تو به سر برم)»

«ای آقای من، ای مولای من، و تا به کی و با کدام خطاب و گفتاری تو را  
بستایم و با چه زبانی با تو راز دل گویم»»

۱- «احار» متکلم وحده از «حاریحار» که معنا از تحیر و سرگردانی است.

در بعضی از نسخ «اجار» آمده که معنا از تضرع و زاری است که اشاره معنا در جمله بر این است تا به کی صدای خود  
را به تضرع و زاری بلند کنم.



درد اشتیاق داعی برای رسیدن به دیدار محبوب تا چه حد است؟! بعد از آنکه داعی آنقدر مکرر فریاد فدایت شوم و قربانت گردم برای جلب توجه محبوب خود سر داده است، نمیدانم در اینجا چه احساساتی بر او دست داده که آقا را به ذکر یا «مولای» می خواند!

اگر این بیانات از تعلیمات عالیہ امام صادق علیه السلام نبود چنین دلچسب واقع نمی شد، چقدر خوب است که هر کس دلباخته ای داشته باشد و از دوری و فراق او همیشه در فغان و اندوه و ندبه باشد، اصلاً روح زندگی در همین عوالم عشق و محبت است، و حقایق سرور و نشاط در همین است، چون این خود مقدمه ای برای ایصال به مقام قرب الهی است، چه کسی محبوبتر از خدا و اولیاء گرامی او می باشد، چگونه است که می بینید هر گاه نام شریف محبوب از خاطر مشتاقان می گذرد چه هیجانی عجیب در درون آنها ایجاد می نماید.

و اکنون ببینید که داعی با چه خطابی آقا را ندا می کند، یعنی از همین خطاب از همین ذکر شریف «یا مولای» گویا تمام صفات و خصوصیات آن بزرگوار را ارائه می دهد.

چقدر این نام شریف در مرتبه والائی قرار دارد که در اول به مقام شامخ ربوبیت اطلاق می شود، مگر نمی بینید که در سخنان ائمه هدی اغلب در مقام راز و نیاز با محبوب خود با سوز و گداز به این نام شریف «مولای مولای» مکرر پروردگار خود را می خوانند.

آیا داعی چه حالی داشته است که در اینجا محبوب عزیز خود را به این نام شریف خوانده است!!!

اگر در معنای «مولا» خوب توجه کرده باشید دانشمندان علم کلام برآند:

که «مولی» به معنی «اولی» می باشد، که اصل و مرجع ذکر اقسام معانی دیگر است، و معنی حاصله از این اصل عبارت است از:  
سید، (آقا)، مالک، سرور، مهتر، دوست، سرپرست، دوستدار، آزاد کننده، ناصر، یاور، مطاع، رئیس، کارگزار، و خلاصه آنچه در این سلك معنی رود، تمام راجع به اولی است.

و اگر خوب به معانی این واژه توجه شود خواهیم دریافت که تمام خصوصیات که ذکر کردند در آقا امام زمان علیه السلام جمع می باشد لذا جا دارد که آن بزرگوار را مکرر به این نام بخوانیم و بگوئیم ای آقا و ای مولای ما تا کی از فراق تو نگران باشیم، تا کی از دوریت سرگردان باشیم تا کی منتظر دیدار جمال نیکویت باشیم.

و در اینجا بنظر می رسد که داعی به همان ندای «یا مولای» که آقا را خوانده است تمام اوصاف آن بزرگوار را ظاهر ساخته و شاید در پیرو همان معنا باشد که می فرماید: با چه وصفی تو را بخوانم و با چه خطابی با تو سخن به میان آورم، و خود پاسخ کلام خود را به ندای همین کلام شریف «یا مولای» داده است، و این اشاره ای است که محبان و دوستداران آقا محبوب خود را در تمام حالات به همین نام بخوانند.

تا کی به ره وصال تو ره پویم	هم با چه زبان ثنا و وصفت گویم
تا چند شوم زدوریت سرگردان	اندر چه مکان تو را که هستی جویم

هم بر همه یار و یاوران مولائی  
از هر چه که وصف آیدت والائی

ای آنکه تو بر خلق جهان اولائی  
هر قدر تو را به هر چه اوصاف کنند

\* \* \* \* \*

تو مهتر و مالکی و هم یاور و یار  
این گفته اولیاست نه گفته زار

ای سرور و ای ناصر و ای کارگزار  
یعنی که تویی ولی حق در عالم

\* \* \* \* \*

عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُجَابَ دُونَكَ وَ اُنَاغِي عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُبْكِيكَ وَ  
يَخْذُلُكَ الْوَرَى عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ يَجْرِي عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرِي<sup>۱</sup>

«بسیار سخت و ناگوار است بر من که جواب راز دل خود را از غیر تو بشنوم،

(یعنی پاسخ خواسته های خود را از تو دریافت ندارم)

«و سرگرم با گفته های غیر تو شوم که مرا از اصل عوالم خود باز دارد و

جوابی غیر از خواسته خود بشنوم.»

«بسیار گران و دشوار است بر من که از عشق تو و در فراق تو بگریم، و

دیگران تو را واگذارند و بی اعتنا باشند،»

«یعنی اهمیت این معنا را درنیابند و توجهی به این امر مهم و مأموریت الهی

تو نداشته باشند.»

«بسیار گران و ناگوار است بر من که ماجراها و سختیهای بسیاری در دوران

غیبت بر تو بگذرد و بر دیگران وارد نیاید.»

## اظهار گرانباری از مسائلی در ارتباط با غیبت امام علیه السلام

در فقرات قبل داعی اشاره ای کرد: که آیا با چه بیان و لسانی راز دل خود

را با آقا درمیان گذارد، و گویا در این بند از دعا اظهارات خود را چنین عرضه

می دارد که: ای مولای من، گران است بر من پاسخ خواسته هایم را از غیر تو بشنوم،

و ناگوار است بر من که از فراق تو گریان باشم و دیگران بی توجه باشند و سخت است

بر من که آنهمه بر روحیه تو لطمه وارد آید و بر دیگران آسیبی نرسد.

چه مسائل مشکلی دارند شیعیان که در هر دوران باید با آقا در میان

۱- «انغاء» به معنی: سخن مفهوم گفتن است و «اناغی» یعنی، گفتگو کنم، راز و نیاز کنم، سخن خوش و نیکو و نرم

بگذارند، یعنی کسی غیر از آن بزرگوار جوابگوی مسائل و مشکلات پیچیده آنان نیست، و جای بسی گرانباری و تأسف است که اهل ایمان نمی دانند در زمان غیبت آقا اسرار و خواسته های خود را با چه کس بازگو کنند، تا امر دین و دنیای آنان را اصلاح کند و آنانرا با حقایق آشنا سازد.

و این جای بسی ناگواری است، بلکه جای بسی گریه و زاری است، از فقدان کسیکه واسطه بین اهل زمین و آسمان است، یعنی باید آه و فغان و ناله سر داد از اینکه دسترسی با مولا و آقای خود نداریم، آنکس که فراق و دوری او شیعیان حقیقی را بسیار رنج می دهد، آنکس که عالمی چشم براه مقدم او هستند.

و اکنون می بینیم که در جهان دوستان و محبان آقا بسیار محدود و در قلت اعدادند و چقدر از فراق آن بزرگوار اندوهناک و گریانند، در حالیکه بیشتر از شیعیان در این اندوه بی تفاوتند و توجه ندارند که حضرت آقا چه حالت تألم بار و ناگواری از اوضاع عالم دارد، در این موقع که کفر و ظلم دنیا را فراگرفته، در این موقع که مردم دنیا همه روزه تهدید به نابودی می شوند در این موقع که ستمکاران جهان تسلیحاتی بوجود آورده اند که می توانند تمام مستضعفین و غیر آنها را در يك آن به هلاکت رسانند در این موقع که هر يك از سران قلدر و ستمکار در هر گوشه و کنار از جهان بر سر مردم خود مسلط شده و آزادی را سلب کرده اند!

هم اکنون آن بزرگوار بر تمام این جریانها واقف و ناظر بر اوضاع و احوال جهان است، ولی اجازه ندارد که مأموریت خود را انجام دهد، چقدر برایش ناگوار است و چقدر آن بزرگوار دل خون است حتی از روش حکومتهای اسلامی در سرتاسر جهان، چقدر ناگوار است که ببیند خانه خدا و اماکن مقدسه در دست گروهی است که حقیقت اسلام را درك نکرده و به وظائف خود عمل نمی کنند و چه ادعاهای بیجائی دارند که خود را هم اولوالامر می دانند! چقدر این حکومتهای تحمیلی ممالک اسلامی احکام

اسلام را زیر و رو کرده و تا چه حد از حدود و مرز الهی خارج شده اند.  
 پس جای بسی گریه و ندبه است از این ضعف واقعی اسلام و از دوری  
 حامی این دین مبین که خدایتعالی وعده داده است که حدود و احکام کتابش را حفظ  
 نماید، و باز جای بسی اندوه است که از اوضاع ناهنجار عالم چه رنجها و مشقتها بر  
 مولا و آقای ما تحمیل می شود و دیگران در امان و آسوده خاطرند.

بسیار گران بود که باشم بی یار      گر یار نباشدم بسی باشم زار  
 گر ناله و گریه سر دهم باکی نیست      چون يك نفسم بدون او نیست قرار

\* \* \* \* \*

گویند که زار همچنان مجنون است      از غیبت یار بس ز غم محزون است  
 من هر چه در این جهت نظر افکندم      دیدم که در این میان دلم پر خون است

\* \* \* \* \*

هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ هَلْ مِنْ جَزُوعٍ  
 فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا هَلْ قَدِيتَ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى  
 الْقَدَى<sup>۱</sup>

۱- «عول» به معنی بلند کردن صدا و ناله و گریه- «عویل» هم از همین معنا آمده است.

«جزع» به معنی: بیتابی، ناله و زاری، اظهار حزن و اندوه آمده است.

«قذی» یعنی، خاشاک افتاده در چشم یا چشم خار خلیده که بی اراده سیل اشک از آن جاری می شود.

«آیا کسی هست که مرا یاری دهد و با من هم ناله شود تا بسیار ادامه دهم ناله و گریه جانگداز خود را»  
 «آیا ناله کننده و جزع کننده ای است که من در بیتابی با او در ناله و زاری همصدا شده و در این راه در خلوت و پنهانی با او مساعدت نمایم»  
 «آیا چشم گریانی است (همانند چشمی که در اثر ورود خار و خاشاک در آن سبیل اشک جاری باشد) تا چشم من هم در ناراحتی و همدردی با او گریان و اشک ریزان باشد»

### هماهنگی در ناله و زاری به سوی هدفی عالی!

بعد از آنکه داعی اظهار گریانباری و افسردگی از فراق و دوری محبوب خود کرده گویا در يك حالت بیتابی و گریانباری قرار گرفته و می خواهد سوز آتش دل را به وسیله اشکهای چشمش خاموش نماید، پس طلب یاری می نماید از آنانکه در همین راه هماهنگ و واله و شیدای محبوب خود هستند.

قبلاً درباره اینکه گریه کردن چه نقش مهمی در بسیاری از امور دارد، در جمله: **فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ** مطالبی گذشت که در آن فقره اشاره شده بود: باید به محنتها و سختیها و مصائبی که بر محمد و آل او علیهم السلام رسیده گریه کنند گریه کنندگان!! و در آن بحث این مسئله پیش آمد: که چرا باید برای جلب نظر ارواح طیبه انبیاء و اولیاء خدا گریه کرد، و همچنین گفته شد: که یکی از انگیزه های تضرع و زاری در مقام توسل برای نگهداری و حفظ دین الهی است، و نیز موضوع گریه از نظر قرآن مجید در پیرو همان بحث مورد بررسی قرار گرفت و اشاره شد که دستداران خدا همیشه به وسیله گریه و زاری آبی بر آتش شعله های شوق بر نهاد خود می ریزند، و بالذات ریزش اشکهای چشم، خود را به مرتبه قرب الهی نزدیک می سازند

وباز اشاره شد که گریه در مقام عشق و محبت حالت انبساط و مسرت و شوق و نشاط ایجاد می نماید!!

بنابر این: داعی در اینجا طلب یاری می کند از آنانکه در این راه واله و شیدای محبوب خود هستند و آنانرا دعوت به هماهنگی و هم آوازی کرده اشاره می فرماید: آیا یاری کننده ای هست که تا من ناله خود را با او ادامه دهم؟ آیا بی تاب و جزعناکی هست که یاری کنم جزع او را در خلوت؟ آیا خاشاک به چشم رفته ای هست که چشم من هم با او همدردی کند و بسیار اشکریزان باشد؟

اسراریکه در این بیانات است بسیار مهم و همه حاکی از درد فراق و شوق دیدار آن محبوب عزیز است که داعی بر سبیل استفهام در پنج مرتبه کلمه «هل» را تکرار می کند و رمز نهفته ای را در کلام خود می پیچد.

همچنان در این سه جمله مورد شرح اشاره می فرماید: که گریه و ناله من تنها در این امر بزرگ ناچیز و اندک است، و برای آنکه اهمیت این معنا را برساند طلب یاری می کند از آنهاییکه با او هم درد و هم ناله هستند!

چه خوب که در این ایام مجالس بسیاری از طرف اهل ایمان و ارادتمندان به آقا در تمام شهرستانهای شیعه نشین و غیره در ایام الله و اعیاد و بخصوص در جمعه ها تشکیل شده و مشتاقان و شیفتگان حضرت آقا دور هم جمع و با خواندن این دعای شریف (دعای ندبه) از شوق وصال و از فراق دیدار جمال آن محبوب عزیز همه با هم گریه و ناله سر می دهند، بلکه همه با هم مرتبه اشتیاق خود را به حدی بالا می برند که گویا در محفلی پر انبساط و فرح بخش خود را در حالتی پر مسرت و نشاط قرار می دهند و روح خود را به عالم توحید و تجرید متصل می نمایند!!

ای خوشا بحال این هیئتها و این گروههای عاشق پیشه که چه عوالم خوش



و دل انگیزی دارند که حق این معنا را دسته جمعی به جا می آورند، همه با هم هم ناله و هم صدا شده و گریه و زاری سر می دهند و گاهی با آواز بلند با هم هماهنگ شده، صدای محبوب خود می زنند و مکرر: **یا بن الحسن یا بن الحسن** می گویند و گاهی صدای خود را به حدی بالامی برند که گویا عوالم زمین را به آسمان متصل می نمایند

لذت این معنا را آنهایی درک می کنند که خود را در این مسیر حرکت می کنند، مبادا که مخالفین این امر آنانرا از این سیر معنوی و حالت روحانی خارج سازند، و ایراد بیاورند که گریه و بی تابی برای ایصال به مطلوب از ضعف و نادانی است و بگویند این حالت تخدیر است که عقب ماندگی ایجاد می کند.

اینطور نیست!! خدا می داند که آنها از معرفت و معنویت دورند و لذت این عوالم را درک نکرده اند و مقام اولیاء حق را نشناخته اند، آنان نمی دانند که: چه بسا خود آقا امام زمان علیه السلام ناظر بر این توسلات است، چه بسا آن بزرگوار در اجتماعات با دوستان و محبان خود هم آواز شده و از غیبت خود و اوضاع آشفته و ناهنجار عالم اظهار همدردی کرده و برای اصلاح امور از خدایتعالی طلب یاری نماید.

### به انتقاد مخالفین راه حق اعتنائی نباید دانست!

اینکه بعضی قائلند که درخت کهنسال دین حق را نباید به وسیله اشک چشم آبیاری کرد و معتقدند که پیشرفت دین تنها از راه مبارزه و جهاد میسر است و گریه و زاری و توسلات موجب ضعف و ناتوانی و عقب ماندگی است، آنان سخت در اشتباه می باشند، چون برای پیشبرد اهداف دین الهی و تحریک به سوی مقاصد اسلامی هر گونه تلاش لازم و ضروری است، همه بر این امر قائلند که مبارزه و جهاد در راه اسلام نباید متوقف شود و هر گونه امر به معروف و نهی از منکر باید از طریق معقول صورت پذیرد که این خود یکی از مراحل پیشبرد و رسیدن به هدف نهائی است.

ولی مسئله دعا و توسل به درگاه الهی برای ایصال به مرتبه قرب این خود يك مرحله دیگر است که کاملاً جنبه معنوی داشته و حتی اگر در این مقام، توسل داعی توأم با گریه و زاری باشد کمال مرتبه عبودیت ظاهر شده و بسیار مطلوب است. و اگر می بینید بعضی از مخالفین دین بلکه بعضی از عوامل استعمارگران می گویند خواندن دعا و گریه و زاری در راه ایصال به مقام قرب پرورده گاری سبب رکود و فعالیت های اسلامی و تخدیر افکار عمومی است! آنان این حقیقت را دریافته اند که مبارزه و جهاد در راه اسلام از جهات گوناگون خود يك مسئله جداگانه است، و مسئله توسل و تقاضای موفقیت در این امر موضوع دیگر است، چون در اول باید در هر جنبش و مبارزه ای از طریق خود جهد و کوشش بعمل آورد، و سپس موفقیت در امر پیروزی را از خدایتعالی طلب نمود.

آری باید در راه اهداف و منویات برنامه الهی در مأموریت حجت و ولی او هر گونه سعی و کوشش را مبذول داشت، و مهتر برای حمایت و همگامی به ظهور آن بزرگوار باید از خدایتعالی طلب یاری نمود و در راه غیبت آن عالیقدر باید حالت

شکوه انگیزی داشت تا او علیه السلام بیاید و به تمام نابسامانیها و بی عدالتیها که در دوران غیبتش گریبانگر مردم جهان شده است پایان بخشد.

و باید این توجه را حاصل کرد که آیا آن آقا خود اکنون در چه حالت ناآرامی از وضع آشفته جهان است، و چگونه در عوالم غم و اندوه به سر می برد، آیا جای تأثر و تأسف نیست؟ پس بهتر آنکه ما همه با آقا همصدا و هم آواز شده و با آن عزیز اظهار همدردی و دلتنگی نمائیم.

و این از مقام عشق و محبت دور است که محبوب در اندوه و ناگواری به سر برد و محب از حالت حبیب بی خبر و بی تفاوت باشد!

برادر من: این عالم غیر از آن عوالمی است که مخالفین دین مطرح می کنند، این موضوع مسئله معنویت و مرحله عشق و علاقه و اظهار بندگی و عبودیت به ساحت قدس پرورده گاری است، مسئله دوستی با اولیاء حق امریست که حقتعالی در کلام خود در متمم افاضه نعمتهای بی پایانش به آن اشاره فرموده، و از این گذشته مسئله گریه و زاری در مقام اشتیاق در دوستی و محبت با اولیاء حق همان مسئله محبت با خدا است.

نگارنده با کمال تأمل و احتیاط اشاره می کند، که گریه کردن و بی تابی از فراق و دوری حجت خدا و ولی بر حقش امام زمان علیه السلام همان گریه و بی تابی از دوری مقام قرب پرورده گاری است.

عشق ورزیدن با آن بزرگوار همان عشق ورزیدن به مقام ربوبیت است، و اصل مطلب هم همین است، زیارت جامعه کبیره را که از بیانات معصوم علیه السلام است بخوانید تا موضوع بر شما روشن شود.

هر کس می خواهد هر چیز بگوید، بگوید! کسانی که به این عوالم ایراد می آورند بگذارید در جهل و نادانی خود تا ابد بمانند و از فیض این معنویت بی بهره

باشند،

آیا که مرا کسی نماید یاری  
تا از غم هجر او کنم بس زاری  
همناله شود چنانکه طول انجامد  
تا جوی شود ز چشم، اشکم جاری

\* \* \* \* \*

آنکس که کند حمایت از بیتابی  
بر آتش عشق خود بریزد آبی  
از چشم شود چو سیل اشکش جاری  
واصل شود او بدون هیچ اسبابی

\* \* \* \* \*

خوبست همه شویم همناله به زار  
بر سر به فغان زنیم از دوری یار  
شرطست در عشق با سوز و گداز  
تا آنکه رسیم خود به وصل و دیدار

\* \* \* \* \*

هَلْ إِلَيْكَ يَا بِنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمًا مِنْكَ  
بِعِدَّةٍ فَتَنْحَظِي<sup>۱</sup>

«آیا به سوی تو ای فرزند گرامی رسول راهی برای دیدار و ملاقات حاصل

۱- «التقاء» به معنی ملاقات دو چیز است و «تلقى» یعنی ملاقات شوی.

«عده» مصدر نوعی از وعد می باشد، و اگر آنرا به واژه «غد» بخوانیم به معنی فردا اعم از اینکه فردای نوعی باشد یا مطلق فردا.

«حظ» به معنی نصیب و بهره و در اصطلاح فارسی به معنی لذت است.

می شود؟»

«آیا این دوران مهجوری و فراق در روزگار ما به وعده وصال پایان می یابد؟

تا آرزوی ما بر آورده شده و از دیدارت برخوردار و بهره مند شویم»

در بعضی از نسخ به جای کلمه «بِعِدَّة» «بِغَدِه» آمده است که اگر چنین باشد معنا بر

این اشاره است:

«آیا این روز جدائی ما (که به فراق تو مبتلا هستیم) به فردائی می رسد که

به دیدار جمالت شوق عشق خود را فرو نشانیم و از پیوند وصال دیدارت

کامیاب و بهره مند شویم.»

چرا عنوان فرزندی آقا به نام فرزند احمد ذکر شده است؟

در عبارت قبل در سه جمله بر وجه استفهام آمیزی اشاره به سؤالاتی در پرده و نهان از دوری آقا امام زمان علیه السلام گردید و در اینجا داعی در بیان خود کشف حجاب کرده و در این دو جمله از فقره مورد شرح از غیبت التفات به حضور نموده همچنانکه گویا با آقا روبرو شده و حضوراً عرض می کند: ای آقا آیا راه ملاقات و طریق بهره مندی از اینکه دوران ما پیوستگی و اتصال به دوران حکومت و دولت کریمه تو باشد میسر است، و این خود يك سؤالی در مقام تمنا و خواهش است که خدایتعالی داعی را در این امر موفق گرداند.

اما موضوع مهمی که در این بند از دعا بکار رفته است آنستکه چگونه داعی در این بیان خطاب فرزندی امام علیه السلام را به رسول اکرم به نام احمد صلی الله علیه و آله ذکر کرده است، و این معنا چنین می رساند که اسراری مهم در این نام شریف نهفته شده که باید ریشه آنرا در خود کلام الهی جستجو کرد!

تنها در يك مورد در قرآن مجید نام گرامی رسول اکرم به نام احمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است و آن در سوره صف آیه ششم است که در بیان بشارت حضرت عیسی بن مریم به بنی اسرائیل است که فرمود: بعد از من رسولی به جانب شما فرستاده می شود که نام او احمد است، قوله تعالی:

... وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...

«و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است»

این آیه شریفه تفسیر وسیعی دارد که در اینجا مجالی برای بحث آن نیست ولی در این مورد که چگونه نام پیامبر اسلام در این آیه احمد ذکر شده است

بیانی را که در « تفسیر نمونه » در ذیل آیه شریفه آورده متذکر می شویم:  
سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود اینست که نام معروف پیامبر اسلام  
« محمد » می باشد در حالیکه آیه مورد بحث به عنوان « احمد » ذکر شده، و این دو  
چگونه با هم سازگار است.

در پاسخ این سؤال لازم است توجه داشت، که اولاً در تواریخ آمده است که  
پیامبر اسلام از کودکی دو نام داشت و حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند  
یکی « محمد » و دیگری « احمد » اولی را جدش عبدالمطلب برای او برگزیده بود و  
دومی را مادرش « آمنه »، این مطلب در سیره « حلبی » مشروحا ذکر شده است.

و در ثانی از کسانی که مکرراً پیامبر اسلام را با این نام یاد کردند عمویش  
ابوطالب بود، هم امروز در کتابی که به نام « دیوان ابوطالب » در دست ما است اشعار  
زیادی دیده می شود که در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان احمد یاد شده است.

در روایاتی که درباره معراج وارد شده بسیار می خوانیم که خداوند پیامبر  
اسلام را در شب معراج بارها به عنوان « احمد » خطاب کرد، و شاید از اینجا است که  
مشهور شده نام آن حضرت در آسمانها احمد و در زمین محمد صلی الله علیه و آله  
است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که: پیامبر اسلام ده نام  
داشت که پنج نام آن در قرآن آمده، محمد، احمد، عبدالله، یس و نون است.

در هر حال در بند مورد شرح گذشته از اینکه داعی به موضوع مهمی از  
بشارت ورود رسول اکرم در خاقه مقام نبوت به جهانیان داده و پیرو آن حضرت عیسی  
و بنی اسرائیل را از این امر آگاه ساخته است، در اینجا هم شخصیت والای امام زمان  
علیه السلام را در مقام حسب و نسب به آن بزرگوار معرفی کرده و آن آقا را به نام  
فرزند احمد صلی الله علیه و آله که نام آسمانی پیغمبر خاتم است خوانده است.

نامی ز رسول شد بیان در گفتار  
 آن نام که در سما بر او شد اخطار  
 نامی که محمد است در روی زمین  
 گردید در آسمان به احمد اظهار

\* \* \* \* \*

فرزند محمد است آن پاک سرشت  
 یا زاده احمد است آن نور بهشت  
 فرقی نکند که شوق دیدار اوست  
 بر هر که مقدر است تقدیر نوشت

\* \* \* \* \*

اکنون چه کنیم دست ما کوتاه است  
 در فاصله وصال او بس راه است  
 گر زار رسد به مقصد خویش رواست  
 این در اثر ناله و سوز و آه است

\* \* \* \* \*

مَتَى نَرِدُ مَنَا هَلِكَ الرَّوِيَّةَ فَنَرَوِي مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ  
 فَقَدْ طَالَ الصَّدَى مَتَى نُغَادِيكَ وَ نُرَاوِحُكَ فَنَقْرَ عَيْنَا<sup>۱</sup>

«کی باشد که در سرچشمه آب زلال تو و از جویبارهای رحمت تو سیرآب

۱- «مناهل» جمع «منهل» به معنی: جای آب خوردن، چشمه- «رَوِي» آب فراوان و شیرین و سیرآب کننده.

«غدو» به ضم غین و «غداة» به معنی بامداد است «و نغادیک» یعنی با تو صبح کنیم- «رواح» به معنی سرشب و شبانگاه و «نراوِحک» یعنی با تو روز را به شام رسانیم- «ننتفع» در بعضی از نسخ به حرف «قاف آمده» (ننتفع) هر دو واژه، یعنی سیرآب شویم و عطش خود را فرونشانیم «فَنَقْرَ عَيْنَا» در بعضی از نسخ «فَنَقْرَ عَيْنُونَا» آمده است تا چشم ما به وصال تو روشن شود.



شویم.»

«یا به اعتبار دیگر: آیا کی شود که در نهرا و جویبارهای سیرآب کننده  
تو با تشنگان دیدار وصال در آئیم»

«کی باشد که از آب زلال و گوارای تو خود را سیرآب کنیم، همانا که سوز  
عطش ما طولانی شده است، یعنی آیا چه زمان خوشی دست دهد آن موقعیکه  
تشنگان جزعه وصال از عشق ظهور دیدارت بهره مند شده و عطش خود را  
فرو نشانند»

«کی باشد که روز و شب و بامداد و پسین به حضورت شرفیاب شده و شب و  
روز خود را با تو بگذرانیم و از فیض دیدار و نور جمالت دیده های ما روشن  
گردد»

### اظهار عطش داعی در امر تشنگی وصال دیدار است!

بعد از آن بیانات استفهام آمیز که همه حاکی از درد فراق و مهجوری و  
امید به روز وصال و دیدار جمال نیکوی آن آقا بود، در پیرو این معنا داعی باز کلام  
شورانگیز دیگر خود را بر وجه استفهام زمانی در کلمه «متی» در چند مرتبه بکار  
برده است، و چقدر در مقام اشتیاق بیانات لطیفی اظهار فرموده، همچنانکه اشاره  
می فرماید: آیا کی باشد در چشمه سارهای رحمت در آئیم و از آب زلال و گوارای  
حوض معرفت تو سیرآب شویم، و بیان خود را چنین ادامه می دهد که ای آقا: دوران  
عطش ما طولانی شده، کی باشد؟ که تشنگان جرعه وصال از دیدار جمالت سوز  
عطش خود را فرو نشانند.

ای آقای عزیز: کی باشد؟ که به حضور تو صبح و شام کنیم و چشم ما به  
دیدار چهره نورانی تو روشن و قلب ما شاد و آرام گردد.

چه خوب مصداق این بیانات و بیانات قبل در اشعاری نغز از عارفی

عالیقدر، «فصیح الزمان» شیرازی که در بیانی بسیار شورانگیز درآمده، و نگارنده چند بیت از آنرا که به خاطر دارد اشاره می نماید، خدای رحمتش کند که غی دانم این شاعر دلسوخته در چه عوالم خاصی این اشعار را درباره آقا سروده است.

همه هست آرزویم که ببینم از تو روئی	چه زیان تورا که من هم برسم به آرزوئی
به کسی جمال خود را ننموده ای و بینم	همه جا به هرزبانی بُود از تو گفتگوئی
به ره تو بسکه نالم زغم تو بسکه مویم	شده ام ز ناله نائی شده ام زمویه موئی
بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت	سر خُم می سلامت شکنند اگر سبوتی
چه شود که راه یابد سوی آب تشنه کامی	چه شود که کام جوید ز لب تو کامجوئی

حقیقتا آیا چه می شود اگر تشنه کامی از آب گوارای الهی (که سرچشمه آن وجود حجت و ولی او در روی زمین است) عطش طولانی خود را فرو نشانند، و بدیدار جمالش شعله آتش عشق خود را خاموش نماید.

همانطور که داعی در فقره مورد شرح اشاره فرمود: *مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى*، باید توجه داشت که هیچ شربتسی گواراتر و شیرین تر از شربت درك حضور امام نیست، و نکته جالبتر آنکه در این جمله فرمود: *مَتَى نَرِدُ مَنَا هَلِكَ الرَّوِيَّةَ* که در اینجا از نظر اهمیت معنا در سیاق کلام کلمه «منهَل» را به صیغه جمع «مناهل» آورده، یعنی چنین اشاره می فرماید: که سرچشمه های فیض از طرف امام علیه السلام بسیار است، چون آن بزرگوار منبع تمام آبهای حیاتی روی زمین است! بلکه تمام هستی روی زمین بستگی به وجود او دارد، تمام افاضه نعمتها بر بندگان از جانب حق تعالی به واسطه وجود او اعطا می شود آسمان و زمین از برکت

وجود او برقرار است و اگر او علیه السّلام يك از میان خلق برداشته شود کسی در عالم باقی نمی ماند.

و ای خوشا بر آن ایام که آن بزرگوار در میان مردم ظاهر شده و از منبع فیض چشمه های آب گوارای خود را به سوی خلق از هر طرف جاری کرده و اهل عالم را از شربت گوارای محبت خود سیراب سازد.

آنوقت است که دوستان و محبان او پروانه وار دور شمع وجود او جمع شده و از شوق دیدارش آتش محبت خود را خاموش نمایند.

این ناله شنیدم از بیانی در نی  
از درد فراق او بسی رنج برفت  
می گفت که هجر یار کی گردد طی  
هیئات که روز وصل کی باشد کی

\* \* \* \* \*

کی باشد و در کجا میسر دیدار  
از چشمه آب رحمت بی پایان  
چشمان محبان شده از غم خونبار  
سیراب به کی شویم زین آبشخوار

\* \* \* \* \*

دوران عطش بسی به طول انجامید  
من غبطه خورم بر آنکه نزد ساقی  
هر تشنه لبی زسوز عشق آرامید  
چون زار که آب خوشگوار آشامید

\* \* \* \* \*

مَتَى تَرَانَا وَ تَرِيكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِرِوَاءِ النَّصْرِ تُرَىٰ أَتْرَانَا نَحْفُ  
بِكَ وَ أَنْتَ تَأْمُ الْمَلَأُ وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَدَقَّتْ  
أَعْدَائِكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا وَ أَبْرَتَ الْعُتَاةَ وَ جَحَدَةَ الْحَقِّ وَ قَطَعْتَ  
دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ اجْتَشِثْتَ أُصُولَ الظَّالِمِينَ وَ نَحْنُ نَقُولُ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱

«کی باشد ای آقا که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم، هنگامیکه پرچم ظفر و پیروزی را در جهان برافراستی و نمایان است،»

«آیا خواهی دید که ما شیعیان گرداگرد تو حلقه زده و تو امام و پیشوای خلق جهان باشی، و همه روی زمین را پر از عدل و داد کرده باشی و دشمنانت را به خواری و عقوبت کشانی و سرکشان و منکران خدا و دین حق را به خاک مذلت و هلاکت انداخته نابود سازی، و پشت ستمگران جبار و متکبران را در هم شکسته، دنباله آنانرا قطع نمائی،»

«و ریشه بیدادگران را از بن برکنی (آنوقت است که ما از روی شوق و شادی و سپاس و شکرگزاری) بگوئیم: سپاس خدایرا که پروردگار جهانیان است.»

۱- «حَفَّ» به معنی: پوشید، و جمع شد دور بر آن، «نَحْفُ» یعنی گرداگرد یکدیگر جمع شویم- «تَأْمُ الْمَلَأُ» یعنی امام پیشوا بر خلق باشی- «هُونَ» به ضم «ه» و «هوان» به معنی ذلت و خواری است- «أَبْرَتَ» یعنی برید و قطع کرد- «أَبْرَتَ» یعنی: ریشه کن کنی و نابود کنی- «عَتَوُ» به معنی: تجاوز و نافرمانی- «عُتَاةَ» به معنی سرکشان و تجاوز کاران- «حَثَّ» به معنی: برکندن و قطع کردن است- «وَ اجْتَشِثْتَ» یعنی و قطع کنی و ریشه کن سازی.

یکی از اخبار مهم که ائمه هدی علیهم السلام همگی تأیید فرمودند!

در این بند از دعا که داعی باز بر وجه استفهام آمیزی خواستار دیدار جمال و ظهور امام علیه السلام شده، سپس اشاره به بعضی از صحنه های قیام آن بزرگوار کرده که در آن چند مطلب ارائه شده است که این مطالب از نظر اهمیت موضوع بر مضامین گوناگونی در فقرات قبل در همین دعا تکرار شده است.

همچنانکه در اول می فرماید: مَتَى تَرَانَا وَ تَرِيكَ... در شرح فقره: عَزِيزٌ عَلٰى اَنْ اَرٰى الْخَلْقَ وَ لَا تُرِيْ مُطَالَبِي قَرِيْبٌ بِه هَمِيْن مَضْمُوْن مَوْرِدِ شَرْحِ قَرَارِ گُفْتُ.

و همچنین، در جمله: وَ قَدْ نَشَرْتُ لِيَّوَاءِ النَّصْرِ... در شرح فقره: اَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدٰى... مطالبی گذشت.

و نیز در جملات دیگر تا آخر بند مورد شرح، در فقرات: اَيْنَ الْمَعِدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ... وَ اَيْنَ مُبِيْدُ اَهْلِ الْفُسُوْقِ وَ الْعِصْيَانِ... وَ اَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِيْنَ، در ارتباط با فقرات مورد شرح مطالبی گذشت که بخصوص در ارتباط به جمله آخر به این آیه شریفه اشاره شد که فرمود:

فَقُطِّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

«دنباله جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و سپاس مخصوص پروردگار

## جهانبیان است»

و در بند مورد شرح هم همین معنا را می‌رساند، که در قیام مقدس آن بزرگوار بعد از آنکه اصحاب و شیعیان آن حضرت به دور او جمع شدند و تمام مخالفین و گردنکشان و منکران خدا و دین را قلع و قمع کرده و ریشه فساد را قطع کردند و در سرتاسر عالم عدل و داد را برقرار ساختند، آنوقت است: که اهل ایمان و یاران آن بزرگوار همگی با هم همصدا شده و می‌گویند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**

اما موضوع مهمی که در این سلسله از بند مورد شرح به چشم می‌خورد در جمله: **وَ قَدْ مَلَأَتِ الْأَرْضَ عَدْلًا...** می‌باشد، که این بسیار مهم و چشمگیر است، از آنجهت که این موضوع مورد نظر ائمه هدی علیهم السلام همگی بوده، و حتی در اول از خود رسول اکرم در این مورد بیاناتی صادر شده است.

**در کتاب ینابیع الموده،** از کتاب «مسند احمد» از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: قیامت قیام نمی‌کند تا اینکه زمین پر از ظلم و عداوت گردد و بعد از آن مردی از عترت من خارج می‌شود که زمین را پر از عدل و داد می‌نماید.

و همچنین در ضمن روایتی از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام هم آمده است: یازدهمین فرزند من مهدی علیه السلام است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد، و برای ظهور او اهل آسمانها شادمانی می‌کنند. امام حسن مجتبی علیه السلام، در ضمن روایتی فرمود: گواهی می‌دهم به امامت فرزند امام حسن عسگری که نام و کنیه اش گفته نمی‌شود تا روزیکه ظاهر شود، زمین را پر از عدل و داد می‌نماید؛ آنچنانکه پر از جور و ستم شده باشد.

امام حسین علیه السلام فرمود: صاحب این امر کسی است که روی زمین را پر از عدالت خواهد کرد، آنچنانکه پر از ستم شده باشد، و همچنین ائمه هدی علیهم السلام هر يك روايتی قریب به این مضمون آورده اند:

فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

و اگر بیانات آن بزرگواران را بخوایم با متن عربی آن ترجمه کنیم بسیار به طول می انجامد و این روایات با مطالب جالب دیگر در کتابی بنام «یاد مهدی علیه السلام»<sup>۱</sup> جمع آوری شده و حتی از بیانات خود آقا امام زمان علیه السلام هم بر همین مضمون روایاتی بر وجه دیگر ذکر کرده است که در اینجا به یکی از آن روایات اشاره می شود که فرمود:

أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَبَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، أَنَا الَّذِي  
أَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا

«من حجّت خدا در میان بندگان، و یکتا بازمانده در روی زمین هستم، من کسی هستم که روی زمین را پر از عدل و داد می کنم آنچنانکه پر از جور و ستم شده است»

بنابر این، چنین خبر مهمی مورد تأیید ائمه هدی علیهم السلام همگی بوده، و آنچه مسلم است بنا بر بحث گسترده ای که در اینجا مجالی برای ادامه آن

نیست ، سیر تکامل رو به مسیری حرکت می کند که دنیا را به طرف ظلم و جور و فساد و تباهی می کشاند تا موقعبت برای ظهور و قیام امام علیه السلام حاصل شود .

ولی باید این توجه را داشت که این امر مهم موضوعی از آزمایشهای الهی است و در هر دوران خدایتعالی از جهت آنکه کسی نگوید از این امر بی خبر بودیم از طرق گوناگون این امر را به مردم جهان می رساند و به هر وسیله ممکن حجت را بر اهل عالم تمام می کند ، ببینید همین کتاب حاضر و کتابهای دیگر که اکنون در اختیار جهانیان قرار دارد تا زمانیکه در دسترس جامعه باشد خود حجتی برای جهانیان است ، و این خود طبق دستوراتی که به ما رسیده و بنابر آزمایش الهی مردم وظیفه دارند که حتی الامکان از ظلم و فساد و تبه کاری جلوگیری کنند نه آنکه بگویند: حالا که امر چنین است نباید جلوگیری از فساد کرد ، بلکه باید تمام مسلمانان و آنانکه منتظر قیام حضرت بقیه الله هستند آنی از مبارزه در این امر کوتاهی نکنند و نگویند حالا که دنیا باید روی به فساد رود ما دیگر وظیفه ای نداریم این خود يك وظیفه الهی است که باید اهل ایمان همگی بر آن توجه داشته باشند ، چون بندگان خدا از نظر اختیاراتی که به آنها تفویض شده باید در مسیر الهی حرکت کنند تا در مرتبه آزمایش به هدف نهائی خود برسند و این يك موضوع کلی جهانی است .

ولی باید این نکته را توجه داشت که راه مبارزه طوری نباشد که خود بر وجه دیگری موجبات ظلم و تعدی را ایجاد کند و این مسئله يك موضوع جداگانه ای است که مستلزم بحثی طولانی می باشد و در هر حال باید از خداوند توفیق طریق ارشاد صحیح و طریق هدایت راه راست را مسئلت نمود .

کی باشد اگر که ما به دلدار رسیم      از شوق جمال یار بر یار رسیم



در خدمت او روز برآریم به شب      تا آنکه شب و روز به دیدار رسیم

\* \* \* \* \*

آنوقت که پرچم ظفر شد افراز      گردد همه جا حکومت حق آغاز  
هر سرکش و یاغی و ستمکار پلید      سرکوب چنان شود که با سوزش و ساز

\* \* \* \* \*

پس می شود آنزمان جهانی گلزار      که حمد و سپاس خاصه باشد بر یار  
هرکس که در آن میان به محبوب رسد      از شوق رسد به يك مقامی چون زار

\* \* \* \* \*

اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَالْبَلَوَى وَ أَلِيكَ اسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ  
الْعَدْوَى وَ أَنْتَ رَبُّ الْأَخِرَةِ وَ الدُّنْيَا<sup>۱</sup>

«خدایا تو برطرف کننده و گشاینده گرفتاریها و بلاها و غم و اندوه دلها هستی  
و من به سوی تو یاری طلبیده از دشمن دادخواهی می کنم، چون تنها رفع هر  
فساد از نزد تو است و تو دادرس بیچارگانی (و مورد گله و شکایت در نزد تو  
آشکار است) و تو پروردگار آخرت و دنیا هستی» همچنانکه خود فرمودی:

۱- «کرب» به معنی: غم و غصه و اندوه و مشقت آمده است، و کروب جمع آنست- در بعضی از نسخ «کرب» به فتح  
«کاف» و سکون «ر» در سیاق کلام آمده است- «بلوی» به معنی: بلیه، مصیبت، سختی، آشوب و  
غوغا می باشد- «استعدی» طلب یاری و آمادگی و یاری جستن است و گاهی به معنی دادخواهی آمده  
است- «عدوی» به معنی فساد و تباهی است- اما در جمله «رَبُّ الْأَخِرَةِ وَ الدُّنْيَا» در بعضی از نسخ:  
«رَبُّ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى» آمده است.

فَلِلَّهِ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَىٰ.

## توسل به یکی از نامهای الهی برای رفع اندوه!

در این بند از دعا داعی ناگاه تفسیر جهت داده و حالت انقطاع به خود گرفته است؛ همچنانکه دست به دعا برداشته و گویا می‌خواهد چنین برساند که برنامه ریزی تمام آن مسائلی که اظهار داشته در ید قدرت الهی است، و تنها او می‌تواند حکومت جهانی اسلامی را به وسیله برگزیده خود به ثمر رساند و به مسئله غیبت و دوری آن بزرگوار پایان بخشد، و ظلم و بی‌عدالتی را برطرف نماید، و همچنین گرفتاریها و غم و اندوهها که از دوری آن بزرگوار گریبانگیر دوستان و محبان آن محبوب عزیز شده است از میان بردارد.

از اینجهت است که داعی در اینجا در يك حالت بی‌تابی و بی‌طاقتی بعد از آنکه مراتب شوق لقای آن بزرگوار را با بیانات گوناگون اظهار داشت و به خطابهای بسیار آن عزیز را ندا کرد، لذا اکنون در اینجا از خدایتعالی طلب یاری کرده تا تلاش او را در راه ایصال به محبوب خود به ثمر رساند و دادخواهی او را از دشمنانش مورد پذیرش قرار دهد.

اما مسئله مهم در این بند از دعا اشاره به تعلیمات عالییه ای است که داعی در مقام دعا بر یکی از اسماء الهی متوسل شده و چنین تقاضا می‌کند: **اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى...** که این جمله اشاره به اسماء صفات خدایتعالی می‌باشد که در دعای جوشن کبیر در پنج مورد بر وجوه گوناگون این نام شریف آمده است:

۱- **يَا كَاشِفَ الْبَلَايَا**، «ای برطرف کننده بلاها»

۲- **يَا كَاشِفَ كُلِّ مَكْرُوبٍ**، «ای برطرف کننده هر گرفتاری و اندوه»

۳- **يَا كَاشِفَ الْغَمِّ**، «ای برطرف کننده حزن و غصه و غم»

۴- يَا مَنْ يَكْشِفُ الْبَلْوَى، «ای آنکه برطرف کند مصائب و بلاها را»

۵- يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ، «ای برطرف کننده غمزدگیها و اندوهها و گرفتاریها»

اهمیت این معنا از اسامی باریتعالی کاملاً معلوم است، و حتی خود آقا امام زمان هم در بیانات خود «در دعای افتتاح» در مقام سپاسگزاری اشاره بر این اسماء کرده و عرض می کند:

فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهَا، وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا...

«پس چه بسیار ای خدا از اندوهها که برطرف کرده ای، و چه بسیار از هم و غمها که زایل ساخته ای»

و در اینجا امام علیه السلام به این موضوع جنبه عمومی داده، و نمی گوید: چه بسیار از اندوه و غم که از من برطرف نمودی.

و این از آنجهت است: که در همین معنا هم اسراری نهفته شده است، چون اگر در سخنان دیگر ائمه هدی هم توجه داشته باشند همین روش به کار رفته است، چنانکه امام صادق علیه السلام هم در دعای شب عرفه در مقام مناجات عرض می کند:

فَكَمْ مِنْ كُرْبٍ يَا سَيِّدِي قَدْ فَرَجْتَهُ، وَ كَمْ مِنْ غَمٍّ يَا سَيِّدِي  
قَدْ نَفَسْتَهُ، وَ كَمْ مِنْ هَمٍّ يَا سَيِّدِي قَدْ كَشَفْتَهُ وَ كَمْ مِنْ بَلَاءٍ  
يَا سَيِّدِي قَدْ صَرَفْتَهُ...

«ای آقای من چه بسیار حزن و اندوهها را که زایل کردی، و چه بسیار غمها

را که برطرف نمودی، و چه بسیار آسفتگی و درماندگیها را که از میان برداشتی، و چه مقدار بلاها و مصیبتها را که برگردانیدی.»

اگر در این معنا خوب توجه شود می بینیم که تنها خدایتعالی برطرف کننده اندوه و غم و بلا می باشد، همانطور که در نامهای شریف او ظاهر است، و قرآن مجید هم این معنا را تأیید کرده و می فرماید:

وَ إِنْ يَسْأَلُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ .....<sup>۱</sup> «اگر خدا

زیانی به تو رساند هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد، و در آیه

دیگر بر وجه دیگر می فرماید:

قُلْ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ .....<sup>۲</sup> «بگو: خدا شما را از

اینها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد»

اما مسئله مهم در شرح این موضوع بر آنستکه، همانطور که در تفسیر آیات مربوطه توجه کردید: که تنها خدایتعالی دافع هم و غم و اندوه است و او سبحانه و تعالی نجات دهنده از تمام بلاها و مصائب می باشد، گویا در این امر اختیاراتی به ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین تفویض فرموده و آنان با آن تصرفی که از نظر مقام ولایت بر این عالم دارند در مقام توسل می توانند دفع هم و غم نمایند و بلا و مصائب را به اذن خدایتعالی برگردانند، اینست که در سخنان خود اشاره بر این امر

۱- سوره انعام آیه ۱۷.

۲- سوره انعام آیه ۶۴.

کرده، و گواه این معنا را هم می توان در معانی بعضی از فقرات زیارت جامعه کبیره جستجو کرد، همچنانکه در شأن آن بزرگواران می فرماید:

وَ بِكُمْ يَنْفِسُ الْهُمُّ، وَ بِكُمْ يَكْشِفُ الضُّرَّ، وَ بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ  
مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَّاتِ الْكُرُوبِ.....

«به واسطه وجود شما خدایتعالی بر می دارد و برطرف می کند هم و غم و اندوهها را از خلق خود و دفع می کند بلاها و محنتها را و گشایش می دهد گره کاری و سختیها را.»

بنابر این روزی در رسد که خدایتعالی به واسطه وجود مقدس امام ولی عصر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه تمام اندوه و گرفتاریها را از یاران او دور کند و رفع هر گونه غم و بلا و مصیبت نماید.

ای آنکه توئی حامی دلسوختگان	ای کاشف ضرّ و ألم و درد نهان
تو دفع کنی همه زاهل ایمان	از رنج و غم و بلا و اندوه و ستم

\* \* \* \* \*

باشد چو اگر نظر کنی بر عالم	ای خالق خلق و آسمان و عالم
پس نیست مرا کسی که نزدش نالم	گر تو نکنی دفع غم و ناله و درد

\* \* \* \* \*

از تو طلبم هر آنچه دانی که رواست      هر حکم کنی به هر مقامی برجاست  
 آنرا که تو خود نموده ای رهبر خلق      دانی که چو او به هر اموری داناست

\* \* \* \* \*

اصلی که نهفته است خود دانائی      در امر جهان و خلق بس بینائی  
 هر چیز در عالم است از آن توست      پس زار بگفت که تو بی همتائی

\* \* \* \* \*

فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَىٰ وَأَرِهِ سَيْدَهُ يَا  
 شَدِيدَ الْقُوَىٰ وَأَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَىٰ وَالْجَوَىٰ وَبَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا  
 مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَىٰ وَالْمُنْتَهَىٰ<sup>۱</sup>

پس به فریادرس ای دادرس دادخواهان، بنده حقیر و گرفتار و ناتوان خود را  
 دریاب، و آقایش را به او بنما، ای خدای بسیار مقتدر و توانا، (به رؤیت آن  
 آقا) و به وسیله او فریاد و غم و اندوه را از سینه محبانش خارج ساز، و سوز  
 عطش آنانرا فرو نشان و آب سرد و گوارای وصال را بر دوستانش بچشان، ای  
 خدائیکه بر عرش تسلط داری و ای آنکه بازگشت همه به سوی تو است!

۱- «غیاث» به معنی فریادرس «مستغیث» یعنی کسیکه طلب یاری و فریادرس کند «مستغاث» یعنی کسیکه از او  
 استغاثه شده- «مبتلی» یعنی در بلا و محنت افتاده و گرفتار- «اره» از «رؤیت» به معنی دیدن و  
 دیدار- «ازل» یعنی برکنارکن، خارج ساز، برطرف نما، زایل گردان- «اسی» یعنی، تأسف، حزن آور، اندوه گین-  
 «جوی» به معنی، سوزش غم و غصه در عشق و محبت، طول مرض و ادامه اندوه- «غلیل» به معنی سوزش تشنگی و  
 «غلیبان» به معنی جوشیدن و به جوش و خروش آمدن «برد غلیل» یعنی سردکن سوزش تشنگی را.

## استغاثه داعی از خدایتعالی برای دیدار محبوب!

بعد از آنکه داعی در مقام توسل دست بر دعا برداشت و از خدایتعالی خواستار رفع هم و غم و اندوه خود از دوری آقا امام زمان علیه السلام گردید، در اینجا باز در مقام استغاثه برآمده و عرض می کند: **فَأَعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَفِثِينَ...** چقدر این مقام توسل جالب است، که داعی بر چه دست آویز محکمی چنگ زده است که در رابطه با این امر باز متوسل به یکی از اسماء شورانگیز الهی شده و گویا اثر عظیمی را در این توسل دریافته است.

همچنانکه در اسماء شریفه او سبحانه و تعالی آمده است:

**يَا غِيَاثَ الْمُسْتَفِثِينَ**، «ای دادرسی استغاثه کنندگان، ای پناه پناه جویان»

**يَا مُغِيثَ مَنْ اسْتَفَاثَهُ**، «ای فریادرس فریادرس طلبان»

**يَا مُغِيثَ مَنْ لَا مُغِيثَ لَهُ**، «ای فریادرس آنکه برایش فریادرسی

نیست» و ای دادرسی دادرسان

**وَا يَا مُغِيثَ**، «ای پناهنده و ای دادرسی»

چقدر اسماء الهی مقدس است که حلاوت ذکر هر يك عوالم داعی را دگرگون می سازد و چه خوب که خواندن هر يك از نامهای او سبحانه و تعالی خاصیتی به خصوص دارد، همچنانکه این نام شریف نامی است که هر گاه داعی در حالت اضطرار طلب فریادرسی کند، بلاشك خواسته او مورد توجه حقتعالی قرار خواهد گرفت.

اگر در این مورد به آیات قرآنی توجه کرده باشید اهمیت این معنا بر شما ثابت خواهد شد، زمانیکه رسول اکرم در صحنه هولناک و اضطراب آور جنگ بدر در استغاثه و دادرسی با مسلمانان همصدا شده و از خدایتعالی طلب یاری کردند، او



سبحانه و تعالی استغاثه آنانرا پذیرفت، همچنانکه فرمود:

إِذِ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ...<sup>۱</sup> «ووقتیکه استغاثه نمودید

پروردگارتان را پس اجابت کرد شما را» پس این گونه دعا و طلب فریادرسی به درگاه حقتعالی بسیار مورد توجه و توسل به این نام شریف مؤثر است.

اما شاهد کلام بر اینستکه: آیا می دانید که داعی برای چه امر مهمی در اینجا به پروردگار خود استغاثه می کند؟ و آیا چه می خواهد؟ خوب توجه داشته باشید که در اول عرض می کند: خدایا دریاب بنده مبتلای خود را که به درد فراق و مهجوری و به دوری محبوب خود گرفتار شده است، و سپس توسل خود را به اصل موضوع معطوف داشته و با بیانی هیجان انگیز عرض می کند: ای خدا، «وَأَرِهَ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى».

اشاره بر اینکه: خدایا دیدار آقای محبوب این استغاثه کننده را فراهم ساز و او را به رؤیت جمال آن عزیز برسان.

چه خوب حالا که مطلب به اینجا کشید، سری را که نگارنده به خاطرش سپرده است برای خواننده بازگو نماید: همانطور که می دانید تمام محبان و دوستداران آن محبوب اشتیاق پرشوری به دیدار جمال آن بزرگوار دارند، همه برای دیدار آن ماه روی عزیز که نشانه ای از تجلی جمال جد بزرگوارش رسول اکرم است روز و شب آرام ندارند، همه در این اندیشه اند که آیا چه کنند که دیده خود را به پرتو نور جمال آقا منور سازند، همه در این فکر هستند که آیا طریق دیدار چگونه میسر است؟

البته این امر معلوم است که مشیت الهی بر هر کاری که تعلق گیرد، آن کار انجام شدنی است، اگر چه هر اندازه مشکل باشد ولی باید موفقیت در هر امری را از خدایتعالی تقاضا کرد، بلکه باید بخصوص در آن امری که رضای خود او سبحانه و تعالی در آنست جدیت بیشتری مبذول داشت تا رسیدن به هدف، گوارائی بیشتری داشته باشد.

همانطور که امام صادق علیه السلام، در همین فقره از دعا داعی را بر این خواسته ترغیب فرموده و تعلیم می دهد که در مقام استغاثه از خدایتعالی طلب یاری نماید، تا جمال آقارا بر او نمایان سازد، و از نظر مقام اهمیت این تقاضا متوسل به نام « شَدِيدُ الْقُوَى » شود، یعنی همان نامی که در داستان معراج در شأن باریتعالی آمده است. و اشاره آن بر اینستکه: ای کسیکه هر کار دشواری برای تو آسان و شدت قدرت و توانائی تو از همه چیز بالاتر است.

اما شاهد کلام در اینجاست: که مشکل مهم برای مشتاقان و دوستان آن آقا ملاقات و دیدار آن بزرگوار است که محبان نمی دانند چگونه این مسئله را حل نمایند و به چه وسیله موفق شوند، و گاهی هر گونه تلاش آنان هم بجائی نمی رسد که بتوانند به حضور مبارکش شرفیاب و به فیض دیدار او نائل آیند.

خوب توجه داشته باشید که آقا امام صادق علیه السلام که مطرح کننده این امر است، بر این مشکل کاملا واقف بوده و گویا راه حل دیگری از نظر مقام توسل برای رسیدن به مقصود در این مورد ارائه فرموده است و در دعای دیگری با لحن و بیان دل انگیزتر این تقاضا را بر مضمون جالبتری آورده، و چنین تعلیم می فرماید که داعی این امر مهم را از خدایتعالی بر این وجه بخواهد:

## اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ ۱

«خدایا، نشانم ده آن طلعت نیکوی بارشادت و آن روشن جبین ستوده را که نور چشم اهل عالم است»

یا با لسان دیگر: خدایا مرا موفق بدار به دیدار روی منور امام عزیز که محبوب کلّ انبیاء و اولیاء گرامی تو است و تعجیل فرما در فرج او و آسان کن ظهورش را...

نگارنده را در این بیان توصیه ای با دوستداران آقا امام زمان علیه السلام است که اگر حقیقتاً درد اشتیاق دیدار بر آنها غلبه دارد و خواستار ملاقات با آن بزرگوار هستند (هر چند که خود را هم قابل ندانند) هر شب و روز و هر مجالی که به یاد آن آقا هستند از بیان قول مولا امام صادق علیه السلام این جمله را مکرر بگویند: اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ.

و چقدر این بیان با فقره مورد شرح مشابه و قرین با هم است که عرض می کند: وَآرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى....

اکنون اعتقاد بر آنستکه اگر کسی هم قابلیت دیدار آن بزرگوار را نداشته باشد و فاقد رسیدن به این سعادت بزرگ باشد، در هر حال شاید در اصرار در این امر موفقیتی حاصل نماید، چون اصرار در دعا بخصوص در مقام استغاثه به درگاه حق تعالی بسیار مطلوب و بی نتیجه نخواهد بود و حتماً داعی متوجه عنایت خاص خواهد گردید، و حداقل نتیجه به قول شاعر عالیقدر شیراز اینست:

۱- از دعای «عهد» می باشد که از بیانات امام صادق علیه السلام است، و امام علیه السلام در مورد این دعا می فرماید: هر کس چهل صباح این دعا را بخواند از باران قائم ما باشد.

آخر از باغ بیاید بر درویش نسیم

باغبان گر نکشاید در درویش به باغ

## توسّل به مقام مبدأ و معاد در حال استغاثه

هر جمله در فقرات این دعا در مرتبه آموزندگی بابی را از نکات برجسته اصول عقاید آشکار می سازد، حقیقتاً این بیانات نمی تواند غیر از سخنان یکی از معصومین علیهم السلام باشد، ببینید در پایان این استغاثه که داعی اشاره می کند: خدایا به رؤیت آن آقا غم و اندوه را از سینه محبان او خارج ساز، برای تأکید در این توسّل عرض می کند: **يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَىٰ وَالْمُنْتَهَىٰ.**

همچنان مثل اینکه داعی مسئله مبدأ و معاد را در این بیان بر وجه فشرده ای به قالب دعا ریخته است، چون این دو جمله کوتاه که خود اشاره به دو نام از نامهای الهی است، ارتباط گسترده ای با صدها آیات قرآنی دارد که در این مختصر نمی توان حق معنا را ادا کرد، تنها در اینجا که اشاره شده است خدایتعالی پروردگار عرش عظیم است، در بیست مورد با مضامین خاصی در متمم آیات قرآنی آمده است:

**ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ - وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - الرَّحْمَنُ**

**عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ - رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ -**

«که تمام این آیات حاکی از آنستکه: جهان پروردگاری دارد که او بر عرش مسلط و هستی عالم در قدرت اوست.»

اکنون در معنای عرش مطالبی بسیار است که از بحث ما خارج و باید به تفاسیر مراجعه شود، و این بیان در اینجا در مبدأ و خداشناسی تنها از همین بُعد خاص

می باشد که مقام توسل را به آن پیوست داده و عرض می کند:

يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، «ای خدائیکه بر عرش تسلط داری»

و همین جمله کوتاه می تواند معارف الهی را از زمین تا آسمان بلکه به پهنه جهان آفرینش توسعه دهد!

و همچنین موضوع دیگر که در پایان بند مورد شرح بطور کلی اشاره به امر معاد شده است، تنها در سیاق کلام در يك جمله کوتاه مسئله رستاخیز را در هم فشرده و می فرماید: وَ مَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعِي وَ الْمُنْتَهَى، در حالیکه این معنا صدها آیات قرآنی را درباره امر معاد و قیامت دربر گرفته است و شاید متجاوز از ۴۰ مورد در ارتباط مستقیم با همین جمله در متمم آیات این معانی به چشم می خورد.

ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ - إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ  
جَمِيعاً - إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - وَ أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ  
الْمُنْتَهَى - إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي -

که اشاره معانی تمام این آیات گواه بر اینست که برگشت همه کس و همه کار به سوی حقتعالی است و تمام خطوط به او منتهی می شود.

بنابر این دو اصل مهم مبدأ و معاد در این بند از دعا ارتباط به مقام توسل پیدا کرده و داعی بایی را از اصول عقاید در اینجا گشاده است، و می توان گفت که شاهد کلام در بند مورد شرح متوجه این دو آیه شریفه است که می فرماید:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ... إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...<sup>۱</sup>

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت و به تدبیر کار جهان پرداخت.»  
«بازگشت همه به سوی او می باشد، خداوند وعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد و سپس آنها بر می گرداند»

خوب توجه کردید که در این دو آیه مترادف دو اصل اساسی، خداشناسی و معاد که پایه و اساس تعلیمات همه انبیاء عظام می باشد بیان گردیده و خدایتعالی در اول بعد از بیان آفرینش آسمانها و زمین اشاره به برقراری نظم عالم و به دست گرفتن حکومت خود نموده، و استیلای خود را بر عرش اعلام می دارد، و سپس تمام این مسائل را در يك جمله کوتاه بازگشت به خود داده است.

یارب بنما مرا جمال محبوب	آن چهره گلرخمی که باشد مطلوب
آن طلعت مه جبین که نورش به جهان	در ارض و سما بود به هر جا محبوب

\* \* \* \* \*

ای آنکه تو را قوا به حدیست شدید	که عرش و سما در آن میانست پدید
ما را فقط از تو این تمنا باشد	دیدار عزیز، آن گل اندام سعید

\* \* \* \* \*

این سوز عطش که شعله ورد در دل ماست  
خاموش اگر شود همین مشکل ماست  
خوش آنکه بر این بلا گرفتار شدیم  
دیدار و وصال یار بس مقبل ماست

\* \* \* \* \*

از روز ازل مرا چنین شد تقدیر  
که عشق ز عقل من نگیرد تدبیر  
چون هر چه که زار گفتگو کرد به عقل  
در خاتمه دید عشق دارد تقصیر

\* \* \* \* \*

اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَيْهِ وَ لِيْلِكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ  
خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا وَ أَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَ مَعَاذًا<sup>۱</sup>

«خدایا ما بندگان حقیرت مشتاق و شیفته ظهور و دیدار ولی تو «آقا امام  
زمان» هستیم، که یاد آورنده است ما را به یاد تو و به یاد پیغمبر گرامی تو،  
که آفریدی او را برای عصمت و نگاهداری ما، و پناه داشتی او را که پناهگاه  
دین و ایمان ما باشد.»

### شایستگی مقام بندگی در بیان ذکر «الله»

در این بند از دعا چند موضوع مورد اهمیت است که در اینجا به هر یک  
اشاره مختصری خواهد گردید.

۱- «تائق» به معنی مشتاق و آرزومند- «عصمت» به معنی: منع، بازداشتن، نگاهداری نفس از گناه- «ملاذ» به معنی:  
پناهگاه، دژ، قلعه، تکیه گاه- «معاذ» به معنی: پناهِ بردن، پناهگاه- «قوام» یعنی: عدل، پایه،  
ستون، نظام، کسیکه امری بر او قائم باشد.



در اول ذکر کلمه «اللَّهُمَّ» در مرتبه توسل است، که اگر خوب توجه داشته باشید در بیشتر از فقرات دعا و توسلات در سخنان ائمه هدی علیهم السلام، توسل به مقام پروردگاری بر این نام جلاله آغاز شده است که اگر يك نگاه اجمالی به تمام ادعیه که از معصوم علیهم السلام رسیده افکنده شود خواهیم دریافت که در ذکر این نام شریف شاید سرعت اجابت نهفته شده باشد و بیشتر این توسل سرآغاز خواسته هائی قرار می گیرد که در مرتبه اهمیت خاصی باشند، همچنان در همین دعای مورد شرح داعی در چند مورد مهم به این مقام توسل جسته است.

بعضی از مفسران در ذکر این نام شریف بیانات گسترده ای آورده اند، که می گویند: «اللَّهُمَّ» اصل آن «یا الله» بوده که «یا» را از آن کلمه حذف نموده و عوض آن «میم» مشدده آورده اند تا آنکه اشاره باشد به علو شأن و عظمت حق تعالی، و در این مورد کلاماً بسیار بسط داده اند، که در آخر گفته اند: معنای آن همان معنی «خدایا» است که روشنترین معنی در زبان فارسی می باشد، و آنرا اصل ترجمه قرار داده اند، و در این مورد اشاره کرده اند که تمام اسماء الهی در نام جلاله «الله» خلاصه شده، همچنانکه این نام شریف مخصوص ذات اقدس واجب الوجود است، که مستجمع جمیع صفات کمالیه می باشد، و تمام صفات حسنای او سبحانه و تعالی در ضمن لفظ «الله» مندرج است به طوریکه بعضی آنرا اسم اعظم و اکبر ذکر کرده اند.

و ذکر نام «الله اکبر» مصداق همین معنا را می رساند که در کریمه: (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) به خوبی روشن شده است.

اگر با دقت در اسماء خدایتعالی توجه شود، خواهیم دریافت که هر نامی از نامهای او از صفتی شکافته شده، همچنان: علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از

رحمت، و یا آنکه برکرداری نهاده شده: چون، صانع از صنع و خالق از خلق و باسط از بسط و غیره.

ولی این نام حقیقی «الله» نه بر کردار نهاده شده و نه از صفت شکافته و بناء همه نامهای مبارک اوست همچنانکه در قرآن مجید مشهود است: جانی می گوید «الله» غفور است و جای دیگر: «الله» سمیع است و همچنین «الله» لطیف و خبیر است، و جملات دیگر: که الله را بنا نهاده و اوصاف را بر او بسته است. این نام جلاله از نظر اهمیت مقام بزرگترین رقمی از ذکر اسامی خداوند است که در قرآن مجید آورده شده و در ۳۰۲۷ مورد خدایتعالی خود را بر این نام، نامبرده است.

بنابر این در این بند از دعا داعی به ذکر نام شریف «اللَّهُمَّ» می خواهد در مرتبه بسیار والاتی توسل خود را در مقام بندگی به ساحت قدس پروردگاری برساند و در این توسل با ذکر کلمه «عَبِيدُكَ»<sup>۱</sup> اقرار به عبودیت کرده، (در حالیکه خود اقرار به بندگی يك مسئله مهم و جداگانه است)

و در پیرو این توسل باز اعتقاد خود را در امر مهم دیگری ابراز داشته

۱- در فقره قبل در جمله «عَبِيدُكَ الْمُبْتَلَى» که شرح آن قبلا گذشت، گویا داعی در آنجا اظهار تصغیر و کوچکی می نماید، و در این فقره به ذکر کلمه «عَبِيدُكَ» می خواهد خود را داخل در مجمع بندگان نماید.

و شاید در اینجا که اظهار بندگی می کند، می خواهد در واقع افتخاری برای خود قائل شده باشد تا بلکه بتواند از این راه مقام قریبی حاصل نماید و توسل خود را به مرتبه اجابت رساند، چون هیچ مقامی نزد خدایتعالی بالاتر از بندگی نیست، همچنانکه در قرآن مجید در چند مورد خطاب «عبد» به رسول اکرم شده است.

و اینکه در اینجا کلمه «عبد» را به صیغه جمع «عبید» آورده شاید از آنجهت باشد که این دعا اگر به صورت دسته جمعی خوانده شود و اهل ایمان به هیئت اجتماع با هم در مقام توسل برآیند (همچنان که امروز معمول شده است) ثواب دعا بیشتر و اجابت آن نزدیکتر باشد.

که این همان اعتراف به مقام ولایت و حجت الهی «آقا امام زمان علیه السلام است» یعنی اینکه عرض می کند: **اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَيْهِ وَ كَيْفَ . . . .** در اینجا ذکر اشتیاق به دیدار آن آقا را پیوست به همان مرتبه اقرار و اعترافی داده که آن بزرگوار را ولی بر حق و سرپرست و کارگزار بر تمام جهانیان دانسته است.

و این خود موضوعی بسیار مهم است که نگارنده در کتابی بنام «مقام ولایت» در متجاوز از ۸۰۰ صفحه اشاره به این معنا کرده است و در اینجا دیگر مجال برای گسترش آن نیست، و تنها گفته می شود که اشاره داعی بر این مقام در معرفی ولی اعظم الهی و شناخت آن بزرگوار از جهت احیاء دین و برقراری آن و به ثمر رسانیدن برنامه الهی است، که او علیه السلام زمانی مأموریت حاصل خواهد کرد تا معارف حقه الهیه را در مقام توحید و مرتبه نبوت بطور شایسته ای بر تمام مردم جهان عرضه نماید، و در آن موقع که اکثر مردم دنیا خدا و پیغمبر و دین را فراموش کرده و به سوی هوی پرستی گرانیده اند، آنانرا به سوی خدا دعوت کرده و ستون نظام دین حق را استوار نماید.

مائیم همه ز شوق دیدارت مست	بود است همین مقدر از روز الست
که از غم دوریت به فریاد رسیم	تا روز وصال تو بیاید بر دست

\* \* \* \* \*

خوبست که زود خود بیائی به عیان	اخطار کنی به جمله افراد جهان
که یاد خدا کنند و هم یاد رسول	امریکه مقرر است در روز نهان

\* \* \* \* \*

ما را نبود به جز وصال تو امید  
 اینست امید ما که دادند نوید  
 گویند که زار گفتگو کرد چنین  
 روزی برسد که آنچنان نیست بعید

\*\*\*\*\*

وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمَامٍ فَبَلَّغَهُ مِنْ تَحِيَّةٍ وَ سَلَامًا وَ زِدْنَا  
 بِذَلِكَ يَا رَبِّ أَكْرَامًا

«و قرار دادی آن ولی خود را برای اهل ایمان از ما بندگان که امام و پیشوا  
 باشد، پس برسان از ما تحیت و درود بر آن بزرگوار و این درود و سلام را مزید  
 کرامت ما گردان ای پروردگار»

امامت امام زمان علیه السلام از چه موقع شروع شده است؟!

بعد از آنکه داعی اظهار اشتیاق به سوی آن ولی بر حق نمود که تا بیاید و  
 مردم را به یاد خدا و به یاد رسول گرامی او اندازد؛ و پناهگاه خلق او باشد، در اینجا  
 اشاره به مقام انتصاب امامت و پیشوائی آن بزرگوار نموده و در واقع آخرین منصب او  
 را آشکار می نماید، و مقام امامت را که در نزد خدایتعالی مهمترین مرتبه شخصیت  
 برگزیدگان او قرار دارد، یادآور می شود.

در این بند از دعا اشاره امر بر اینستکه دانسته شود آن بزرگوار از  
 سلاله و ذریه پیمبران می باشد، همچنانکه در قرآن مجید این معنا تصریح شده و در  
 داستان حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که او برای فرزندان و ذراری خود از  
 خدایتعالی تقاضای مقام امامت کرد همانطور که خدایتعالی فرمود:

وَ اِذْ اُبْتَلِيَ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ  
لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَا وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ<sup>۱</sup>

هنگامیکه خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از دودمان من نیز امامی قرار بده: خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آندسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).

بنابر این امامت به امر حقتعالی در میان ذریه ابراهیم از طریق ارث از بعضی به بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده و از قرنی به قرنی پیوستگی پیدا کرده تا به پیغمبر خاتم رسول اکرم رسید، همچنانکه قرآن می فرماید:

اِنَّ اَوْلٰى النَّاسِ بِاِبْرَاهِيْمَ لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِيْنَ  
اٰمَنُوْا...<sup>۲</sup>

«سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کرده، این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند.»

و سپس آنحضرت به فرموده حقتعالی آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام تفویض فرموده و از او به ذریه اصفیاء او که خدایتعالی اعطای علم و حکمت و ایمان

۱- سوره البقره آیه ۱۲۴.

۲- سوره آل عمران آیه ۶۸.

کامل بر آنان کرده بود، بر ایشان انتقال یافت، پس امامت در میان اولاد علی بن ابیطالب تا روز رستاخیز ادامه دارد.

در روایاتی اشاره شده است: هنگامیکه خدایتعالی ابراهیم را به کلماتی آزمایش کرد که آن کلمات امامت ابراهیم و اسحاق و فرزندانش بود، آنرا به امامت محمد (ص) و امامان اهل بیت از فرزندان اسماعیل کامل گردانید.

به طوریکه بعضی از مفسران اشاره کرده اند: طبق روایاتی چنین بر می آید که مقام امامت برتر و بالاتر از مقام نبوت و رسالت است، چون این مقام همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی و ظاهری و باطنی است، و امام از هر نظر راهنما و هادی خلق بوده و مربی اخلاقی و روانی آنان است.

بنابر این، امامت به امر حقتعالی در میان ورثه ابراهیم از طریق سلسله مراتب از بعضی به بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده تا به رسول اکرم و سپس بر ائمه معصومین علیهم السلام که خاتمشان قائم آل محمد (ص) است پایان پذیرفته است، و در رابطه با همین معنا می باشد که خدایتعالی در شأن ایشان فرمود:

وَجَعَلْنَا لَهُمُ آيَةً يُهَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ....<sup>۱</sup>

اشاره بر اینکه: «آنانرا امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری کنند و بندگان بر آنها اقتدا نمایند و وحی کردیم به ایشان که به جا آورند نیکوئیها را، یعنی انواع اعمال صالحه به جای آورند»

ابلاغ سلام از طرف شیعیان به حضور مبارك امام عليه السلام بعد از آنکه داعی مقام امامت آقا امام زمان عليه السلام را تأیید می کند، در پیرو آن از خدایتعالی تقاضا دارد که درود و تحیت شیعیان و اهل ایمان را بر او برساند، همچنانکه اشاره می فرماید:

فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ اِكْرَاماً

«سلام ما را به آن آقا برسان همچنانکه این سلام مزید کرامتی برای ما باشد»

چقدر این موضوع قابل اهمیت است که می بینیم هم اکنون تمام مردم جهان از هر دین و آئین با زبان خاصی اظهار درود و تحیت با یکدیگر کرده، و از این طریق محبت و ارادت خود را ظاهر می نمایند و این موضوع بیشتر در نزد میلیونها مردم مسلمان جهان مورد توجه است بخصوص شیعیان که عقیده دارند، اهداء تحیت و سلام گذشته در حضور زندگان با قصد نیت به از دنیا گذشتگان و آنانکه در عالم ارواح به سر می برند می رسد! همچنانکه می بینیم علاقه مندان معتقد مکرر در شب و روز به ارواح عالیه انبیاء و اولیاء حق به وسیله درود و تحیت ارتباط برقرار کرده و طبق عقایدی که دارند آنانرا واسطه و وسیله خواسته های خود قرار می دهند (که این خود مستلزم بحثی جداگانه است).

البته سلام کردن از نظر ادب و اخلاق کاری بسیار خداپسندانه است، و این خود اظهار محبت و نیکی برای تسخیر قلب و جلب خوشنودی و جذب محبت در میان اهل ایمان و غیر اهل ایمان است.

آنکس که بر دیگری سلام می کند، روح معنا چنان است: که خدا تو را از

تمام آفات و بلیات محفوظ و سلامت بدارد و از هر نوع ناراحتی و گزند روحی و جسمی برکنار دارد، و خدا تو را در رحمت و اسعه خود جایگزین نماید.

در معنای سلام مطالب به قدری گسترده است که خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد، و نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره این معنا را تا حدی تشریح کرده است، ولی در اینجا آنچه که به طور اختصار می توان بیان داشت، آنستکه در اهمیت سلام همین بس که خدایتعالی بعضی از انبیاء خود را به کلمه سلام ثنا گفته است همچنان: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ ، سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ ، وَ سَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِيْنَ ، و در رابطه با فقره مورد شرح سلام با خاندان رسول اکرم را بعضی از مفسرین بر این وجه خوانده اند: «سَلَامٌ عَلٰی آلِ يَاسِيْنَ» که تفسیر جداگانه ای دارد.

لذا از همین جهت است که شیعیان همگی علاقه مند به اجرای این دستور بوده و در همه جا به انبیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین درود و تحیت می فرستند، و از آنجا که قبلا اشاره شد آن بزرگواران از نظر تصرفی که بر این عالم دارند جواب سلام همگی را خواهند داد.

اما چون در اینجا بحث در مورد سلام با آقا امام زمان علیه السلام است، چون نگارنده خود را موظف می داند که آنچه را درباره مقام ولایت به خاطر سپرده است علاقه مندان را آگاه سازد چنین اشاره می نماید.

آنانکه در اثر کثرت کار و گرفتاری موفقیت ندارند زیارتهای کامله و مخصوصه آنجناب را همه روزه بخوانند و از این فیض بزرگ بهره وافی گیرند، اقلا خوب است هر زمان که موفقیتی حاصل می شود، چه در خانه و یا در صحرا، چه در باغ یا بستان چه در کوچه و یا بازار، در شب یا در روز، بخوانند این سه فقره از



زیارت آن بزرگوار را که: خَيْرُ الْكَلَامِ قَلٌّ وَدَلُّ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَخَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمُهْدِيِّينَ.

« درود بر تو که حجت خدائی بر هر که در روی زمین و آسمان است، درود بر تو ای بازمانده برگزیدگان خدا در روی زمین »

« سلام و درود بر تو ای خلیفه خدا و خلیفه پدران راه یاب و هدایت کننده »

و اکنون مسلم بدانید که هر کجا باشید و بر آقا سلام کنید بلاشک آن بزرگوار جواب سلام شما را خواهد داد. و مهمتر آنکه با توجه به همین جمله آخر فقره مورد شرح که اشاره فرمود: وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ اِكْرَامًا و با تطبیق این معنا به آیه شریفه که خدایتعالی فرمود:

وَ اِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاِحْسَنِ مِنْهَا اُورِدُوها...<sup>۱</sup> جواب

نیکیوتری دریافت خواهید کرد.

از این معنا چنین نتیجه گرفته می شود که: امام علیه السلام گذشته از اینکه پاسخ هر سلامی را می دهد، بلکه بهتر و شایسته تر بر سلام کننده جواب می دهد، چون آیه شریفه اشاره می فرماید:

« هنگامیکه کسی به شما تحیت گوید، پاسخ دهید او را به نیکیوتر از آن یا لااقل به همان گونه که تحیت گفته است. »

در این بند مورد شرح از دعا هم، داعی تقاضای کرامت بیشتری از ارسال

درود بر آن بزرگوار کرده است.

بنابر این وقتی گفته شد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ» از شأن آن بزرگوار است که درود و تحیتی بهتر و نیکوتر به سلام کننده پاسخ دهد، چون این خود دستور الهی است.

نگارنده با کمال احتیاط اشاره می کند: که پاسخ بهتر در مورد تحیت از طرف آن بزرگوار یا امامان دیگر همان نظر توجه ایشان نسبت به خواسته های زائران و سلام کنندگان است، و یا به اعتبار دیگر: نتیجه حاصله در مورد جواب بهتر در همان سرای جاوید در «دار السَّلَام» است که پاسخ سلام نیکوتر را به وسیله امر شفاعت جبران خواهند کرد!

این موضوع حتماً فراموش نشود: که اصرار زیاد در امر سلام و تحیت در هر صبح و شام بخصوص به حضور مبارك آقا ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه، امکان ایصال به مقام قرب بهتر حاصل می شود، و از این گذشته شاید اصرار در امر سلام مشتاقان را به فیض دیدار جمال دل آرای آن آقا برساند.

او بود خلیل حق که گردید امام	آنکس که رسید حدّ اعلی به مقام
ذریّه او بُود در این امر مدام	در نزد خدا چو شد تقاضایش این

\* \* \* \* \*

گشتند پدید در مسیر دوران	پس سلسله امامت از او به عیان
بر آنکه بُود امام هر عصر و زمان	تا آنکه رسید این مقام و منصب

\* \* \* \* \*

از ما برسان تحیت و عرض سلام  
 دیدم که همیشه زار با خود می گفت  
 بر آنکه به خلق جن و انس است امام  
 بر او شده این منصب جاوید تمام

\* \* \* \* \*

وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا وَ اَتَمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ  
 اِيَّاهُ اَمَا مَنَا حَتَّى تُوْرِدَنَا جِنَانِكَ وَ مُرَاقَقَةَ الشُّهْدَاءِ مِنْ  
 خُلَصَائِكَ

«و قرارگاه او را مقام و جایگاه ما قرار ده (اشاره بر اینکه ما را بر او محشور  
 فرما و در بهشت جاودان در جوار و در ظل و سایه او قرار ده) و نعمت خود را  
 به پیشوانی او بر ما تمام گردان، و مقدم بدار او را تا ما را به بهشت درآورد و با  
 دوستان راه تو و شهیدان و خالصان درگاہت ما را دوست و همجوار گرداند.»

## طلب استقرار در پیوستگی و تقرب به مقام ولایت!

بعد از آنکه داعی از خدایتعالی طلب کرد که سلام او را به آقا امام زمان علیه السلام برساند، در اینجا خود را به مرتبه تقرب نزدیکتر کرده و در پیرو این تقاضا از خدایتعالی خواستار آن شده است که مقر و جایگاه آن بزرگوار را دریابد، و در راه ایصال به آن مقام نعمت را بر او تمام نماید، و او را پایدار بدارد که پیوسته از آن حضرت متابعت نماید.

در این بند از دعا چند موضوع مورد اهمیت است، یکی آنکه دانسته شود منظور از استقرار در جمله: «وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا» چیست؟ اگر خوب توجه داشته باشید این معنا در یکی از فقرات زیارت جامعه کبیره که در شأن ائمه هدی علیهم السلام آمده است، به خوبی روشن می گردد، آنجا که زائر عرض می کند: «وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» درود بر ثابت قدمان در اجرای فرمان خدا.

در شرح این معنا قبلا باید گفت «مُسْتَقَرًّا» به معنی جای گرفته و پابرجا و ثابت و محکم و استوار است، و از این معانی چنین برمی آید، که برای هر امر حقیقتی است، و حقیقت امر محمدیه استقرار مقام ولایت است که ائمه هدی علیهم السلام در اجرای او امر حقتعالی ثابت قدم و پابرجا بوده و مأموریتهای خود را در جای خود و به موقع انجام می دادند، اینکه قرآن مجید می فرماید: وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ، شاید اشاره بر این باشد که هر کاری قرار گیرنده به جای خود است، یعنی هر چیزی که هست البته منتهی می شود به غایت و نهایتی که بر آن استقرار یابد و شاید استقرار ائمه هدی در امر حضرت احدیت چنین باشد که: آن بزرگواران با آن معرفتی که نسبت به مرتبه کمال و جمال و عظمت و کبریائی الهی داشته همه مستغرق در بحر عشق و محبت او بوده و آنرا از یادش

### غافل نبوده اند.

و از آنطرف استقرار در امر الهی در مورد آن بزرگواران چنان است که هیچگاه کاری که بیرون از امر او سبحانه و تعالی باشد از آنان سرنزده و همواره در تمام امور استوار و ثابت قدم بوده اند و در عبادت و اطاعت استقامت و پایداری داشته و در مقابله با کفر و ظلم و جور (که این خود یکی از مراتب استقرار در امر الهی است) تحمل و استقرار و استقامت داشته اند، چون امثال امر در این گونه موارد یکی از مشکل ترین حالات است که گاهی طاقت فرسا می باشد، همانطور که در داستانهای زندگی آن بزرگواران شنیداید که در مقابل نارواییها و خلافکاریهای حکومتهای جبار و طاغوتیهای زمان خود چگونه مبارزه کرده و تا چه حد استقامت ورزیدند.

شاید این خود پیروی از روش رسول اکرم در تعلیمات قرآنی بوده است که خدایتعالی خطاب به آن بزرگوار فرمود: **فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ** «ثابت باش و استقامت ورز بر آنچه مأمور شده ای.»

بنابر این در بند مورد شرح که اشاره به مقام استقرار آقا امام زمان علیه السلام شده است، داعی تقاضای پیروی از همان روش با استقامت آن بزرگوار کرده است تا از این طریق نعمت پر او تمام شده و به سر منزل مقصود به بهشت جاودان خود را برساند.

## مرتبه اکمل در تکامل نعم الهی

در بند مورد شرح در جمله دوم که اشاره می فرماید: **وَ اٰمَمٌ نِعْمَتِكَ بِتَقْدِيمِكَ اِيَّاهُ**، همانطور که می دانید نعمت خدایتعالی آنروزی بر اهل عالم کامل گردید که حقتعالی مقام و منصب ولایت را در روز غدیر خم پایه ریزی فرمود، و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم منصوب فرمود.

این موضوع به قدری گسترده است که تاکنون صدها کتاب بر آن نوشته شده، همچنانکه قرآن مجید اشاره فرمود:

**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اٰمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...<sup>۱</sup>** «امروز

دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم»

قبلاً در تفسیر این آیه شریفه از بُعد دیگر در همین کتاب مطالبی گذشت، و اکنون در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح گفته می شود که منظور اتمام نعمت در امر ولایت است که خدایتعالی در آن روز دین اسلام را کامل ساخت و نعمت ولایت را که عبارت از اداره و تدبیر الهی امور دینی است بر مسلمانان تمام کرد.

در تفسیرالمیزان: در ذیل آیه شریفه: **اِنَّمَا وَكَيْكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ**

**الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...<sup>۲</sup>** آورده است: اینکه امام صادق علیه السلام این آیه را که در

۱-سوره مائده آیه ۳.

۲-سوره مائده آیه ۵۵.

حق امیر المومنین علیه السلام نازل شده به همه اهل بیت نسبت داده اند، از آنجهت است که همه معصومین اهل بیت، و تکلیف مردم نسبت به همه یکی است، (لذا آن بزرگواران همه در مقام ولایت و اولیاء نعم الهی هستند، همانطور که در زیارت جامعه هم می خوانید: درود بر شما ای اولیاء نعم).  
 اما شاهد کلام در اینجا بر این معنا اشاره می شود: با آنکه در ابلاغیه رسول اکرم در روز غدیر خم، دین خدا به وسیله انتصاب علی علیه السلام به مقام خلافت تکامل یافت و نعمت دین بر بندگان تمام گردید، ولی این برنامه تکاملی نعمت، اتمام آن از نظر همگانی شدن و فراگیری در سرتاسر عالم از بعد از امام علی علیه السلام به عهده فرزندان آن بزرگوار قرار گرفت تا خاتمه آن به وسیله وجود مقدس امام زمان علیه السلام این نعمت بزرگ در مرتبه اکمل باید به تمام مردم جهان عرضه شود تا حجت بر اهل عالم تمام شده و مردم دنیا همه از آن نعمت برخوردار گردند اعتبار دیگری که در بند مورد شرح به اتمام نعمت در پیش قدمی آن بزرگوار بر داعیان است، همان رهبری و هدایت او علیه السلام می باشد که پیروان خود را به سوی بهشت جاوید می کشاند و از این راه در آخرین مرحله به نعمتهای دائمی و بقاء سرمدی می رساند تا به جائیکه مصداق آیه شریفه در مساکن طیبه که مقام و جایگاه استقرار دائمی انبیاء و اولیاء حق است آشکار می سازد، همچنانکه خدایتعالی می فرماید:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ  
 مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ

## أُولَئِكَ رَفِيقًا<sup>۱</sup>

«هر کس فرمانبرد خدا و رسول او را، پس محشور شود یا کسانی که خدا نعمت بر آنها بخشیده، یعنی پیامبران و راستگویان و شهداء و ستودگان که آنان نیکو دوستانی هستند که خدا نعمت را بر آنها تمام کرده است»

**در تفسیر منهج الصادقین**، در ذیل آیه شریفه آورده است: مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی (ص) و صدیقان علی مرتضی (ع) و شهیدان حسن و حسین علیهم السلام و صالحان اولاد حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسگری علیهم السلام، و در پایان آیه که می فرماید «وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» مراد محمد مهدی علیه السلام است.

پس در پایان بند مورد شرح از دعا چنین نتیجه گرفته می شود که داعی در مقام پیروی کردن از آقا امام زمان علیه السلام تقاضا دارد خود را به مرتبه ای برساند که در زندگانی جاوید در جنات نعیم با چهار گروه و طایفه عالیمقام محشور و رفیق باشد و این معاشران خوب و بزرگوار چه همنشین های با ارزش و با شخصیتی هستند که در عالم آخرت برای تکمیل نعمتهای بهشتی، این نعمت بزرگ نصیب پیروان و مطیعان خدا و رسول و ائمه هدی می گردد.

و از آنطرف طبق روایتی که نقل گردید چه رفیق خوبی برای خود انتخاب کرده اند که آن رفیق شفیق حجت خدا امام زمان علیه السلام است، که سلام بر او و جان عالم به قربان او باد.



گویند قرارگاه اهل ایمان      جانیست که زندگی در آن جاویدان  
یاران همه دور هم در آنجا جمعند      چون بوده در عهد خود همه هم پیمان

\* \* \* \* \*

آنجا به همه نعمت حق است تمام      در نزد پیمبران و در جمع امام  
هم خالص و مخلصند و یاران شهید      جاییکه نکورخان گرفتند مقام

\* \* \* \* \*

آن بس که مرا بهشت در یاد آمد      از شوق وصال دل به فریاد آمد  
چون هر چه نظر کنم در آن یارانند      اینجاست که زار سر خوش و شاد آمد

\* \* \* \* \*

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَ  
رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَعَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْفَرِ وَجَدَّتِهِ  
الصَّدِيقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ  
أَبَائِهِ الْبِرَّةَ وَعَلَيْهِ أَفْضَلُ وَأَكْمَلُ وَأَتَمُّ وَأَدْوَمُ وَأَكْثَرُ وَ  
أَوْفَرَمًا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ  
وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً لَا غَايَةَ لِعِدَدِهَا وَلَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا وَلَا

## نَفَادَ لَا مَدَهَا<sup>۱</sup>

«خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد، و درود فرست بر محمد که جدّ (امام زمان علیه السلام) و رسول تو و سید و آقای بزرگترین پیغمبران است، (و درود فرست) بر پدر و جد بزرگوار دیگرش (علی علیه السلام) که او سرور و آقای کوچکتر از پیغمبر است، «و درود فرست» بر جده راستگو و بزرگوار او فاطمه دختر گرامی حضرت محمد، (و درود فرست) بر کسانی که برگزیده ای ایشانرا از پدران نیکوکارش (ائمّه هدی سلام الله علیهم اجمعین) و درود فرست بر خود آن آقا (امام زمان) درودی که افزونتر و کاملتر و قیامتتر و بادوامتر و بیشتر و فراوانتر باشد از درودی که فرستاده ای بر هر يك از ستودگان و برگزیدگان و نیکان خلق خود، و باز درود و رحمت فرست بر او درودی که پایانی برای عدد آن نیست و نهایی برای مدت آن و اندازه ای برای حدّ آن نباشد»

۱- در بعضی از نسخ که از کتاب مرحوم مجلسی اقتباس شده این بند از دعا با جزئی تغییر و اضافاتی بر این مضامین آمده است: اللهم صلّ علی حجّتك و ولی امرک و صلّ علی جده محمد رسولک السید الاکبر، و صلّ علی ابیه السید القسور، و حامل اللواء فی المحشر، و ساقی اولیائه من نهر الکوثر، و الامیر علی سائر البشر، الذی من آمن به فقد ظفر، و من لم یؤمن به فقد خطر و کفر، صلّی الله علیه و علی اخیه و علی نجلهما المیامین الغرر، ما طلعت شمس و ما اضاء قمر، و علی جدّته الصدیقه الکبری فاطمه الزهراء بنت محمد المصطفی و علی من اصطفیت من آبائه البرره....

«اشاره معنا در این بیانات نسخه بدل چنین است: خدایا درود فرست بر حجّت و ولی امر خود «امام زمان» و درود فرست بر جد او محمد رسول تو که آقای بزرگتر است و بر پدر او علی که آقای شجاع و بزرگوار است و حامل پرچم توحید در روز رستاخیز و ساقی حوض کوثر بر دوستان و محبان خود در روز محشر است، و او امیر بر قام افراد عالم است، هر کس به او ایمان آورد نجات حاصل می نماید و هر کس به او نگرود در وادی خطر و کفر سرگردان باشد، درود خدا بر او و برادر او رسول اکرم و بر فرزندان بزرگوار و روشندل ایشان تا زمانی که آفتاب طلوع کند و ماهتاب نور دهد، و درود بر جده راستگوی او فاطمه زهرا علیها سلام دخت گرامی پیغمبر اکرم...»

## ذکر صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش

قبلا مطالبی در ذکر نام جلاله «الله» گذشت، و در این بند از دعا داعی برای سومین بار این نام شریف را تکرار کرده، در حالیکه آنرا به ذکر صلوات بر پیغمبر خاتم و تمام برگزیدگان پیوست داده است. در اول همین کتاب در شرح فقره: **وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ.....** مطالبی مختصر در این باره گذشت که در ذکر صلوات بر پیغمبر و آل اطهارش دعا مقرون به اجابت است.

و در این بند از دعا اهمیت صلوات از بُعد دیگری مورد تفسیر قرار می گیرد، همچنانکه در اینجا در اول به طور اجمال صلوات را بر رسول اکرم و آل اطهارش ارسال داشته، و سپس در يك سلسله در پیرو آن بر طریق تفصیل دسته بندی کرده در آغاز به عنوان جد بزرگوار آن آقا که بزرگ خاندان است درود فرستاده و بعد از آن بر پدر بزرگوار او علی علیه السلام و بر جده اش فاطمه زهرا سلام الله علیها تحیّت و درود فرستاده و در پیرو آن با ایماء و اشاره بر ده امام بزرگوار دیگر که پدران پاک و معصوم حضرت آقا امام زمان هستند ادامه درود و تحیّت داده است.

و در پایان داعی بر خود آقا امام زمان علیه السلام درود می فرستد، در حالیکه تقاضای داعی بر ارسال درود بر آن بزرگوار در مقام افضل و اکمل اشاره شده از صلواتی که خدایتعالی بر هر يك از بندگان خود می فرستد.

و جالب آنکه آن صلوات را در مرتبه اتم و ادوم اظهار داشته که مدتی کاملتر و زمانی زیادترا از صلوات بر هر يك از برگزیدگان او باشد و به شمار درنیاید. و باز در جمله «**وَ صَلَّى عَلَیْهِ**» بار دیگر صلوات بر آقا امام زمان را مکرر ذکر کرده برای آنکه از خدایتعالی طلب نماید که صلوات و رحمت افزونتری بر او

فرستد که نامتناهی و از اندازه بیرون باشد.

اما اصل موضوع در این بند از دعا درباره چگونگی ذکر صلوات بر پیغمبر خاتم و پیوست آن با آل اطهار او می باشد و همانطور که قبلا اشاره شد خدایتعالی در جایی صراحتا در قرآن مجید می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۱</sup>

«خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمائش باشید»

در ذیل این آیه شریفه مفسران مطالب بسیاری آورده اند که در اینجا برای حقیقت درك این موضوع بیان آن ضرورت داشته و به پاره ای از آن اشاره خواهیم کرد.

بعضی چنین گفته اند: که صلوات از حقتعالی رحمت او است و از غیر او طلب رحمت، و نزد بعضی از جانب او رحمت و از ملائکه استغفار و از مؤمنان دعا می باشد (و در اینجا مراد اظهار ترفیع مقام در شأن و شرافت حضرت رسالت پناه است).

و چنین گفته اند: که معنی، (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ) اینست که: بار خدایا عظمت ده محمد را در دنیا به اعلائی دین و اظهار دعوت به طریق یقین و اعظام ذکر و ابقای شریعت او در آخرت به قبول شفاعت او در شأن امت و زیاد کردن

ثواب و اظهار فضل او بر اوکین و آخرین و تقدیم او به کافه انبیاء و مرسلین.  
 و اما اینکه در بند مورد شرح صلوات به رسول اکرم را پیوست به آل اطهار  
 او داده، و هم باز جداگانه بر آنها سلام و تحیت می فرستد از آنجهت است که در روایات  
 بیشماری که از طرف اهل بیت رسیده صریحا آمده است که آل محمد را به هنگام  
 صلوات بر «محمد» بیفزائید، همچنانکه در روایتی که در «تفسیر نمونه» آورده  
 چنین است؛ که پیامبر فرمود: هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید، عرض کردند:  
 صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه فقط بگوئید (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا) و ادامه  
 ندهید، بلکه باید بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.  
 و به خاطر همین روایت است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه  
 «آلِ مُحَمَّدٍ» را بر نام آنحضرت در تشهد نماز واجب می شمرند.

## کیفیت درود بر رسول اکرم

اصل سلام و تحیّت و کمال اظهار محبت و ارادت در همان جمله «خیر الکلام» **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ** است که فوائد این صلوات در پیرو همین بخش خواهد آمد.

اما هر يك از ائمه هدی این سلام را بر وجه تفصیل و جالبی آورده اند که در سخنان ایشان قابل توجه است، همچنان آقا امام زمان علیه السلام در بیانات خود «در دعای افتتاح» در عرض سلام به رسول اکرم و اجداد گرامی خود چنین اشاره می فرماید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ آمِينِكَ وَ صَفِيكَ وَ حَبِيبِكَ وَ خَيْرَتِكَ...  
وَ صَلِّ عَلَيَّ عَلِيٍّ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وصِي رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ....  
وَ صَلِّ عَلَيَّ الصَّديقةِ الطَّاهِرةِ فَاطِمةَ سَيِّدةِ نساءِ الْعَالَمِينَ وَ  
صَلِّ عَلَيَّ ائِمةِ الْمُسْلِمِينَ.....

که نام یکایک از آن بزرگواران را در پیرو همین صلوات ذکر می کند، و تفصیل این صلوات شرح جداگانه ای دارد که نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» بیانات ولی عصر شرح دعای افتتاح توضیح بیشتری داده است.

اما روایات دیگری در کیفیت درود به رسول اکرم و آل اطهارش رسیده است

که از جمله در تفسیر مجمع البیان آورده: ابو حمزه ثمالی از جمعی از اصحاب رسول روایت کرده که بعد از نزول آیه شریفه: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ**، گفتند یا رسول الله ما می دانیم چگونه به تو سلام کنیم ولی کیفیت صلوات را بیان فرمائید، فرمود: بگوئید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ  
وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ  
مَجِيدٌ.

بعد از آن فرمود: که حقتعالی دو فرشته بر من موکل گردانید تا هر جا که نام من برند و مستمع بر من صلوات فرستد آن فرشته ها گویند: «غَفَرَ اللَّهُ لَكَ» خدا پیامرزد تو را سپس فرشتگان آمین گویند.

در مورد روایات درباره کیفیت صلوات بر پیامبر، نویسنده «تفسیر در المنثور» علاوه بر حدیث فوق هیجده حدیث دیگر نقل کرده که در همه آن تصریح شده است: «آل محمد» را باید به هنگام صلوات ذکر کرد.

در تفسیر نمونه، آورده است که این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه، از جمله: ابن عباس و طلحه و ابو سعید خدری و ابو مسعود و ابن مسعود و امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است.

## فوائد درود به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

نگارنده در کتاب « بیان حقیقت » تحت عنوان بالا مطالبی آورده که در اینجا هم بی مورد نیست که دانسته شود: نتیجه ارسال درود و تحیت به رسول اکرم چیست؟

با آنکه درود بر نبی دستور و امریه ای است که از طرف حق تعالی برای اهل ایمان صادر شده، و اجرای این امر پیروی از منویات قرآن و اطاعت از امر خدایتعالی می باشد، در عین حال نتایج حاصله به سود دنیا و آخرت فرستنده صلوات است، و در این مورد کتب و مقالات بسیاری نوشته شده که اهمیت این ذکر شریف را کاملاً رسانیده است.

از جمله در کتاب « وفور الاثر »<sup>۱</sup> در باب درود بر نبی مطالب بسیاری آورده، که ضمن شرح دهها روایت فوائد صلوات را در فصلی به عنوان « ۷۵ عائده » بتفصیل آورده که شرح آنها قسمت مهمی از آن کتاب را دربر گرفته و اکنون در اینجا تبرکاً سرآغاز شرح چند روایت از آن کتاب را متذکر می شویم:

بطور کلی فرستادن صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش بروز ارادت و اظهار محبت بر آن بزرگوار است، ولی برای فرستنده صلوات فوائد بسیاری دربر دارد که از جمله سبک کردن بار گناه و سنگین کردن میزان ثواب در اعمال است، و همچنین نزدیک شدن به مقام شفاعت می باشد.

بنابر روایاتی از جمله آثار صلوات آمرزش گناهان است، و هر کس توانائی نداشته باشد بر چیزی که زایل کننده گناه و کفاره معاصی او باشد، بسیار بر محمد و آل اطهارش صلوات فرستد که آن نابود کننده گناهان است و نیز اضافه می کند

۱- تألیف: آیت الله حاج آقا شیخ محمد رضا ثامن شیرازی.



که صلوات وسیله ای برای شفاعت است، صلوات باعث استجاب دعا است، هر کس در دعای خود ابتدا به صلوات بر پیغمبر و آل او نماید مورد قبول واقع شده و چون دعا درباره پیغمبر مستجاب است نمی‌شاید که خدا قبول کند بعضی از دعا و رد کند بعض دیگر را.

صلوات خود ذکر از اذکار است و در خبری از حضرت رضا علیه السلام است، که فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد برابر است نزد خداوند عزوجل با تسبیح و تهلیل و تکبیر....

صلوات باعث رفعت مقام نزد حق تعالی است، صلوات اشرف و افضل اعمال است، صلوات باعث زوال نفاق است، صلوات باعث می‌گردد که خدا و ملائکه و سایر موجودات به صلوات فرستنده درود فرستند، صلوات باعث یاد آمدن فراموش شده است، صلوات باعث روشنایی قبر و صراط و دخول در بهشت است، صلوات از اسباب فوز و رستگاری است، صلوات منشأ نور است در قیامت، صلوات موجب فتح بابی از عافیت است، صلوات باعث ظهور کمال معرفت است، هدیه ثواب صلوات بر اهل قبور وسیله برداشتن عذاب از آنهاست، صلوات باعث شفا یافتن از مرض است، کثرت فرستادن صلوات رفع فقر می‌نماید، صلوات موجب خوشنودی پیغمبر است و صلوات سبب توانگری و غناست.

این است فهرست مطالبی که در سرآغاز دهها روایات آمده تا خواننده را به اهمیت و فوائد درود بر رسول اکرم آگاه سازد، و حقا اگر آنانکه مایل هستند که برای رسول اکرم تحف و هدایائی بفرستند، چیزی بهتر از فرستادن صلوات برای آن بزرگوار نیست.

گاهی اهل ایمان علاقه ای در خود احساس می‌کنند و چنان خود را آماده می‌بینند که اگر در زمان رسول اکرم زندگی می‌کردند حاضر بودند بهترین دارائی

خود را به پیشگاه مقدّس آن بزرگوار اهدا نمایند، بلکه جان خود را فدای آنحضرت نمایند

اکنون بنا بر خبری می توان به وسیله فرستادن صلوات به این آرزو رسید، چون گفته شده است که خدایتعالی به واسطه صلوات اُمّت تحفه و هدایائی به سوی آنحضرت می فرستد «و اصلا معنی صلوات هم همین است». چنانکه در خبر است که شخصی از آنجناب پرسید: آیا صلوات فرستادن اُمّت ارسال تحفه ای به نزد شماست؟ و آیا از جانب شما هم تحفه ای برای ایشان خواهد بود؟ آنحضرت فرمود: امروز صلوات اُمّت بر من تحفه ای است از ایشان و فردا تحفه من در بهشت برای ایشان خواهد بود!

صلوات فرست بر محمد که نبیست	هم بر همه اهل او که در رأس علیست
پس رحمت حق بر آل او باد قرین	این امر بود چنان که حکم ازلیست

\* \* \* \* \*

خوش باد درود بر همه آل رسول	آنانکه نسب گرفته از نسل بتول
بی شك که درود هدیه ای مقبولست	چون نزد خدا تحفه چنین است قبول

\* \* \* \* \*

منظور از این تحیت و عرض سلام	بر خاتم اوصیاست آن نیک مقام
هم بر همه اولیاء، از بعد رسول	یعنی که به خاتم این درود است تمام

\* \* \* \* \*

حاصل که بود نتیجه از بود و نبود  
آنست که زار از ره قرآن گفت  
آنچه که شود خدا در امرش خوشنود  
اهداء تحیت است و ارسال درود

\* \* \* \* \*

اللَّهُمَّ وَاقِمِ بِهِ الْحَقَّ وَادْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ وَادِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ  
أَذِلِّ بِهِ أَعْدَاءَكَ<sup>۱</sup>

«خدایا به واسطه امام زمان به پادار حق و حقیقت را، و به وسیله وجود او محو  
و نابود کن باطل را، و هدایت و راهنمایی فرما دوستان را به سوی سعادت و  
معرفت با او، و دشمنان را به وسیله آن بزرگوار خوار و ذلیل گردان»

۱- «دَحِضَ» در اصل به معنی زوال و بطلان است، و در اینجا «ادحیض» یعنی محو و نابود کن.

«ادل» دلالت کن- «دلالت» به معنی: نشان دادن- راغب گوید: دلالت آنستکه به معرفت و

شناختن چیزی برسند.»

اقامه حق از طرف آقا امام ولی عصر امری ضروری است.

این بند از دعا عطف به فقرات قبل است که داعی می خواهد با ذکر کلمه

«اللَّهُمَّ» و بیان صلوات خواسته های خود را مقرون به اجابت سازد.

در مورد اقامه دین حق و به پاداری حق و حقیقت قبلا در شرح فقره، و

لَثَلَا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ يَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، مطالبی گذشت، و در این

معنا با ارتباط نزدیک به بند مورد شرح اشاره شد که انبیاء و اولیا الهی همه برای

اثبات حق و بطلان باطل آمده اند و در ذیل آیه شریفه که می فرماید:

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ

كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ<sup>۱</sup>

بر این معنا اشاره شد که خدایتعالی پیمبران را جز برای بشارت و انذار

نفرستاده، چون کافران همواره مجادله به باطل می کنند تا به گمان خود حق را از

میان بردارند، پس مبارزه با این امر ضروری است.

و اصلا برنامه پیمبران الهی همگی بر این مبنا بوده که فرمود: لِيُحَقِّقَ

الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ...<sup>۲</sup> «تا حق را تثبیت کنند و باطل را از میان بردارند و

روش اوصیاء ایشان هم در پی گیری همین اصل قرار داشته که هر يك پس از دیگری

منصوب به مقام ولایت شده و مأموریت همگی اقامه دین حق و اظهار بیان

۱- سوره کهف آیه ۵۶.

۲- سوره انفال آیه ۸.

حق و حقیقت و از میان بردن باطل بوده است.  
 و از همین جهت است که سرانجام این مأموریت عظیم به عهده وجود  
 مقدس خاتم اوصیا حضرت ولی عصر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه قرار  
 می گیرد، و مصداق آیه شریفه: **وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ** آشکار  
 می گردد.

چه مسائلی در قیام امام در اقامه حق مطرح می شود؟

به طور کلی در ارتباط با فقره مورد شرح در معنای کلمه «حق» مطالب بسیار گسترده است که اگر با آیات مربوطه قرآنی توجه حاصل شود، خواهیم دریافت که اصلاً خدایتعالی خود منشأ حق است و شرح این معنا مقاله وسیع و گسترده ای را دربر می گیرد که بسیار به طول می انجامد، اما در اینجا برای روشن شدن موضوع شاید این آیه شریفه کافی باشد که فرمود: **فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ**<sup>۱</sup>، یعنی آنکه او را صفاتی ثابت است «الله» است که پروردگار شما و به حق است.

اکنون می توان گفت: آنچه که مربوط به خود حقتعالی بوده و از ناحیه او رسیده است اطلاق آن به کلمه حق بیانی درست و صحیح است، همچنان کتب آسمانی که از جانب او نازل شده و یا پیامبران که از طرف او فرستاده شده اند و یا برگزیدگان او که به مقام ولایت رسیده اند، همه در ذکر کلمه حق قرار دارند.

همانطور که در خود قرآن مجید به یکایک از این مراتب حق اشاره شده است، و حقیقت آنچه حق است در آن آورده و کوچکترین بیان حقیقتی در آن فروگذار نشده است که اگر بخواهیم این حقایق را متذکر شویم ناچاریم تمام قرآن را در بحث مورد شرح تفسیر نمائیم، یعنی قرآن غیر از بیان حق چیز دیگری نیست همچنانکه فرمود:

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...<sup>۲</sup> «فرو فرستاد خدا قرآن را بر توبه

«حق»

۱-سوره یونس آیه ۳۲.

۲-سوره آل عمران آیه ۲.

و در مورد دیگر مقام حق، در ارسال رسول به خصوص درباره پیغمبر خاتم، خدایتعالی در جایی خطاب به جهانیان کرده می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ...<sup>۱</sup>

ای اهل عالم، ای مردم جهان، ای اروپائی ای آمریکائی، ای نژاد سیاه و ای نژاد سفید، همانا که آمد به شما فرستاده ای که بر حق است و در جای دیگر فرمود:

أَنَا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا...<sup>۲</sup> «همانا فرستادیم تو را ای محمد به حق و راستی بشارت دهنده و ترساننده»

و در جای دیگر بیان قول شاهدین را تأیید کرده می فرماید: وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ<sup>۳</sup> «و گواهی دادند همانا فرستاده خدا که محمد است حق است»

اما در مورد چهارم از بیان حق همان مسئله دین حق است که این معنا ارتباط مستقیم به فقره مورد شرح داشته و اگر در آیه شریفه که قبلاً تفسیر آن گذشت توجه حاصل شود که فرمود:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ...<sup>۴</sup> در تفسیر این آیه

۱-سوره نساء آیه ۱۶۹.

۲-سوره البقره آیه ۱۱۸.

۳-سوره آل عمران آیه ۸۵.

۴-سوره توبه آیه ۳۳.

خواهیم دریافت که اصل این مأموریت متوجه برنامه تکاملی در مأموریت آقا امام زمان علیه السلام است، که در متمم آیه می فرماید: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...**  
 او علیه السلام ظاهر و غالب کند دین حق را بر تمام ادیان، همچنانکه آن بزرگوار در بیانات خود در دعای افتتاح عرض می کند:

اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهٖ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ  
 مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ...

اشاره بر اینکه: خدایا آشکار کن به او دینت را (یعنی ظاهر ساز دین حق را که اسلام است به وسیله ولی و حجت خود که امام زمان است) و آشکار کن به او طریقه و روش و شریعت و سنت پیغمبرت را، تا آنکه پنهان نماند چیزی از حق از ترس کسی از آفریدگانت، (یعنی هیچ چیز از حق و حقیقت نماند مگر آنکه بدون بیم و واهمه بی پروا به وسیله او آشکار گردد).

پس در تمام ظهور این مراتب «حق»، آن بزرگوار مأموریت خود را انجام خواهد داد، او در زمان قیام خود امر توحید و خداشناسی که اساس حق است چنان آشکار کند که چیزی از حق پرستی پوشیده نماند.

و او علیه السلام چنان حقایق قرآن را که کتاب حق است ظاهر سازد و چنان مردم جهان را به حق و حقیقت آشنا سازد، و چنان احکام الهی را از برنامه قرآنی اجرا کند که کوچکترین حکمی از آن بر احدی مخفی و پوشیده نماند، و همچنان به طوری خصوصیات پیغمبر خاتم را آشکار کند و چنان خاتمیت او را به جهانیان ثابت نماید و حقانیت رسالت او را به اهل عالم برساند، که کوچکترین مسائلی از آن بر



احدی مخفی و پوشیده نماند و هیچ گونه ابهامی باقی نگذارد.  
 اما موضوع دیگر در مسئله حق آنستکه گفته شود: اصلاً اطلاق کلمه  
 «حق» از بُعد خاص دیگر به وجود مقدس خود آقا امام زمان علیه السلام است، مگر  
 در زیارت جامعه کبیره در شأن ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین نخوانده اید  
 که فرمود:

وَالْمَقْصُرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ  
 إِلَيْكُمْ...<sup>۱</sup>

«یعنی و هر کس در ادای حق شما کوتاهی ورزد هلاک و نابود می شود، و  
 حق با شماست و حق از شما سرچشمه گرفته و در خاندان شماست، و مبدأ حق  
 متوجه شما و مرجعش به سوی شماست و اهل حق و معدن حق و حقیقت شما  
 هستید»

و گذشته از اینها آیات بسیاری در قرآن مجید دلیل بر این معنا آمده  
 است که وجود مقدس امام زمان علیه السلام حق و ظهور او بر حق است، همچنانکه  
 خدایتعالی فرمود:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لِحَقِّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ  
 تَنْطِقُونَ...<sup>۱</sup>

«یعنی، به خدای آسمان و زمین که او بر حق است (و خواهد آمد) مانند تکلم

## کردن شما با یکدیگر»

ببینید چقدر موضوع در کمال اهمیت است که خدایتعالی این بیانرا در مقام سوگند آورده و از مفاهیم آن چنان نمودار است که اطلاق کلمه حق بر آن حقیقتی است که مورد نظر مخصوص پروردگار عالم است.

«در غیبت شیخ» از ابن عباس نقل می کند که در مورد این آیه شریفه که گفت: «مقصود قیام قائم آل محمد است» .

و همچنین در «بهار الانوار مجلسی» و کتب دیگر تأویل آیه دیگری را در رابطه با این امر در شأن وجود مقدس امام زمان علیه السلام آورده اند در آن آیه که خدایتعالی فرمود:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا<sup>۱</sup>

«یعنی حق آمد و باطل از میان رفت، همانا که باطل رفتنی است» (قبلا به

مناسبت دیگر این آیه مورد تفسیر قرار گرفت)

پس به اعتبار این معانی که در بند مورد شرح اشاره می فرماید: اَللّٰهُمَّ وَاقِمِ بِهِ الْحَقَّ... گذشته از اینکه وجود مقدس آن بزرگوار خود «حق» و ظهور او حق و مأموریت او حق است، در این بیان چنان نمودار است، که او علیه السلام تمام مراتب حق را بر اهل عالم آشکار سازد و دین حق را ظاهر نماید و اسلام را که آورده پیغمبر خاتم و رسول بر حق است بر تمام ادیان غالب سازد تا حدی که هیچ چیز از جهات پنج گانه حق که شرح آنها گذشت بر کسی پوشیده و پنهان نماند، و

حتی هیچ چیز از مظاهر معانی الفاطمی «حق» که راستی و درستی و عدل و یقین و غیره است بر احدی پوشیده نخواهد ماند.

و اینکه در پایان بند مورد شرح اشاره می فرماید: که خدایا راهنمایی کن به وسیله آن آقا شناخت اولیاء و دوستانت را و خوار گردان به وسیله او دشمنانت را این هم خود یکی از مصادیق حق است که باید به وسیله آن بزرگوار آشکار شود و دوستان خدا عزیز و ارجمند و دشمنان او خوار و ذلیل گردند.

کز شرک شود ز لوث، عالم طاهر	آنگاه شود حقیقت و حق ظاهر
آید به عیان جلوه کند بس باهر	هر کس که بود به امر حق در این کار

\* \* \* \* \*

ظاهر شود او چنانکه باشد پنهان	آنکس که بود ولی بر افراد جهان
نابود کند باطل و جور و عدوان	بی پرده کند اقامه حق به دلیل

\* \* \* \* \*

ما را برسان همره او بر دربار	یا رب بحق ولی که حق برپادار
اینست همان که آرزو دارد زار	آنگاه رسد هر که به آمال خویش

\* \* \* \* \*

وَصَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصَلَةً تُؤَدِّي إِلَيَّ مُرَافَقَةَ سَلْفِهِ<sup>۱</sup>

«و خدایا پیوندی میان ما و آن بزرگوار برقرار کن، آنچنان پیوندی کامل که با رفاقت و مصاحبت با پیشینیانش منتهی شود و با پدران بزرگوارش به بهشت برساند.»

۱- «اداء» یعنی دادن حق تمام در يك مرتبه و گاهی به معنی مطلق رسانیدن و قضا کردن آمده است «تؤدی» یعنی برساند و منتهی گرداند «مرافقت» از رفاقت و معاشرت آمده است- «سلف» به فتح «س و ل» به معنی گذشته و گذشتن (مصدر و اسم هر دو آمده است).

## استحکام اتصال و پیوند محبان با محبوب!

چه تقاضائی نیکو در پیرو خواسته های داعی آمده است که در تعلیمات عالیہ خود باز نغمه وصال را سرداده و پیوند دائمی خود را با محبوب درخواست می نماید.

همچنان اگر این تقاضا در امر ظاهر باشد که چه بسیار نیکو که به دیدار دوستدار خود نائل شده و حضوراً شرفیابی حاصل نماید.

و این همان پیرو تقاضای قبل است که اشاره فرمود: خدایا بنما بر ما آقای ما را و از پرتو نور جمال اودیده ما را منور گردان خدایا نشان ده ما را آن ماه طلعت چهره گلگون و آن یوسف گمشده سرگشتگان وادی محبت را خدایا ما را به او برسان و درد اشتیاق را بر ما آرام بخش.

این دعا از ما شیفتگان دیدار حضرتش می باشد که تقاضا کنیم از خدایتعالی که اگر امکان ندارد ما ظهور آن بزرگوار را درک نمائیم و اگر در دوران زندگی کوتاه ما وقت آن نرسد که در رکاب او همکاری و همیاری نمائیم و برای اقامه دین حق خود را آماده کمک نمائیم، پس خدایا هم اکنون ما را به فیض دیدار آن آقا برسان تا بتوانیم از نعمت مصاحبت او در آخرت هم بهره مند باشیم، همانطور که خود وعده فرمودی:

.... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ

الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا<sup>۱</sup>

قبلاً هم در تفسیر این آیه شریفه گفته شد: چه خوب در این دنیا از فیض دوستی و محبت آن بزرگواران برخوردار باشیم و در آخرت هم با آنان محشور شویم.

اما اشاره دیگری که در بند مورد شرح به کار رفته است شاهد بیان دیگری می باشد که تقاضای داعی در امر پیوند و اتصال در مقام معنویت است، یعنی شاید تقاضا چنین باشد: که ای خدا توفیق عطا فرما بر ما که در امر اطاعت از تو و رسول و صاحبان مقام ولایت کوشا باشیم و پیوند ما را با مقام رهبری و صاحب الامر حفظ فرما تا بتوانیم خود را به مقصد نهائی در جوار ایشان به بهشت جاودان برسانیم.

و این از وظایف اهل ایمان است که همیشه پیوند و همبستگی خود را با انبیاء و اولیاء حق حفظ نمایند شاید سیاق کلام در فقره مورد شرح با آیه شریفه کاملاً تطبیق داشته باشد که می فرماید:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ  
وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ

اشاره بر اینکه: آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیوند دائمی را نمی شکنند، و آنها که پیوندهائیرا که خداوند به آن امر کرده است برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند، پایان نیک سرای دیگر از آنهاست.

چه دستور نیکوئیست که اهل ایمان باید پیوندهائی را که خدا بر آن امر فرموده همه را برقرار نمایند، پیوندیکه در عالم تکوین با مبدأ بزرگ عالم از نظر اطاعت فرمان او بسته است، پیوندی که با پیامبر و امام به عنوان رهبر و پیشوائی

آنها دارد، پیوندیکه با تمام جامعه انسانیت بخصوص با آنانکه با حقوق بیشتری بر او دارند، همانند پدر و مادر و خویشاوندان دیگر دارد، پیوندیکه با نفس خویش از نظر حفظ و تزکیه و ترقی و تکامل آن دارد.

برقراری هر يك از این پیوندها در واقع مصداق: «يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» است، چرا که خدایتعالی دستور وصل همه این پیوندها را داده است.

در تفسیر نمونه، آورده است: احادیثی درباره این آیه وارد شده است که روشن می شود، گاهی آن را به اقوام و بستگان تفسیر فرموده اند و گاهی به امام و پیشوای دین و گاهی به آل محمد (ص) و زمانی به همه افراد با ایمان.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: این جمله درباره پیوند با آل محمد صلی الله علیه و آله صادر شده است و گاهی درباره خویشاوندان و بستگان آمده است.

در پایان این بحث می خوانیم که امام فرمود از کسانی مباش که معنی آیات را منحصر به مصداق معینی بدانی.

بنابر این در بند مورد شرح تقاضای داعی بر اینکه پیوند خود را با آقا امام زمان علیه السلام تا به مرتبه دوستی و رفاقت با او و پدران بزرگوارش برساند بسیار پسندیده و بهترین تقاضائی است که سالکان الی الله را به مقصد خود می رساند.

هر کس که امان خویش خواهد ز گزند	باید که کند بر آل احمد پیوند
آنگونه کند کوشش خود را در وصل	تا آنکه رها شود ز هر قید و بند

از هر چه گذشت صحبت از جانان است  
آنکس که به جز نظر به مه روی نکرد  
خوش آنکه معاشرش همه نیکان است  
اصلیست که در طریقه ایمان است

\* \* \* \* \*

کردم به خود این عهد که یاری گیرم  
رفتم همه جا و سیر کردم چون زار  
زین پس ره عشق يك نگاری گیرم  
دیدم که چو به که حال زاری گیرم

\* \* \* \* \*

وَ اجْعَلْنَا مِّنْ يَّاخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ وَ يَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ وَ اعْنَا عَلٰى  
تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ اِلَيْهِ وَ الاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ  
مَعْصِيَتِهِ.

«و قرار ده ما را از کسانی که چنگ به دامان آن بزرگواران زده و در زیر سایه  
ولایت ایشان قرار گرفته باشیم»

«و یاری کن ما را بر اداء حقوق آنحضرت ( یعنی ما را بر آن دار که ضایع  
نکنیم حق فرمانبرداری از آن بزرگوار را)»

«و کمک کن ما را که سعی در اطاعت و فرمانش داشته باشیم، و از عصیان و  
نافرمانیش دور و برکنار باشیم»



## ما دست به دامان برگزیدگان خدا شده ایم!

در این سلسله از خواسته های داعی چند موضوع قابل توجه است: یکی آنکه اشاره می فرماید: خدایا ما را از کسانی قرار ده که متابعت از امر تو کرده و چنگ به دامان اولیاء تو زده باشیم.

واژه « هجزة » معانی بسیاری دارد که در جلد دوم بهار بابی بر معانی آن گشوده شده، از جمله سه روایت در این مورد آورده است: یکی از حضرت صادق علیه السلام است که « هجزة » را به معنی دین ذکر کرده است، و یکی هم از امام رضا علیه السلام که در آن به معنی « نور » آمده، و دیگری هم از علی علیه السلام است که آنرا به معنی « امر » آورده است.

و در بعضی از قاموسهای معروف، ضمن معانی دیگر اشاره به « عروة الوثقی » شده است که به اعتباری فقره مورد شرح چنین معنا می شود: خدایا ما را از کسانی قرار ده که به دستگیره محکمی اعتصام ورزیم، یا دست به دامان کسانی شویم که دست ما از دامان آنان بریده نشود تا ایمان ما ثابت و پایرجای قرار گیرد.

و این اشاره به آیه شریفه است که فرمود: **فَمَنْ... يُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...** «هر کس به خدا ایمان آورده است همانا متمسک شده به دست آویزی استوار که گسستنی نیست».

و ما دستگیره ای محکم تر از خاندان رسول اکرم « برگزیدگان خدا » سراغ نداریم همان کسانی که در شأن آنها آمده است « وَ حَبْلِ اللَّهِ الْمُتِينِ » رشته محکم خدا

که پاره شدنی نیست.

چه خوب که علی بن ابراهیم در تفسیر خود و این شهر آشوب در « کتاب مناقب » روایت کرده اند: که مراد از « عروۃ الوثقی » محبت اهل بیت و قبول ولایت ایشان است.

در تفسیر نمونه، نقل از تفسیر برهان آورده است: در حدیثی از امام رضا علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام، نقل شده است: بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود، تنها کسانی از آن رهائی می یابند که به « عروۃ الوثقی » چنگ زنند (که آن ولایت سید اولیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است).

و در تأیید این معنا در زیارت جامعه کبیره آمده است وَ مَنْ اَعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اَعْتَصَمَ بِاللّٰهِ هر کس به دامن پاک شما چنگ زند همانا به دامن لطف پروردگاری چنگ زده است.

پس خدایا ما را از کسانی قرار ده که چنگ به دامن آن بزرگواران زده و در ظلّ عنایت آنان و زیر سایه ولایت ایشان ثابت قدم و آرام قرار گرفته باشیم و هیچ انقطاعی در آن راه نیابد.

## اداء حقوق امام عليه السلام چیست؟

در ادامه این بند از دعا داعی از خطاب به جمع آن بزرگواران، التفات به فرد مورد نظر امام غائب علیه السلام کرده و در اداء حقوق او اشاره می فرماید: وَ أَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ.

قبلا در شرح فقره: اَللّٰهُمَّ وَ اَقِمِّ بِهِ الْحَقَّ... در معنای حقوق الهی و حقوق اولیاء حق مطالبی گذشت و اشاره شد که وجود مقدس امام زمان علیه السلام حق و ظهور او حق و ارائه دین او حق و مأموریت او حق است. و او تمام مراتب حق را در قیام خود بر اهل عالم آشکار خواهد ساخت و مأموریت خود را بخوبی انجام داده، تا جائیکه توحید و خداشناسی که اساس حق است بر جهانیان آشکار و مردم دنیا را به حق و حقیقت آشنا گرداند، و چیزی از خداشناسی بر احدی پوشیده نماند، و همچنان احکام الهی را از برنامه قرآنی اجرا کند که کوچکترین حکمی از آن بر کسی مخفی نماند، اینست مراتب حقوق که اصل برنامه آن بزرگوار می باشد.

پس نکند کسی به مراتب این حقوق استخفاف ورزد و از هم اکنون اطاعت از امر او را نادیده بگیرد، قبلا در همین کتاب در شرح فقره ای از دعا در ارتباط با زیارت جامعه کبیره خواندید: وَ الْمُقَصِّرِ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ... هر کس در ادای حق شما کوتاهی ورزد هلاک می شود چون حق با شماست.

بسیار است مراتب حقوق آن بزرگوار چه در عالم معنویت و چه در مسائل مالی که پیروان آنحضرت باید برای پیشبرد منویات الهی و برنامه اقامه دین حق توسط کارگردانان به مورد اجرا گذارند، همچنان وجوهاتی که مربوط به امر دینی و حقوق الهی و سهم مبارك آنجناب است از واجب تا مستحب به اهل آن پردازند، اگر

از پرداخت این حقوق کوتاهی شود حق او علیه السلام ضایع گردیده است. و بسیار حقوق دیگری که مربوط به آن آقا بوده و باید شیعیان و پیروان آنجناب کاملاً رعایت نمایند، همچنانکه در پیرو همین بند از دعا در ارتباط با همین معنا اشاره می فرماید: **وَ الْأَجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ** داعی تقاضای کمک در اداء حق بزرگی کرده است که خدایتعالی او را در امر اطاعت و کوشش در فرمانبرداری از آن بزرگوار یاری نماید.

چقدر این حق در مورد آن آقا قابل اهمیت است، خوب توجه داشته باشید که خدایتعالی در يك آیه مطلب را تمام کرده و می فرماید:

**أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**<sup>۱</sup>

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را»

تمام مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر امامان معصوم می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی را در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها سپرده شده است و غیر آنها را شامل نمی شود.

اطاعت از امام زمان حق مسلم او علیه السلام است و نباید بر چنین حقی استخفاف ورزیده شود و آنها که در رأس حکومت ممالک عرب نشین هستند و ادعای اولوالامری دارند درست نیست چون معصوم نیستند و تنها فرمانروای کشور اسلامی هستند.

بنابر این تمام حقوق الهیه در همین اطاعت از آن بزرگوار گنجانیده شده است، و این دعائی بسیار جامع است که داعی تعلیم فرموده: خدایا کمک کن ما را که سعی و کوشش در اطاعت و فرمان آن آقا داشته باشیم و از نافرمانی او که نافرمانی از اوامر و نواهی تو است دور و برکنار باشیم.

همچنان خود آقا امام زمان علیه السلام هم در دعای دیگری این تعلیم را بر وجه دیگر آورده، و عرض می کند: **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ**، خدایا روزی فرما بر ما توفیق طاعت و دوری از معصیت لذا اداء حقوق الهی اطاعت از خدا و رسول و اطاعت از آن آقا که صاحب الامر است می باشد.

ما چنگ زنیم بر همان جبل متین	کو جلوه حق بُود امامیست مبین
در ظلّ عنایتش بگیریم قرار	تا آنکه رسیم بر وصالش به یقین

\* \* \* \* \*

ضایع نکنیم حق او را به خلاف	این امر مؤکد است در حدّ کفاف
که طاعت از او کنیم اندر ره عشق	تا وقت قیام او به میدان مصاف

\* \* \* \* \*

توفیق اطاعت از خدا باید خواست	این مسئله نزد عاشقان پابر جاست
زین رو همه وقت دست زار است بلند	هر لحظه که بینی همه مشغول دعاست

\* \* \* \* \*

وَ اَمْنٌ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ وَ هَبْ لَنَا رَافِقَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَاءَهُ  
وَ خَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ فَوْزاً عِنْدَكَ

«و منت گذار بر ما که او را از ما راضی و خوشنود فرمائی، و موهبت فرما بر ما مهربانی و رحمت و دعاء خیر او را، تا آنجا که ما بدینوسیله به رحمت واسعة رسیده و به فوز و رستگاری و سعادت در پیشگاه تو نائل و کامیاب شویم.»

### منت خدایتعالی در راه رضامندی امام علیه السلام

قبلا باید توجه داشت که درباره معنی منت چه گفته شده است، همچنان بعضی قائلند: که به هر نعمت سنگین و گرانقدری «منت» اطلاق می شود، و می گویند: منت بر دو گونه است، اگر جنبه عملی داشته باشد به معنی بخشش نعمت گرانقدر بوده و مدوح است، همچنان نعمتهای الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت گزاری بسیاری از انسانها عملی زشت و ناپسند است، و آنجا که خدایتعالی بندگان را به ایمان هدایت می فرماید از همان معنای اول است.

اما در این بند از دعا، بعد از آنکه داعی متمسک به ظلّ عنایت آقا امام زمان علیه السلام شده و طلب یاری در اداء حقوق آن بزرگوار کرده و خواستار کوشش در اطاعت امر او می باشد، در ادامه آن طلب احسان دیگری کرده بر وجهیکه جلب رضایت و خوشنودی آقا را حاصل نماید و این خود منتی بزرگ است که خدایتعالی هر کس را اراده فرماید مشمول آن خواهد کرد، همچنانکه جانی می فرماید:

وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ عَلٰى مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ «خداوند به هر کس از

بندگان که بخواهد منت می نهد به اعطای نعمتها»

و اصلاً این خود جای منت گزاری و احسان است که خداوند بندگان خود را به سوی خود هدایت فرماید و وسائل راهنمایی را برای آنان فراهم سازد، همچنانکه کتاب آسمانی خود را نازل فرمود و رسول خود را فرستاد که تعلیمات عالیہ آنرا بیان نماید که حقیقتاً منتی از آن بالاتر نیست، همچنانکه فرمود:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ  
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...<sup>۱</sup>

«منت گذاشت خدا بر مؤمنان هنگامیکه از جنس خودشان پیامبری برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد»

و در ادامه این منت گزاری در آیه دیگر در تکامل دین خود به مقام ولایت اوصیاء عظام اشاره فرمود، که آن منت به وجود مقدس خاتم اوصیاء امام زمان علیه السلام مرتبه کمال خود را طی می نماید، همچنانکه می فرماید:

وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ  
أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ<sup>۲</sup>

«اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین در زمین منت نهیم و آنانرا مشمول مواهب خود نمائیم»

۱-سوره آل عمران آیه ۱۶۴.

۲-سوره قصص آیه ۵.

این امر گذشته از اینکه بشارتی در زمینه پیروزی حق بر باطل در حکومت‌های قبلی جهان بوده، نمونه گسترده آن در ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظاهر خواهد گردید. و این آیه شریفه بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد که در روایات اسلامی می خوانیم که ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه اشاره به آن قیام بزرگ کرده اند.

و این نکته را باید توجه داشت که این منت گزارها یکی از سنن حقه الهیه است که خدایتعالی بندگان را به وسیله برگزیدگان خود به سوی ایمان و رستگاری هدایت می فرماید؛ همچنانکه فرمود:

....بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۱</sup>

بنابر این می توان گفت در این جمله کوتاه از فقره مورد شرح که اشاره می فرماید: وَ أَمُنُّ عَلَيْكُمْ بِرِضَا... يك عالم معنا و اسرار در آن نهفته شده است، که انگیزه تقاضای داعی در این منت گذاری موکول به رضا و خوشنودی آقا امام زمان علیه السلام شده است، و این رضایت هم حاصل نمی شود مگر به متابعت کامل از خدا و رسول و اطاعت امر از خود آن بزرگوار، چون در اثر این طاعات است که نظر لطف و مرحمت و رأفت و دعای خیر آن بزرگواران متوجه محبان او می گردد، پس با توجه به این دو آیه شریفه این معنا روشن خواهد شد که می فرماید:



وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا<sup>۱</sup> هر کس اطاعت

خدا و رسولش کند به رستگاری عظیمی نائل شده است»

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ<sup>۲</sup> «هم خدا از

آنها خوشنود و هم آنها از او خوشنود خواهند بود، که این کامیابی بزرگی

می باشد که دامنه آن به رستاخیز خواهد کشید»

قابل توجه اینکه در بند مورد شرح در دو مورد اشاره به مرتبه رحمت و رأفت شده، يك جا رحمتی که از طرف امام علیه السلام به داعی می رسد، و جایی اشاره به دخول در رحمت واسعه الهی است، و این خود بحثی بسیار گسترده می باشد که شرح آن کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد تا دانسته شود که مفهوم این جمله از فقره مورد شرح چیست؟ که می فرماید: وَ خَيْرُهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ..

همینقدر در اینجا متذکر می شویم که خدایتعالی درباره وسعت رحمت خود در جایی از بیان قول حاملان عرش می فرماید: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا.....<sup>۳</sup>

ای پروردگار ما فرا گرفته است رحمت و دانش تو بر همه چیز! یعنی عرصه پهناور علم و رحمت تو همه اشیاء را در جهان آفرینش دربر گرفته است، و از نظر اهمیت این موضوع خدایتعالی در جای دیگر می فرماید:

۱- سوره احزاب آیه ۷۱.

۲- سوره مائده آیه ۱۱۹.

۳- سوره مومن آیه ۷.

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاءَ كِتَابُهَا لِلَّذِينَ لَا يَتَّقُونَ...<sup>۱</sup>

«رحمت من فراگرفته است به هر چیزی در عالم، همچنانکه عمومیت

دارد از برای اهل ایمان و غیر اهل ایمان در دنیا و برای پرهیزکاران ثابت است.»

در باب وسعت رحمت الهی صاحبان تفاسیر مطالب بسیاری آورده اند که

شرح آن به طول می انجامد، ولی در اینجا متذکر می شویم، که تا همین اندازه

کافیست گفته شود: خدایتعالی توجه بندگان را به این موضوع جلب کرده و به رسول

اکرم دستور می دهد که مردم را بر این امر آگاه سازد، همچنانکه می فرماید:

فَقُلْ رُحْمَتِي ذُو رَحْمَةٍ وَأَسِعَةٍ...<sup>۲</sup> «بگو ای پیغمبر پروردگار شما

صاحب رحمت گسترده است»

بنابر این تقاضای داعی در این بند از دعا بر اینست که به وسیله دعای خیر

آقا امام زمان علیه السلام قرین رحمت واسعه الهی شده و به فوز و رستگاری رسیده

کامیاب گردد.

روزی که رسول او به دین کرد قیام

بر اهل جهان منت حق گشت تمام

تا آنکه رسید این زعامت به امام

از بعد، شد آنچنان رضایت حاصل

\* \* \* \* \*

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۷.

۲- سوره انعام آیه ۱۴۷.

پس چونکه شود امام راضی به یقین  
 هر کس که در این میان به میدان آمد  
 بر منت خلاق همه گشته قرین  
 در صدر عنایتش شود جایگزین

\* \* \* \* \*

اینست عجب که نیست ما را به از این  
 راهیکه در آن همیشه می باشد زار  
 که در ره دوست خط بگیریم متین  
 در منت حق چنین مقامیست امین

\*\*\*\*\*

وَ اجْعَلْ صَلَوَاتِنَا بِهٖ مَقْبُولَةً وَ ذُنُوبِنَا بِهٖ مَغْفُورَةً وَ دُعَائِنَا بِهٖ  
 مُسْتَجَابًا

و به وسیله وجود مقدس آن بزرگوار نماز ما را مورد پذیرش قرار ده، و گناهان  
 ما را به شفاعت او ببخش و دعای ما را مستجاب فرما.  
 یا به اعتبار دیگر: خدایا به واسطه توسل به آن امام نماز ما را مقبول و  
 گناهان ما را آمرزیده و دعای ما را به اجابت رسان.

قبولی نماز و طاعات در ظل توجّهات ولی عصر عجل الله تعالی

فرجه

بعد از آنکه داعی طلب یاری از خدایتعالی به اداء حقوق آن امام بزرگوار  
 کرد و کوشش در امر طاعت او نمود، در اینجا قبول طاعت خود را که اساس آن نماز  
 می باشد بستگی به وجود او علیه السلام دانسته است.

و این امری مسلم است که از راه اطاعت و پیروی از ائمه هدی علیهم السلام تمام طاعت‌های واجبه و عبادات نیکو و با اخلاص مورد پذیرش حقتعالی قرار گرفته و مقبول می‌گردد، همانطور که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانید:

وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمَفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمُوَدَّةُ  
الْوَاجِبَةُ....

«اشاره بر اینکه: به سبب اعتقاد به ولایت و امامت شما «ای خاندان وحی» طاعت‌های واجبه پذیرفته می‌شود»  
(چون قبول اسلام بدون اعتقاد به مقام ولایت بی ثمر و بی نتیجه است).

و اینکه در بند مورد شرح اشاره قبولی طاعات را به «نماز» کرده است، از آنجهت می‌باشد که نماز بهترین عبادات است، همچنانکه در اخبار آمده است: اول چیزیکه در قیامت سئوال می‌شود نماز است، اگر قبول شده باشد، سایر عبادات نیز قبول می‌شود، و اگر رد شده باشد سایر عبادات مردود است.

بعضی از صاحبان تفاسیر چنین اشاره کرده‌اند: که نماز رمز ارتباط با خداست و آن وسیله‌ای می‌باشد که انسانرا با آفریدگار جهان مربوط می‌سازد، در صورتیکه با شرایط صحیح انجام گیرد دل را لبریز از عشق و محبت خدا می‌کند و در پرتو آن انسان بهتر می‌تواند خود را از گناهان و آلودگیها و نافرمانی پروردگار حفظ نماید.

برپا داشتن نماز يك دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در

انسان زنده می کند که می تواند در همه وقت به یاد او باشد، و این وظیفه ثابت و لایتنغیری است که خدایتعالی بر اهل ایمان مقرر فرموده است.

بسیار شنیده اید که نماز معراج مؤمن و وسیله تقرّب او به سوی حقتعالی می باشد، و اهتمام در آن باید زیاده بر همه امور دینی باشد، چون همانطور که گفته اند: نماز ستون دین است، و تکیه گاه اهل ایمان برای محو گناهان خود بر این ستون است.

پس این عبادت بزرگ باید زیر نظر مبارک صاحب شریعت مورد پذیرش حقتعالی قرار گیرد.

اکنون اگر بخواهیم آیاتی را که درباره اهمیت نماز در قرآن مجید آمده است مورد بررسی قرار دهیم خود تفسیر موضوعی جداگانه ای را دربر می گیرد و شاید متجاوز از سی آیه در قرآن بر وجوه گوناگون به برگزاری نماز تأکید شده و مکرر می فرماید:

وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ - وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ - حَافِظُوا  
عَلَى الصَّلَاةِ - وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ

و این مکررات تنها در امر به برگزاری نماز بوده و دلیل بر اهمیت این عبادت بزرگ است.

و اگر در حکمت و فلسفه نماز کاملاً دقت شود شاید این آیه شریفه جهت کلی آنرا بیان داشته باشد که می فرماید:

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ

## اللَّهُ أَكْبَرُ...<sup>۱</sup>

«برپا دار نماز را که نماز انسانرا از زشتی و منکرات باز می دارد، و هر آینه ذکر خدا بزرگتر است»

البته این بازداری از بدیها و زشتی ها برای نمازگزار مراتبی دارد، و هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است نهی از فحشا و منکر می کند، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچگونه اثری در او نبخشد هر چند نمازش صوری و ظاهری باشد و هر چند نمازگزار آلوده گناه باشد، البته این گونه نمازها تأثیرش کم است، و بنا بر قولی، این گونه افراد اگر نماز را نمی خواندند از این هم آلوده تر بودند، مگر آنکه دیگر نماز آنها در مرتبه ای باشد که مشمول این آیه شریفه باشند که فرمود:

## قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ<sup>۱</sup>

پس وای بر نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپارند، نه ارزشی برای آن قائلند و نه به اوقاتش اهمیت می دهند و نه ارکان و شرایط و آدابش را رعایت می کنند.

در هر حال نهی از فحشا و منکر برای نمازگزار سلسله و مراتبی دارد، و هر نمازی نسبت به رعایت شرایط دارای بعضی از آن درجات است که باید نمازگزار رعایت شرایط را بنماید تا مشمول بازداشت از بدیها گردد، و روایاتی هم در رابطه با این

۱- سوره عنکبوت آیه ۴۵.

۲- سوره ماعون آیه ۵.

معنا آمده است:

در تفسیر نمونه، «از مجمع البیان» در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آورده است، که فرمود: کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد هیچ بهره ای از نماز جز دوری از خدا حاصل نکرده است.

و در حدیث دیگری از همان حضرت است که می فرماید: کسیکه اطاعت فرمان نماز نکند نمازش نماز صحیح نیست و اطاعت نماز آنستکه نهی آنرا از فحشا و منکر به کار بندد.

با تمام این حالات داعی در بند مورد شرح در مقام توسل چنین تقاضا دارد که هر چند نتواند حق نماز خود را بر وجه شایسته ای اداء نماید، به وسیله وجود مقدس امام زمان علیه السلام و محبت با او نمازش مورد پذیرش و قبول حقتعالی قرار گیرد، همچنانکه اشاره می فرماید: «وَ اجْعَلْ صَلَوَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً».

## توسل داعی به امام علیه السلام برای آمرزش گناهان

در بند مورد شرح داعی در ادامه تقاضای خود اشاره به آمرزش گناهان در

مقام توسل به آن بزرگوار کرده و عرض می کند: وَ ذُنُوبِنَا بِهِ مَغْفُورَةٌ.

همانطور که می دانید، مسئله آمرزش گناه تنها در اختیار خود حقتعالی

می باشد، همچنانکه صراحتاً می فرماید:

وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ.....<sup>۱</sup> کیست جز خدا که گناهانرا

بخشد.

امام علی علیه السلام هم در تأیید این معنا در دعای کمیل عرض

می کند: اَللّٰهُمَّ لَا اَجِدُ لِذُنُوبِيْ غَافِرًا، خدایا نمی یابم برای گناهان خود آمرزنده ای.

و چه خوب که خدایتعالی در این اختیارات کاملی که از نظر آمرزش

گناهان برای خود قائل شده اشاره می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذَلِكَ لِمَنْ  
يَشَاءُ.....<sup>۲</sup>

«خداوند گناه شرك را نمی بخشد و گناهان دیگر ممکن است مورد عفو و بخشش

قرار گیرد» و جایی هم بوجه امیدوار کننده ای می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا.....<sup>۳</sup> خدا می آمرزد همه

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۵.

۲- سوره نساء آیه ۴۸.

۳- سوره زمر آیه ۵۳.



گناهانرا....

آنچه که مسلم است خدایتعالی تمام گناهانرا اگر چه از حد گذشته باشد پس از توبه و استغفار در مقام آموزش قرار می دهد و این بحثی گسترده است که تفسیر جداگانه ای دارد.<sup>۱</sup>

اما شاهد کلام در بند مورد شرح مقام توسل در آموزش گناهان می باشد، با آنکه خدایتعالی خود آمرزنده گناهان است، ولی از همان اول که پدر بزرگوار ما حضرت آدم ترك اولائی کرد و خطائی از او صادر شد و در اقرار به گناه از خدایتعالی طلب بخشش کرد، حقتعالی خود در مقام توسل تعلیماتی بر او ارائه کرد تا به آن وسیله مورد عفو و بخشش قرار گیرد، همچنانکه فرمود:

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ...<sup>۲</sup>

«پس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت کرد و به آنها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت»

در مورد اینکه کلماتی که به آدم تعلیم داده شده چه بوده است، مفسران مطالب بسیاری آورده اند، همچنان روایات متعددی که از طرف اهل بیت رسیده چنین نقل کرده اند: که مقصود از کلمات اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی، (محمد و علی و

۱- نگارنده در کتاب «عشق و رستگاری» در شرح دعای ابوحمزه ثمالی در رابطه به این موضوع در ذیل نام شریف خدایتعالی «غفار الذنوب» و «یا غفار» تفسیری به تفصیل از نظر قرآن مجید آورده که برای اطلاع بیشتر خوانندگان به آن کتاب مراجعه نمایند.

فاطمه و حسن و حسین «ع» بوده است، و آدم به این کلمات توسل جسته و از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشیده است.

پس چون سنت الهی از همان اول برای آمرزش گناهان بر امر توسل پایه گذاری شده است و اصلاً خود دستور می فرماید که وسیله ای به سوی تقرب با خدا انتخاب کنید و برگزیدگان را شفیع قرار دهید، همچنان کریمه: **وَ اِبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسْلَةَ...<sup>۱</sup>**

بنابر این توسل جستن و شفاعت طلبیدن در پیشگاه خداوند از انبیاء و اولیاء او خود یکی از دستورات او جلّ شأنه می باشد.

لذا داعی در جمله دوم از بند مورد شرح دست توسل به دامن ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه زده و برای آمرزش گناهان خود به وسیله آن بزرگوار عرض می کند: **« وَ ذُنُوبِنَا بِهِ مَغْفُورَةٌ »** که این خود در مقام تعلیمات عالیه است.

## توسل به وجود مقدس حضرت بقیه الله برای استجابت دعا

در جمله سوم از بند مورد شرح داعی تقاضای استجابت دعای خود به وسیله وجود مقدس امام حضرت مهدی علیه السلام کرده و عرض می کند: **وَدُعَائُنَا بِهِ مُسْتَجَابًا.**

در مسئله دعا و استجابت آن مطالب به قدری گسترده است که نگارنده در سه کتاب خود به نامهای «عشق و رستگاری» «بیان حقیقت» «علی علیه السلام و کمیل» از ابعاد گوناگون، این مسئله را تا حد توانائی مورد بررسی قرار داده و ارتباط آنها با صدها آیات قرآنی تطبیق داده است.

اما آنچه که در اینجا بحث آن مورد ضرورت است، آنستکه در اول باید دانسته شود: اصولاً خدایتعالی بندگان خود را دعوت کرده که او را بخوانند و از او بخواهند تا دعای آنها را مستجاب نماید، همچنانکه فرمود:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...<sup>۱</sup>

«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم»

البته این معنا تحت شرایطی است که یکی از شرایط آن در همان آیه

معروف ذکر شده که می فرماید:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ

اِذَا دَعَا فَلَیَسْتَجِیْبُوْا لَیْ وَ لَیُؤْمِنُوْا بِیْ.....<sup>۱</sup>

« هنگامیکه بندگان من از تو درباره من سؤال می کنند، بگو: من نزدیکم دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند.»

این آیه شریفه تفسیر وسیعی دارد، ولی در اینجا شاهد کلام همان جمله اخیر است که اشاره می فرماید: «اجابت می کنم دعای آنکس که مرا بخواند، ولی بندگان من هم باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند.» اکنون توجه داشته باشید که دامنه دعوت خدایتعالی تا چه حد پهناور است، یعنی تمام آنچه که به بندگان امر فرموده خود دعوت از آنان است که امر او را اطاعت نمایند همچنان در رابطه با فقره مورد شرح در امر استجابت در دعا خود دستور می فرماید و دعوت می کند بندگانرا به این کریمه که: وَ اِبْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ...<sup>۲</sup> «وسیله ای برای تقرب به سوی خدا انتخاب کنید»

پس داعی در اینجا وسیله خود را انتخاب کرده و به وجود مقدس آقا امام زمان علیه السلام توسل جسته است، همچنانکه اشاره می فرماید: خدایا به واسطه آن آقا دعاهای ما را مستجاب فرما.

با آنکه مفسران در مورد دعا و استجابت آن شرایط بسیاری قائل شده اند، ولی در عین حال بعضی از آیات قرآنی حاکی از آنستکه خدایتعالی امر کرده است که از او سؤال کنند آنچه را که می خواهند همچنانکه جانی می فرماید:

۱- سوره البقره آیه ۱۸۶.

۲- سوره مائده آیه ۳۵.

وَ اسْتَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ...<sup>۱</sup> «سئوال کنید خدا را از فضلش»

چه بسیار کلام نیکوئی دارد حضرت سجّاد علیه السلام که در دعای «ابوحمزّه ثمالی» اشاره می فرماید:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَعَدُّكَ صِدْقٌ وَاسْتَلُوا اللَّهَ  
مِنْ فَضْلِهِ....

«خدایا تویی گوینده و گفتار تو درست و وعده تو راست است که فرمودی:  
بخواهید از فضل خدا زیرا خدا به شما مهربان است، و از شأن تو نیست ای  
آقای من که دستور سئوال دهی و منع عطا کنی!»

شاهد کلام در اینجا است که امام علیه السلام با لسانی محبت آمیز عرض  
می کند: ای آقای من از صفات تو و در خور خصال تو نیست که بفرمائی بندگانرا از  
حضرتت درخواست کنند و امر کنی در مقام سئوال برآیند و چون حسب الامر روی به  
درگاہت آورند و از تو مسئلت نمایند عطای خود را از آنان باز داری!!  
پس با اینحال خدایتعالی هیچگاه خواننده را از درگاه خود دور نسازد  
بخصوص آنکه در جایی هم خود توصیه می فرماید:

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ<sup>۲</sup> «اما سئوال کننده را از خود مران»

۱-سوره نساء آیه ۳۲.

۲-سوره والضحی آیه ۱۰.

حال چه بهتر که هر گونه سؤال و تقاضا با توسل به مقام یکی از برگزیدگان الهی توأم باشد که بلا شك هر دعای مشروع مورد اجابت قرار خواهد گرفت.

و حقیقت امر نویسنده این سطور هم با اعتقاد کاملی که بر این امر دارد خود در مقام توسل آنچه را که از خدایتعالی تقاضا نموده مورد اجابت قرار گرفته است، همچنان یکی از آن تقاضاها همین امر بسیار خطیر می باشد که توفیق نگارش کتاب حاضر «شرح دعای ندبه است» که اکنون در دسترس شما قرار گرفته است.

آنکس که بُود تکیه گهش آل رسول	باشد همه طاعات و نمازش مقبول
هر کس که بُرد توسل خود به امام	هر نوع اجابتش بر آن گشت وصول

\* \* \* \* \*

در رمز توسل اینچنین است عیان	بخشیده شود گناه و جرم و عصیان
هم آنچه بُود خواهش داعی در قلب	نزدیک اجابت است جمله به میان

\* \* \* \* \*

این نیست مگر به گفته احمد زار	جز امر توسل نرود هیچ به کار
خواهید اگر در امر طاعت کوشید	باید که زنید چنگ بر دامن یار

\* \* \* \* \*

وَ اجْعَلْ ارْزَاقَنَا بِه مَبْسُوطَةً وَ هُمُومَنَا بِه مَكْفِيَةً وَ حَوَائِجَنَا

### بِه مَقْضِيَّةٍ

«و به برکت وجود آن بزرگوار روزی ما را وسعت بخش و غم و اندوه ما را برطرف ساز و نیاز و خواسته های ما را عطا فرما»

تقاضای روزی وسیع به وسیله وجود مقدس امام علیه السلام در فقرات قبل تقاضای داعی مربوط به امر آخرت و آمرزش گناهان بود و در پیرو آن در این بند از دعا تقاضا مربوط به امر دنیا و توسعه رزق می باشد که آنهم باز بی ارتباط به امر آخرت نیست. اما اینکه داعی خواسته های خود را به وجود مقدس امام پیوست داده از آنجهت است که قبلا اشاره شد به واسطه وجود با برکات محمد و آل محمد علیهم السلام خدایتعالی دنیا و آنچه در آن است خلق فرموده و از برکت وجود ایشان خلق را روزی می بخشد، همچنانکه در خطبه غدیریه که منسوب به رسول اکرم است فرمود:

بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَ بَقِيَ الْخَلْقُ، «به سبب ما خدا روزی نازل می فرماید و باقی می دارد خلق را»

و در دعای عدیله هم می خوانید وَ بِيَمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ که از خیر و برکت وجود مهدی علیه السلام خلق جهان روزی داده می شوند.

و از اینجهت است که در این بند از دعا این تقاضا را اشاره به پیوستگی وجود آن بزرگوار کرده و عرض می کند: وَ أَجْعَلُ أَرْزَاقَنَا بِه مَبْسُوطَةً.

اما در اینجا این موضوع قابل توجه است که چگونه امام علیه السلام تقاضای وسعت روزی کرده است در حالیکه این امر مربوط به امر دنیا و يك موضوع رفاهی و انتفاعی است.

با آنکه می توان گفت که منظور از رزق و روزی تنها دارائی و مکنت و مال نیست و ممکن است روزی به چیزهای دیگر اطلاق شود که از طرف خدایتعالی به بندگان اعطا می شود، از قبیل علم و حکمت سخاوت و شجاعت حلم و بردباری و بسیاری از مراتب معنوی دیگر که بندگان از ابعاد گوناگون از آنها منتفع شده و بهره گیری می کنند و ممکن است موجب ترفیع مقام ظاهری و باطنی در دنیا و یا آخرت آنها بوده باشد.

اما در بند مورد شرح اگر این تقاضا هم مربوط به مال و ثروت دنیائی هم باشد بسیار پسندیده است، چون هر کس می تواند از این طریق آخرت خود را تأمین نماید، همچنانکه می بینیم بعضی از انبیا علیهم السلام هم از خدایتعالی تقاضای بسط روزی کرده اند، چنانکه در قرآن مجید درباره حضرت سلیمان آمده است که عرض کرد:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ  
بَعْدِي...<sup>۱</sup>

«گفت پروردگارا مرا ببخش و حکومتی به من عطا فرما که بعد از من سزاوار کسی نباشد»



که این تقاضای چنین حکومتی مستلزم قدرت مالی فراوان و ثروت هنگفتی می باشد که بتواند بودجه مملکت و ملکداری را اداره کند و به حکومتی دست یابد که حتی بعد از او هم کسی شایسته چنین مقامی نباشد.

البته داستان حکومت حضرت سلیمان را شنیده اید که دولت او چه عظمت تاریخی از جهات گوناگون داشت، ضیافت‌هایی که ترتیب می داد، و بارعام‌هایی که مقرر می کرد و هزینه های پریشاری که از خزائن بیت المال مملکت به مصرف خیر می رسانید همه مورد رضایت و خوشنودی حق تعالی بوده است.

با آنکه بعضی از مفسران، کامل بودن حکومت سلیمان و اجابت دعای او را از همان نظر تسخیر باد و تسخیر جن و شیاطین و دانشهای مخصوص همچنان علم سخن گفتن به پرندگان و غیره دانسته اند، در عین حال داشتن يك حکومت نیرومند امکانات مالی وسیعی می خواهد که بر تمام افراد برتری داشته باشد و بتواند نظم سلطنت خود را برقرار سازد

و از آنطرف می بینیم که ائمه هدی علیهم السلام هم در سخنان خود بر وجوه گوناگون از خدایتعالی طلب وسعت رزق کرده اند، همچنان حضرت سجّاد در تعلیمات عالیّه خود به ابو حمزه ثمالی مکرراً اشاره می فرماید:

وَ ارْزُقْنِي رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَيِّباً، وَ ارْزُقْنِي رِزْقاً وَاسِعاً  
مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ.

و این خود برای اهل ایمان يك سند آموزنده ای است که از خدایتعالی طلب روزی و رزق وسیع و حلال نمایند.

البته می دانیم که خدایتعالی خود به هر کس که بخواهد به هر اندازه که صلاح بداند روزی عطا می فرماید همچنانکه فرمود:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ...<sup>۱</sup> خدا برای هر کس که بخواهد

روزی را وسیع و بر هر کس که خواهد تنگ گرداند.

و این بسط روزی برای هر کس يك مرحله آزمایشی است که دانسته شود: آیا آنانکه در این مرحله قرار می گیرند به وظیفه خود عمل می کنند یا نه! چون وظیفه آنها همانست که خدایتعالی مکرر بر مکرر بر وجوه گوناگون می فرماید:

وَمَا رَزَقْنَا هُمْ يَنْفِقُونَ - وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...<sup>۲</sup>

اشاره بر اینستکه: اهل ایمان و تقوی کسانی هستند که از آنچه خدایتعالی به آنها روزی بخشیده است در پنهان و آشکار انفاق می کنند، و از این راه دنیا و آخرت خود را تأمین می نمایند، چون خدایتعالی برای همین منظور مال و منال در اختیار آنان گذاشته که حقوق آنرا رعایت نمایند، همانطور که خود فرمود:

وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ<sup>۳</sup> «و در اموال آنها بهره ای

برای بینوا و فقیر است»

۱-سوره رعد آیه ۲۶.

۲-سوره فاطر آیه ۲۹.

۳-سوره ذاریات آیه ۱۹.

که در حقیقت این معنا اشاره بر آنستکه خدایتعالی از آنچه توسعه روزی به بندگان عطا می فرماید، باید مستمندان و کساتیکه در محرومیتها قرار دارند از آن اموال بهره مند شوند، نه آنکه صاحبان مکنت و ثروت برای خود کاخهای مجلل بسازند و اموال خود را برای رسیدن به جاه و مقام و تفوق بر دیگران به کار برند و بر ضعفها فخر فروشی نمایند، و در آخر سر هم بگذارند و بگذرند!

از میان بردن فاصله طبقاتی در امور مالی خلاف امر حقتعالی است.

با آنکه بعضی از مسائل از شأن مندرجات این کتاب خارج است، ولی چون این کتاب مربوط به وجود مقدس حضرت بقیة الله امام زمان علیه السلام است و در واقع از نظر اتمام حجّت باید مطالب آن جنبه جهانی داشته باشد، لذا در ارتباط با بند مورد شرح که چرا داعی تقاضای وسعت روزی از خدایتعالی کرده، و چرا خدایتعالی در امر مقدرات روزی بعضی را بر بعض دیگر برتری داده مطالبی متذکر می شویم.

می دانید این مسئله بسیار دقیق است، بخصوص در این قرن اخیر که بعضی از حکومت‌های جهان که از مکتب «مارکس» پیروی می کنند و در ممالک خود حکومت کمونیستی به وجود آورده اند، عقاید آنان بر اینستکه باید فاصله طبقاتی از میان برداشته شود و به عقیده خودشان می خواهند عدالت اجتماعی را از این بعد برقرار سازند و چنین اظهار می دارند که نباید فردی ثروتمند و دیگری فقیر و نیازمند باشد و می گویند باید همه یکسان باشند «یعنی همه فقیر و نادار»!!

غافل از آنکه سنت الهی بر آن تعلق دارد که در انتظام امر عالم بعضی غنی و بعضی نیازمند باشند «البته بر وجه ظاهر» چون همه نیازمند به سوی حقتعالی هستند، و این از جهت آنستکه نظم عالم بر مقررات صحیح برقرار باشد.

و از آنطرف می بینیم که فلسفه این معنا را خدایتعالی خود بر وجه روشنی بیان داشته و در جایی می فرماید:

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا

## بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا<sup>۱</sup>

اشاره بر اینکه ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند (یعنی آنانرا که بسط روزی دادیم برای آنستکه دیگران را به کار بگمارند تا نظام عالم در مسیر صحیح خود چرخش نماید)

پس زمانیکه مشیت الهی بر آن تعلق دارد که بعضی را صاحب مال و مکنت نماید تا به ضعفا و مستمندان کمک و دستگیری نمایند و زندگانی اجتماعی را از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر سازند، و بدون آنکه جنبه استثمار و استعمار داشته باشد با همنوعان خود کمک کنند!! چگونه است که این حکومت‌های بی پاشنه می خواهند این سنت الهی را تغییر دهند و بر میل و اراده خود به فکر واهی همه را با هم برابر و یکسان نمایند.

متأسفانه در این قرن اخیر بعضی از ممالک اسلامی هم کورکورانه در پیروی این مرام مذموم و مردود به طریق خاصی آنها را با اسلام تطبیق داده و از آن به نحوی تبعیت کردند، و کم کم نزدیک بود برنامه کمونیستی را در اساس حکومت خود به نام برنامه مترقی و پیشرفته پیاده کنند ولی از آنجا که همیشه خدایتعالی ناظر بر اوضاع و احوال عالم و حافظ قرآن است مانع پیشرفت این عقیده مردود و باطل گردید.

و چه خوب که همزمان با تنظیم شرح این کتاب اوضاع سیاسی عالم دگرگون شده و همان حکومت‌های اصلی کمونیستی شوروی و کلیه ممالک شرقی وابسته به او به اشتباه صد ساله یا پنجاه ساله خود پی برده و اساس این مرام را متزلزل

کردند و به جهانیان اعلام نمودند پیروی از این مرام هیچ دردی را برای امر انتظام و امور اجتماعی دوا نمی کند و باید همان راهی را که خدایتعالی مقرر فرموده پیگیری کنند، و هر کس برای کسب معاش و روزی وسیع خود و دیگران کوشش کند و در راه سازندگی اجتماع قدم بردارد و از این راه به دین و آئین و وطن خدمت نماید تا حدیکه هم به هموعان خود کمک کرده، و هم بتواند امر دنیا و امور اعاشه عائله خود را به نیکوئی فراهم سازد و آسایش نسبی خود را برقرار نماید.

چه بسا اگر در تلاش و کسب روزی حلال از جنبه اسلامی بر آن توجه شود هر کس می تواند از این راه امر آخرت خود را تأمین نماید و از اضافه درآمد خود بسیار انفاق کند و نیاز مستمندان را برآورد و در راه خیرات و مبرات قدم بردارد و هر کار خداپسندانه ای را انجام دهد.

آنوقت است که اگر ثروتمندان به وظیفه خود عمل نمایند هم به نفع دنیا و آخرت کار کرده و هم نظم جامعه برقرار می گردد و دیگر احتیاجی نیست حکومتی بر سر آنها مسلط شود و اموال آنها را مصادره نماید و برای تعدیل ثروت مالیاتهای سرسام آوری از آنها اخذ نماید.

پس تقاضای داعی در این بند از دعا در طلب روزی وسیع که بخصوص به وجود مقدس امام علیه السلام پیوست داده شده برای همین نفعی می باشد که دنیا و آخرت جامعه را تأمین می نماید و حتی موجبات فوز عظیم و رستگاری جاوید را فراهم می سازد و همچنان فلسفه کریمه: «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» به خوبی آشکار می گردد.

امام علیه السلام وسیله دفع بلا و غم و اندوه است.  
 در جمله دوم از بند مورد شرح که می فرماید: وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً این  
 اشاره به همان کلام معروف از زیارت جامعه کبیره است که در شأن ائمه هدی آمده  
 است: وَ بِكُمْ يَنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ «به واسطه شما (ای آقایان) غم و اندوه و رنجها  
 از دلها برطرف شده و بلاها رفع می گردد» .  
 اما با آنکه تمام غم و هم به وسیله وجود آن بزرگواران برطرف می شود، امام  
 زمان علیه السلام در بیانات خود در دعای افتتاح عرض می کند:

فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهَا وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا وَ  
 عَثْرَةٍ قَدْ أَقْلَتَهَا...

«چه بسیار ای خدا که از اندوهها برطرف کرده ای، و چه بسیار از هم و غمها  
 که زایل ساخته ای، و چه بسیار از لغزشهایی که از آنها در گذشته ای»

اگر خوب توجه داشته باشید در این بیانات اشاره دقیقی به کار رفته است  
 که در رابطه با فقره مورد شرح به اصل موضوع جنبه عمومی داده، و گویا امام از  
 زبان آنهایی سپاسگزاری می کند که مشمول این الطاف و احسانات شده اند، یعنی  
 چنین عرض می کند: که ای خدا، چه بسا از اندوهها که برطرف ساختی، و نمی گوید:  
 چه بسیار اندوه و غم را که از من برداشتی، و این خود نکته دقیقی را می رساند که  
 اعتبار معنا را می توان بر این وجه بیان داشت که گفته شود: خدایا چه بسیار غم و  
 اندوه و ضرر و زیان که به خاطر وجود آن بزرگوار از اهل ایمان برطرف شده است.  
 و از سیاق کلام چنین برمی آید که امام علیه السلام هم موضوع را تعمیم

داده است و هم اظهار سپاسداری مربوط به خود آن بزرگوار می باشد.  
این روش در دعا بخصوص بیشتر در سخنان ائمه هدی علیهم السلام است،  
همچنانکه امیرالمؤمنین هم در دعای کمیل عرض می کند:

وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقْلَتَهُ، وَ كَمْ مِنْ عِثَارٍ وَقَيْتَهُ...

«چه بسیار بلاهای گران را که دفع نمودی، و چه مقدار از لغزشها که  
نگاهداشتی، و چه بسیار از ناملايمات و اندوهها که برطرف نمودی»

و حضرت صادق علیه السلام هم در دعای شب عرفه در مقام مناجات چنین

آورده است:

فَكَمْ مِنْ كَرْبٍ يَا سَيِّدِي قَدْ فَرَجْتَهُ وَ كَمْ مِنْ هَمٍّ يَا سَيِّدِي قَدْ  
كَشَفْتَهُ

«چه بسیار حزن و اندوهها را که زایل کردی و چه بسیار غمها را که برطرف  
نمودی، و چه بسیار آشفتگیها و درماندگیها را که از میان برداشتی»

البته می دانید موضوع برطرف شدن هم و غم از آدمی امری بسیار مهم  
است که بستگی به زندگی دنیا و آخرت دارد، همچنان می بینید یکی از دعاهاى مهم  
امام سجاد علیه السلام در تعليمات عالیّه خود به ابو حمزه ثمالی همین است که در  
مقام دعا عرض می کند:

وَ أَكْفِنِي مَا أَهْمَنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي، «و خدایا کفایت کن

مهمات مرا در امر دنیا و آخرت» یعنی آنچه که مرا در دنیا به اندوه افکند و آنچه را که



در امر آخرت مایه غم و غصه من است خود آنرا برطرف ساز و از میان بردار.  
 ببینید اجابت همین يك جمله از دعا برای داعی کافی است که هم و غم دنیا  
 و آخرت او برطرف گردد و دیگر احتیاج به هیچگونه تقاضا نیست، و این از کلام  
 معجزه آسای امام علیه السلام است، چون تمام خواسته هائیکه متضمن رفاه و آسایش  
 امور دنیا و آخرت می باشد در این جمله کوتاه گنجانیده شده است.

و از همین جهت است که در پایان بند مورد شرح اشاره می فرماید: وَ  
 حَوَائِجِنَا بِهٖ مَقْضِيَّةٌ که اگر همین يك تقاضا مورد اجابت قرار گیرد گویا دیگر  
 کافیست

قبلاً هم در شرح جمله: وَ دُعَائُنَا بِهٖ مُسْتَجَابًا، این معنا گذشت که تمام  
 دعاهاى ما به وسیله وجود مقدس آن بزرگوار به اجابت می رسد و حوائج ما نیز  
 برآورده خواهد شد.

خواهیم زحق وسعت روزی چندان	تا در دو جهان رفاه گیریم از آن
این امر میسر است از لطف امام	تا او برساند همه را بر احسان

\* \* \* \* \*

يك خواهش دیگری که داریم نهان	که از غم و درد و رنج باشیم امان
در هر دو سرا هر اثر اندوهی	از ما برود که شاد باشیم چنان

\* \* \* \* \*

یارب بحق امام آن سرور دین	کن روزی ما وسیع بسیار مکین
آنطور که بود خواهش اندر دل زار	هرگز نشویم ما ز اندوه غمین

\* \* \* \* \*

وَ أَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ أَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ وَ أَنْظِرْ إِلَيْنَا  
نَظْرَةً رَحِيمَةً نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ عِنْدَكَ ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا  
بِجُودِكَ

«و توجه فرما به سوی ما به حق آبروی با کرامتت، و تقرّب ما را به سوی  
درگاهت بپذیر، و نظر لطف و مرحمت بر ما افکن تا کرامت و آبرومندی ما در  
پیشگاهت به مرتبه کمال رسد، پس به حق کرم و بزرگواریت آن عزت مقام  
تقرّب را از ما برمگردان و لطف و مرحمت خود را هرگز از ما باز مدار.»

### توجه داعی برای رسیدن به مرتبه کمال در مقام تقرّب

بعد از آنکه داعی در امر دنیا و آخرت در مقام توسّل به آقا امام زمان  
علیه السلام تقاضای خود را پیوست داد، در اینجا با عطف به همان تقاضا التفات به  
مقام حضرت ربوبیت کرده با حالت سوگندآمیزی از پروردگار خود بر سبیل اشاره  
چنین می خواهد: خدایا به حق بزرگواریت به نظر رحمت از ما قبول فرما و نظر توجه  
و لطف خود را از ما باز مدار، تا مقام تقرّب خود را در نزد تو «به مرتبه کمال رسانیم»  
و جالب اینکه در اینجا داعی خدا را به صفت کریم یاد کرده که آن از  
صفات بزرگ حقتعالی می باشد، یعنی اطلاق کریم بر کسی می شود که جامع خیر و  
برکت و صاحب بخشش وسیعی باشد که هر کس هر چه از او بخواهد بلاعوض و بدون  
منت به او عطا نماید و از خزائن با برکت او چیزی کسر نشود.

بنابر این داعی به صفت کرم باریتعالی او را با اشاره به وجه کریمش  
می خواند که در اینجا معنی وجه به قول بعضی همان ذات اقدس او جل شانه است،

همانطور که در این معنا مفسران بحث گسترده ای دارند و وجه خدایتعالی را به معنی ذات او آورده اند، و گفته اند تسمیه ذات به وجه به اعتبار آنستکه جمیع ممکنات توجه به ذات او دارند، بعضی هم گفته اند: «وجه خدا» یعنی خود خدا.

پس داعی در اینجا توجه ذات اقدس پروردگار را از نظر کرامت و بزرگواری او بپذیرش خواسته هایش معطوف می دارد، و سپس تقاضای خود را عطف می دهد بر قبول مقام تقرب به سوی حضرتش بر وجهیکه در مرتبه کمال مورد پذیرش قرار گیرد و این موهبت هرگز از او سلب نشود.

و اما اینکه امام علیه السلام در اینجا مرتبه توسل را به مقام قرب به سوی حقتعالی کشانیده این معنا در تمام سخنان ائمه هدی علیهم السلام نمودار است، همچنانکه علی علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: **وَ أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ** «خدایا درخواست می کنم از تو به کرم و بخشش تو که بسیار نزدیک گردانی مرا به پیشگاهت».<sup>۱</sup>

البته قرب خدایتعالی نسبت به بندگان و قرب بندگان نسبت به خدایتعالی دو موضوع است چنانکه در قرآن مجید تصریح شده و جایی می فرماید:

**وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**<sup>۲</sup> «که او سبحانه و تعالی نزدیکتر است به بندگان از رگ جان آنان به خود آنان»

۱- نگارنده در کتاب «علی (ع) و کمیل» در شرح این معنا توضیحاتی داده است، برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

۲- سوره ق آیه ۱۶.

این اقریبیت و این قرب حقیقتاً از نظر علم او به حال بندگان و به اعمال و گفتار ایشان است نه از نظر مکان و جایگاه، چنانکه باز در جای دیگر می فرماید: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ<sup>۱</sup> «که هر گاه بندگان او را بخوانند او نزدیک است و اجابت می کند ایشانرا».

و اما اینکه بندگان باید چگونه به سوی خدا تقرّب جویند امریست که خدایتعالی خود به آن اشاره فرموده و آنرا هم باز عطف به قرب خود نسبت به بندگان داده است چنانکه جانی می فرماید:

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ<sup>۲</sup> «یعنی پس آمرزش خواهید از او و توبه کنید از گناهان خود به سوی او همانا که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است»

در این معنا اشاره ای است بر اینکه: مقام قرب حاصل نمی شود مگر آنکه بندگان توبه کنند و طلب آمرزش نمایند و اعمال صالح به جای آورند. و باز گفته می شود که مقام قرب حاصل نمی شود، مگر بر طریق عشق و محبت، مگر از راه اطاعت و فرمانبرداری، مگر از راه نیکی و نیکوکاری؛ همچنانکه خدایتعالی فرمود: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ<sup>۳</sup>، و این همان مقام قرب است که تحصیل آن از راه نیکوکاری است.

۱- سوره البقره آیه ۱۸۶.

۲- سوره هود آیه ۶۱.

۳- سوره اعراف آیه ۵۶.

اهل عرفان برآنند که مقام قرب حاصل نمی شود مگر از راه اشتغال به ذکر که این خود در فصل مربوطه شرح مبسوطی داده شده است.

البته مقام تقرّب به سوی حق تعالی مقامی است که سالکان الی الله مراحل آنرا یکی پس از دیگری طی کرده اند.

مقام تقرّب همان مرتبه ای است که گاهی کار را به جایی می رساند که سالک را از خود بیخود کرده و دیگر توجهی به این عالم ندارد و همچنان محو در عوالم خود شده که خود را دیگر در نمی یابد!!

بی جهت نیست که خدایتعالی جایگاه مقربان را در بهشت بر وجهی تصریح می فرماید که توصیف آن در مقام تفسیر بسیار قابل گسترش است، آنجا که فرمود: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**<sup>۱</sup> و در آیه دیگر می فرماید:

**فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٌ**<sup>۲</sup>

که در پیرو این آیات، آیات بسیاری در چگونگی رفعت مقام این گروه آمده است که در آن نظام مخصوص، آنان در اعلی درجات بهشت و رفیعترین مراتب آن جایگزین بوده که اکنون تفسیر آن به طول می انجامد.

با این شرح مختصر در بند مورد شرح، پس داعی چنین تقاضا دارد که مرتبه قرب او به درگاه حق تعالی مورد پذیرش قرار گیرد تا در مقام مقربین جایگزین گردد، و این کرامت در مرتبه تقرّب در این دنیا به مرتبه کمال رسد و تا مقام خلود در

۱-سوره واقعه آیه ۱۰ و ۱۱.

۲-سوره واقعه آیه ۸۸ و ۸۹.

آن سرای جاوید نظر لطف و مرحمت خدایتعالی از او سلب و باز گرفته نشود.

یارب همه بر خواهش مائی تو علیم  
از ما پذیری تو مقامی در قرب  
سوگند تو را دهیم بر وجه کریم!  
زانسان که شویم شامل فضل عمیم

\* \* \* \* \*

افکن نظر رحمت خود را به فقیر  
با رأفت و رحمت نظرت باز مگیر  
بر آنکه به عشق گلرخان است اسیر  
از هر که بود در این میان مهر پذیر

\* \* \* \* \*

ما چشم به جود و کرمت دوخته ایم  
هر آن زدرد هجر فریاد زنیم  
از عشق محبان همه دل سوخته ایم  
این مسئله را ز «زار» آموخته ایم

\* \* \* \* \*

وَ اسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَأْسِهِ وَ بِيَدِهِ  
رَبِّاً رَوِيّاً هَنِئِئاً سَائِغاً لَأَ ظَمّاً بَعْدَهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>

«و بنوشان ما را از حوض جد بزرگوارش محمد که درود خدا بر او و آل  
اطهارش باد، تا با جام زرین او و با دست او کاملاً سیراب شویم از آن آب گوارا

۱- «کأس» به معنی جام و کاسه و قدح است- «روی» به فتح «را» و کسر «واو» و تشدید «ی» به معنی آب فراوان و  
ابر پریاران است «هنئ» به معنی گوارا- «سائغ» به معنی بامزه و خوش طعم- «ظماً» به معنی عطش و تشنگی آمده  
است.

و خوش طعمی که دیگر تشنگی بعد از آن برای ما نباشد، ای مهربان ترین  
مهربانان و ای بخشنده ترین بخشنندگان» .

گوارا باد بر آنانکه از دست ساقی کوثر سیرآب می شوند!

در این بند از دعا داعی با چه بیان شیرینی دعا رابه پایان رسانیده و چه خواسته مهمی را در میان گذاشته است، همچنانکه بیان خود را عطف می دهد بر آن تقاضائی که خدایتعالی او را از مقربان درگاه خود قرار دهد.

و این معنا گذشت که جایگاه مقربین در چه مقامی در سرای جاوید است.

لذا در اینجا با بیانی لطیف تقاضای آشامیدن و سیرآب شدن از حوض کوثر را در آن مقام کرده که به دست مبارك جد بزرگوارش از آن آب گوارا عطش عشق و محبت خود را فرو نشانند به طوریکه دیگر در مرتبه وصال هرگز تشنگی بر او راه نیاید!!

از آنجا که این موضوع بسیار مهم است امام علیه السلام در دو بخش از این دعا اشاره به آن فرموده، یکی آنکه از بیان قول رسول اکرم فرمود: **وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي** و تو «یا علی» فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین و خلیفه من هستی.

در شرح این فقره تفسیر مختصری در ارتباط با سوره کوثر گذشت و گفته شد که این سوره در شأن دخت گرامی پیغمبر اکرم فاطمه زهرا سلام الله علیها آمده است، و چنین اشاره شد که کوثر خیر کثیری است که خدایتعالی به برگزیده خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا کرده است، و مفسران آن خیر کثیر را به فاطمه علیها سلام نسبت داده اند.

اما در روایاتی آورده اند: که رسول اکرم بر فراز منبری این سوره را تلاوت فرمود و اصحاب عرض کردند: یا رسول الله کوثر چیست؟ که خداوند به تو عطا فرموده، گفت: نهی است در بهشت سفیدتر از شیر صاف که در اطراف آن قبه هائی از



قدح بلور است، و آن حوضی است که امت من از آن می آشامند!  
و در روایت دیگر آمده است که سقایت از آن آب گوارای حوض با  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، که دوستان خود را سیراب می کند و به بهشت  
می روند!

و باز اشاره شده است که آن مقامی می باشد که رسول اکرم به علی  
علیه السلام اشاره فرمود: شیعیان تو در جایگاهی بلند و نورافشان حول و حوش نهر  
کوثر در بهشت با چهره های نورانی در همسایگی و گرداگرد من قرار دارند.  
و خلاصه پاسداری حوض کوثر در دست علی علیه السلام است که او ساقی  
آب گوارای آن به وسیله جام زرین و بلورین برای اهل تقوی و پرهیزگاران در بهشت  
است.

و این مسئله سقایت و نوشانیدن آب گوارا چه از حوض کوثر و چه از  
چشمه های تسنیم و سلسبیل و چه از جام و قدحهای بلورین موضوع بسیار مهمی  
است که خدایتعالی در شأن گروهی از اهل بهشت اشاره می فرماید:

آنان چه زندگانی بسیار مرفهی دارند که برتختهای زیبا تکیه زده و  
لباسهای بهشتی از حریر پوشیده و در بنگاه مصفا کنار نهرهای جاری در زیر درختان  
پرمیوه در آسایشند، و همچنان در گرداگرد آنان قدحهای بلورین مملو از بهترین  
نوشیدنیها گذاشته شده و از شراب طهوری که نامش زنجبیل است نوشانیده می شوند!  
و جالب اینکه در پایان آیاتی که مربوط به يك گروه مخصوص از ابرار و  
نیکان است مهمترین نعمتها را از این سلسله از نعمتهای بهشتی برشمرده و  
می فرماید:

وَسَقِيهِمْ رِيًّا شَرَابًا طَهُورًا<sup>۱</sup> «سقای آنها پروردگار است که شراب  
طهور به آنها می نوشاند»

چه بسیار عالی!! به به: شرابی پاک و پاکیزه با دست ساقی ازلی چه لذتی  
دارد! که آشامنده را از ما سوی الله بیگانه کرده غرق در جمال و کمال او می نماید.  
و باز در جای دیگر بعد از شرح و توضیح نعمتهائی که به بهشتیان کرامت  
می نماید می فرماید:

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ<sup>۲</sup> «می نوشانند آنانرا از شراب زلال خالص و  
گوارای دست نخورده و سر بسته که به مجرد بازکردن بوی مشک فضا را معطر  
می سازد»

به قول بعضی از مفسران شراب طهوری که مانند شراب آلوده و شیطانی  
دنیا معصیت زا و جنون آفرین نیست بلکه هوش و عقل و نشاط و عشق و  
صفا می آفریند.

حاصل آنکه در اینجا بحث ما درباره زندگانی و حالات اهل بهشت نیست  
چون این موضوع خود کتاب جداگانه ای را دربر می گیرد، و گفتار ما در ارتباط به  
همان فقره مورد شرح است که داعی از خدایتعالی تقاضا دارد که سیراب کند او را به  
وسیله ساقی حوض کوثر تا مشمول تمام نعمتهایی شود که در جنات عدن برای

۱-سوره انسان آیه ۲۹.

۲-سوره مطففین آیه ۲۵.

نیکوکاران مقرر شده است.

با آنکه درك این موضوع اکنون برای کسی مقدور نیست که بداند شراب طهور چیست و نوشیدنیهای بهشت کدام است و چگونه آن مشروبات به وسائل گوناگون، گاهی به دست ساقی کوثر گاهی به وسیله حور و غلمان گاهی برای بعضی از خواص ساقی آشامندگان، خود حقتعالی می باشد، آیا این امر چگونه است؟ کسی جز خدا نمی داند اوضاع و احوال آنها چیست؟ چون هر قدر بخواهند مثالهایی بزنند یا تشبیهاتی از نعمتهای بزرگ دنیائی بر آن نمایند باز برای عموم قابل درك نیست.

همینقدر گفته می شود که آنجا در يك نظام مخصوص شراب و نوشیدنیها خواصی دارد که آدمی را مست باده الست کرده و دیگر چیزی را غیر از محبت و حالت شیدای مرتبه ایصال در مقام قرب درك نمی کند.

## آخرین کلام

یکی از روش تعلیماتی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین چنین است که اکثر سخنان خود را در ادعیه به جمله «یا ارحم الراحمین» پایان می بخشند و این از آنجهت است که به برکت این نام شریف دعاها مستجاب گردد، همچنانکه روایات بسیاری هم در این مورد آمده است.

و این معنا چقدر برای داعی امیدوار کننده است که با بهترین وجهی ذکری از رحمت پروردگار خود کرده و تمام آیاتی را که درباره رحمت الهی آمده است در این جمله کوتاه از نام شریف الهی فشرده است.

قبلا در خلال مطالب این کتاب خواندید که خدایتعالی وسعت رحمت خود را بر وجوه گوناگون اعلام فرمود تا جایی که صراحتا خطاب به رسول اکرم فرمود: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ... «پروردگار تویی نیاز و صاحب رحمت است»

و از همین جهت می باشد که ایجاد و برقراری عالم بر پایه رحمت الهی استوار است، و تمام مخلوقات را برای افاضه رحمت خلق کرده، چون اصل مشیت و اراده او بر این امر بوده، همچنانکه قبل از معرفی خود به مالکیت رحمت می فرماید: پروردگار تویی نیاز است از آنچه در امر آفرینش مورد نیاز باشد، پس کسیکه از همه چیز بی نیاز باشد او خود صرف رحمت است، همچنانکه در جای دیگر فرمود:

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ... «بگو پروردگار شما خداوند رحمت و

بخشایش بسیار است»

رحمت او عالمرا فرا گرفته، هم شامل مؤمن و هم شامل کافر است. اهل کفر

مشمول رحمت عامند و به طفیل اهل ایمان از آن برخوردارند، و اهل ایمان مشمول رحمت خاصند که بسیار بر آنها نزدیک است و در پناه آن زندگی می کنند، به طوریکه فرمود: **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.**

پس همه برای افاضه رحمت خلق شده اند و مصداق کریمه: **إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ**، چنان نشان می دهد که مظاهر «**وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ**» در پیرو آن آشکار است. بنا بر این تمام این دعاها و تمام این گفتگوها درباره این است که هر کس بتواند از دخول در رحمت واسعه الهی حد اکثر استفاده را بنماید گو اینک رحمت او همه را دربر خواهد گرفت، ولی فرق است میان آنکس که به وسیله باد زدن و یا در مسیر وزش باد خود را خنک نگه دارد، و یا آنکسی که در هوای مطبوع و معتدل و لذت بخشی آرامش داشته باشد.

و اکنون در پایان این دعا باید گفت: خدایا تو را به حق رحمت بی منتهایت ما را از فیض دیدار آقا و مولای خود حضرت مهدی بی بهره مفرما، خدایا ما را دانش و بینشی عطا فرما که امام زمان خود را بشناسیم، خدایا ما را ببخش و با نیکوکاران محشور و در رحمت واسعه خود جایگزین فرما.

**وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.**  
**رَبَّنَا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.**

در سوز عطش هر آنکه باشد بی تاب  
 باشد که شود به نزد کوثر سیراب  
 با دست همان ساقی پر پیمانه  
 اندر سر حوض، جامی از آن می ناب

\* \* \* \* \*

در چشمه تسنیم شراب‌یست طهور  
آنکس که به سلسبیل باشد گذرش  
خوش آنکه مسیر آن بر آنست عبور  
جامش ز شراب ناب باشد پر نور

\* \* \* \* \*

خاکم به سر این چه ادعائی باشد  
که نوش کنم من از «رحیق مختوم»  
یا آنکه مرا چنین دعائی باشد  
گر ساقی من چنین خدائی باشد

\* \* \* \* \*

آری بُوَد این ز راه لطفش آسان  
چون ارحم راحمین فقط تنها اوست  
که رحم کند به ما به عفو و احسان  
رحمش برسد به اهل جرم و عصیان

\* \* \* \* \*

گفتیم سخن بس است پایان کار  
قول همه عارفان بر اینست ولیک  
که دست زنییم جمله بر دامن یار  
تأکید نمود این سفارش را «زار»

\* \* \* \* \*

پایان

## منتشر شده است :

مجموعهٔ رسائل  
تالیف سید محمدحسین طباطبائی

شرح و تفسیر دهای مکارم الاخلاق  
تالیف یعقوب جعفری

مسلمانان در پستر تاریخ  
تالیف یعقوب جعفری

کلام جاودانه  
تالیف محمدرضا حکیمی

تاریخ فتوحات مسلمانان در اروپا  
ترجمهٔ علی دوانی

مقام ولایت  
تالیف احمد زمردیان

انسان و خودسازی  
تالیف شهید محمدجواد باهنر

تاریخ شیعه  
ترجمهٔ سید محمدباقر حجتی

خدا و علم  
ترجمهٔ دکتر عباس آگاهی

گامی فراسوی روانشناسی اسلامی  
تالیف سید محمدباقر حجتی

ارادهٔ خداوند  
ترجمهٔ دکتر عباس آگاهی

رسالت تشیع در دنیای امروز  
تالیف استاد سید محمدحسین طباطبائی

لغت نامهٔ قرآن کریم  
ترجمهٔ محمود عادل

اقلیتهای مسلمان در جهان  
ترجمهٔ ایرج کرمانی